

# پایان تاریخ و نبرد نهایی

برگرفته از بیانات حجت الاسلام و المسلمین استاد نخواستی



السلامة والطمأنينة

# فهرست مطالب

یادداشت دفتر نشر ..... ۹

## بخش اول: پایان تاریخ

۱۱	● فصل اول: حق و باطل در نبرد همیشگی
۱۷	چیستی حق و باطل .....
۲۱	امتداد خط حق و باطل در جهان ما .....
۲۴	جبهه حق؛ پیروز همیشگی این نبرد همیشگی .....
۲۴	نمونه‌هایی از بروز غلبه حق در مقاطع سرنوشت‌ساز .....
۲۷	سیاست گام‌به‌گام جبهه باطل .....
۲۸	شواهدی در صدر اسلام .....
۲۸	یک عملکرد برخی از صحابه .....
۳۳	دو تشیع امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> .....
۳۵	سه مزدوران معاویه و سیاست «بزن، در رو!» .....
۳۹	سیاست گام‌به‌گام جبهه باطل در دنیای معاصر .....
۴۰	حضور نظامی؛ روش ابتدایی استعمار .....
۴۰	نفوذ در ملت‌ها؛ شیوه دیگر استعمار .....
۴۱	شیفته‌ساختن نسبت به فرهنگ باطل؛ شیوه استعمار نو .....
۴۲	سابقه آمریکا و نگاهشان به مسلمانان .....
۴۶	سیاست کنونی دشمن تا هدف نهایی .....
۴۷	سرانجام قوم ذلیل، شکست و نابودی است .....
۵۰	سیاست جبهه حق؛ مقابله تمام‌عیار .....
۵۲	موارد دستور به جنگ در قرآن کریم .....
۵۲	یک جنگ در مقابل جنگ .....
۵۴	دو جنگ در مقابل فتنه .....
۵۷	سه جنگ در مقابل تجاوز و تعدی .....

۵۸	..... چهار) جنگ در مقابل عهدشکنی
۵۹	..... حدود جنگ و صلح در اسلام
۶۱	..... تأویل قرآن کار هر مفسری نیست!
۶۲	..... نصرت الهی در گرو جهاد در راه خدا
۶۶	..... اطاعت از کفار و منافقین ممنوع!
۷۰	..... دستور قرآن به تشکیل بسیج مردمی
۷۲	..... ملزومات بسیج مردمی
۷۲	..... (۱) تقویت بنیهٔ معنوی رزمندگان
۷۳	..... توحید عملی در جنگ بدر
۷۳	..... انگیزهٔ صحابه از شرکت در جنگ بدر
۸۰	..... معجزات الهی در جنگ بدر
۸۰	..... الف) امداد ملانکه
۸۳	..... ب) تصرف در بینایی مسلمانان و کفار
۸۶	..... ج) کم‌سو نمودن دیدگان کفار
۸۶	..... جنگ بدر، درس عملی «توحید» بود
۹۱	..... (۲) پرهیز از دل‌بستگی به دنیا
۹۱	..... (۳) تقویت بنیهٔ نظامی جبههٔ حق
۹۳	..... دشمن نزدیک‌تر را دریابیم
۹۷	..... برخورد قاطع
۹۸	..... پاسخ به مخالفین تقویت بنیهٔ دفاعی اسلام

● فصل دوم: آیندهٔ تاریخ از نگاه اسلام و دیگر ادیان

۱۰۰	..... مقدمه‌ای دربارهٔ روش بحث
۱۰۱	..... نظریهٔ ادیان الهی دربارهٔ پایان بشریت
۱۰۲	..... منجی موعود در ادیان بزرگ قبل از اسلام
۱۰۵	..... موعود آخرین در منابع زردشتیان
۱۰۵	..... موعود نجات‌بخش در عهد عتیق
۱۱۳	..... منجی آخر الزمان در زبور داوود <small>علیه السلام</small>
۱۲۱	..... موعود آخر الزمان در عهد جدید
۱۲۳	.....

۱۳۱	..... منجی آخر الزمان در کتب مقدس هندیان
۱۳۶	..... منجی آخر الزمان در آئین بودا
۱۳۸	..... پایان تاریخ از نگاه اسلام: غلبه دین حق بر تمامی ادیان و مکاتب
۱۳۹	..... انواع غلبه
۱۳۹	..... (یک) غلبه علمی
۱۴۱	..... (دو) غلبه ظاهری
۱۴۱	..... (سه) غلبه حقیقی
۱۴۲	..... عاقبت ادیان غیر حق پس از غلبه دین حق
۱۴۸	..... آرمان شهر معنوی در آخر الزمان
۱۵۲	..... پیروزی نهایی به پشتوانه ایمان راستین

● فصل سوم: فریب آینده‌پردازی معاصر

۱۵۷	..... نظریه‌پردازی‌ها در مورد آینده تاریخ در جهان معاصر
۱۵۸	..... (یک) تافلر: فناوری برتر؛ قدرت تمام‌کننده
۱۵۹	..... (دو) فوکویاما: آینده از آن لیبرال دموکراسی
۱۶۰	..... (سه) هانتینگتون: جنگ تمدن‌ها
۱۶۱	..... رشد جمعیت مسلمانان؛ بزرگ‌ترین خطر برای تمدن غرب
۱۶۳	..... (چهار) یهودیان و مسیحیان صهیونیست: آینده از آن ماست
۱۶۴	..... همراه‌کردن مسیحیان در سه مرحله
۱۷۲	..... فسادهای صهیونیسم در جهان معاصر

بخش دوم: یهودشناسی

● فصل چهارم: شناخت یهود از منابع معتبر

۱۷۷	..... یهودشناسی در قرآن کریم
۱۷۸	..... بیان قرآن درباره وضعیت یهود و ادوار آن قبل از اسلام
۱۸۱	..... ویژگی‌های یهود از نگاه قرآن کریم
۱۸۲	..... (یک) یهود؛ قوم پیمان‌شکن
۱۸۴	..... برخی از اعتقادات یهود
۱۹۲	..... نژادپرستی یهود؛ ریشه پیمان‌شکنی آنها

- ۱۹۹ ..... تقوا؛ تنها ملاک برتری
- ۲۰۳ ..... رضایت یهود به جنایات پدران
- ۲۰۵ ..... دو) استکبار ظاهری و باطنی قوم یهود در برابر جبهه حق
- ۲۰۵ ..... سه) قتل و غارت، سیره دائمی قوم یهود
- ۲۰۶ ..... غلبه آیین اسلام بر توطئه‌های یهود
- ۲۰۹ ..... دست داشتن یهود در قتل رسول اکرم ﷺ و اهل البیت
- ۲۰۹ ..... کودتا در نگرش اسلام، مردود است
- ۲۰۹ ..... اقامه قسط، وظیفه امت است
- ۲۱۰ ..... اقسام الگوهای انقلاب در قرآن
- ۲۱۰ ..... الف) الگوی انقلاب حضرت موسی
- ۲۱۱ ..... ب) الگوی انقلاب رسول اکرم
- ۲۱۶ ..... چهار) فتنه‌انگیزی یهود؛ یاجوج و ماجوج معاصر
- ۲۱۷ ..... در جستجوی دلیل نام‌بردن از یاجوج و ماجوج در قرآن
- ۲۱۷ ..... یاجوج و ماجوج در امت‌های گذشته
- ۲۱۹ ..... یاجوج و ماجوج در آخر الزمان
- ۲۲۰ ..... کیستی یاجوج و ماجوج در آخر الزمان
- ۲۲۵ ..... پنج) حسادت، ریشه دشمنی یهود با اسلام
- ۲۲۷ ..... زیرشاخه‌های حسادت یهود در دشمنی با اسلام
- ۲۲۹ ..... شش) شرک یهود؛ ریشه اعتقادی همه ردائل اخلاقی
- ۲۳۴ ..... یهود از نگاه عهد عتیق
- ۲۳۵ ..... حقایقی درباره تورات و نسخه‌های آن
- ۲۳۵ ..... نسخه اول؛ الواح ملکوتی
- ۲۳۷ ..... نسخه دوم؛ رونوشت مطابق با اصل
- ۲۳۸ ..... نسخه سوم: کتاب تحریف شده
- ۲۴۲ ..... تحقیقات معاصر درباره تحریف تورات
- ۲۴۶ ..... راز پراکندگی مضامین عهد عتیق
- ۲۴۸ ..... توئیخ یهود در کتاب هوشع و کتاب اشعای نبی
- ۲۴۹ ..... یهود از نگاه مورخان نوین اسرائیل
- ۲۵۱ ..... ایلان پایه و برملا کردن ده غلط مشهور درباره تاریخ اسرائیل

۲۵۴ ..... رونین برگمن و روایتی از ۶۰ سال ترورهای موساد

### بخش سوم: نبرد نهایی

۲۵۸ • فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل

۲۶۱ ..... نظرات مفسرین درباره آیات ابتدایی سوره اسراء

۲۶۶ ..... تحلیل دقیق آیات

۲۶۶ ..... یک) سخن از فتنه‌ای است که فتنه‌گر، یهود است

۲۶۷ ..... دو) مرکز این فتنه فلسطین است

۲۶۸ ..... سه) این فتنه، فتنه‌ای جهانی است

۲۶۸ ..... دلیل اول

۲۶۹ ..... دلیل دوم

۲۶۹ ..... دلیل سوم

۲۷۰ ..... دلیل چهارم

۲۷۱ ..... چهار) بندگان صالح خداوند، سرکوب‌گران بنی اسرائیل هستند

۲۷۱ ..... توجه برخی از مفسرین

۲۷۲ ..... ردّ کلام مفسرین

۲۷۳ ..... توجیهی دیگر

۲۷۶ ..... ردّ توجیه دوم

۲۷۷ ..... خلاصه تحلیل آیات

۲۷۸ ..... نقد و بررسی نظرات مفسرین

۲۷۸ ..... ردّ تطبیق جریان بُحْتُ نَصْرَ بر سرکوب اول یهود

۲۷۸ ..... ردّ جریان اسپانوس

۲۷۹ ..... ردّ جریان جنگ رسول اکرم ﷺ با یهودیان مدینه

۲۸۰ ..... ردّ جریان جنگ هیتلر

۲۸۱ ..... نتیجه نهایی تحلیل آیات ابتدایی سوره اسراء

۲۸۱ ..... دیدگاه و عملکرد یهود در جهان معاصر

۲۸۵ ..... قوم سلمان؛ سرکوب‌گر فتنه اول یهود

۲۹۱ ..... حضرت قائم آل محمد ﷺ؛ سرکوب‌گر نهایی یهود

۲۹۳ ..... جهان در آستانه جنگی دیگر

۲۹۴	..... رایحه امام زمان <small>علیه السلام</small> شامه دشمنان ایشان را آزار می دهد
۲۹۶	..... برای تحقق ظهور باید کاری کرد
۲۹۷	..... تحول جهان در گرو تحول ایران

● فصل ششم: وظیفه ما در نبرد نهایی

۳۰۱	.....
۳۰۳	..... وظیفه عملی؛ تقوای فردی و تقوای اجتماعی
۳۰۶	..... آمادگی و ارتقاء در آرامش برای استقامت در سختی
۳۱۰	..... انتظارآری؛ عجله نه!
۳۱۶	..... آمادگی و تقوای اجتماعی
۳۱۹	..... وظیفه علمی؛ علم به زمان
۳۲۶	..... ارکان علم به زمان
۳۲۶	..... رکن اول: شناخت تاریخ
۳۲۷	..... رکن دوم: شناخت دقیق افراد جریان ساز
۳۳۴	..... رکن سوم: شناخت جریان های اعتقادی
۳۳۵	..... رکن چهارم: شناخت جریان های اجتماعی
۳۳۵	..... رکن پنجم: شناخت تفاوت های اعتقادی در بین جریان ها
۳۳۵	..... رکن ششم: علم به حوادث کلی جهان
۳۳۷	..... رکن هفتم: شناخت جوامع مختلف به ویژه جامعه خود
۳۳۷	..... رکن هشتم: شناخت مسائل مبتلا به جامعه
۳۴۱	..... رکن نهم: علم به عبرت های روزگار
۳۴۱	..... رکن دهم: مطالعات تطبیقی میان مکاتب
۳۴۳	..... وحی و عقل؛ منابع اصلی علم به زمان
۳۴۶	..... عقل نجات بخش؛ عقل رها از هوای نفس
۳۵۲	..... پیروی از دلیل و سند

۳۵۷ ..... بی نوشت ها

۴۲۵ ..... کتابنامه

## یادداشت دفتر نشر

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر شما از آن دسته آدم‌هایی هستید که برایتان مهم نیست مسیر حق و باطل از ابتدا تا کنون و پس از این، چه فراز و نشیب‌هایی را طی کرده و خواهد کرد، شاید این کتاب، به درد شما نخورد.

همچنین اگر آن قدر سرگرم زندگی شخصی تان هستید که اهمیتی ندارد هر کدام از ما می‌توانیم با نگاهی صحیح به گذشته، نقشی کلیدی در آینده بشریت بازی کنیم، باز هم این کتاب شاید دردی از شما دوا نکند.

کافیست دنیای شما از مرزهای شخصی خودتان کمی فراتر رفته باشد و به واقعیت‌های جاری جهان، سرکی کشیده باشید؛ آن وقت است که جداً خواندن، لذت بردن و به‌کار بستن این کتاب را به شما توصیه می‌کنیم.

این کتاب، تصویری از کارزار جبهه حق و باطل از ابتدای خلقت تا قیام قیامت است:

**فصل اول**، به ابتدای این جدالِ همیشگی و استراتژی هر دو جبهه در این نبرد می‌پردازد.

**فصل دوم**، مروری به آینده و پایان پیکار حق و باطل از نگاه کتاب خداوند است که در آن ثابت می‌شود در مقاطع تاریخی، همواره غلبه برای جبهه حق بوده است.

فصل سوم، به جریان کارگردانی فریبکارانه آینده‌نگاری در تصویر پایان تاریخ می‌پردازد.

فصل چهارم تلاش می‌کند چهره‌ای از یهود، مهم‌ترین این آینده‌نگاران، از منابع معتبر، ترسیم کند.

فصل پنجم، از منابع قطعی ثابت می‌کند که رژیم اسرائیل، در نبرد نهایی در مقابل جبهه حق، شکست خواهد خورد و نابود خواهد گشت.

و فصل ششم نیز به معرفی مهم‌ترین وظایف عملی و علمی ما از جمله علم به زمان و ارکان آن به عنوان رکن اصلی آمادگی برای شرایط آخر الزمانی می‌پردازد.

محور این مطالب، سخنرانی‌ها و درس‌های مفسر گرانقدر و استاد محترم، حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی نخاوی رحمته الله علیه در مراکز علمی و معرفتی بوده که به این شکل، تدوین یافته و تقدیم می‌شود.

اینک شما و پرده‌هایی از پایان تاریخ و نبرد نهایی...

دفتر نشر معارف راه حق

حفظ و نشر آثار مفسر گرانقدر

حجت الاسلام و المسلمین

استاد حاج شیخ مهدی نخاوی

مشهد مقدس

آبان‌ماه ۱۴۰۳



پایان تاریخ

# فصل اول

حق و باطل در نبرد همیشگی

از ابتدای عالم تا کنون و تا زمانی که حق و باطل وجود داشته باشد، به طور طبیعی، تقابل و جنگ بین حق و باطل نیز وجود خواهد داشت.<sup>۱</sup> و اگر در عالم، جنگ و یا برخوردی نباشد، بدین معناست که یا طرف حقی وجود ندارد، یا اینکه طرف حق، ضعف دارد؛ وگرنه محال است که حق سالم روی پا و با استقلال، وجود داشته باشد و در عین حال، دشمنان حقیقت، متعرض آن نشوند.

گاهی برخی از نوجوانان می پرسند: چرا آمریکا و اسرائیل با ما جنگ دارند؟ در پاسخ باید گفت: به همان دلیل که قایبل با هایبل جنگ داشت؛ و به همان دلیل که افرادی همچون ابوجهل و ابولهب و کفار با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سپاه اسلام در جنگ بودند!

---

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغَيُّ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْأَجَلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعْنَةُ اللَّهِ.» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۶)

ترجمه: «ای مردم! جز این نیست که خداوند هست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و ضلالت، رشد است و گمراهی، دنیا هست و آخرت، خوبی هاست و بدی ها. هر چه خوبی است از آن خداوند است، و هر چه بدی است از آن شیطان ملعون است.»

گرچه ما هابیل و پیغمبر نیستیم، ولی جریان تقابل حق و باطل، همیشه بوده و هست و خواهد بود؛ و اگر گروهی بر حق مستقر شدند، اهل باطل، این کانون حق طلبی را تحمل نخواهند کرد؛ از این رو اگر مشاهده شد که دشمنان در قبال مؤمنین، تحمل و سکوت نموده و مسالمت و هم‌زیستی اختیار کرده‌اند، فهمیده می‌شود که یا حزب باطل، بسیار ضعیف و ناتوان است، یا جبهه حق‌نما، واقعاً حق نیست و دارای نقص است، یا اینکه دشمن در ظاهر، در حالت صلح است ولی در باطن به دنبال فتنه‌گری است.

بنابراین در حالت صلح ظاهری با جبهه باطل، نباید ساده‌انگارانه آنان را بدون اعمال دشمنی نسبت به جبهه حق دانست، بلکه آنان با همان مشت آهنینی ضربه خواهند زد که اکنون در پوشش دست‌کش مخملین، نوازش می‌کنند!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اهل مکه، همان ده فرمانی را صادر فرمودند که حضرت موسی علیه السلام به قوم خویش ابلاغ کرده بود:

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۖ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۖ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ۖ إِنَّهُنَّ نُرُوفُكُمْ ۖ وَإِيَّاهُمْ ۖ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ ۖ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ۖ إِلَّا بِالْحَقِّ ۖ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ ۖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۖ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۖ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا ۖ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ۖ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ ۖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۱

«بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: اینکه چیزی را

شريك او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را از [ترس] تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید، و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا ببیندیشید. ﴿ و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است، نزدیک نشوید تا به حدّ بلوغ [بدنی و عقلی] خود برسد، و پیمانۀ و ترازو را بر اساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم؛ و هنگامی که سخن گوید، عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشد، و به پیمان خدا وفا کنید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پند گیرید. »

باید توجه داشت که دستورهایی از قبیل: شرک نوزید، به پدر و مادر احسان کنید، مال یتیم را نخورید، فرزندان را نکشید، نفس محترمی را به قتل نرسانید، در مسائل اقتصادی انصاف و حق را رعایت کنید، به امور پست و غیر اخلاقی و غیر انسانی نزدیک نشوید و... که رسول اکرم ﷺ بیان فرمودند، از موضع قدرت نبوده است؛ یعنی نهادی شبیه قوه قضائیه وجود نداشته تا با افراد خاطی برخورد نماید؛ بلکه این دستورها را فقط در حد توصیه اخلاقی بیان می‌فرمودند؛ چرا که ایشان در مکه، اصلاً قدرت و حکومت نداشتند؛ اما با این وجود، همین ده توصیه آن حضرت باعث شد که یک عمر با پیامبر اکرم ﷺ جنگیدند، و حال آنکه گوینده این توصیه‌ها، همان فردی بود که تا دیروز، او را امین می‌دانستند و به ایشان «محمد امین» خطاب نموده و می‌گفتند: شما انسان پاکی هستید و تمام حرف‌های شما صحیح است، هر چه بخواهید و هر چه بگویید، ما قبول می‌کنیم! [۱]

آیا این توصیه‌های نورانی و عقلانی، مطلب عجیب و غریبی بود؟ آیا غیر قابل پذیرش بود؟ آیا باید با آنها مبارزه می‌شد؟ مگر ایشان چه فرمودند و به یک‌باره چه اتفاقی رخ داد که به جای محمد امین، نسبت‌هایی همچون شاعر، ساحر، مجنون،

دیوانه، کاهن، مُفتر، دروغگو و کذاب به ایشان دادند؟

واقعیت آن است که کفار مکه در آن شرایط، به لحاظ روانی به شدت به هم ریخته بودند و نمی توانستند در برابر حق، ساکت بنشینند! و این، یک اصل است که اگر حق، اظهار وجود کند، قطعاً باطل تحمل نکرده و در مقابل آن خواهد ایستاد. این مطلب، هم مستند به آیات و روایات است و هم تاریخ در طول نسل‌ها به آن شهادت می‌دهد.

بنابراین تقابل حق و باطل، امری کاملاً طبیعی است؛ و اگر حق، بر روی حرف و موضع خود پافشاری نموده و روی پای خویش بایستد و بارز و مطرح گردد، در این صورت چنانچه طرفداران حق، یک جمع محدود بوده و در اقلیت باشند، به گونه‌ای که توان دفاع نداشته باشند، گرچه تقابل نظامی اتفاق نخواهد افتاد، ولی دشمن ظالم غالب، ساکت نخواهد نشست و یک طرفه و به طور دائم، به جبهه حق هجوم نموده و بر سر راه آنان مانع تراشی خواهد کرد.

به عنوان نمونه، در زمانی که رسول اکرم ﷺ در مکه حضور داشتند، هیچ تقابل نظامی و زد و خوردی بین مسلمانان و کفار رخ نداد، بلکه فقط کفار بودند که مسلمانان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند، و مسلمانان، قدرت دفاع از خود را نداشتند؛ ولی در مدینه که حکومت تشکیل شد و مسلمین به قدرت رسیدند، جنگ‌های نظامی نیز شکل گرفت.

خلاصه آنکه تقابل بین حق و باطل، یک سنت پایدار است و تا زمانی که مسیر حق و باطل وجود داشته باشد، پلیدی و پاکی نیز وجود خواهد داشت. البته این تقابل و درگیری، به طور طبیعی دارای آثار و تبعاتی نیز خواهد بود؛ اما نکته حائز اهمیت آن است که تمام آثار و تبعات درگیری و جنگ بین حق و باطل، آثار و تبعات مطلوبی هستند؛ به عبارت دیگر، تقابل و جنگ بین حق و باطل، هیچ اثر نامطلوبی ندارد،

بلکه تمام آثارش، خیر است؛ و اگر از این تقابل، شرّی هم پدید می‌آید، آن قدر در مقابل خیر پدید آمده، ناچیز است که اصلاً به حساب نمی‌آید. بنابراین صحیح است که گفته شود آثار و تبعات جنگ بین حق و باطل، سراسر خیر است.

## چیستی حق و باطل

تقابل بین حق و باطل، خطی است که قبل از خلقت شروع شده و تا پایان نیز ادامه خواهد داشت.

اگر بگوییم: قبل از خلقت، انسانی وجود نداشته تا خوبی و بدی، پاکی و ناپاکی، شرّ و خیر وجود داشته باشد، زیرا خیر و شرّ، مربوط به عالم دنیاست و عوالم قبل از خلقت، خیر محض هستند و هیچ شرّی در آنجا وجود ندارد؛ پس چگونه ادعا می‌کنید که خیر و شرّ، قبل از خلقت نیز وجود داشته است؟

خواهیم گفت: در بعضی از روایات، به وجود خیر و شرّ قبل از عالم خلقت، اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام در روایت معروف به «جنود عقل و جهل»، به این مطلب اشاره نموده‌اند:

«عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْنَا».

سماعة بن مهران گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستان ایشان نیز حضور داشتند که ذکر عقل و جهل به میان آمد؛ حضرت فرمودند: عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید! سماعة گوید: عرض کردم فدایتان گردم، غیر از آنچه شما به ما فهمانیده‌اید، نمی‌دانیم!

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ؛ فَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ! فَأَذْبِرْ! ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ! فَأَقْبِلْ؛ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَكَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي».

حضرت فرمودند: خداوند عقل را از نوری از انوار برتر خود از سمت راست عرش، خلق نمود؛ آنگاه به عقل فرمود: پشت کن! عقل، پشت کرد؛ سپس فرمود: رو کن! عقل، رو کرد؛ آنگاه خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم.

«قَالَ: ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظُلْمَاتِيًّا؛ فَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ! فَأَذْبِرْ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ! فَلَمْ يُقْبِلْ! فَقَالَ لَهُ: اسْتَكْبَرْتَ؟! فَلَعَنَهُ».

سپس خداوند جهل را از دریای موج شور و تلخ و ظلمانی خلق فرمود؛ آنگاه به او فرمود: پشت کن! جهل، پشت کرد؛ سپس فرمود: رو کن! اما جهل رو نکرد! خداوند به او فرمود: استکبار ورزیدی و گردن‌کشی کردی؟! آنگاه او را لعنت نموده و از رحمت خویش دور ساخت.

«ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا».

سپس خداوند برای عقل، هفتاد و پنج لشکر قرار داد.

«فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا».

وقتی جهل، مکرمت و اعطاء خداوند را نسبت به عقل دید، عداوت و دشمنی

با عقل را در دل گرفت. پس به خداوند عرض کرد: پروردگارا! عقل هم مخلوقی است

مانند من، او را آفریدی و تکریم کردی و تقویتش نمودی، من ضد او هستم و بر او توانائی ندارم، پس آنچه از لشکریان به او دادی، به من نیز عطا کن!  
 خداوند به جهل فرمود: بله، به تو هم لشکریانی می‌دهم، ولی اگر بعد از این، نافرمانی کردی، تو و لشکریانت را از رحمت (خاص) خویش بیرون می‌کنم.<sup>۱</sup> جهل عرض کرد: راضی شدم! آنگاه خداوند، هفتاد و پنج لشکر نیز به جهل عطا فرمود.  
 حضرت در ادامه روایت، به ۷۵ لشکر عقل و ۷۵ لشکر جهل اشاره نموده و در پایان می‌فرماید:

«فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِنَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَيَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقِنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ».<sup>۲</sup>

تمام این صفات هفتاد و پنجگانه‌ای که لشکریان عقل هستند، جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان نموده، جمع نمی‌شود؛ اما سایر دوستان ما، برخی از صفات عقل را دارند تا اینکه به تدریج، همه آن صفات را دریابند و از لشکریان جهل، پاک گردند، در این صورت، با پیغمبران و اوصیاء ایشان در مقام اعلی همراه خواهند شد؛ و این سعادت، جز با شناختن عقل و لشکریانش و

۱. باید دانست که هیچ موجودی از دایره رحمت عام خداوند خارج نیست. «يَا مَنْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ»؛ «يَا

مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ» (کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۸۹ و ۹۹، دعای شریف جوشن کبیر)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۶۲، دعای کمیل)

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۱.

دوری از جهل و لشکریانش، به دست نخواهد آمد؛ خداوند ما و شما را به طاعت و جلب رضای او موفق دارد.

این روایت، جزء روایات بسیار دشواری است که با استعاره‌های پیچیده‌ای، جریان نظام وجود را شرح می‌دهد، و باید امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند و اسرار آن را آشکار سازند.<sup>۱</sup>

به اعتقاد ما، اکثر شارحین، نظرات خود را بر اساس پیش‌فرض‌هایی که داشته‌اند، به این روایت تحمیل کرده‌اند. ممکن است بعضی از توضیحاتی را که شارحین در شرح این روایت بیان کرده‌اند، بپذیریم و بعضی دیگر را نتوانیم بپذیریم. حکما و فلاسفه معتقدند: امور منفی - مثل جهل و عجز و... - از مقوله «عدم ملکه» هستند، و خلقت، به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد؛ به‌عنوان مثال، جهل عبارت است از نبود عقل و نبود علم، بنابراین جهل، «وجودی» نیست تا موجود باشد. این در حالی است که روایت فوق می‌فرماید جهل نیز همچون عقل، یک وجودی است که خلق شده و موجود گشته، و اگر قرار بود جهل، کالعدم باشد و موجود نشده باشد، در این صورت معنا نداشت بفرماید: **ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ**.

ما با عقل‌های محدود خود، کجا می‌توانیم به حقایق و اسرار این روایت، دست

یابیم؟! بی‌جهت نیست که خداوند ما را این‌گونه توصیف می‌فرماید:

۱. سؤالات و نکات فراوانی در این روایت وجود دارد؛ به‌عنوان مثال: مراد از عقل و جهل چیست؟ مراد از دریای مَواجِ تلخ و شور و تاریکی که جهل از آن خلق شده چیست؟ امر خداوند به عقل و جهل، که فرمود: **أَقْبِلْ** (رو کن!) و **أَذْبِرْ** (پشت کن!) به چه معناست؟ چرا خداوند جهل را خلق نمود؟ چرا خداوند در ابتدا، ۷۵ لشکر به عقل عنایت فرمود ولی لشکری در اختیار جهل قرار نداد؟ چرا خداوند پس از اعتراض جهل، ۷۵ لشکر در اختیار او قرار داد؟ چرا جهل پس از اعطاء ۷۵ لشکر به عقل، عداوت او را به دل گرفت؟ عداوت جهل، به چه معناست؟ و...؛ اینکه استعاره‌های موجود در این روایت شریف، به چه حقایقی اشاره می‌فرماید، از مباحث پیچیده و مشکلی است که حل و فصل آنها نیاز به نورانیت باطن دارد. بودند کسانی که این حدیث جنود عقل و جهل را می‌فهمیدند در حالی که سواد آنها در حد خواندن و نوشتن بود! (معظم له)

وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۱</sup>

«و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.»

بحث دربارهٔ این روایت شریف، مجال دیگری می‌طلبد، فقط خواستیم به این نکته اشاره کنیم که در روایات، تصریح فرموده‌اند که قبل از خلقت عالم و آدم، عقل و جهل (یا همان خیر و شر)، خلق شده بودند و عداوت بین آنها از همان ابتدا و قبل از خلقت آغاز شده بود.

مشابه تقابل بین عقل و جهل، و بین خیر و شر را در طول تاریخ می‌بینیم: حضرت آدم علیه السلام در مقابل شیطان؛ هابیل در مقابل قابیل؛ حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل نمرود؛ حضرت طالوت علیه السلام در مقابل جالوت؛ حضرت موسی علیه السلام در مقابل فرعون؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل ابوسفیان و قریش؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل جریان سقیفه و خلفا و معاویه؛ امام حسن مجتبی علیه السلام در مقابل معاویه؛ امام حسین علیه السلام در مقابل یزید و یزیدیان؛ امام رضا علیه السلام در مقابل مأمون و...

بنابراین تقابل بین حق و باطل، از آغاز خلقت شروع شده و تا پایان نیز ادامه خواهد داشت. امام زمان علیه السلام هم که تشریف بیاورند، در مقابل ایشان، سفیانی و جبههٔ کفر و شرک قرار خواهند گرفت.

## امتداد خط حق و باطل در جهان ما

منظور از عقل و همهٔ لشکریانش، وجود قدسی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قوای ایشان است<sup>۱۲</sup> که اولین ظهور عینی آن، با خلقت حضرت آدم علیه السلام آغاز شده و در خط نورانی تمام انبیاء علیهم السلام امتداد یافته است.<sup>۲</sup>

۱. سوره مبارکهٔ اسراء، قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۸۵.

۲. این بحث، یک بحث مفصلی است که در این مقال نمی‌گنجد؛ از این رو از طرح آن می‌گذریم. (معظم له)

در جبهه مقابل، جهل و لشکریانش قرار دارند که اولین ظهور عینی آن، با ابلیس آغاز شد؛ و جهل با همه لشکریانش در وجود ابلیس، نمود پیدا کردند. بنابراین تمام راه حق، از خلقت عقل نشأت گرفته، و تمام راه باطل، از خلقت جهل پدید آمده است.

یکی از مورخین خبیر، به نام ابوالحسن، علی بن حسین مسعودی، کتاب تاریخی بسیار ارزنده‌ای به نام «مروج الذهب و معادن الجواهر» دارد که تاریخ عمومی بشر را از ابتدای خلقت بشریت تشریح نموده و تا اواسط قرن چهارم هجری، ادامه داده است.<sup>۱۳۱</sup>

وی در کتاب دیگر خود<sup>۱</sup> به نام «إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب عليه السلام»<sup>۱۳۲</sup>، به تشریح جریان خط هدایت و وصایت در میان انبیاء علیهم السلام پرداخته تا اثبات نماید که این جریان، از زمان حضرت آدم علیهم السلام یک مسأله دائمی بوده و هیچ‌گاه منقطع نشده است. آنگاه خط وصایت و جانشینی را پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به امیرالمؤمنین علیهم السلام و امامان پس از ایشان متصل می‌نماید. در این کتاب، علاوه بر ذکر جریانات جبهه حق، به جریانات جبهه باطل نیز اشاره شده است.

البته ناگفته نماند که این کتاب‌ها، در بردارنده مباحث تاریخی است و شاید نتوان برخی از مطالب آنها را پذیرفت، زیرا فاقد سند قطعی است.

مسعودی در کتاب إثبات الوصية می‌نویسد:

«وقتی حضرت آدم از دنیا رحلت فرمود، فرزندش هبة الله (شیث به لغت عبری) وصی او شد و در بین فرزندان پدر خود، به طاعت خداوند و وصیت‌های پدر خویش قیام کرد.»

۱. برخی از علمای علم رجال معتقدند که نویسنده این دو کتاب، دو فرد هستند؛ اما به نظر ما هر دو کتاب را یک نفر نوشته است.

قائیل پس از آنکه هاییل را به قتل رساند، همراه با فرزندانش در بالای کوه مستقر شده بودند. هبة الله نیز از قایل و فرزندانش کناره گیری نموده و با اولاد خود در پایین کوه، سکنی گزیده بود.

روزی قایل از فراز کوه فرود آمد و با هبة الله ملاقات کرده و به او گفت: پدر تو را وصی قرار داده و علم را نزد تو به امانت سپرده است، اگر در مورد اموری که پدر به تو وصیت کرده، زبان بگشایی، تو را به برادرت هاییل ملحق خواهیم کرد!

وقتی وفات هبة الله نزدیک شد، خداوند به او وحی فرمود که تابوت و اسم اعظم را به فرزندش ريسان (که نامش انوش بود) بسپارد. او نیز چنین کرد.

قائیل لعین در زمان انوش به جهنم واصل شد و فرزندش طهمورث، جانشین پدر گشت.

وقتی خداوند اراده فرمود که انوش را قبض روح نماید، به او وحی کرد که نور و حکمت خدا و تابوت و اسم اعظم خدا و علم را به فرزند خود، امحوق (که نامش قینان بود) به امانت بسپارد. در زمان قینان، عوج بن عناق که از فرزندان قایل بود، به سلطنت رسید...»<sup>۱</sup>

مسعودی در این کتاب، هم خط جبهه حق و سلسله انبیاء علیهم السلام را ذکر کرده (آدم، شیث، انوش، قینان، حیلث، غنمیشا، ادريس و...)، و هم خط جبهه باطل را بیان نموده است (قایل، طهمورث، عوج بن عناق، بیوراسب و... که همه از ظالمان و طاغیان بودند). بین این دو خط، عداوت و دشمنی آشکاری وجود داشته است. این دو خط حق و باطل و تقابل بین آنها که از همان ابتدای خلقت آغاز شده،

۱. اثبات الوصیة، ص: ۲۴ و ۲۵. [همراه با تلخیص]

اکنون نیز وجود دارد.

متاع کفر و دین بی مشتری نیست

گروهی آن، گروهی این پسندند<sup>۱</sup>

ما باید ببینیم در کدام خط قرار داریم؛ آیا در خطی هستیم که از عقل شروع شد و در حضرت آدم علیه السلام تجلی پیدا کرد و در سلسله انبیاء و اوصیاء و اولیاء علیهم السلام ادامه یافت؟ یا در خطی قرار داریم که از جهل شروع شد و در ابلیس تجلی پیدا کرد و در فراعنه و ظالمان و طاغیان و شیاطین انس و جنّ ادامه یافت؟

### جبهه حق؛ پیروز همیشگی این نبرد همیشگی

اینک باید ببینیم که در تقابل بین دو جبهه حق و باطل در طول تاریخ، غلبه با کدام جبهه بوده است.

از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان حضرت نوح علیه السلام، جبهه باطل در عرصه اجتماعی، غالب بوده، و جبهه حق به رهبری انبیاء علیهم السلام، در ظاهر مغلوب بوده‌اند. فقط در مقاطع خاصی، جبهه حق بر جبهه باطل غلبه پیدا کرده است.

### نمونه‌هایی از بروز غلبه حق در مقاطع سرنوشت‌ساز

به‌عنوان نمونه در زمان حضرت نوح علیه السلام، خداوند به خاطر حکمت‌های بالغه الهی، خط باطل را در میان انسان‌ها<sup>۲</sup>، به‌طور کامل نابود ساخته و نسل بشریت را

۱. دویستی‌های باباطاهر، دویستی شماره ۴۰.

۲. نابودی کامل جبهه باطل در زمان حضرت نوح علیه السلام، فقط در میان انسان‌ها رخ داد؛ بنابراین مسیر جبهه باطل، توسط ابلیس و شیاطین جتنی ادامه یافت. در آیات و روایات، نابودی کامل کفار از طایفه جنّ، گزارش نشده است. (معظم له)

پاک‌سازی فرمود؛ اما پس از حضرت نوح علیه السلام، دوباره جبهه باطل بر جبهه حق غلبه پیدا کرد.

در زمان حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام، مجدداً جبهه حق بر جبهه باطل غلبه نمود؛ البته این غلبه، در زمان و مکان محدود رخ داد؛ اما پس از حکومت حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام، دوباره جبهه باطل سیطره خود را بر جبهه حق، به دست آورد. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل حکومت دادند، مجدداً جبهه حق، در زمان و مکان محدود، غلبه پیدا کرد؛ اما پس از ایشان، دوباره جبهه باطل، زمام کار را در دست گرفته و بر جبهه حق تسلط یافت.

در روایات آمده است که در چند موقعیت حساس، خود ابلیس به صورت مستقیم وارد عمل شده و به پیروانش مشاوره مستقیم داد، نه اینکه به ذهن آنها القاء کند!

یکی از آن موارد، جریان مربوط به سقیفه است؛ در ماجرای سقیفه، شیطان به صورت پیرمردی درآمد و به افراد حاضر در آنجا پیشنهادی داد که با آن پیشنهاد، امیرالمؤمنین علیه السلام را کنار گذاشتند! <sup>[۱۰]</sup>

امتداد دو خط حق و باطل، تا ظهور امام زمان علیه السلام وجود خواهد داشت؛ اما پس از ظهور آن حضرت، جبهه باطل، و از جمله شیطان، نابود خواهند شد.

در سوره‌های مبارکه حجر و ص می‌فرماید:

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٦٠﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٦١﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ <sup>۱</sup>

شیطان گفت: پروردگارا! مرا تا روز قیامت، مهلت ده! خداوند فرمود: به تو مهلت دادم، منتها تا زمانی معین و معلوم!

۱. سوره مبارکه حجر، آیات شریفه ۳۶ تا ۳۸؛ و سوره مبارکه ص، آیات شریفه ۷۹ تا ۸۱.

خداوند نفرمود «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، بلکه فرمود: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»؛

بنابراین، مهلتی را که خداوند به شیطان داد، تا روز قیامت نیست.

در روایاتی که ذیل آیه شریفه یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ آمده است، فرموده‌اند: زمان

مهلت شیطان، تا زمان ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام، یا تا زمان رجعت و حکومت نورانی اهل البیت علیهم السلام می‌باشد.

طبق نقل بعضی از روایات، شیطان توسط حضرت صاحب الزمان علیه السلام، و بر

اساس برخی دیگر از روایات، توسط امیرالمؤمنین علیه السلام یا توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بین خواهد رفت و تا روز قیامت باقی نخواهد ماند.<sup>[۶۱]</sup>

در برخی دیگر از روایات آمده است که در پایان عمر بشریت و در پایان

حکومت امام زمان علیه السلام، دوباره جبهه باطل غلبه خواهد کرد و ظلم و ظلمت، گسترش خواهد یافت؛ در این شرایط، خداوند عذابی را نازل خواهد کرد که تا قبل از آن بر هیچ قومی نفرستاده بود. البته بین ظهور امام زمان علیه السلام و نزول آن عذاب، ممکن است هزار، یا چند ده هزار سال فاصله شود.

در نهایت، وقوع قیامت و جمع شدن بشریت و بساط عالم دنیا، با عذاب

شدیدی همراه خواهد بود که قرآن کریم در آیات بسیاری، از وقوع آن حادثه عظیم گزارش داده است.

حوادثی که در آستانه قیامت رخ می‌دهد، بالغ بر نود حادثه است که اصطلاحاً

به آنها «**أَشْرَاطُ السَّاعَةِ**» یعنی مقدمات قیامت، می‌گویند.<sup>۱</sup>

در آیات ابتدایی سوره مبارکه حج به بعضی از **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ** اشاره نموده و

می‌فرماید:

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، به کتاب «**معاد شناسی**» تألیف علامه طهرانی رحمته الله علیه، جلد ۴، مجلس بیستم و

يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ<sup>۱</sup>

«ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، بی تردید زلزله قیامت، واقعه‌ای بزرگ است.»

می‌فرماید: ای مردم! خود را در حفظ و حراست و حمایت الهی قرار دهید، چرا که زلزله روز قیامت، از قبیل زلزله‌های زمینی نیست، بلکه زلزله عظیمی است که در آن، جهان به لرزه درمی‌آید و کرات آسمان، به هم می‌خورند و متلاشی می‌شوند. در آیه بعد، زلزله روز قیامت را به تصویر کشیده و می‌فرماید:

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ<sup>۲</sup>

«روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده‌ای از کودکی که شیرش می‌دهد، بی‌خبر می‌شود، و هر ماده بارداری بار خود را سقط می‌کند و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است.»

خلاصه آنکه بر اساس فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمودند: «اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا»، شناخت عقل و جنودش، و نیز جهل و جنودش لازم است و باید به صورت جدی در جهت شناخت جبهه حق و باطل تلاش کنیم تا در نتیجه، هدایت شویم.

## سیاست گام‌به‌گام جبهه باطل

برای به دست آوردن شیوه تقابل صحیح با جبهه باطل، لازم است بینش

۱. سوره مبارکه حج، آیه شریفه ۱.

۲. همان، آیه شریفه ۲.

صحیحی از نحوه عملکرد جبهه باطل داشته باشیم.

دشمن پس از هر هجوم، در حقیقت منتظر است تا پاسخ و بازخورد کارش را ببیند. حمله دشمن، یک برنامه بلندمدت و از پیش طراحی شده و گام به گام است؛ او با انجام هر قدم، با رصد نمودن بازخورد این گام، به سوی گام‌های بعدی پیش می‌رود. انسان خودخواه و تمامیت‌طلب، از خودخواهی و تمامیت‌طلبی خویش کوتاه نمی‌آید، از این رو وقتی ضعف و عدم ایستادگی طرف مقابل را مشاهده می‌کند، گستاخ‌تر شده و جلوتر می‌آید! شیوه فرد قلدر، زورگو و تمامیت‌طلب، همین است؛ و این شیوه، با یک نگاه در فضای جوامع انسانی، به راحتی قابل مشاهده است.

### شواهدی در صدر اسلام

در تاریخ صدر اسلام نیز مشاهده می‌کنیم که جبهه باطل، بارها از این سیاست، بهره برده‌اند که به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

### یک عملکرد برخی از صحابه

برخی از صحابه در زمان حیات رسول اکرم ﷺ، ابتدا از تخلفات کوچک شروع کردند.

مثلاً در گام اول، وقتی رسول اکرم ﷺ می‌فرمودند: بروید فلان کار را انجام دهید؛ به جای اطاعت امر پیامبر، می‌گفتند: یا رسول الله! به نظر ما این کار، درست نیست!<sup>[۱]</sup> بقیه مسلمانان نیز این سرپیچی‌ها را می‌دیدند ولی هیچ اعتراضی نمی‌کردند! و این سکوت، ننگی برای جامعه آن زمان بود.

در گام بعد، علاوه بر اطاعت نکردن، به رسول اکرم ﷺ جسارت می‌کردند! در ماجرای صلح حدیبیه، نقل است که برخی از اصحاب، با رسول اکرم ﷺ درگیر

شدند!<sup>۱۸</sup> اما باز هم هیچ کس اعتراضی نکرد! و با اینکه حکم چنین فردی اعدام است؛ ولی مسلمانان سکوت کردند و کسی در مقابل او نایستاد! گرچه در این صحنه، رسول اکرم ﷺ مسامحه و بزرگواری کردند؛ اما حق آن بود که سایر مسلمین، عکس العمل نشان داده و چنین فردی را تنبیه می نمودند.

جبهه باطل وقتی مشاهده کرد که جامعه در برابر چنین رفتارهایی، ساکت است و هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهد، سراغ گام بعدی رفته و برای تخریب جایگاه پیامبر اکرم ﷺ، به همسر آن حضرت، تهمت ناموسی زدند و این گونه القاء کردند که رسول اکرم ﷺ قادر نیستند همسر خود را حفظ نمایند!<sup>۱</sup> این بار هم دیدند که جامعه، در برابر این جسارت زشت و آشکار، سکوت نموده و هیچ کس اعتراضی نکرد!

در چنین شرایطی که جامعه اسلامی، ذلیل و پست شده بود و در مقابل سرپیچی ها و جسارت ها نسبت به رسول اکرم ﷺ، هیچ صدایی از کسی در نمی آمد، خود خداوند وارد صحنه شده و با نزول آیاتی از سوره مبارکه نور، مسلمین را مورد خطاب و عتاب قرار داده و فرمود: اگر فضل و رحمت من نبود، و اگر اراده ام بر حفظ این عالم نبود، قطعاً عذاب عظیمی می فرستادم و همه شما را به جهنم می بردم!

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ

۱. خداوند در آیات ۱۱ تا ۲۶ از سوره مبارکه نور به این ماجرا - که به «داستان افک» معروف است - اشاره می فرماید.

برای اطلاع بیشتر در این باره، رجوع کنید به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص: ۸۹؛ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص:

۳۸۷؛ فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ، ص: ۶۵۸.

اللَّهُ هُمْ الْكَذِبُونَ ﴿۱۹﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ<sup>۱</sup>

«به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را [درباره یکی از همسران پیامبر به میان] آوردند، گروهی [هم‌دست و هم‌فکر] از [میان] خود شما بودند، آن را برای خود شری می‌پندارید، بلکه آن برای شما خیر است، برای هر مردی از آنان کیفری به میزان گناهی است که مرتکب شده، و آن کس که بخش عمده آن را بر عهده گرفته است، برایش عذابی بزرگ است. ﴿۱۹﴾ چرا هنگامی که آن [تهمت بزرگ] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خودشان گمان نیک نبردند، و نگفتند: این تهمتی آشکار [از سوی منافقان] است؟! ﴿۱۹﴾ چرا بر آن تهمت، چهار شاهد نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغ‌گویی اند؛ ﴿۱۹﴾ و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید.»

وقتی دیدند هیچ‌کس اعتراضی به گفتارها و رفتارهای آنان ندارد، در گام بعد جسارت را به اوج خود رسانده و گفتند: پیامبر اکرم ﷺ هذیان می‌گوید! این ماجرا، در ساعات پایانی عمر مبارک رسول اکرم ﷺ رخ داد؛ هنگامی که ایشان در بستر بودند، کتف و قلمی درخواست نمودند تا مطلبی را بنویسند؛ بعضی خواستند کتف و قلم را بیاورند؛ اما خلیفه دوم گفت: «قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ حَسْبُكُمْ كِتَابُ اللَّهِ»<sup>۱۹</sup>؛ درد بر او چیره شده و هذیان می‌گوید! کتاب خدا برای شما کافی است!

در این صحنه نیز هیچ اعتراضی صورت نگرفت!  
پس از شهادت رسول اکرم ﷺ، این‌گونه نبود که جبهه باطل، بلافاصله به خانه

حضرت زهرا علیها السلام هجوم آورده و آن را آتش بزنند، بلکه گام به گام جلو آمدند! در ابتدا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند اگر چهل نفر به یاری من بیایند، خلافت را به جایگاه اصلی آن برمی گردانم؛ اما تنها سه یا چهار یا هفت نفر آماده یاری آن حضرت شدند و کس دیگری نیامد! <sup>[۱۰]</sup>

جبهه باطل با دیدن تنهایی و غربت امیرالمؤمنین علیه السلام، گام بعدی را برداشته و فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب کردند. وقتی دیدند هیچ صدای اعتراضی از مردم بلند نمی شود، یک گام به جلو آمده و در کوچه راه را بر حضرت صدیقه علیها السلام بستند و سند فدک را از ایشان گرفته و پاره کردند و به آن حضرت نیز جسارت نمودند! <sup>[۱۱]</sup> اما باز هم جامعه، هیچ تکانی نخورد و در دفاع از حضرت زهرا علیها السلام، صدای کسی در نیامد! در گام بعد، اراذل و اوباش را به درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بردند؛ اما کسی جلو نیامد و اعتراضی نکرد! در نهایت، وقتی دیدند هیچ کس جلو نمی آید و هیچ گونه اعتراضی بلند نمی شود، خانه حضرت زهرا علیها السلام را به آتش کشیدند!

آری، آتش زدن خانه حضرت زهرا علیها السلام یک دفعه و بلافاصله پس از شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رخ نداد، بلکه مرحله به مرحله و در چندین مقطع، به طول انجامید <sup>[۱۲]</sup>؛ و این جسارت به تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ننگ جامعه مدینه و مایه شرمندگی مهاجرین و انصار بود.

بنابراین شناخت جبهه حق و قرار گرفتن در مسیر حق، بدون شناخت جبهه باطل و عملکرد اهل باطل، میسر نخواهد شد؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكُّهُ»<sup>۱</sup>؛ بدانید که هرگز حق را نخواهید شناخت جز آنکه ترک کننده حق را بشناسید!

قرآن کریم در آیات متعددی، این تذکر را بیان فرموده است؛ از جمله در آیه

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۲۰۵، خطبه ۱۴۷.

شریفه «آیه الكرسي» می فرماید:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا  
أَنْفِصَامَ لَهَا<sup>۱</sup>

«پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است.»

روشن است کسی که ایمان به خداوند داشته باشد، قطعاً کفر به طاغوت نیز دارد؛ یعنی اگر فقط می فرمود «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، غرض حاصل بود، زیرا ایمان به خداوند برای کسی محقق نمی شود مگر اینکه کفر به طاغوت داشته باشد؛ پس چرا خداوند علاوه بر يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، عبارت يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ را نیز ذکر فرمود؟ آیا هدف خداوند این است که با قرار دادن دو عبارت مترادف در کنار هم، بفهماند که معنای يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ با معنای يُؤْمِنُ بِاللَّهِ یکی است؟ خیر! بلکه خداوند در این آیه شریفه می خواهد مطلب مهمی را تذکر دهد و آن اینکه: شناخت جبهه باطل و عملکرد طاغوت های زمان، یک اصل است و بدون آن، شناخت جبهه حق و طی راه حق، ممکن نخواهد بود.

علاوه بر این، با مقدم نمودن عبارت يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ بر عبارت يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، اهمیت شناخت جبهه باطل را نیز متذکر می شود.

در روایات آمده است که بنی امیه، برای آنکه به راحتی بتوانند جامعه اسلامی را به اطاعت کورکورانه از خویش وادار سازند، مانع شناخت افراد نسبت به جبهه باطل می شدند! از امام صادق علیه السلام روایت شده که می فرمایند:

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۲۵۶.

«إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشَّرِكِ لِكُنِّي إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»<sup>۱</sup>؛ بنی امیه، آموختن ایمان را برای مردم آزاد گذاشتند؛ اما شناخت شرک و باطل را آزاد نگذاشتند، تا اگر خواستند مردم را به شرک و مسیر باطل بکشانند، مردم متوجه نشوند و مسیر باطل را نشناسند! زیرا اگر مردم مسیر باطل و شرک در اطاعت را می شناختند، از اطاعت بی چون و چرای حکام ظالم و ستمگر بنی امیه، دست کشیده و به خواسته های پلید آنان تن نمی دادند.

بنابراین، اگر کسی نداند خطا کجاست و باطل چیست؟ مرتکب خطا شده و در باطل گرفتار خواهد شد.

### دو) تشیع امام حسن مجتبی علیه السلام

نمونه دیگری از سیاست گام به گام جبهه باطل که در تاریخ گزارش شده، ماجرای تشیع جنازه امام حسن مجتبی علیه السلام است.

امام حسن مجتبی علیه السلام بسیار کریم بودند؛ و چون همه مردم، گرم و سخاوتمندان را دیده بودند، همیشه جلوی منزل آن حضرت، شلوغ بود و هر کسی به نوعی از ایشان پول، نان و قوت زندگی خویش را می گرفت. از این رو وقتی آن حضرت به شهادت رسیدند، جمعیت بسیار زیادی برای تشیع جنازه ایشان اجتماع نمودند.

امام حسن علیه السلام ابتدا وصیت فرموده بودند که در کنار قبر جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۱۵.

مقام معظم رهبری دامنه الله تعالی در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی (در تاریخ: ۷۴/۱/۳) به این روایت اشاره نموده و فرمودند:

«بنی امیه اجازه دادند که مردم ایمان را یاد بگیرند و بفهمند ایمان چیست؛ اما اجازه ندادند که مردم بفهمند کفر و فسق چیست! چرا نگذاشتند مردم این را درست بفهمند؟ برای اینکه اگر خودشان رفتاری کردند که مردم را به سمت کفر و فسق سوق دادند، مردم نفهمند اینها چه کار می کنند، و مشتشان جلو مردم باز نشود.»

دفن شوند؛ اما یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانع از این کار شده و گفت: حق ندارید جنازه حسن بن علی را در کنار قبر رسول الله دفن کنید!<sup>۱</sup> این در حالی بود که در اطراف آن زن، افرادی نظامی - که در مسیر باطل شان غیور بودند - حضور داشتند؛ و در نقطه مقابل، افرادی که در جانب حق قرار داشتند، افرادی پست، ترسو و عافیت طلب بودند و به سخن آن زن، هیچ اعتراضی نکردند، زیرا نمی خواستند منافع فردی و موقعیت های اجتماعی خود را از دست بدهند!

فرد غیوری در بین آنان نبود که صدایش به اعتراض بلند شود و بگوید: جایی که امام حسن مجتبی علیه السلام وصیت فرموده اند که دفن شوند، منزل جد ایشان است و آن حضرت از منزل جد خویش، ارث می برند؛ در حالی که سهم ارث زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل ایشان، هر کدام حدود یک متر مربع می باشد! زیرا مساحت منزل رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بین هفتاد تا هشتاد متر مربع بوده است.

در تاریخ نقل است که وقتی ابن عباس این منظره را مشاهده کرد، رو به آن زن نمود و با دو بیت شعر، خطاب به او گفت:

تَجَمَّلْتَ تَبَعَلْتِ  
لَكَ التُّسْعُ مِنَ الثُّمْنِ  
وَلَوْ عَشْتِ تَفَيَّلْتِ  
وَفِي الْكُلِّ تَطْمَعْتِ<sup>۲</sup>

«زمانی سوار شتر شدی و آن ننگ جنگ جمل را ایجاد کردی؛ اکنون سوار الاغ شده ای! تو اگر بمانی، سوار فیل هم خواهی شد (تشبیه به جریان ابرهه و اصحاب فیل) و فتنه بزرگ تری به پا خواهی کرد!

تو تنها یک نهم از یک هشتم این مکان را ارث می ببری (زیرا زن، فقط یک هشتم

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۰۲.

۲. «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَقْبَلْتُ عَائِشَةَ فِي أَرْبَعِينَ زَكَاةً عَلَى بَغْلٍ مُرَحَّلٍ وَهِيَ تَقُولُ: مَا لِي وَ لَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُدْخِلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَهْوَى وَلَا أَحِبُّ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَعْدَ كَلَامِ جَمَلْتِ وَ بَعَلْتِ وَ لَوْ عَشْتِ تَفَيَّلْتِ...» (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۴۴)

از اموال شوهر خود را به ارث می برد، و حال آنکه پیامبر خدا ﷺ نه زن داشتند، پس چرا درباره کل ملک ایشان اظهار نظر می کنی؟!»

آن زن، عصبانی شد و دستور داد تا جنازه امام حسن مجتبی ﷺ را تیرباران کنند!<sup>۱</sup> در این هنگام، آن جمعیت زیادی که بارها کرامت و بزرگواری امام حسن ﷺ را دیده بودند و اکنون در تشییع جنازه آن حضرت حضور یافته بودند، فقط ایستادند و تماشا کردند و هیچکدام از آنها هیچ اعتراضی نکرد!

آری، این گونه است که حق، ذبح می شود!

در تاریخ آمده است که فردی نزد امام حسن مجتبی ﷺ آمد و از اوضاع و احوال شیعیان پس از صلح با معاویه، شکایت کرد؛ حضرت فرمودند: مقصر، خود شما هستید! ائمه کفر، به واسطه تأیید شما مردم بود که به قدرت رسیدند، و اگر شما آنها را تأیید نکرده بودید، آنها نمی توانستند حق ما را بگیرند و در نتیجه، انحراف آغاز نمی شد و ظلم و عدوانی صورت نمی پذیرفت.<sup>۱۳۱</sup>

قرآن کریم تذکر می دهد که رهبران جبهه باطل، با تأیید توده مردم است که قوت می گیرند؛ در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا ثَقُفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ<sup>۲</sup>

### سه) مزدوران معاویه و سیاست «بزن، در رو»!

سومین شاهد از سیاست گام به گام جبهه باطل، اجرای سیاست «بزن در رو!» توسط مزدوران معاویه است.

۱. «وَرَمَوْا بِالْبُئَالِ جَنَازَتَهُ حَتَّى سَلَّ مِنْهَا سَبْعُونَ نَبْلًا.» (مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴،

ص: ۴۴)

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۱۱۲.

پس از قتل عثمان، وقتی خلافت و حکومت ظاهری به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن حضرت از همان ابتدا معاویه را - که یکی از استانداران حکومت عثمان بود - عزل کردند. بعضی به حضرت گفتند: معاویه حدود هجده سال است که استاندار است و در منطقه شام، ریشه دوانده است، شما کمی با او مدارا کنید! حضرت فرمودند: یک لحظه هم با معاویه مدارا نخواهم کرد!<sup>[۱۴]</sup>

از آن طرف، معاویه عده‌ای افراد ورزیده و جنگجو تربیت کرده بود که به شکل «بزن، در رو» کار می‌کردند!<sup>۱</sup> این افراد که وظیفه آنها قتل و غارت بود، در مناطقی از عراق و در مرزهای بین عراق و سوریه رفت‌وآمد داشتند و به آبادی‌ها و روستاها حمله نموده و مردم را می‌کشتند و اموال آنان را غارت نموده و برمی‌گشتند!

هدف از این کار، امتحان مردم بود، یعنی با وارد نمودن ضربه اول، منتظر بودند تا ببینند عکس‌العمل مردم چیست؛ مثلاً پس از یورش و جنایت در شهر انبار در شمال عراق، مردم سوار بر شتر شده و گریزان به طرف نیروهای شام پناهنده شدند!<sup>[۱۵]</sup> عبارت معروف حضرت در نهج البلاغه که فرمودند: «شنیده‌ام که لشکریان شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان وارد شده و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده‌اند!»<sup>[۱۶]</sup>، مربوط به حمله جنگجویان معاویه به شهر انبار است.

در چنین شرایطی، امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را - قبل از اینکه به حکومت مصر، منصوب کنند - به شمال عراق فرستادند تا روستاهای مرزی را از هجوم افراد معاویه، محافظت نماید. تا وقتی که مالک اشتر در آن منطقه حضور داشت، ضربات

۱. معاویه در سال ۳۹ هجری قمری، برای ایجاد رعب و ترس در میان اهل عراق، دسته‌هایی از لشکریان خود را به نقاط دور و نزدیک کوفه می‌فرستاد و به فرماندهان دستور می‌داد تا آبادی‌ها را ویران نموده و اموال را غارت کنند و هر که را از طرفداران امیرالمؤمنین علیه السلام بیابند، به قتل رسانده و بدون درنگ، مراجعت نمایند.

سختی به افراد معاویه وارد می‌ساخت و آنها جرأت رویارویی با مالک اشتر را نداشتند؛ اما همین‌که مالک اشتر به مصر رفت، اوضاع و شرایط مرزهای شمال عراق، دوباره آشفته شد و افراد معاویه تا می‌توانستند، به شهرها و روستاها هجوم آورده و به قتل و غارت می‌پرداختند!

نیروهای شام پس از حملات مکرر و قتل و غارت‌های فراوان، وقتی اوضاع و احوال مردم را کاملاً به هم ریخته دیدند و هیچ عکس‌العمل و مقاومتی از آنها مشاهده نکردند، اینجا بود که در گام نهایی، به‌طور رسمی حمله کرده و **جنگ صفین** را به راه انداختند که نتیجه آن، عزل امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ظاهری، و واگذاری خلافت به معاویه بود! <sup>[۱۷۷]</sup>

این یک قاعده است که اگر مردم به ذلت‌پذیری خو کنند، کم‌کم ذلت‌پذیری در آنها نهادینه می‌شود. <sup>[۱۷۸]</sup> اگر کسی یک‌بار بترسد، بار دوم بیشتر می‌ترسد، و دفعه سوم بیشتر از دفعات قبل خواهد ترسید، و پس از آن، به ترس عادت خواهد کرد! به همین دلیل، یکی از کارهایی که دشمنان انجام می‌دهند، ایجاد رعب و وحشت است.

در زمان ما، داعشی‌ها نیز دقیقاً همین کار را انجام می‌دادند! در سال ۱۳۹۳، خبر عجیبی از ورود داعشی‌ها به پایگاه هوایی اسپایکر - که در شمال تکریت در عراق قرار دارد - مخابره شد که حدود چهار هزار دانشجوی آنجا، از رعب و وحشتی که از داعش داشتند، به ناچار تسلیم شدند؛ گفته می‌شود که داعشی‌ها در **جنایت اسپایکر**، حداقل هزار و هفتصد جوان شیعه عراقی را در آن پایگاه به شهادت رساندند! <sup>[۱۷۹]</sup>



مشابه همین رفتار داعش، در مورد سپاه مختار ثقفی اتفاق افتاد.

زمانی که مختار به واسطه نیروهای مردمی در عراق قدرت گرفته بود، چند هزار اموی را از بین برد و در نهایت، با سپاه مصعب بن زبیر روبرو شد.

مصعب در جنگ با مختار، به کار تبلیغاتی روی آورد و به سپاهیان مختار القاء نمود که سپاه ما، پیش قراول است و در پشت سر ما سپاهی دیگر در حال نزدیک شدن می باشد که مثل مور و ملخ به اینجا حمله خواهند کرد و همه شما را به قتل خواهند رساند؛ تا قبل از رسیدن آنان، اگر کسی تسلیم شده و به سپاه ما بپیوندد، جان خویش را نجات داده و ما به او امان نامه خواهیم داد!

با این تبلیغات، گروه کثیری از سپاهیان مختار ترسیدند و به امان نامه مصعب ابن زبیر، چشم امید دوختند!

مختار که چنین دید، به سپاهیان خود هشدار داد و گفت: شما از ترس مرگ، به امان نامه مصعب، دل خوش کردید و حاضر شدید دعوت او را بپذیرید و به طرف او بروید؛ اما مطمئن باشید که دوان دوان به سمت همان چیزی می شتابید که از آن فرار می کنید، و شک نکنید که مصعب، تک تک شما را با خفت و ذلت خواهد کشت! سپاهیان مختار در پاسخ گفتند: این گونه نیست! آنها به ما امان نامه داده اند و حتماً بر عهد خود خواهند ماند!

در تاریخ نقل است که حدود شش تا هفت هزار نفر از سپاه مختار جدا گشته و به اردوگاه مصعب ابن زبیر پناهنده شدند. وقتی چنین تعدادی از یک لشکر کم گردد، معلوم است که آن لشکر، ضعیف شده و شکست خواهد خورد.

سرانجام، حیلۀ مصعب به ثمر نشست و او توانست با کمک این هفت هزار نفر، مختار را از سر راه بردارد. آنگاه پس از پیروزی، تک تک آن هفت هزار نفر را گردن زد و گفت: کسی که به فرمانده اش خیانت کند، برای ما نیز کار آمد نخواهد بود!<sup>۱۲۰۱</sup>

عاقبت انسان احمق، این گونه است! دشمن در مقابل ترس ما، امان نامه ای نخواهد داد؛ و اگر امان نامه ای هم بدهد، امان نامه اش جعلی بوده و فریبی بیش نیست. بنابراین اگر از جبهۀ باطل بترسیم و در مقابل آن ایستادگی نکنیم، او یک قدم

جلوتر می‌آید؛ و اگر به ترس و عقب‌نشینی عادت کنیم، با هر یک قدمی که دشمن به طرف ما می‌آید، ما دو قدم عقب‌تر رفته و در نهایت، شکست خواهیم خورد؛ زیرا نفسی که به ذلت و پستی عادت کند، نتیجه‌ای جز شکست در انتظارش نخواهد بود؛ و این، یک سنت است.

همین مسأله ترس و عقب‌نشینی باعث شد که بنی‌اسرائیل با فرعونیان نجنگیدند. فرعون از لحاظ روانی، آنها را ذلیل کرده بود. قرآن در این باره می‌فرماید:

فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ<sup>۱</sup>

«پس او قومش را سبک‌مغز شمرد [و آنان را با وسوسه و اغواگری فریفت و خوارشان کرد] در نتیجه از او اطاعت کردند؛ زیرا آنان مردمی فاسق و نافرمان بودند.» فرعون آنچنان قومش را خوار و خفیف کرده بود که دیگر صلابت و عزت نفس خویش را از دست داده بودند.<sup>۲</sup>

در انتهای آیه نیز می‌فرماید: خاک بر سر فرعون و خاک بر سر این افراد! نه تنها فرعون، بلکه قوم او نیز همگی قوم فاسقی بودند.

## سیاست گام‌به‌گام جبهه باطل در دنیای معاصر

استعمار و استثمار، شیوه نوین جبهه باطل در سده‌های اخیر بوده که گاه از طریق تطمیع، و گاه با ایجاد رُعب در دل اقوام و ملل، اهداف خود را پیش برده است.

استعمار، سه روش را پشت سر گذاشته است:

۱. سوره مبارکه زخرف، آیه شریفه ۵۴.

۲. «استخف» هرگاه با حرف «ب» بیاید، به معنای خوار و خفیف کردن کسی است. اما اگر به تنهایی به کار رود (مثل آیه فوق)، به معنای این است که فرد را به راحتی، به هر سویی که می‌خواهد می‌کشاند.

## حضور نظامی؛ روش ابتدایی استعمار

روش اول استعمار این بود که با حضور نظامی، به کشورها یورش می‌برد؛ مثل ورود پرتغالی‌ها به جنوب ایران و بندرعباس، یا مثل ورود انگلیسی‌ها به هند، یا مانند یورش فرانسوی‌ها به آفریقای جنوبی.

با توجه به هزینه‌های فراوان این روش، مستعمرین به فکر راه‌های کم‌هزینه و پر منفعت افتادند؛ در نتیجه نقاط ضعف کشورهای مستعمره را بررسی نموده و از این نقاط ضعف، بر علیه آنها استفاده می‌کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام چه لطیف در وصف دشمنان بیدار و دوستان غافل می‌فرمایند: «مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ»<sup>۱</sup>؛ اگر شما بخوابید، دشمن شما خواب نیست؛ بلکه دائماً و لحظه‌به‌لحظه در حال نقشه‌کشیدن بر علیه شماست!

نگاهی به تلفن‌های همراه بیاندازید که چگونه روزبه‌روز در حال تغییر و ارتقاء هستند! آیا بیست سال پیش کسی فکر می‌کرد که در آینده‌ای نزدیک، این گوشی‌های کلیدی، تبدیل به گوشی‌های لمسی خواهد شد؟! در سایر موارد نیز مطلب از همین قرار است.<sup>[۲۱]</sup>

آری، اگر شما بخوابید، دشمنان شما هرگز نمی‌خوابند و در پی سلطه و استعمار شما هستند!

## نفوذ در ملت‌ها؛ شیوه دیگر استعمار

روش دوم استعمار، نفوذ در ملت‌هاست؛ یعنی همیشه و همه‌جا سعی می‌کند که در بین ملت‌ها، افراد سست‌عنصر، وطن‌فروش، کم‌همت، ترسو، راحت‌طلب و دنیادوست را پیدا کند تا از طریق آنان، به جوامع نفوذ کرده و بدون دخالت مستقیم،

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۴۵۲، نامه ۶۲.

اهداف خود را محقق سازد.

استعمار در این روش، از هزینه‌های هنگفت نظامی دوری جسته و به‌طور مستقیم، وارد میدان نمی‌شود، بلکه از خود افراد آن ملت به عنوان مهره‌های دست‌نشاندهٔ خویش، استفاده نموده و به اهداف خود دست می‌یابد.

حُسن این روش آن است که مردم جامعهٔ تحت استعمار، دشمنِ اجنبی را به‌طور مستقیم نمی‌بینند تا در نتیجه، خونشان به جوش آمده و بر علیه مستعمرین، قیام کنند؛ بلکه افراد جامعهٔ خویش را در مقابل خود مشاهده می‌کنند؛ گرچه این احتمال نیز وجود دارد که مردم، از این نقشهٔ استعمار باخبر شده و بفهمند که فلان فرد، دست‌نشانده و مزدور استعمار است.

### شیفته‌ساختن نسبت به فرهنگ باطل؛ شیوهٔ استعمار نو

روش سوم استعمار، جنگ نرم است.

این روش، که اثرگذارتر از سایر روش‌هاست، از حدود هفتاد سال پیش مطرح شده و نزدیک به سی سال از تحقق آن می‌گذرد.

استعمار در این روش، به نیروی انسانی اصلاً نیازی ندارد، بلکه با تبلیغات فراوان و هدفمند، روش‌های مورد پسند خود را به‌گونه‌ای تبلیغ می‌کند که مردم به‌طور ناخودآگاه و نامحسوس، شیفتهٔ روش‌ها و سبک زندگی تبلیغ‌شده از سوی استعمار می‌شوند، و نگرش‌های آنان چنان تغییر می‌کند که با اراده و اشتیاق، به دنبال عمل بر طبق خواسته‌های استعمار رفته و با دست خود، دشمن را به اهدافش می‌رسانند!

متأسفانه در جامعهٔ امروزی ما، بعضی از خانواده‌ها و حتی بعضی از مسئولین، ناخودآگاه این‌گونه‌اند، بدون آنکه چنین احساسی داشته باشند!

خیلی عجیب است که روی کیف بچه‌های دبستانی ما، یک برند، یا شرکت، یا

شخصی را تبلیغ می‌کنند که سابقه فساد و انحراف دارد! استعمار جدید در این روش، صرفاً برای افکار و سبک زندگی ملت‌ها هزینه می‌کند که بسیار راحت‌تر و کم‌هزینه‌تر از روش‌های قبل بوده و نتیجه‌اش نیز بهتر است.

قبلاً کدام انسانی ازدواج سفید و بدون عقد شرعی را می‌پذیرفت؟ اما متأسفانه در جامعه کنونی ما نیز چنین پدیده‌ای مشاهده می‌شود و دیگر لازم نیست استعمار بابت پذیرش آن، هزینه کند!<sup>۱۲۲</sup> و این پذیرش، محصول تبلیغات است. ساحران، فقط در زمان حضرت موسی علیه السلام نبودند، بلکه در همه زمان‌ها و مکان‌ها، ساحرانی وجود دارند که مردم را از مسیر حق منحرف ساخته و به طرف جبهه باطل سوق می‌دهند؛ ساحران امروز ما، تبلیغات هستند! و ما امروزه در چنین دنیایی زندگی می‌کنیم.

آن مسؤولی که می‌گوید: بیایید مشکلات و اختلافات بین خود و آمریکا را به شکل مسالمت‌آمیز حل کنیم و به‌گونه‌ای رفتار نکنیم که منجر به جنگ شود! واقعاً فکر می‌کند که حرف درستی می‌زند و اصلاً خود را خائن نمی‌پندارد! بله، ممکن است حقیقتاً به‌صورت مستقیم از جایی هم هدایت نشود، ولی فکر او به‌گونه‌ای شکل یافته که در پازل دشمن بازی می‌کند، زیرا فرهنگ دشمن برای او جا افتاده و او نیز آن را پسندیده و قبول کرده است.

## سابقه آمریکا و نگاهشان به مسلمانان

حال که صحبت از اختلافات ما با آمریکا به میان آمد، بد نیست قدری در این رابطه بحث کنیم.

در این رابطه، ابتدا نگاهی به سابقه آمریکا می‌اندازیم.

ساکنان اصلی آمریکا، بومی‌های آمریکای شمالی و سرخ‌پوستان بودند. عده‌ای از نیروهای اروپایی و خصوصاً انگلیسی، به قاره آمریکا رفته و صد میلیون سرخ‌پوست را در آنجا قتل عام کردند!



این مطلب را می‌توانید در کتاب «رؤیای آمریکایی»<sup>[۱۳۳]</sup> که بسیار خواندنی است، مطالعه کنید. نویسنده در این کتاب، کیفیت ورود نیروهای اروپایی و انگلیسی به آمریکا را تشریح می‌کند.

گرچه ساکنان اصلی آمریکا، سرخ‌پوست بودند؛ اما

مشاهده می‌شود که تعداد زیادی سیاه‌پوست نیز در آنجا حضور دارند! در پاسخ به این سؤال که چگونه سیاه‌پوستان به آمریکا راه پیدا کردند، گفته‌اند: نیروهای اروپایی و انگلیسی به آفریقا رفتند و به گردن سیاه‌پوستان طناب انداخته و همچون حیوان، دست‌وپای آنان را بسته و به عنوان برده، به آمریکا آوردند!

تا اوایل قرن بیستم، در آمریکا برده‌داری حاکم بود، تا اینکه - به گفته خودشان - آبراهام لینکلن، برده‌داری را برانداخت.<sup>۱</sup>

خوب است در این زمینه، بعضی کتاب‌ها را - همچون کتابی که نام بردیم - مطالعه کنیم تا بفهمیم با افرادی طرف هستیم که اصل تکوّن آنها به حرام‌زادگی است؛

۱. رهبر معظم انقلاب (مدظله) در بخشی از سخنان خود در دیدار فرماندهان نیروی انتظامی می‌فرماید:

«آبراهام لینکلن که می‌گویند این [برده‌داری] را حذف کرده است، برحسب دقت‌های تاریخی‌ای که کسانی کرده‌اند، واقعیت قضیه این نیست. مسأله، مسأله حذف بردگی نیست. مسأله، مسأله شمال و جنوب بود و جنگ‌های دامنه‌دار و ریشه‌دار چندساله شمال و جنوب آمریکا و بحث دعوی بین زمین‌داری و کشاورزی از یک طرف و صنعت از یک طرف. دعوا سر این حرف‌ها بود. بحث این نبود که واقعاً به‌خاطر احساسات انسان‌دوستانه [باشد]». (به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) ۱۳۹۴/۲/۶)

کسانی که عدم اشاعه تسلیحات اتمی و دفاع از حقوق بشر را فریاد می‌زنند در حالی که خودشان، تنها کشوری هستند که از بمب اتمی بر علیه بشریت استفاده کرده‌اند! ببینید تبلیغات چگونه مردم جهان را احمق و کور کرده است!

در زمان حکومت پهلوی دوم، از ایران به‌عنوان **ژاندارم و نگهبان منطقه**، بهره‌کشی نمودند و ایران، عنصری مطلوب برای آنها قلمداد می‌شد؛ اما بعد از انقلاب اسلامی، به یک باره مردم ایران در نگاه آنان به‌عنوان دشمن درجه یک محسوب شدند! مگر چه اتفاقی افتاد و چه حرف خیلی عجیبی زده شد؟ آیا ذات ملت ایران، یک‌دفعه و به‌صورت ناگهانی تغییر یافت و خبیث از آب درآمد؟ آیا جز این بود که گفتند: ما شاه را نمی‌خواهیم و با استکبار کنار نخواهیم آمد و در برابر باطل، ساکت نخواهیم نشست، بلکه می‌خواهیم آن‌طور که خداوند و رسول اکرم ﷺ راضی هستند، زندگی کنیم؟ با این وجود، چرا باید علیه مردم ایران، هشت سال جنگ به راه بیاندازند؟

اگر واقعاً این حرف و خواسته ملت ایران، بی‌منطق است، بی‌منطق‌تر از آن خیلی بیشتر وجود دارد؛ مثلاً عده‌ای در هندوستان هستند که گاو می‌پرستند و ادرار گاو را به عنوان تبرک می‌خورند و معتقدند که ادرار گاو، شفابخش است و مریضی را از انسان دور می‌کند! <sup>[۲۴]</sup> آیا کسی به آنها کاری دارد؟ نه!

از همان ابتدای انقلاب، جبهه باطل درصدد از بین بردن نظام نوپای ایران بود؛ از این‌رو از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و با تمام توان، وارد کارزار شد که در این راستا می‌توان به مواردی همچون: جریان خلق عرب در جنوب، جریان کموله و دموکرات در غرب، جریان کودتای نوژه، واقعه طبس، جریان خلق ترکمن و... اشاره نمود. <sup>[۲۵]</sup>

جبهه باطل، با چه منطقی و به کدام جرم، جنگ هشت ساله را بر ما تحمیل کرد؟ مگر خود عراق می‌توانست به تنهایی با ایران بجنگد؟ در جنگ تحمیلی، همه قدرت‌های استکباری، به هر طریقی که می‌توانستند از عراق پشتیبانی کردند؛ و حتی

پس از جنگ تا همین امروز هم، دشمن از پای ننشسته و از راه‌های گوناگون، در پی ضربه‌زدن به نظام اسلامی است.

در سال ۱۳۹۸، قیمت نفت در هر بشکه، حدود شصت دلار، و قیمت واقعی دلار نیز حدود چهار هزار تومان بود؛ در نتیجه، هر بشکه نفت، دویست و چهل هزار تومان به فروش می‌رسید؛ و از آنجایی که هر بشکه، صد و شصت لیتر است، بنابراین هر یک لیتر نفت ما را هزار و پانصد تومان می‌خریدند! یعنی یک لیتر نفت را ارزان‌تر از یک بطری آب معدنی می‌خریدند!

توده مردم اصلاً نمی‌دانند که نفت آنان، ارزان‌تر از یک بطری آب معدنی به تاراج برده می‌شود! آن هم نفتی که با هزینه‌های میلیاردی استخراج می‌شود و چند میلیون سال باید بگذرد تا شکل بگیرد!

در حقیقت نفت ما، خریداری نمی‌شود، بلکه دزدیده می‌شود! دزدی به دو شیوه انجام می‌گیرد:

یکی اینکه فرد، با قلدری به خانه ما می‌آید و چنانچه در منزل باشیم، با ما درگیر شده و دزدی می‌کند، و اگر در منزل نباشیم، به راحتی اشیاء خانه ما را می‌دزدد. این نوع دزدی خطرات، مهالک و درگیری‌ها در پی دارد.

شیوه دوم دزدی به‌گونه‌ای است که فرد با یکی از افراد منزل، هماهنگ شده و از طریق او راه دزدی را بر خود هموار می‌سازد؛ این نوع دزدی، از طریق عوامل پشت صحنه صورت می‌پذیرد و خطرات روش اول را ندارد.

دزدیدن نفت ما و سایر کشورهای اسلامی، از همین نوع دوم است؛ با این توضیح که: قیمت نفت را ما و کشورهای اسلامی تعیین نمی‌کنیم، بلکه سازمان **اوپک**<sup>[۲۶]</sup> تعیین می‌کند؛ و کشورهای سیاست‌گذار در سازمان اوپک، همان کشورهای استعمارگر هستند و هرگونه که بخواهند در قیمت‌گذاری نفت، دخالت

نموده و بدین طریق، بازارهای جهانی را مدیریت می‌کنند؛ حتی بر اساس اسناد موجود، بعضی از افراد تصمیم‌گیر در اوپک، رسماً کارمند سیای آمریکا می‌باشند! آری، سال‌هاست که تحت عنوان قرارداد و معامله، یک دزدی آشکار از کشورهای مسلمان انجام می‌گیرد. و در حقیقت باید گفت که خود مستکبرین، با خودشان معامله می‌کنند!

### سیاست کنونی دشمن تا هدف نهایی

آنچه از ترور نخبگان و شخصیت‌ها یا حمله‌های فرهنگی از جانب جبهه باطل در حال وقوع است، یک اعلان جنگ آشکار با نظام جمهوری اسلامی می‌باشد؛ و عقبه آن، از سال ۱۳۵۸ با حوادثی نظیر **حادثه طبس**، **واقعه نوزه** و **جریان بنی صدر** آغاز شد.

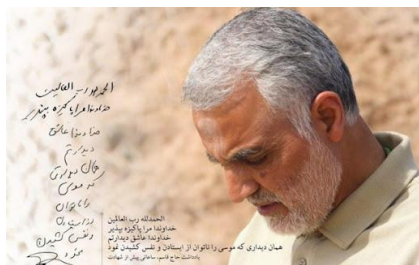
دشمنان در طول این سالیان، از آنجایی که ملت ایران را خیلی پرحرارت دیدند، و فهمیدند که اگر یک ضربه بزنند، چند برابر پاسخ خواهند گرفت، لذا با همان سیاست معاویه، عقب کشیده و بیشتر بر روی مسائل فرهنگی متمرکز شدند و آنچنان سبک زندگی غربی را تبلیغ نمودند که نه تنها روی افکار بعضی از خانواده‌ها، بلکه روی اندیشه برخی از مسؤولین ما نیز اثر گذاشتند.

آن مسؤولی که فرهنگ غربی را بهتر پسندیده و فرزندش در آمریکاست، چگونه می‌خواهد شعار مرگ بر آمریکا سر دهد؟ چگونه می‌تواند با حرف‌های مختلفی مثل: علم آنجاست، آزادی آنجاست و...، به دنبال مذاکره و رفاقت با آمریکا و غرب نباشد؟ به طور طبیعی چنین مسؤولی، هیچ بعید نیست همان کاری را انجام دهد که مسؤولین زمان امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دادند و آن حضرت را به درهم و دینار و به وعده و وعیدهای دشمن فروختند!

معاویه در نامه‌اش به امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت: چگونه و با چه نیرویی می‌خواهی با من بجنگی؟ به چه چیزی دل خود را خوش کرده‌ای؟ یک انبان نامه از طرف افراد سپاهت برای من ارسال شده است که متعهد شده‌اند تا تو را تسلیم من کنند! اینک آنها را برای تو فرستادم تا خودت ببینی! <sup>[۲۷]</sup>

دشمن امروز ما نیز بر طبق همان سیاست و روشی که معاویه داشت، عمل می‌کند؛ یعنی پله پله جلو می‌آید، و وقتی هیچ عکس‌العملی از ما نمی‌بیند، به خودش اجازه می‌دهد تا جلوتر بیاید.

در سال ۱۳۶۷ وقتی **هوایمای مسافری جمهوری اسلامی ایران** را زدند، گفتند: ما آن هوایما را با هوایمای جنگی اشتباه گرفتیم! گرچه این حرف آنها دروغ بود، زیرا رادارهای آنها به راحتی می‌توانست هوایمای جنگی را از هوایمای مسافری تشخیص دهد؛ اما با زدن آن هوایما، اعلان جنگ نکردند؛ <sup>[۲۸]</sup> همین‌طور



قدم به قدم جلو آمدند و وقتی عکس‌العمل خاصی از ایران ندیدند، جرأت آنها بیشتر شد تا جایی که در زمستان سال ۱۳۹۸، رسماً و علناً مقام رسمی و بلندپایه کشور ما، یعنی شهید حاج قاسم سلیمانی را

ترور نموده و با وقاحت تمام، آن را به عهده گرفتند! با این کار، به صراحت، اعلان جنگ کردند.

### سرانجام قوم ذلیل، شکست و نابودی است

اگر مردم در مقابل ظلم، ایستادگی نکنند و به این روش عادت نمایند، عزت آنان از بین خواهد رفت و ذلیل و خوار خواهند شد؛ در این صورت، به جای ایستادگی

و تقویت روحیه مقاومت و ایثار، دچار سستی و عقب‌نشینی شده و به فرار از مطالبه حقوق خود، و وادادگی و تسلیم در برابر دشمن، و برباددادن حیثیت خویش، عادت می‌کنند! و این، همان مطلبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را تذکر داده و می‌فرماید:

«اغزؤهم قَبْلَ أَنْ يَغزؤكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غزِي قَوْمٌ قَطُّ فِي عُمْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا»<sup>۱</sup>

پیش از آنکه به جنگ شما بیایند، به جنگ آنها بروید. به خدا قسم، مردمی که در خانه‌های خود بنشینند تا دشمن به سراغشان بیاید، قطعاً ذلیل و خوار خواهند شد. یکی از مواردی که خداوند امر به جهاد فرموده است، در چنین شرایطی است؛ یعنی امر فرموده که ذلیل نباش! عقب‌نشینی نکن! تسلیم نشو! تو هم به دشمن صدمه بزن و او را بی‌پاسخ مگذار! اگر کشته شوی، بهتر از آن است که با ذلت و خواری، در تحت سلطه او زندگی کنی!

شعار حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز دقیقاً همین بود:

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ

وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ<sup>۲</sup>

مرگ بهتر است از اینکه با ننگ زندگی کنید، و ننگ بهتر است از اینکه به جهنم بروید.

خلاصه آنکه آیات و روایات، نکاتی را به ما تذکر می‌دهند که عبارت‌اند از:

۱. فتنه به انسان اجازه می‌دهد تا با دشمن فتنه‌گر وارد جنگ شود و حتی او را

ریشه‌کن سازد. قرآن کریم در دو جا می‌فرماید:

وَقَتَلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه (للصّحیحی صالح)، ص: ۶۹، خطبه ۲۷.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۶۸.

۳. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۹۳؛ سوره مبارکه انفال، قسمتی از آیه شریفه ۳۹.

«و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه [و خونریزی و ناامنی] بر جا نماند»

۲. فتنه زمانی محقق می شود که جنگ سخت و نرم، هر دو با هم انجام شود.

۳. خداوند در مقابل اعلان جنگ دشمن، جهاد را واجب دانسته و می فرماید:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمْ<sup>۱</sup>

می فرماید: با کسانی که با شما می جنگند، مقاتله کنید نه مذاکره!

خیلی عجیب است! برخی از مسؤولین سابق می گفتند: ما با همه دنیا اهل

تعامل هستیم و با همه دوستیم!

آمریکا در قضیه برجام<sup>۲</sup>، به صورت یک طرفه از توافقنامه خارج شد؛ اما برخی

از مسؤولین بی بصیرت ما هنوز معتقدند که باید با آمریکا مذاکره کنیم!

مسئول عالی رتبه این کشور، یک شخصیت حقیقی نیست که هر کاری از او

سر زد، تنها به خودش مربوط باشد؛ بلکه یک شخصیت حقوقی است و مواضعی که

اخذ می کند، به پای نظام جمهوری اسلامی نوشته می شود، زیرا تمام دنیا، کشور ایران

را با او می شناسند.

حکایت بعضی از مسؤولین ما در برابر دشمن، همچون حکایت آن فردی است

که با یک آدم قلدر و زورگو روبرو شده و یک سیلی از او خورده است، و تنها

عکس العملی که از خود نشان می دهد آن است که می گوید: اگر یکی دیگر بزنی بد

می بینی! آن شخص قلدر و زورگو، یک سیلی دیگر نیز به گوش او می زند! دوباره

می گوید: اگر این دفعه تکرار کنی، بی پاسخ نخواهی ماند! آن طرف مقابل، برای مرتبه

سوم، یک سیلی محکم تری به گوش او می زند!

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۹۰.

۲. برنامه راهبردی جامع اقدام مشترک (به انگلیسی: Joint Comprehensive Plan of Action) یا به

اختصار: «برجام»، همان توافق جامع و نهایی هسته ای بین ایران و غرب است.

قاعده این است که اگر دشمن در برابر زورگویی و استکبارش، چیزی جز ترس، عقب‌نشینی و عدم ایستادگی نبیند، بی‌حیاط‌تر و گستاخ‌تر شده و ضربه‌زدن او شدیدتر می‌شود.

کسی که در برابر دشمن بترسد، گام‌به‌گام عقب‌تر رفته و کم‌کم مجبور به تسلیم در برابر دشمن خواهد شد. این مسائل را باید برای توده مردم تبیین نمود.

### سیاست جبهه حق؛ مقابله تمام‌عیار

آنچه تا کنون بیان شد، پیرامون سیاست جبهه باطل بود. در ادامه، به تبیین سیاست جبهه حق می‌پردازیم.

خداوند در سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ<sup>۱</sup>

«یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی‌شوند تا آنکه از آیینشان پیروی کنی. بگو: مسلماً هدایت خدا فقط هدایت [واقعی] است. و اگر پس از دانشی که [چون قرآن] برایت آمده از هوا و هوس‌های آنان پیروی کنی، از سوی خدا هیچ سرپرست و یآوری برای تو نخواهد بود.»

قبل از توضیح آیه شریفه، به دو نکته ادبی اشاره کنیم.

نکته اول اینکه خداوند در قرآن، گاهی از واژه «تَبِعَ» استفاده نموده است،

مثل: فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ<sup>۲</sup>؛ و گاهی از واژه «اتَّبَعَ»،

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۲۰.

۲. همان، قسمتی از آیه شریفه ۳۸.

مثل آیه شریفه فوق که فرمود: حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ.

«تَبِعَ» و «اتَّبَعَ» هر دو به معنای تبعیت کردن هستند، با این تفاوت که واژه «اتَّبَعَ» با تأکید و مبالغه همراه است، یعنی پیروی کردن خیلی زیاد و با تمام وجود، به طوری که تمام انرژی و توان خود را با رنج و زحمت، برای پیروی کردن صرف کنید و در تبعیت نمودن، ذره‌ای کوتاه نیابید.

نکته دوم اینکه کلمه «لَنْ» برای (تأکید نفی و نفی ابد) به کار می‌رود؛ به عنوان مثال، آیه شریفه لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ<sup>۱</sup>، به این معناست که خداوند، هرگز خلف وعده نمی‌کند.

با این توجه، برمی‌گردیم به آیه شریفه مورد بحث:

خداوند در این آیه می‌فرماید: دشمنان شما، یعنی یهود و نصارا هرگز از شما راضی نخواهند شد مگر آنکه شما به‌طور کامل و با تمام وجود و به شدت از آنها و آئین‌شان تبعیت و پیروی نمایید و ذره‌ای از دستورات آنان سرپیچی نکنید!

آیه شریفه، فقط مربوط به صدر اسلام و زمان رسول اکرم ﷺ نیست، بلکه امروز نیز همین‌گونه است؛ یعنی یهود و نصارا فقط و فقط زمانی از ما راضی خواهند شد که بتوانند به گردن ما افسار انداخته و به هر کجا که بخواهند، بکشانند!

نکته دیگر آنکه می‌توانست بفرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ»؛

اما بر سر کلمه «الَّتَصَلَّىٰ» نیز «لا»ی نفی آورد تا بفهماند که نصارا هم مثل یهود، با شدت و غلظت هستند؛ منتها شدت و غلظت یهود، بیشتر است.

قدرت‌های کنونی دنیا در درجه اول، یهود و سپس نصارا هستند؛ گرچه در زمان نزول این آیات، یهود و نصارا قدرت سیاسی و نظامی نداشتند، ولی خطر فرهنگی آنها

۱. سوره مبارکه حج، قسمتی از آیه شریفه ۴۷.

محسوس بود.

مکه در زمان رسول اکرم ﷺ، یهودی نداشت؛ یهودیان اطراف مدینه نیز زیر سه هزار نفر بودند و تعدادشان در آن زمان، اندک بود؛ در سال پنجم هجری نیز جنگی بین مسلمانان و یهودیان بنی قریظه - که حدود ششصد مرد جنگی داشت - رخ داد و یهودیان در آن جنگ، تارومار شدند<sup>[۲۹۱]</sup>؛ اما با این حال، قرآن در مورد یهود و نصارا هشدار می‌دهد که پیش‌روی آنها نامحدود است و در دشمنی با شما هیچ‌گونه توقفی ندارند و تا زمانی که از آنها به‌طور کامل تبعیت نکنید، هرگز از شما راضی نشده و با شما درگیر خواهند شد؛ پس با آنها بجنگید.<sup>۱</sup>

### موارد دستور به جنگ در قرآن کریم

خداوند در قرآن در چند مورد، امر به جهاد نموده و می‌فرماید حتماً باید با دشمنان، مقابله به مثل نموده و درگیر شوید؛ زیرا عقب‌نشینی در برابر دشمن، با توحید منافات دارد، به دلیل آنکه عقب‌نشینی یا فرار از جنگ به معنای آن است که شما، یا قدرت طرف مقابل را فوق قدرت خداوند می‌دانید، یا به وعده الهی که شهادت در راه او فوز و رستگاری عظیم است، ایمان ندارید، و حال آنکه هر دو مورد، شرک است. اینک برخی از مواردی را که خداوند دستور به جنگ فرموده، برمی‌شماریم:

### یک) جنگ در مقابل جنگ

اولین مورد، زمانی است که دشمن به روی شما اسلحه بکشد و با شما وارد جنگ شود.

۱. در زمان کنونی نیز یهودیان، قریب پانزده میلیون نفر هستند و جمعیت آنها کم است؛ چون با کسی غیر از خودشان ازدواج نمی‌کنند و اجازه نمی‌دهند کسی یهودی شود!

در سوره مبارکه بقره می فرماید:

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
الْمُعْتَدِينَ<sup>۱</sup>

«و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید، که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.»

قَاتِلُوا، فعل امر است و دستور می دهد با دشمنی که به جنگ با شما برخاسته، بجنگید.

با عبارت فِي سَبِيلِ اللَّهِ، می خواهد بفرماید که جنگ شما با دشمن، صرفاً برای انتقام از آنها و برای اینکه دلتان خنک شود، نباشد، بلکه انگیزه خود را برای خداوند خالص نموده و فقط برای رضای حق تعالی بجنگید.

از طرفی دیگر امر می فرماید: وَ لَا تَعْتَدُوا، در جنگ با دشمن، تعدی و تجاوز نکنید، چرا که إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، زیرا خداوند، تجاوزکاران را دوست ندارد. در آیه بعد، ادامه می دهد:

و أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ  
مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ  
فَأَقْتُلُوهُمْ<sup>۲</sup> كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ

«و آنان را [که از هیچ گونه ستمی روگردان نیستند] هر جا یافتید، به قتل برسانید و از جایی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه [شرك، بت پرستی، آزار مردم و بیرون راندنشان از خانه و کاشانه] از قتل و کشتار بدتر است. و کنار مسجد الحرام با آنان

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۹۰.

۲. همان، آیه شریفه ۱۹۱.

ن جنگید مگر آنکه در آنجا با شما بجنگند؛ پس اگر با شما [در آنجا] جنگیدند، آنان را به قتل برسانید که پاداش و کیفر کافران همین است.»

در سوره مبارکه نساء نیز می فرماید:

فَإِنْ لَّمْ يَعْزِلُواكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ<sup>۱</sup> وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا

«پس اگر [از جنگ با شما] کناره نگرفتند، و پیشنهاد صلح و آستی نکردند، و بر ضد شما دست [از فتنه و آشوب] برنداشتند، آنان را هر جا یافتید بگیرید و بکشید؛ آنانند که ما برای شما نسبت به [گرفتن و کشتن] آنان دلیلی روشن و آشکار قرار دادیم.»

بنابراین یکی از مواردی که خداوند به جنگ با دشمن امر فرموده، در جایی است که دشمنان، وارد جنگ شوند؛ حال اگر آنها وارد جنگ شده و شما را کشتند، و شما دست روی دست گذاشته و هیچ مقابله‌ای نکردید، در این صورت، هم دنیای شما خراب شده، هم ذلت پذیرفته‌اید و هم به خاطر سرپیچی از دستور خداوند، مرتکب گناه کبیره شده‌اید!

## دو) جنگ در مقابل فتنه

یکی دیگر از مواردی که خداوند به جنگ و قتال امر فرموده، در جایی است که دشمن، فتنه به پا کند.

در همان آیه‌ای که در مورد قبل اشاره کردیم، می فرماید:

وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقْتَلُوا فِيهِ فَإِنْ قَتَلْتُمُ

۱. سوره مبارکه نساء، قسمتی از آیه شریفه ۹۱.

فَأَقْتُلُوهُمْ<sup>۱</sup>

اگر دشمنان شما فتنه کردند، در کنار مسجد الحرام نیز آنها را بکشید! یعنی در صورت فتنه، خداوند مجوز جنگ در کنار کعبه را نیز صادر فرموده است؛ همان طور که رسول اکرم ﷺ، در جریان فتح مکه، حکم قتل عده‌ای را صادر نموده و فرمودند: «اَقْتُلُوهُمْ وَ إِن وَجَدْتُمُوهُمْ مُتَعَلِّقِينَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ»<sup>۲</sup>، حتی اگر به پرده کعبه هم آویزان بودند، آنها را بکشید!

فتنه‌ای که از قتل، شدیدتر است در جایی است که دشمن، آشوب به پا نموده و با ایجاد ترلز و تغییر اراده‌ها می‌خواهد نظام امور را مختل ساخته و انسجام جامعه را از بین ببرد و شیرازه امور را از هم بپاشد؛ به عبارت دیگر، فتنه شدیدتر از قتل زمانی شکل می‌گیرد که جنگ نرم و جنگ سخت هر دو با هم به کار گرفته شوند.

همیشه جنگ سخت، در پی جنگ نرم است؛ یعنی دشمن از یک طرف می‌زند، و از طرف دیگر با تبلیغات، باعث ایجاد رعب و وحشت، و سلب اراده‌ها می‌گردد؛ و دشمنان امروز ما، دقیقاً همین کار را انجام می‌دهند.

یکی از مصادیق چنین فتنه‌ای در صدر اسلام، عمل آن فردی بود که با اشعار خود، بر علیه پیامبر اکرم ﷺ تبلیغات کرده و کفار را برای جنگ با آن حضرت، تهییج می‌کرد؛ رسول اکرم ﷺ در برابر این فتنه فرمودند: او را بکشید حتی اگر به پرده کعبه آویزان بود!<sup>۳</sup>

در آیه شریفه مورد بحث، قتل را همراه با اخراج آورده و می‌فرماید: وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ، یعنی هم به جنگ و کشتن دشمن

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۹۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۱، ص ۱۳۱.

۳. همان، ج ۳۳، ص ۱۹۶.

دستور فرموده و هم به اخراج نمودن آنان؛ زیرا این کار، باعث می‌شود تا یک ضربه روانی به دشمن وارد آید و شیرازه اعتمادشان به پیروزی بر اسلام از بین برود.

سپس در دو آیه بعد می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای [چون شرك، بت پرستی و حاکمیت کفار] بر جای نماند و دین فقط ویژه خدا باشد. پس اگر بازایستند [به جنگ با آنان پایان دهید و از آن پس] تجاوزی جز بر ضد ستمکاران جایز نیست.»

گاهی اوقات کفار پس از ایجاد فتنه، عذرخواهی نموده و می‌گفتند: اشتباه کردیم! خداوند در برابر این حيله کفار می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>۲</sup>

«[آن روز گویند:] ای کافران! امروز عذرخواهی مکنید، فقط آنچه را همواره

انجام می‌دادید، جزا داده می‌شوید.»

گرچه اکثر مفسرین معتقدند که منظور از الْيَوْمَ در این آیه شریفه، روز قیامت است؛<sup>۳</sup> اما بعضی از مفسرین می‌گویند با اینکه معنای اولیه آیه، مربوط به قیامت است؛ اما اطلاق آیه، مجموع دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد؛ به قرینه آنکه در آیات بعد، اشاره به تشبیه و باس خداوند در همین دنیا نموده و می‌فرماید:

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۹۳.

۲. سوره مبارکه تحریم، آیه شریفه ۷.

۳. رجوع شود به: المیزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص: ۳۳۵؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص: ۴۷۷؛ تفسير نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۸۸؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص: ۵۱؛ الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۴، ص: ۵۶۹؛ التفسير الكبير، ج ۳۰، ص: ۵۷۲؛ روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص:

۳۰۱؛ روح المعاني، ج ۱۴، ص: ۳۵۲ و...

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْهِنُهُمْ جَهَنَّمَ وَ  
بِئْسَ الْمَصِيرُ<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جنگ کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد بازگشت گاهی است.»  
بنابراین، بر اساس دستورات الهی، نباید در برابر فتنه کوتاه آمد.

### سه) جنگ در مقابل تجاوز و تعدی

یکی دیگر از مواردی که خداوند به جنگ و قتال امر فرموده، در جایی است که دشمن، به شما تعدی کرده است.

در سوره مبارکه بقره می فرماید:

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ  
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ<sup>۲</sup>

«ماه حرام در برابر ماه حرام است [اگر دشمن حرمت آن را رعایت نکرد و با شما در آن جنگید، شما هم برای حفظ کیان خود در همان ماه با او بجنگید.] و همه حرمت‌ها دارای قصاص‌اند. پس هر که بر شما تعدی کرد، شما هم به مثل آن بر او تعدی کنید، و از خدا پروا نمایید، و بدانید که خدا با پروا پیشگان است.»

بنابراین، در برابر تعدی و ظلمی که دشمن در حق ما انجام می‌دهد، نباید آرام نشست، بلکه باید با او مقابله و جنگ نمود.<sup>۳</sup>

۱. سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۷۳؛ و سوره مبارکه تحریم، آیه شریفه ۹.

۲. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۹۴.

۳. «در اینجا این سؤال پیش می‌آید: که چگونه خدای تعالی با اینکه معتدین و متجاوزین را دوست نمی‌دارد، در این آیه به مسلمانان دستور داده به متجاوزین تجاوز کنند؟ جوابش این است که اعتدا و تجاوز وقتی مذموم است،

## چهار) جنگ در مقابل عهدشکنی

از موارد دیگری که به قتال و درگیری با دشمن امر شده، در آن جایی است که دشمن، عهد و پیمان خویش را زیر پا گذاشته است.

در سوره مبارکه توبه می فرماید:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ  
الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَئِمَّنَ لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ<sup>۱</sup>

«و اگر پیمان هایشان را پس از تعهدشان شکستند و در دین شما زبان به طعنه و عیب جویی گشودند، در این صورت با پیشوایان کفر بکنید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.»  
خداوند در این آیه شریفه می فرماید: با آن دسته از کافرانی که عهدشکن بوده و عهد و پیمان خود را زیر پا می گذارند، و نیز با آن کافرانی که دین شما را مورد طعن قرار داده و مسخره می کنند، باید بکنجید؛ و اما با آن دسته از کافرانی که نجیب هستند

که در مقابل اعتدای دیگران واقع نشده باشد و خلاصه تجاوز ابتدایی باشد، و اما اگر در مقابل تجاوز دیگران باشد، در عین اینکه تجاوز است دیگر مذموم نیست، چون عنوان تعالی از ذلت و خواری را به خود می گیرد، و اینکه جامعه ای بخواهد از زیر بار ستم و استعباد و خواری درآید خود فضیلت بزرگی است، همانطور که تکبر با اینکه از رذائل است، در مقابل متکبر از فضائل می شود، و سخن زشت گفتن با اینکه زشت است، برای کسی که ظلم شده پسندیده است.» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص: ۹۲)

«اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می گوید: «هر کس که به رخساره راست تو تپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان»، چنین دستوری را نمی دهد، چرا که این دستور انحرافی باعث جرأت و جسارت ظالم و تجاوزگر است، حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی کنند و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر، که آن هم بر خلاف دستور اسلام است جواب می گویند. اسلام می گوید: در برابر متجاوز، باید ایستاد، و به هر کس حق می دهد که اگر به او تعدی شود، به همان مقدار مقابله کند، تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات، این است منطق اسلام.» (تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۳۳)

۱. سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۲.

و بر عهد و پیمان خود وفادارند، جنگ نکنید. بنابراین اگر دشمن نقض عهد کرد، همین نقض عهد، مجوز ما برای جنگیدن با او می‌شود.

واقعیت آنست که ما به این دستورات الهی عمل نمی‌کنیم! جهاد فی سبیل الله نداریم! اینکه فقط به حمله آنان پاسخ دهیم، هنر نیست! چه ذلت‌هایی را پذیرفته‌ایم!

## حدود جنگ و صلح در اسلام

ممکن است در اینجا سؤالی مطرح شود و آن اینکه:

از یک طرف، خداوند دستور به صلح داده و می‌فرماید:

فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَلَا عُدُوْنَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِيْنَ<sup>۱</sup>

«پس اگر بازایستند [به جنگ با آنان پایان دهید و از آن پس] تجاوزی جز بر

ضد ستمکاران جایز نیست.»

و در جای دیگر به طور کلی می‌فرماید:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ<sup>۲</sup>

«و اگر دشمنان به صلح گرایند، تو هم به صلح گرای، و بر خدا توکل کن، که

یقیناً او شنوا و داناست.»

این در حالی است که ما می‌دانیم اگر دشمن، قدرتمند و غالب باشد، هرگز تقاضای صلح نخواهد کرد؛ تقاضای صلح و توقف جنگ از طرف دشمن در جایی است که سپاهش رو به ضعف نهاده و در آستانه شکست باشد، در چنین شرایطی است که چاره‌ای جز بالا بردن پرچم صلح ندارد؛ با این وجود، آیا دستور به صلح، شامل

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۹۳.

۲. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۶۱.

چنین مواردی هم می‌شود؟ به عبارت دیگر: آیا آیه شریفه فوق، استثناء هم دارد؟ یا اینکه بدون استثناء و به‌طور مطلق و در تمام شرایط، دستور به صلح می‌دهد؟ از طرفی دیگر، خداوند در قرآن کریم امر فرموده که جنگ با دشمن را ادامه دهید و به‌هیچ‌وجه تقاضای صلح آنها را نپذیرید!

در سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ<sup>۱</sup>

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای [چون شرك، بت پرستی و حاکمیت کفار] بر جای نماند و دین فقط ویژه خدا باشد.»

و در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ<sup>۲</sup>

«و با آنها پیکار کنید، تا فتنه [شرك و سلب آزادی] برچیده شود، و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد!»

حال سؤال این است که اگر دشمن تقاضای صلح نمود، وظیفه ما چیست؟ آیا با او صلح کنیم؟ یا تقاضای او را رد نموده و همچنان با او بجنگیم؟ و اصلاً تا کجا باید جنگ را ادامه دهیم؟ چرا خداوند در بعضی موارد می‌فرماید پیشنهاد صلح دشمن را قبول کن و جنگ را ادامه نده؛ اما در بعضی موارد می‌فرماید تقاضای صلح دشمن را نادیده بگیر و جنگ را ادامه بده؟!

برای پاسخ به این سؤالات، باید معنا و مفهوم و نیز حدود و ثغور آیات مشخص شود و علاوه بر آن، باید معنای فتنه روشن گردد.

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۹۳.

۲. سوره مبارکه انفال، قسمتی از آیه شریفه ۳۹.

## تأویل قرآن کار هر مفسری نیست!

تذکر این نکته هم لازم است که جایگاه تأویل قرآن، بعد از تفسیر قرآن قرار دارد؛ یعنی کسی می‌تواند قرآن را تأویل نماید که به تفسیر قرآن، مسلط باشد. به عنوان مثال، دو آیه شریفه زیر را با هم مقایسه کنید:

وَقَتِّلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ <sup>۱</sup>

وَقَتِّلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ <sup>۲</sup>

تفاوت بین این دو عبارت، تنها در کلمه کُلُّهُ می‌باشد؛ آیه اول کلمه کُلُّهُ را ندارد، ولی آیه دوم دارد!

«تفسیر»، عبارت است از روشن شدن مفهوم آیات شریفه و بررسی حدود و ثغور آنها؛ یعنی باید روشن شود که وجود کلمه کُلُّهُ در آیه دوم و عدم ذکر آن در آیه اول، به چه نکاتی اشاره می‌فرماید؟ و فرق بین مفهوم این دو آیه در چیست؟ و مجرای هر کدام از این آیات در کجاست؟

دستورالعملی که در آیه اول بیان شده، متفاوت از دستورالعملی است که در آیه دوم بیان شده است؛ به همین دلیل، مجرای دستورالعمل اول با مجرای دستورالعمل دوم فرق می‌کند.

مفسر آن کسی است که اولاً می‌فهمد فرق بین این دو عبارت در چیست؛ و ثانیاً می‌داند مجرای دستورالعمل هر یک از این دو مورد در کجاست.

و اما «تأویل» عبارت است از بیان مصادیق آیات؛ به عبارت دیگر، تأویل یعنی به‌دست آوردن مصداق هر آیه. [۳۰]

به این مثال توجه کنید:

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۹۳.

۲. سوره مبارکه انفال، قسمتی از آیه شریفه ۳۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از آغاز جنگ جمل، به یاران خویش فرمودند: اگر افرادی از سپاه مقابل، پا به فرار گذاشتند، آنها را نزنید! <sup>[۳۱]</sup> اما در جنگ صفین فرمودند: هر کدام از افراد دشمن که در حال فرار بود، او را بزنید!

این دو جریان، در ظاهر شبیه هم بوده و عنوان واحدی دارند، زیرا هر دو گروه، افرادی فتنه‌گر بوده که در مقابل آن حضرت، شورش کرده بودند؛ ولی واقعیت آن است که این دو فتنه، با هم متفاوت هستند، و دستور امیرالمؤمنین علیه السلام به دو شکل مختلف، بیانگر آن است که هر فتنه، موضوع مخصوص به خود را دارد و در نتیجه، حکم مخصوص به خود را می‌طلبد. <sup>[۳۲]</sup>

تأویل، یعنی بدانیم که هر کدام از آن دو برخورد، مصداق کدام آیه بوده و مجرای چه حکمی می‌باشد.

در دعای ندبه نیز به این تأویل اشاره شده است:

«و يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ»<sup>۱</sup>، و طبق تأویل

می‌جنگید و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری باکی نداشت.

بنابراین تأویل قرآن، شأن هر مفسری نیست؛ بلکه آن مفسری می‌تواند قرآن را

تأویل نماید که مجتهد مطلق بوده و علاوه بر تفکر عمیق، دارای تقوای فردی و اجتماعی و نیز علم به زمان هم باشد.

از آنجایی که بحث پیرامون حدود جنگ و صلح، یک بحث مفصل و طولانی

است، از آن می‌گذریم و خوانندگان محترم را به تفاسیر موجود، ارجاع می‌دهیم. <sup>[۳۳]</sup>

## نصرت الهی در گرو جهاد در راه خدا

روحیه جهاد و مقاومت است که باعث پیروزی جبهه حق خواهد شد؛ وگرنه

۱. کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۵۳۴، دعای ندبه.

خداوند هیچ قوم و ملتی را که اراده جمعی بر تغییر نداشته باشند، یاری نخواهد کرد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ<sup>۱</sup>

«یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها و گناه تغییر دهند.»

خداوند با سپاه آسمانی خویش، لشکر ابرهه را که برای نابودی کعبه آمده بودند، تارومار کرد و تمام آنان را به جهنم فرستاد تا برای همیشه روشن شود که خداوند، چگونه دین خود را یاری نموده و مقدسات را حمایت می فرماید؛ اما همین کعبه، دو مرتبه توسط خود مسلمانان خراب شد و هیچ خبری از ابابیل و سپاه آسمانی خداوند نشد!<sup>[۳۴]</sup>

پس این گونه نیست که هرکس بخواهد به دین و مقدسات لطمه ای بزند، بلافاصله خداوند مداخله مستقیم نماید! مداخله مستقیم تنها در دو صورت انجام می گیرد:

الف: زمانی که دین، متولی نداشته باشد؛ یعنی کسی نباشد تا دین خداوند را یاری کند.

ب: زمانی که مؤمنین در جهت یاری دین، حرکت و تلاش داشته باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ<sup>۲</sup>

«ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و گام هایتان را محکم و استوار می سازد.»

حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام که امیر مؤمنان بود، شکست خورد، زیرا مؤمنین،

۱. سوره مبارکه رعد، قسمتی از آیه شریفه ۱۱.

۲. سوره مبارکه محمد علیه السلام، آیه شریفه ۷.

حرکت و تلاش لازم را نداشتند، و در نهایت، آن حضرت را به شهادت رساندند! ما نیز اگر حرکت و تلاش جدی نداشته باشیم و به وظایف خود جامعه عمل نپوشیم، حمایتی از جانب حق تعالی نخواهد رسید، حتی اگر به سقوط نظام اسلامی بیانجامد!

پیام حق تعالی بسیار واضح و روشن است و آن اینکه: اگر پای کار بودید و با تلاش و کوشش، حرکت کردید، شما را یاری خواهم کرد، وگرنه ساقط خواهید شد! امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ»<sup>۱</sup>، میان خداوند و احدی، قوم و

خویشی و قرابتی نیست!

بنابراین اگر توده مردم، حکومت و دین خداوند را یاری نکنند، حکومت اسلامی - حتی اگر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام هم باشد - شکست خواهد خورد! به خاطر همین همراهی نکردن و یاری نرساندن امت بود که امیرالمؤمنین علیه السلام ترور شدند، امام حسن علیه السلام شهید شدند و امام حسین علیه السلام در کربلا به مسلخ رفتند!

گرچه آن بزرگواران، به وظایف الهی خویش عمل نموده و در مسیر نورانی خود، حرکت کردند؛ اما ننگ و ذلت این شکست‌ها، برای امت و جامعه اسلامی باقی ماند. در احوالات **شاه سلطان حسین صفوی**<sup>۲</sup> آمده که نسبت به امور کشور، آنقدر بی تفاوت و بی اعتنا بود که در پاسخ به هر مسأله‌ای که به او اطلاع می دادند، تنها به گفتن «یخشی دور» بسنده می کرد!<sup>۲</sup>

یکی از معاصران وی در این باره سروده است:

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۸۴؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۷۴.

۲. «یخشی دور» در زبان ترکی به معنای «بسیار خوب؛ مشکلی نیست» می باشد. شاه سلطان حسین، تُرک و از

اعقاب صفی الدین اردبیلی بود.

آن ز دانش تهی، ز غفلت پر

شاه سلطان حسین یخشی دور

در زمان پادشاهی وی، ایران تازه به عنوان یک مملکت شیعه مطرح شده بود و افغانستان، به عنوان یکی از استان‌های ایران به شمار می‌رفت.

پس از آنکه حکومت ایران، مالیات زیادی برای افغانستان در نظر گرفت، محمود افغان پیغام فرستاد که این مقدار مالیات، زیاد است و ما قادر به پرداخت آن نیستیم! اما شاه سلطان حسین در جوابش گفت: باید پردازید!

افغان‌ها که توان پرداخت این مقدار مالیات را نداشته و فشار زیادی را متحمل شده بودند، تصمیم گرفتند برای اعتراض، به اصفهان - که پایتخت ایران بود - بیایند. محمود افغان به همراه گروهی از نظامیان افغان، حرکت کردند و هنگامی که به کرمان رسیدند، با یک اوضاع بی‌سر و سامان روبه‌رو شدند! از این‌رو فرصت را غنیمت شمرده و با کرمانی‌ها جنگیدند و آنجا را تصرف کردند.

به شاه سلطان حسین خبر دادند که محمود افغان با سپاهی آمده و کرمان را فتح کرده و والی آنجا را کشته است! شاه در پاسخ گفت: «محمود افغان غلط کرده! مگر کشور بی‌صاحب است که می‌خواهند آن را تصرف کنند؟ این مملکت، علی‌دارد! مگر می‌توانند به این راحتی حریف ما شوند؟»

سپاه محمود افغان به مورچه‌خورت اصفهان رسیده و آنجا را نیز تصرف کردند! وقتی خبر به شاه سلطان حسین رسید، باز هم همان عبارات را تکرار کرد!

بعد از اندک زمانی، خبر دادند که سپاه محمود افغان به پشت دروازه‌های اصفهان رسیده است! سرانجام محمود افغان وارد اصفهان شد و قتل و کشتار و ویرانی‌های زیادی به‌جا گذاشت! شاه سلطان حسین هم با دو دست خود، تاج پادشاهی را بر سر محمود افغان نهاده و مملکت را تقدیم وی نمود و دخترش را نیز به

عقد او در آورد! (۳۶)

این گونه پندارها که ما بدون حرکت و تلاش بنشینیم و دست روی دست بگذاریم و انتظار داشته باشیم که خداوند از طریق اعجاز، ما را یاری برساند، وهم و باطل است؛ و اگر جامعه‌ای حرکت و تلاش را کنار گذاشته و دست از یاری دین خدا و امام معصوم بردارد، مطمئن باشد که یاری خداوند نخواهد رسید، حتی اگر ولی کامل عرشی و فوق عرشی خداوند، سر از بدن مبارکش جدا شود و بدن مطهرش زیر سم اسبان برود!

بنابراین وقتی خداوند امر می‌فرماید که با دشمنان، قتال کنید، اگر ما امر خداوند را کنار گذاشته و با دشمن نجنگیم، در این صورت یا ننگ ذلت و تسلیم شدن در برابر دشمن را خواهیم پذیرفت، یا سقوط و کشته شدن همراه با ننگ و خواری در انتظار ما خواهد بود.

### اطاعت از کفار و منافقین ممنوع!

تنها جایی که خداوند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با تندی مورد خطاب قرار می‌دهد، در سوره مبارکه احزاب است. **جنگ احزاب** را جنگ استیصال یا ریشه‌کنی می‌گویند؛ زیرا دشمنان اسلام با یکدیگر متحد شده بودند تا اسلام را ریشه‌کن سازند.

در اولین آیه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حَكِيمًا<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! بر تقوای الهی ثابت قدم و استوار باش، و از کافران و منافقان

اطاعت مکن که خدا همواره دانا و حکیم است.»

۱. سوره مبارکه احزاب، آیه شریفه ۱.

سپس در چند آیه بعد، می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا \* إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا \* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا \* وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا \* وَ إِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَعْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا \* وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ آفَاطِرِهَا نَمٌ سِيلُوا الْفِتْنَةَ لَأَنزَلْنَا بِهَا آيَاتٍ لَئِن لَّا يَسِيرًا ۱

«ای اهل ایمان! نعمت خدا را بر خود یاد کنید، هنگامی که سپاه‌یانی [به قصد نابود کردن]تان [به سوی شما آمدند، پس بادی [کوبنده] و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید بر ضد آنان فرستادیم [تا آنان را در هم کوبیدند]؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. \* زمانی که از بالا و از پایین [لشکرگاه]تان به سویتان آمدند، و آن‌گاه که دیده‌ها [از شدت ترس] خیره شد و جان‌ها به گلو رسید، و به خدا آن گمان‌ها [ی ناروا] را [که خود می‌دانید] می‌بردید. \* آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به تزلزل و اضطرابی سخت دچار شدند. \* و آن‌گاه که منافقان و آنان که در دل‌هایشان بیماری [ضعف ایمان] بود، می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز به فریب ما را وعده [پیروزی] نداده‌اند! \* و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند: ای اهل مدینه! [میدان نبرد] جای درنگ و ماندن شما نیست، پس برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه [برگشتن] می‌خواستند، و می‌گفتند: خانه‌های ما بدون حفاظ است. در صورتی که

بدون حفاظ نبود، و آنان جز فرار را قصد نداشتند! ۵ و اگر از پیرامون خانه‌هایشان بر آنان حمله می‌شد و از آنان بازگشت [به شرك و جنگ با مؤمنان] درخواست می‌شد، آن را می‌پذیرفتند و برای آن جز مدت کوتاهی [به اندازه تجهیز خود بر ضد مؤمنان] درنگ نمی‌کردند!!».

ماجرای جنگ احزاب از این قرار بود که یهودیان بنی قریظه، با مسلمانان عهد بسته بودند که اگر کفار، قصد جنگ با مسلمین را داشتند، آنها هیچ مداخله‌ای نکنند؛ اما از آنجایی که شنیدند تمام قبائل مکه متحد شده‌اند تا اسلام را ریشه‌کن سازند، گمان کردند که کار مسلمانان، تمام است؛ لذا عهد و پیمان خود را شکستند.

خبر پیمان‌شکنی یهودیان بنی قریظه فاش شد و معلوم گردید که این قبیله، به کفار و مشرکین قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق، ایشان نیز از سوی دیگر خندق و از پشت جبهه، به مسلمانان حمله خواهند کرد.

این خبر، روحیهٔ بسیاری از مسلمانان مدینه را به شدت تضعیف کرد، زیرا از پشت سر خود، از اذیت و آزار بنی قریظه در امان نبودند، و از روبه‌رو با سپاه انبوه مشرکان درگیر بودند، از این رو دچار هراس زیادی شدند.

قرآن کریم، وحشت مسلمانان و بدگمانی آنان به وعده‌های خداوند را به‌طور دقیق، وصف نموده است. این ترس به‌گونه‌ای بود که مثلاً شخصی از منافقان مدینه به نام مُعْتَب بن قُشَیْر گفت: «محمد به ما وعدهٔ گشایش قصرهای کسری و قیصر روم را می‌داد، و حال آنکه اکنون کسی برای قضای حاجت نیز جرأت بیرون رفتن ندارد!»<sup>[۳۷]</sup>

یهودیان در بالای کوه می‌نشستند و با اشرافی که بر شهر مدینه داشتند، به محض خروج ساکنین شهر از خانه‌های خود، به سوی آنان تیراندازی می‌کردند!<sup>۱</sup>

در چنین فضای سختی که رعب و دلهره در دل مردم موج می‌زد و دشمنان برای ریشه‌کنی اسلام، با یکدیگر متحد شده بودند، مسلمانانی که ایمانشان سست و ضعیف بود، هم‌نوا با منافقین مدینه، می‌گفتند کار ما دیگر تمام است! از این‌رو سه نفر از کفار قریش، همراه با سه نفر از اهل مدینه، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و عرض کردند: یا رسول الله! ما چیز زیادی از شما نمی‌خواهیم؛ فقط قدری با دشمن، مدارا کنید! و در بعضی از روایات آمده که عرض کردند: حداقل، خویشان‌داری کنید و نسبت به بت‌های مشرکین، بدگویی نکنید! <sup>۱۳۸</sup>

وقتی خبر این ملاقات در بین مردم پیچید، جامعه مدینه از این فضا استقبال کرده و می‌گفتند: راست گفته‌اند! اگر نسبت به بت‌های آنها بدگویی نکنیم، مشکلی پیش نمی‌آید! ما که امتحان خود را پس داده‌ایم و دست از ایمان خویش بر نمی‌داریم! در چنین شرایطی بود که آیات الهی نازل گشته و سیلی محکمی را به جامعه اسلامی نواخت!

شکی نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله سر سوزنی در برابر احزاب، کوتاه نیامده‌اند، زیرا ایشان بر حق است و کمترین سرپیچی از اوامر الهی ندارند؛ بنابراین خداوند عبارات **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ** را گرچه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل فرمود؛ اما در حقیقت، مخاطب اصلی، جامعه رذل، بی‌ثبات، بی‌همت و بی‌عقل مدینه بود تا تکانی بخورند!

در آیات همین سوره، جریان شرک را مطرح نموده و می‌فرماید منشأ همه این رفتارها، شرک است:

ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ <sup>۱</sup>

«خدا برای هیچ مردی در درونش دو قلب قرار نداده».

۱. سوره مبارکه احزاب، قسمتی از آیه شریفه ۴.

## دستور قرآن به تشکیل بسیج مردمی

قرآن کریم به ما تذکر می‌دهد که اگر در جنگ، صرفاً به نیروهای حقوق‌بگیر و رسمی اکتفا کنید، حتماً شکست خواهید خورد! رسول اکرم ﷺ ارتش و سپاه حقوق‌بگیر و رسمی نداشتند.

قرآن در دو مورد این مطلب را به پیامبر اکرم ﷺ تذکر داده و به تشکیل بسیج مردمی امر فرموده است:

**الف:** در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ  
يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ  
لَّا يَفْقَهُونَ<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می‌شوند، و اگر از شما صد نفر [صابر] باشند بر هزار نفر از کافران چیره می‌شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند [که حقایق توحید و حالات ملکوتیه را] نمی‌فهمند.»

**ب:** در سوره مبارکه نساء می‌فرماید:

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ خَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ  
يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا<sup>۲</sup>

«پس در راه خدا به جنگ برخیز. تو فقط به [وظایف و اعمال] خودت مکلف می‌باشی، و مؤمنان را [هم به جنگ با دشمن برانگیز و] تشویق کن؛ امید است خدا

۱. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۶۵.

۲. سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۸۴.

آسیب و گزند کافران را [از تو و مؤمنان] بازدارد؛ و خداست که صولت و قدرتش شدیدتر، و عذاب و کیفرش سخت‌تر است.»

در این آیه شریفه، خداوند خطاب به رسول گرامی خود می‌فرماید: ای رسول ما! تنها خودت مکلف هستی که به جهاد و قتال با دشمن بروی؛ حتی اگر هیچ‌کس به جهاد نیامد، خودت به تنهایی برو که پیروز خواهی شد! به مسلمانان نیز فقط انگیزه بده تا خودشان به سوی جهاد بیایند!

حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ در آیات فوق، بیانگر آن است که در جامعه اسلامی، باید نیروهای بسیج مردمی وجود داشته باشند؛ زیرا از جان گذشتن، سخت است و هر کسی به راحتی از جان خویش نمی‌گذرد؛ کسی که شغل نظامی دارد و به شغل خود عادت کرده، چه بسا در فشار و سختی‌های جنگ، ناتوان گردد و از وظیفه خود سر باز زند؛ مگر اینکه تحریض و تشویق‌های معنوی و فضای تقویت ایمان در وی به‌طور مداوم برقرار باشد.

البته شرایط کنونی جامعه ما به‌گونه‌ای است که باید در کنار نیروهای بسیج مردمی، ارتش و سپاه و نیروهای نظامی هم وجود داشته باشند، و چه بسا همین مسأله، از مصادیق آمادگی قوا در برابر جبهه باطل می‌باشد؛ اما آن نیروی اساسی که پشتوانه این حرکت‌ها و پشتوانه رهبری جامعه اسلامی است، همان نیروهای بسیج مردمی و توده مردم است؛ یعنی باید از جانب عموم مردم، حرکت، خیزش و آگاهی صورت پذیرد تا حکومت بتواند پایدار بماند.

اگر حکومت کاری نکند، و مردم نیز سرگرم زندگی روزمره خود شده و پشت رهبر جامعه را خالی بگذارند، حتی اگر امیرالمؤمنین علیه السلام هم رهبر باشند، شکست چنین جامعه‌ای قطعی است.

در سال ۳۸ هجری، وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار و سستی

مردم، به آن حضرت ابلاغ شد، خطبه‌ای ایراد فرمودند که در بخشی از آن خطبه می‌فرمایند:

«يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولَ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا فَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ سَخَّتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نُعْبَ التَّهَمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعُضْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ... وَ لَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاع»<sup>۱</sup>

ای مردنمایان نامرد! ای کودک‌صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! به خدا قسم شناسایی شما جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم‌بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه‌جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباہ کردید... کسی که فرمایش را اجرا نمی‌کنند، رأی و تدبیری نخواهد داشت!<sup>۲</sup>

## ملزومات بسیج مردمی

پس از تشکیل بسیج مردمی، پیگیری و اجرای چند برنامه، لازم است:

### (۱) تقویت بنیه معنوی رزمندگان

گام اول، گسترش معنویت در میان نیروهای رزمنده و بسیج مردمی است؛ یعنی باید اعتقاد آنان به توحید را به‌گونه‌ای تقویت نمود که با تمام وجود باور داشته

۱. نهج البلاغة (للصّحّي صالح)، ص: ۷۰، خطبه ۲۷.

۲. نهج البلاغة / ترجمه دشتی، ص: ۷۷.

باشند که همهٔ امور عالم، به دست خداوند است و بس!

خداوند در موارد متعددی از قرآن کریم، به این موضوع مهم و اساسی اشاره می‌فرماید؛ از جمله در همین آیهٔ شریفهٔ مورد بحث، که در قسمت پایانی آن می‌فرماید: **وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا**<sup>۱</sup>، خداوند با این عبارت می‌خواهد بفهماند که پیروزکننده و شکست‌دهندهٔ حقیقی، خداوند است، و حضور مجاهدین، صرفاً زمینهٔ شکست و پیروزی را فراهم می‌سازد؛ به عبارت دیگر می‌خواهد بفهماند که پیروزی، تابع امر خداوند است، و امر خداوند بر اساس لیاقت افراد جاری خواهد شد؛ و لیاقت افراد، در اثر ایمان، توکل و توحید شکل خواهد گرفت؛ پس نه کمی تعداد، شما را ناامید کند و نه بسیاریِ تعداد، مغرورتان سازد.

یکی دیگر از مواردی که خداوند به لزوم توجه به معنویت و حقیقت توحید اشاره می‌فرماید، در ضمن تشریح آیات مربوط به جنگ بدر است.

### توحید عملی در جنگ بدر

خداوند در **جنگ بدر**، با چند معجزه، به یاری سپاه اسلام آمد تا توحید را به صورت عملی به مسلمانان نشان داده و به همه بفهماند که همهٔ امور به دست خداوند است. از آنجایی که این مسأله، یک مسألهٔ بسیار مهمی است، بنابراین باید فضای جنگ بدر را قدری توضیح دهیم.

### انگیزهٔ صحابه از شرکت در جنگ بدر

رسول اکرم ﷺ قبل از جنگ بدر، مسلمانان را سرشماری نمودند. تعداد

۱. سورهٔ مبارکهٔ نساء، قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۸۴.

مسلمین، حدود پانصد نفر بود که از این تعداد، حدود دویست نفر منافق، و بقیه آنها افرادی ضعیف‌الایمان بودند و رسول اکرم ﷺ را آن‌گونه که باید قبول داشته باشند، قبول نداشتند! <sup>۱۳۹۱</sup> البته در بین آنها افراد انگشت‌شماری هم بودند که ایمان بسیار محکم و استواری داشتند، ولی تعداد آنها بسیار اندک بود.

بنابراین نباید گمان کنیم که افراد حاضر در جنگ بدر، افراد قوی‌الایمان و مطیع محض پیامبر ﷺ و انسان‌های از نفس گذشته‌ای بودند! روایاتی هم که به تعریف و تمجید افراد حاضر در جنگ بدر اشاره دارد، <sup>۱۴۰۱</sup> ناشی از تحریفات و دستبردهای عامه می‌باشد، زیرا آنها جایگاه صحابه را خیلی بالا برده‌اند در حالی که تاریخ، خلاف آن را گواهی می‌دهد؛ شاهد آن نیز بحث سقیفه است.

رسول اکرم ﷺ بارها ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام و تأکید فرموده بودند؛ پس آن صحابه جلیل‌القدری که مورد تعریف و تمجید عامه قرار گرفته‌اند، و در روز عید غدیر خم، ندای «بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا عَلِيُّ» <sup>۱۴۱۱</sup> سر می‌دادند، چرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کردند؟ حتی در مراسم دفن جسم پاک و مطهر رسول اکرم ﷺ شرکت نکردند تا مبادا از خلافت و ریاست بی‌نصیب بمانند! <sup>۲</sup> بی‌جهت نیست که اهل‌البیت علیهم السلام فرموده‌اند: مردم بعد از پیغمبر ﷺ مرتد شدند غیر از سه یا چهار یا هفت نفر!

واقعیت آن است که در ماجرای جنگ بدر، مسلمانان اصلاً به قصد جنگ با کفار و مشرکین نیامده بودند!

ماجرای جنگ بدر از این قرار بود که:

۱. به عنوان مثال، در هنگام تقسیم غنائم، به پیامبر اکرم ﷺ اعتراض نموده و می‌گفتند: «مَا عَدَلْتَ حِينَ قَسَمْتَ»؛

عادلانه رفتار کن! تو به هنگام تقسیم غنائم، از روی عدالت رفتار نکردی و ظلم نمودی!

۲. «وَلَمْ يَحْضُرْ دَفَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَكْثَرُ النَّاسِ لِمَا جَرَى بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مِنَ التَّشَاوُرِ فِي أَمْرِ الْخِلَافَةِ وَ

فَاتَ أَكْثَرُهُمُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ لِدَلِيلِكَ...» (بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۲، ص: ۵۱۹)

مهاجرین وقتی از شهر مکه فرار کردند، نمی توانستند اموالشان را با خود ببرند؛ از این رو مشرکین مکه، تمام اموال آنها را به طور کامل، مصادره کردند.<sup>۱</sup> با جمع آوری همه آن اموال، پول خیلی زیادی به دست آمد. ابوسفیان که بزرگ مکه بود، با این ثروت زیاد، برای تجارت به سمت شام حرکت کرد.

از این طرف، به مهاجرین خبر رسید که اموال شما در یک کاروان تجاری قرار دارد که به نزدیک مدینه رسیده‌اند؛ آنها نیز به قصد برگرداندن اموال خود، از مدینه بیرون رفته و به سوی کاروان ابوسفیان به راه افتادند.

بنابراین انگیزه آنها، حمله به کاروان تجاری و به دست آوردن مال و اموالشان بود، نه اینکه به قصد جهاد و قتال با کفار و مشرکین رفته باشند!<sup>۲</sup>



منافقین مدینه، به کفار قریش خبر دادند که گروهی از مسلمانان، قصد حمله به کاروان تجاری شما دارند و می خواهند اموال شما را غارت کنند. ابوسفیان نیز با شنیدن این خبر، مسیر کاروان را به سمت دریای سرخ تغییر داد.

ابوجهل نیز با تعداد زیادی از سران کفر و شرک به همراه هزار نفر جنگجوی نظامی و حرفه‌ای، خود را

به نزدیکی مدینه رساندند؛ در نتیجه، مسلمانان گیر افتادند و راه برگشتی نداشتند.<sup>۳</sup> قرآن در این باره می فرماید:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَاهِنُونَ<sup>۴</sup>

۱. فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ، ص: ۴۷۴.

۲. السیره الحلبیه (إنسان العیون فی سیره الأئمن المأمون)، ج ۲، ص: ۱۹۷.

۳. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص: ۱۶۸.

۴. سورة مبارکه انفال، آیه شریفه ۵.

«همان گونه که پروردگارت تو را به درستی و راستی از خانه‌ات [به سوی جنگ بدر] بیرون آورد و گروهی از مؤمنان [از رفتن به جنگ] ناخشنود بودند [همان گونه گروهی از آنان از کیفیت تقسیم غنایم جنگی ناخشنودند.]»  
 می‌فرماید: گروهی از مؤمنین از این حکم پروردگار، کراهت داشتند! این است شرح حال افرادی که همراه با پیامبر اکرم ﷺ در جنگ بدر حاضر شدند!  
 در آیه بعد می‌فرماید:

يُجَدِّدُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ<sup>۱</sup>

«پس از آنکه حق [بودن انگیزه‌های رفتنت به جنگ بدر] روشن شد با تو در این حق [روشن و آشکار] مجادله و ستیزه می‌کنند [تا رأی خود را در ترك جنگ به عنوان اینکه جنگی نابرابر است، تحمیل کنند؛ چنان از شرکت در جنگ ترسیده بودند] که گویا به سوی مرگ رانده می‌شوند و آن را با چشم خود می‌بینند!!»

خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: بعد از آنکه حق را برای آنها روشن ساختی و درست و غلط را برایشان تبیین نمودی، همچنان با تو جرّ و بحث می‌کنند که چرا باید این کار را انجام دهیم؟ مگر ما از عهده این جنگ برمی‌آیم؟

با دیدن سپاه دشمن، گویا خودشان را در قتلگاه می‌بینند! و در حالی که هنوز جنگی برپا نشده، به یکدیگر می‌گویند: معلوم است که در این جنگ نابرابر، کشته خواهیم شد! اصلاً ما باید خود را از مردگان محسوب کنیم!

این اعتراض مسلمانان به رسول اکرم ﷺ، شبیه اعتراض بنی اسرائیل به حضرت موسی ﷺ است.

بنی اسرائیل به امر حضرت موسی ﷺ شبانه از مصر خارج شدند؛ فرعونیان وقتی از این ماجرا مطلع گشتند، به سرعت به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند. هنگامی که

۱. همان، آیه شریفه ۶.

بنی اسرائیل، سپاه جزّار فرعون را در پشت سر خود، و دریا را در پیش روی خود دیدند، گفتند: موسی! ما را بیچاره کردی! دیدی ما را به کشتن دادی! دیدی مُردیم!

تعبیر قرآن خیلی عجیب است، می فرماید:

فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ<sup>۱</sup>

«چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ

آنان خواهیم افتاد.»

بنی اسرائیل با سه تأکید در جملهٔ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ، گفتند: به حق و حقیقت قسم

که الان در چنگال فرعون هستیم و باید از هم اکنون خود را تکه تکه بدانیم!

حضرت موسی علیه السلام نیز در پاسخ آنها، با چهار تأکید فرمودند: ابدأ چنین چیزی

نیست! بی شک خداوند ما را نجات خواهد داد!

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ<sup>۲</sup>

«موسی گفت: این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است، و به زودی

مرا هدایت خواهد کرد.»

مسلمانان نیز با دیدن سپاه مکه گفتند: از هم اکنون باید خود را جزء اموات

حساب کنیم! این در حالی است که خداوند به آنها وعدهٔ پیروزی داده بود:

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ  
تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ<sup>۳</sup>

«و [یاد کنید] هنگامی را که خدا پیروزی بر یکی ازدو گروه [سپاه دشمن یا

کاروان تجارتی قریش] را به شما وعده داد، و شما دوست داشتید بر کاروان تجارتی

۱. سوره مبارکه شعراء، آیه شریفه ۶۱.

۲. همان، آیه شریفه ۶۲.

۳. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۷.

قریش دست یابید، ولی خدا می خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی [که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود] تحقق دهد و ریشه کافران را قطع کند.»

آری، خداوند وعده داده بود که بر یکی از آن دو گروه - یا کاروان تجاری و یا مبارزان قهار - پیروز خواهید شد: **وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ**، ولی شما راحت طلب بودید و می خواستید بدون درگیری با جنگجویان دشمن، صاحب مال و اموال شوید! **وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ**،

تصاحب کاروان تجاری خیلی راحت و پرمنفعت بود، زیرا اولاً جنگجو نداشتند و نیازی به درگیری نبود؛ ثانیاً پر از ثروت و مال و اموال بود! اما رویارویی با سپاه مجهز دشمن، با درگیری و قتال و کشته شدن همراه بود؛ از این رو، مسلمانان دوست داشتند با کاروان تجاری روبه رو شوند نه با جنگجویان سپاه دشمن؛ اما خواست و اراده خداوند چیز دیگری بود:

**وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ** وَ يَقْطَعَ دَائِرَ الْكُفْرِينَ، خداوند اراده فرموده بود که کفر و شرک، از بیخ و بن کنده شود.

شما به دنبال هوای نفس خود هستید؛ اما خداوند با این کار، می خواهد که حق، احقاق شود و باطل، ابطال گردد:

**لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ**<sup>۱</sup>

«تا حق را ثابت [و پایرجا و استوار نماید] و باطل را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند.»

حال تصور کنید مسلمانانی را که نه به قصد جنگ، بلکه به قصد تصاحب اموال کاروان تجاری قریش از مدینه بیرون آمده اند ولی اکنون با یک سپاه مجهز مواجه

شده‌اند، با حساب و کتاب‌های ظاهری، پیروزی با کدام گروه است؟

برای تصویر بهتر از شرایط جنگ بدر، به تفاوت‌های دو گروه، توجه کنید:

۱- تعداد مسلمین، سیصد و سیزده نفر بود؛ اما تعداد سپاه دشمن، حدود هزار نفر بود؛ و در بعضی از نقل‌ها، هزار و دویست و پنجاه نفر و حتی تا سه هزار نفر هم گزارش شده است.<sup>۱</sup>

۲- مسلمانان، عده‌ای تهی دست و ناکارآزموده جنگی بودند، به طوری که در بین آنان، کمتر از ده نفر مرد جنگی حضور داشت؛ اما سپاه دشمن، دارای صدها مرد قوی و کارآزموده جنگی بود!

۳- سپاه اسلام، فقط یک اسب، شش سپر و بین هشت تا پانزده شمشیر داشتند؛ و حتی در برخی از نقل‌ها آمده که برخی از مسلمانان، تنها با یک چوب آمده بودند! اما سپاه دشمن، شمشیرها و سپرهای فراوان، حدود دویست اسب و تسلیحات جنگی بسیار زیادی داشت!<sup>۲</sup>

۴- در اردوگاه مسلمین، نانی برای خوردن پیدا نمی‌شد؛ اما بر اساس گزارش‌های تاریخی، در سپاه دشمن، روزانه ده شتر ذبح نموده و کباب می‌کردند و به لشکریان می‌دادند!<sup>۳</sup>

در چنین شرایطی و با توجه به اینکه هنوز حقیقت توحید در جان مسلمانان شکوفا نشده و کار را به دست امکانات و نفرت می‌بینند، خداوند با معجزات و

۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص: ۱۸۷؛ السيرة الحلبية (إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون)، ج ۲، ص: ۲۰۱.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۵۴؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - الحدیثة)، ج ۱، ص: ۱۶۸؛ السيرة الحلبية (إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون)، ج ۲، ص: ۲۰۱ و ۲۰۵؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص: ۱۸۷؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص: ۱۱۸.

۳. تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۹۱.

امدادهای غیبی، سپاه اسلام را یاری فرمود تا به شکل عملی، حقیقت توحید را به آنان نشان داده و به همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار بفهماند که کار، فقط و فقط به دست خداوند است.

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ<sup>۱</sup>

می‌فرماید: برای جنگ، خداوند کفایت می‌کند و چیز دیگری لازم نیست! کدامیک از ما چنین توحیدی داریم؟ آیا این حقیقت را باور داریم؟ معجزات جنگ بدر، صرفاً برای پیروزی مسلمانان نبود، بلکه برای نجات ایشان از شرک، و وصول آنها به حقیقت توحید بود.

### معجزات الهی در جنگ بدر

در قرآن و روایات، معجزات و امدادهای الهی در جنگ بدر، بیان شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### الف) امداد ملائکه

خداوند در ادامه آیات مورد بحث در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْأَلْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ<sup>۲</sup>

«[یاد کنید] هنگامی را که [در حال مشاهده دشمن تا دندان مسلح با دعا و زاری] از پروردگارتان یاری خواستید، و او درخواست شما را اجابت کرد که من مسلماً

۱. سوره مبارکه احزاب، قسمتی از آیه شریفه ۲۵.

۲. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۹.

شما را با هزار فرشته که پی در پی نازل می شوند، یاری می دهم.»

در سوره مبارکه آل عمران نیز درباره امداد ملائکه در جنگ بدر می فرماید:

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آءَالْفِ مِنَ  
الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ<sup>۱</sup>

«آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟»

و در آیه بعد می فرماید:

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ  
آءَالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ<sup>۲</sup>

«آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می دهد.»

بنابراین، یکی از امدادهای الهی در جنگ بدر، نزول ملائکه بود که خداوند با سه تعبیر مختلف، از آن یاد فرمود:

اول: بِالْأَلْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ، هزار ملک منظم و پشت سرهم!

دوم: بِثَلَاثَةِ آءَالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ، سه هزار ملک نازل شده!

سوم: بِخَمْسَةِ آءَالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ، پنج هزار ملک نشان دار!

هر کدام از صفاتی که خداوند برای ملائکه ذکر می فرماید، صفات خاصی است و هر کدام از آنها معنای خاصی دارد که از بیان آن صرف نظر می کنیم.

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۱۲۴.

۲. همان، آیه شریفه ۱۲۵.

خداوند در سوره مبارکه انفال، پس از ذکر امداد ملائکه، بلافاصله در آیه بعد تذکر مهمی را بیان نموده و می‌فرماید: توجه داشته باشید که نزول ملائکه برای یاری شما، تنها به منظور تشویق و بشارت و اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما بود، وگرنه نصرت و پیروزی فقط و فقط از ناحیه خداوند است:

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا اللَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۱</sup>

«و خدا آن [وعده یاری] را فقط مژده و نویدی برای شما قرار داد و نیز برای آنکه دل‌هایتان به سبب آن آرامش یابد؛ و گرنه پیروزی فقط از سوی خداست؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

در سوره مبارکه آل عمران نیز دقیقاً همین تذکر مهم را مطرح نموده و پس از بیان امداد ملائکه، بلافاصله می‌فرماید:

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ ۚ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ۗ وَ مَا اللَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ<sup>۲</sup>

«و خدا وعده [یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آنکه دل‌هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست‌ناپذیر و حکیم نیست. ۝ تا برخی از کافران را [از ریشه و بن] نابود کند، یا آنان را خوار و ذلیل سازد، تا نومید بازگردند.»

می‌فرماید: دقت داشته باشید که نزول ملائکه جهت امداد شما، تنها به خاطر بشارت و اطمینان خاطر شما و نیز به منظور تضعیف و تحقیر و ریشه‌کنی دشمنان

۱. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۱۰.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیات شریفه ۱۲۶ و ۱۲۷.

شما بود، وگرنه نصرت و پیروزی فقط و فقط از ناحیه خداوند عزیز و حکیم است.

### ب) تصرف در بینایی مسلمانان و کفار

یکی دیگر از معجزاتی که خداوند در قرآن اشاره نموده، تصرف در بینایی مسلمانان و کفار است؛ در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا<sup>۱</sup> وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ<sup>۲</sup>

«و [یاد کنید] هنگامی را که در جنگ بدر باهم برخورد کردید، دشمن را در چشم شما اندک نشان داد، و شما را نیز در چشم آنان اندک نشان داد [اگر چه در گرما گرم جنگ، شما را در نظر آنان بسیار و آنان را در نظر شما اندک نشان داد] تا خداوند پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده‌اش] انجام شدنی بود، تحقق دهد؛ و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.»

خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید: در جنگ بدر، دشمن را در چشم شما کم نشان دادم؛ یعنی در بینایی شما تصرف کردم به طوری که هزار نفر را صد نفر دیدید و گمان کردید که تعداد افراد دشمن، اندک است! از این رو تشجیع شده و پا به میدان نبرد نهادید.

در بعضی از روایات آمده که یکی از مسلمانان می‌گوید: قبل از جنگ بدر به دیگری گفتم: آیا فکر می‌کنی، کفار هفتاد نفر باشند؟ او در پاسخ گفت: گمان می‌کنم صد نفرند! ولی هنگامی که در جنگ پیروز شده و اسیران فراوانی از آنها گرفتیم به ما خبر دادند که نیروهای دشمن، هزار نفر بودند!<sup>۳</sup>

۱. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۴۴.

۲. «روي عن ابن مسعود أنه قال: قلت لرجل إلى جنبي: أتراهم سبعين؟ قال: أظنهم مائة! فلما أخذنا الأسارى أخبرونا

أنهم كانوا ألفاً.» (الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص: ۲۶)

اگر این معجزه رخ نمی‌داد و مسلمانان، تعداد واقعی دشمن را می‌دیدند، چه بسا پا به فرار می‌گذاشتند، همان‌گونه که در جنگ احد پا به فرار گذاشتند، در حالی که در جنگ احد، هم به لحاظ تعداد و هم به لحاظ امکانات، قوی‌تر از جنگ بدر بودند!

از طرفی، شما را نیز در چشم دشمن، کم نشان دادم؛ یعنی در بینایی آنها نیز تصرف کردم به طوری که سیصد نفر را سی نفر دیدند! وقتی هزار جنگجوی حرفه‌ای، سی نفر آدم معمولی و بدون سلاح را ببینند، خیالشان آسوده می‌شود که به راحتی می‌توانند با آن سی نفر بجنگند و همه آنها را نابود کنند! به همین دلیل، تمام توان خود را به میدان نیاوردند.<sup>۱</sup>

در روایات آمده که ابوجهل با دیدن لشکر مسلمین گفت: «إِنَّ مُحَمَّدًا وَ أَصْحَابَهُ أَكَلَةٌ جَزُورٌ»<sup>۲</sup>، محمد و یارانش فقط به اندازه یک خوراک شترند! نیازی به حضور ما در میدان نبرد نیست، همین بردگان ما در ظرف چند ساعت، کار آنها را یکسره خواهند کرد!

به واسطه این معجزه و امداد الهی، دشمنان تا دندان مسلح، سپاه اسلام را اندک و ضعیف پنداشتند و در نتیجه، مغرور شده و در جنگ‌آوری کوتاه آمده و تمام توان خود را به کار نبستند، زیرا مسلمانان را عددی نمی‌دیدند تا بخواهند با آنها بجنگند! و از آن طرف، مسلمانان، انبوه لشکر دشمن را کم دیدند و تعداد نیروهای دشمن در نظرشان، کم جلوه نمود، و در نتیجه، تشویق و تشجیع شده و به پیروزی نهایی امیدوار و دلگرم گشتند و با روحیه تازه‌ای در برابر دشمن، صف‌آرایی نمودند.

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، ص: ۷۶.

۲. «قال قائل منهم: إنَّ مُحَمَّدًا وَ أَصْحَابَهُ أَكَلَةٌ جَزُورٌ. وَ قال أبو جهل: ما هم إلا أكلة رأس. لو بعثنا إليهم عبيدنا،

لأخذوهم باليد.» (تفسیر الصافی، ج ۲، ص: ۳۰۷؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۵، ص: ۳۵۳)

در پایان آیه شریفه، دوباره تذکر داده و می‌فرماید: **وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ**؛ نه فقط پیروزی در جنگ بدر، بلکه تمام کارها و همه چیز در این عالم، فقط و فقط به دست خداوند است و به حق تعالی برمی‌گردد و اراده او در همه چیز نافذ است.

این اعجاز الهی در مورد تصرف در بینایی کفار و مشرکین (یعنی کم جلوه نمودن سپاه اسلام در چشم مشرکین)، مربوط به قبل از آغاز نبرد می‌باشد؛ و این اعجاز، به همینجا ختم نشد، بلکه وقتی دو لشکر وارد کارزار شده و به جنگ با یکدیگر پرداختند، دوباره خداوند در بینایی کفار و مشرکین تصرف نمود؛ منتها این بار برخلاف دفعه قبل، تعداد نیروهای سپاه اسلام را در نظر آنها بسیار زیاد و دو برابر وانمود کرد، به طوری که گمان کردند تعداد مسلمانان، به اندازه تعداد خودشان است! همین موضوع باعث شد که رعب و وحشت، تمام وجود آنها را فرا گرفت و در نتیجه، عزم و اراده آنان سست گشته و شکست خوردند.

در سوره مبارکه آل عمران به این جریان اشاره نموده و می‌فرماید:

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِ الَّذِينَ اتَّخَفْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ<sup>۱</sup>

«تحقیقاً برای شما در دو گروهی که [در جنگ بدر] با هم رو به رو شدند، نشانه‌ای [از قدرت خدا و حقایق نبوت پیامبر] بود، گروهی در راه خدا می‌جنگیدند، و گروه دیگر کافر بودند، که اهل ایمان را به چشم خویش دو برابر می‌دیدند [به همین خاطر شکست خوردند] و خدا هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند؛ مسلماً در این [واقعیت] عبرتی برای دارندگان بصیرت است.»

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۱۳.

خلاصه اینکه خداوند در جنگ بدر، قبل از آغاز جنگ، مؤمنین را در دیدگان مشرکین، اندک نشان داد تا با جرأت به مؤمنین حمله‌ور شوند و از ترس، پشت به جنگ نکنند؛ اما بعد از آغاز جنگ، مؤمنین را در نظر مشرکین، بسیار زیاد نشان داد تا از ترس، پا به فرار گذاشته و شکست بخورند. بنابراین آیهٔ سورهٔ انفال، ناظر به قبل از آغاز جنگ، و آیهٔ سورهٔ آل عمران، ناظر به بعد از شروع نبرد می‌باشد. <sup>۱</sup> [۴۲]

### ج) کم‌سو نمودن دیدگان کفار

معجزهٔ دیگری که توسط پیامبر اکرم ﷺ در ابتدای جنگ بدر رخ داد، این بود که آن حضرت، مقداری خاک از روی زمین برداشتند و به سمت سپاه کفر پاشیدند و فرمودند: «شَاهَتِ الْوُجُوهِ»<sup>۲</sup>، چهره‌هایتان سیاه و زشت باد! این خاک به امر خداوند و به وساطت جبرئیل به چشم همهٔ اینها فرو رفت، به طوری که نمی‌توانستند به خوبی ببینند!<sup>۳</sup>

### جنگ بدر، درس عملی «توحید» بود

خداوند با این معجزات و امدادهای غیبی، حقیقت توحید را به صورت عملی به همهٔ مسلمانان در تمام اعصار و قرون نشان داد تا به همگان بفهماند که در این عالم، همهٔ کارها به دست خداوند است؛ از این رو در خلال آیات جنگ بدر به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید: هدف از این جنگ، رساندن شما به توحید بود.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۹۳.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص: ۱۶۹؛ دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، ج ۳، ص: ۸۱.

۳. «أخذ رسول الله كفاً من تراب فرماه إليهم و قال: «شاهت الوجوه» فلم يبق منهم أحد إلا اشتغل بفرك عينيه.»

(إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص: ۱۶۹؛ دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، ج ۳، ص: ۸۱)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ<sup>۱</sup>  
 «[به کشتن دشمنان بر خود مبالید] شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت. [ای پیامبر!] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاک کند]»

خداوند می‌فرماید: من بودم که دشمنان را کشتم نه شما! من بودم که تیر انداختم نه شما! من آب را از آسمان برای شما نازل کردم نه شما! و...؛ همه این کارها، و بلکه تمام کارهایی که در عالم رخ می‌دهد، کار من است نه کار شما!

بنابراین حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ یعنی برای جهاد و قتال با دشمنان دین، به تربیت نیروهای مسلمان موحد نیاز داریم؛ نیروهای مؤمنی که شوق لقاء خداوند را داشته باشند و ولیّ خدا شوند و از کشته شدن نهراسند، چرا که خداوند می‌فرماید اگر کسی ولیّ خدا شود، مشتاق مرگ خواهد شد:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۲</sup>

«بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که فقط شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگویید [چون دوستان خدا برای رسیدن به لقاء او مشتاق مرگ هستند.]»

بنابراین میزان معنویت‌زایی و دمیدن روحیه الهی و شوق لقاء خداوند در مجاهدین راه خدا، باید چند برابر دیگران باشد؛ از این رو لازم است که مسؤولان عقیدتی به‌طور مداوم این کار را انجام دهند تا هر کدام از نیروهای بسیجی و نظامی، تبدیل به چراغ‌های معنویت شده و از این جهت، در میان اقوام و خویشان و دوستان

۱. سوره مبارکه انفال، قسمتی از آیه شریفه ۱۷.

۲. سوره مبارکه جمعه، آیه شریفه ۶.

خود از همه بالاتر باشند. نیروهایی که در جهت معنویت رشد نکرده و در سطح افراد عادی باشند، به درد جهاد نخواهند خورد!

نیروهای بسیجی و نظامی، باید مشتاق لقاء خداوند باشند که اگر این گونه شد، هر یک نفر از آنان بر ده نفر از افراد دشمن، غلبه خواهد کرد؛ همان گونه که خداوند وعده داده و می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ  
يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ  
لَّا يَفْقَهُونَ<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می شوند، و اگر از شما صد نفر [صابر] باشند بر هزار نفر از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند [که حقایق توحید و حالات ملکوتیه را] نمی فهمند.»

بنابراین مهم ترین نهاد در نیروهای مسلح، باید نهادهای معرفت افزا و معنویت افزا باشد، و بیشترین هزینه نیز باید در این راستا انجام گیرد.

در کنار نیروهای نظامی - که باید معنویت در آنها اولویت داشته باشد - لازم است بسیج مردمی نیز از بین مردم مؤمن، آماده و عاشق لقاء خدا نیز شکل بگیرند تا بتوانند در مقابل دشمن بجنگند؛ اما اگر نیروهای نظامی و بسیج مردمی در زمینه معنویت، رشد نکنند و عاشق لقاء خدا نباشند، دچار ترس و دلهره و شکست خواهند شد.

خداوند این تذکر را در جریان نبرد طالوت و جالوت اشاره نموده است.

بنی اسرائیل در آستانه جنگی قرار داشتند و حضرت طالوت علیه السلام، برای فرماندهی

۱. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۶۵.

لشکرشان انتخاب شد. وقتی به چشمه‌ای رسیدند، حضرت طالوت علیه السلام فرمود: ابتلاء شما در این موقعیت آن است که از این نهر آب، ننوشید؛ و اگر کسی از آن بنوشد، از من نیست مگر اینکه فقط به اندازه یک کف دست بنوشد!

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ<sup>۱</sup>

«پس زمانی که طالوت با سپاهیان [برای جنگ با دشمن از شهر] بیرون رفت، گفت: بی تردید خدا شما را به وسیله نهر آبی آزمایش می‌کند؛ پس هر که [به هنگام تشنگی] از آن [سیر] بنوشد، از من نیست و هر که از آن نخورد، از من است، مگر کسی که با دستش کفی آب بگیرد [که او نه از من است و نه مردود از سپاه]. پس جز اندکی از آنان همگی از آن نوشیدند. و زمانی که او و کسانی که با او ایمان آورده بودند از نهر گذشتند، [گروهی از آنان] گفتند: ما را امروز قدرت مقابله با جالوت و سپاهیان نیست. ولی کسانی که یقین داشتند که دیدارکننده خدایند، گفتند: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا باشکیبیان است.»

بر خلاف نظر عده‌ای که معتقدند این آیه شریفه، لشکریان حضرت طالوت علیه السلام را به دو گروه تقسیم نموده است (یک گروه افرادی که بیش از یک کف دست، آب نوشیدند؛ و گروه دوم افرادی که از آب ننوشیدند مگر به اندازه یک کف دست)، ما معتقدیم که این آیه شریفه، لشکریان حضرت طالوت علیه السلام را به سه گروه تقسیم

می فرماید:

گروه اول: افرادی که بیش از یک کف دست، آب نوشیده و سیراب شدند.  
گروه دوم: افرادی که به حداقل اکتفا نموده و فقط به اندازه یک کف دست آب نوشیدند.

گروه سوم: افرادی که اصلاً آب نوشیدند.<sup>۱</sup>

اکثر رزمندگان سپاه حضرت طالوت علیه السلام از همان دسته اول بودند! بر اساس روایات<sup>[۴۳]</sup> تنها سیصد و سیزده نفر از آنان به حرف حضرت طالوت علیه السلام گوش فرا دادند؛ از این تعداد، عده‌ای فقط به همان اندازه یک کف دست که مجاز بود، آب نوشیدند، ولی عده‌ای هم بودند که اصلاً آب نوشیدند.

هنگامی که سپاه حضرت طالوت علیه السلام از آن چشمه آب گذر نموده و با لشکر جالوت، روبه‌رو شد، آن عده‌ای که فقط به اندازه یک کف دست آب نوشیده بودند، گفتند: ما نمی‌توانیم در برابر جالوت و سپاه او بایستیم!

کسانی این سخن را گفتند که در رکاب وصی پیامبر خود، به جهاد فی سبیل الله رفته و تنها یک جرعه آب نوشیده بودند!

نگفتند: «لَا نَغْلِبُ عَلَى جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ: ما بر جالوت و سپاه او پیروز نمی‌شویم»، بلکه گفتند: لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ، یعنی اصلاً طاقت نداریم تا با سپاهیان جالوت مواجه شویم!

اما موحدین، یعنی آن کسانی که اصلاً آب نوشیده بودند، در پاسخ گفتند:

كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

در آیه شریفه فوق، عاشقان لقاء خداوند را همان افرادی معرفی می‌فرماید که

۱. مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله نیز در تفسیر شریف المیزان، لشکریان حضرت طالوت علیه السلام را به سه گروه تقسیم فرموده‌اند. رجوع شود به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۲۹۲.

صبر نموده و اصلاً آب ننوشیدند.

خلاصه آنکه یکی از تکالیف رزمندگان، تقویت معنویت است؛ بنابراین باید بحث لقاء خداوند و معنویت، در بین نیروهای نظامی و بسیج مردمی تقویت شود. و همچنین باید دانست که راحت طلبی، رفاه‌گرایی و بهره‌وری فوق‌نیاز و مسائلی از این قبیل، قاتل معنویت بوده و باعث می‌شود که انسان به هنگام نبرد با دشمن، پشت کند، حتی اگر در سپاه امام زمان علیه السلام باشد.

### (۲) پرهیز از دلبستگی به دنیا

گام دوم، پرهیز از دلبستگی به دنیا است. هر کسی در زندگی شخصی خود، می‌داند که به چه چیزهایی دلبستگی دارد؛ باید از زخارف دنیا و زوائد زندگی خویش، دل بکنیم و خود را سبک‌بال کنیم. کسی که به هزاران چیز دل بسته باشد، سر بزنگاه نمی‌تواند به راحتی دل بکند. خداوند می‌فرماید:

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ <sup>۱</sup>

«خداوند در باطن کسی دو قلب قرار نداده است.»

با دو قبله در ره معبود نتوان رفت راه

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن <sup>۲</sup>

### (۳) تقویت بنیه نظامی جبهه حق

گام سوم، تقویت بنیه نظامی است.

۱. سوره مبارکه احزاب، قسمتی از آیه شریفه ۴.

۲. دیوان اشعار سنایی، قصیده شماره ۱۳۴.

یکی از آرزوهای کفار این است که نیروی نظامی و عِدّه و عُدّه مسلمانان، کم گردد؛ از این رو قرآن کریم، تقویت بنیه نظامی جبهه حق را به عنوان یک نکته اساسی و بسیار مهم، مورد اشاره قرار داده و می فرماید:

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ  
عَلَيْكُمْ مَّيْلَةً وَاحِدَةً<sup>۱</sup>

«کافران دوست دارند شما از سلاح‌ها و ساز و برگ جنگی خود غفلت ورزید، تا یک باره به شما هجوم کنند.»

می فرماید: کفار، دوست دارند که تسلیحات شما از بین برود؛ آرزوی آنان این است که شما از اعداد و آماده‌سازی و اهمیت تسلیحات خویش غافل شوید.

اینکه بعضی از افراد، به تقویت تسلیحات نظامی اعتراض نموده و می گویند: موشک برای چه می خواهیم؟ دنیا نیاز به صلح و آرامش دارد! **دنیای کنونی، دنیای گفتمان است نه دنیای موشک!** و...، خواسته یا ناخواسته در پازل دشمن حرکت می کنند؛ و حال آنکه خداوند به صراحت امر می فرماید:



وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ  
مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ  
عَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ  
اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ<sup>۲</sup>

«و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو [و نفرات و ساز و برگ جنگی] و اسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید تا به وسیله آنها دشمن خدا و دشمن

۱. سوره مبارکه نساء، قسمتی از آیه شریفه ۱۰۲.

۲. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۶۰.

خودتان و دشمنانی غیر ایشان را که نمی‌شناسید، ولی خدا آنان را می‌شناسد بترسانید. و هر چه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به‌طور کامل به شما داده می‌شود، و مورد ستم قرار نخواهید گرفت.»

بنابراین یک اصل حیاتی که در هر عصر و زمان باید مورد توجه قرار گیرد، لزوم آمادگی و تقویت تسلیحات، و تدارک پیشرفته‌ترین سازوکارهای نظامی در برابر دشمنان است.<sup>۱</sup>

### دشمن نزدیک‌تر را دریابیم

مطلب دیگری که خداوند در قرآن تذکر می‌دهد این است که: وقتی خواستید با دشمنان بجنگید، از دشمن نزدیک‌تر غافل نشوید و ابتدا از پایگاه‌های نظامی دشمن که در اطراف شما مستقر هستند، شروع کنید.

در سوره مبارکه توبه در این زمینه می‌فرماید: جنگیدن با قلب و مرکز لشکر، شما را از دشمن نزدیک غافل نسازد:

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً  
وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ<sup>۲</sup>

«ای اهل ایمان! با کافرانی که هم‌جوار شما هستند، نبرد کنید؛ و آنان باید در شما سرسختی و شدت یابند؛ و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه مبارکه، نکاتی بیان شده که برای مزید استفاده در اینجا می‌آوریم:

۱. «معروف است که در ایام جنگ حنین، به پیامبر ﷺ خبر دادند که سلاح تازه مؤثری در یمن اختراع شده است، پیامبر ﷺ فوراً کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند!» (تفسیر نمونه، ج ۷، ص:

«در آیه فوق به تناسب بحث‌هایی که تا کنون پیرامون جهاد در این سوره ذکر شده به دو دستور دیگر در زمینه این موضوع مهم اسلامی اشاره گردیده است.

نخست روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کفاری که به شما نزدیک‌ترند پیکار کنید. درست است که با تمام دشمنان باید مبارزه کرد، و تفاوتی در این وجود ندارد، ولی از نظر تاکتیک و روش مبارزه، بدون شك باید نخست از دشمنان نزدیک‌تر شروع کرد، چرا که خطر دشمنان نزدیک‌تر بیشتر است همان‌گونه که به هنگام دعوت به سوی اسلام و هدایت مردم به آئین حق باید از نزدیک‌تر شروع کرد، پیامبر ﷺ دعوت خود را به فرمان خداوند از بستگانش شروع کرد و سپس مردم مکه را تبلیغ فرمود، بعد از آن به سراسر جزیره العرب، مبلغ فرستاد و سپس نامه برای سلاطین جهان نوشت، و بدون شك این روش به پیروزی نزدیک‌تر است.

البته هر قانونی استثنایی دارد، ممکن است مواقع فوق‌العاده‌ای پیش بیاید که دشمن دورتر به مراتب خطرناک‌تر باشد، و قبلاً باید به دفع او شتافت، اما همان‌گونه که گفتیم این يك استثناء است نه يك قانون همیشگی.

و اما اینکه گفتیم پرداختن به دشمن نزدیک‌تر لازم‌تر است، دلائلش واضح است زیرا:

اولاً: خطر دشمن نزدیک از خطر دشمنان دور بیشتر می‌باشد.  
ثانیاً: آگاهی و اطلاعات ما نسبت به دشمنان نزدیک‌تر افزون‌تر است و این خود به پیروزی کمک می‌کند.

ثالثاً: پرداختن به دور و رها کردن نزدیک این خطر را نیز دارد که دشمنان نزدیک ممکن است از پشت سر حمله کنند و یا کانون اصلی اسلام را به هنگام خالی شدن مرکز درهم بکوبند.

رابعاً: وسائل و هزینه مبارزه با نزدیک، کمتر و ساده‌تر، و تسلط بر جبهه در آن آسان‌تر است به این جهات و جهات دیگر دفع این‌گونه دشمنان، لازم‌تر است.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد: در آن موقع که آیه فوق نازل شد، اسلام تقریباً همهٔ جزیرهٔ العرب را گرفته بود و بنابراین نزدیک‌ترین دشمن در آن روز شاید امپراطوری روم شرقی بود که مسلمانان برای مبارزه با آنان به تبوك شتافتند.

این را نیز نباید فراموش کرد که آیه فوق گرچه از «پیکار مسلحانه»، و از «فاصله مکانی» سخن می‌گوید، ولی بعید نیست که روح آیه در پیکارهای منطقی و فاصله‌های معنوی نیز حاکم باشد؛ به این معنی که مسلمانان به هنگام پرداختن به مبارزه منطقی و تبلیغاتی با دشمنان، اول باید به سراغ کسانی بروند که خطرشان برای جامعهٔ اسلامی بیشتر و نزدیک‌تر است، مثلاً در عصر ما که خطر الحاد و مادی‌گری همهٔ جوامع را تهدید می‌کند، باید مبارزه با آن را مقدم بر مبارزه با مذاهب باطله قرار داد، نه اینکه آنها فراموش شوند، بلکه باید لبهٔ تیز حمله متوجه گروه خطرناک‌تر گردد، یا مثلاً مبارزه با استعمار فکری و سیاسی و اقتصادی باید در درجهٔ اول قرار گیرد.

دومین دستوری که در زمینهٔ جهاد، در آیه فوق می‌خوانیم، دستور شدت عمل است، آیه می‌گوید دشمنان باید در شما يك نوع خشونت

احساس کنند: وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً. اشاره به اینکه تنها شجاعت و شهامت درونی، و آمادگی روانی برای ایستادگی و مبارزه سرسختانه با دشمن کافی نیست؛ بلکه باید این آمادگی و سرسختی خود را به دشمن نشان بدهید، و آنها بدانند در شما چنین روحیه‌ای هست، و همان سبب عقب‌نشینی و شکست روحیه‌ آنان گردد، و به تعبیر دیگر وجود قدرت، کافی نیست؛ بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد.

و لذا در تاریخ اسلام می‌خوانیم که به هنگام آمدن مسلمانان به مکه برای مراسم زیارت خانه خدا، پیامبر ﷺ به آنها دستور داد به هنگام طواف، با سرعت راه بروند؛ بلکه بدون دقت و شدت و سرعت و ورزشی خود را به دشمنانی که ناظر آنها بودند نشان دهند.

و نیز در داستان فتح مکه می‌خوانیم که پیامبر ﷺ شب هنگام دستور داد مسلمانان همگی در بیابان آتش بیفروزند تا مردم مکه به عظمت ارتش اسلام آشنا شوند و اتفاقاً این کار در روحیه آنها اثر گذاشت و نیز دستور داد که ابوسفیان بزرگ مکه را در گوشه‌ای نگهدارند و ارتش نیرومند اسلام در مقابل او رژه روند.

و در پایان آیه به مسلمانان با این عبارت نوید پیروزی می‌دهد که بدانید که خدا با پرهیزکاران است. این تعبیر ممکن است علاوه بر آنچه گفته شد، اشاره به این معنی نیز باشد که توسل به خشونت و شدت عمل باید توأم با تقوا باشد، و هیچ‌گاه از حدود انسانی تجاوز نکند.<sup>۱</sup>

## برخورد قاطع

مطلب دیگر، در مورد برخورد محکم و قاطع با دشمن است. گرچه روح کلی و محتوای سوره محمد ﷺ درباره جایگاه پیامبر اکرم ﷺ و وظیفه ما در قبال ایشان و اطاعت از آن حضرت است، اما آیات این سوره، متمرکز در بحث جنگ می باشد.

در همان اوایل سوره می فرماید:

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْنَسْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ  
فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا<sup>۱</sup>

«پس هنگامی که [در میدان جنگ] با کافران روبرو شدید، گردن‌هایشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای در آورید، در این هنگام [از دشمن اسیر بگیرید و] آنان را محکم ببندید، [پس از اسیر گرفتن] یا بر آنان منت نهید [و آزادشان کنید]، یا از آنان [در برابر آزاد کردنشان] فدیة و عوض بگیرید تا آنجا که جنگ بارهای سنگینش را بر زمین نهد.»

خداوند درباره چگونگی برخورد با دشمن، می فرماید: به صرف اینکه آنها کافرند و بر باطل خود، پافشاری کرده و در مقابل شما می ایستند، آنها را بکشید! نمی فرماید: «فَاضْرِبُوا الرِّقَابَ: گردن‌های آنان را بزنید»، بلکه فعل را حذف نموده و مفعول مطلق به کار برده است و خیلی لطیف می فرماید: فَضَرْبِ الرِّقَابِ، زدن گردن‌ها؛ با این عبارت می خواهد بفرماید: به هیچ وجه به دشمن امان ندهید، آنها را بزنید همچون زدن گردن‌ها! این تعبیر، تأکید در کلام را می رساند؛ یعنی سریع و با قوت و با قاطعیت، آنها را از بین ببرید.

۱. سوره مبارکه محمد ﷺ، قسمتی از آیه شریفه ۴.

برای درک بهتر تعبیر فوق، به این مثال توجه کنید:

فرض کنید شما می‌خواهید از یک خیابان عبور کنید؛ اگر در آغاز حرکت باشید و هنوز تا وسط خیابان فاصله دارید، فردی از پشت سر به شما می‌گوید: مواظب ماشین‌ها باش! اما اگر به وسط خیابان رسیده‌اید و ناگهان یک ماشین با سرعت زیاد به طرف شما می‌آید، در این شرایط نمی‌گویید: مواظب ماشین‌ها باش، بلکه با صدای بلند فریاد می‌زنند: ماشین! ماشین!

در آیه شریفه فوق نیز مطلب از همین قرار است و می‌فرماید: امان نده! امان نده! برق‌آسا بزن! سریع بزن!

اما در عبارتِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَّخِذْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ، فعل به کار می‌برد نه مفعول مطلق (نمی‌فرماید: «فَشُدُّوا الْوَتَاقَ»); یعنی وقتی که خوب دشمن را به زانو درآوردید، آن وقت اجازه دارید که اسیر بگیرید، چرا که باید کمر نیروهای جبهه کفر، بشکنند. بنابراین در مقابله با دشمنان می‌فرماید در مرحله اول و در آغاز جنگ، با دشمن برخوردی قاطع و شدید داشته باشید تا نیرویش کاسته شده و عزم حمله بعدی نکند؛ و سپس در مرحله بعد وقتی دشمن به زانو درآمد، می‌توانید از آنها اسیر بگیرید.

### پاسخ به مخالفین تقویت بنیه دفاعی اسلام

نکته پایانی این فصل آنکه: گاهی گفته می‌شود برای مواجهه با دشمنان، باید زبان دنیا را بلد بوده و منطقی داشته باشیم، نه تجهیزات نظامی!

این حرف خائنین داخلی، دقیقاً همان حرف دشمنان و کفار حربی است؛ و بلکه این سخن، اقدام علیه امنیت ملی است؛ چرا که با فقدان قدرت نظامی، جان ملت در معرض خطر قرار گرفته و زمینه قتل عام ملت توسط دشمنان فراهم می‌گردد. از این گذشته، ضعف در قدرت نظامی، دشمنان را برای حمله به جبهه حق، تحریک می‌کند؛ یعنی با زبان عمل به او می‌گوییم: به ما حمله کن!

بنابراین لازمهٔ چنین حرفی، قتل عام مردم و کشتار عمومی و نیز تحریک دشمن برای ضربه زدن به کشور است.

کافر حربی - یعنی کافری که تسلیحات، برایش اهمیت دارد و می خواهد با جبههٔ حق بجنگد و اصلاً دوست ندارد تا جبههٔ حق، به سلاح دست پیدا کند - با القاء همین حرف ها، در صدد است تا ما را از داشتن تسلیحات قوی و پیشرفته غافل نماید؛ وگرنه کافری که با ما جنگ ندارد، برایش فرقی نمی کند که ما سلاح داشته باشیم یا نه.

# فصل دوم

آینده تاریخ از نگاه اسلام و دیگر ادیان

## مقدمه‌ای درباره‌ی روش بحث

در آیات قرآن کریم و نیز روایات، مطالبی پیرامون مباحث آینده‌ی تاریخ وجود دارد.

برخی از پیشگوها هم در این زمینه پیشگویی‌هایی کرده‌اند؛ اما این پیشگویی‌ها، از آنجایی که از جانب غیر معصوم صادر شده و خطاپذیر است، هیچ ارزشی ندارد تا بخواهیم بر اساس آن تصمیم گرفته و جهت‌گیری کنیم؛ بنابراین، پیشگویی‌های منابع غیر معصوم - چه مربوط به قرن حاضر باشد و چه مربوط به قرون پیشین؛ خواه از جانب افراد مسلمانی همچون شاه‌نعمت‌الله ولیّ صورت گرفته باشد، خواه از طرف افراد غیر مسلمانی مثل نوستراداموس (پزشک و پیشگوی قرن ۱۶ میلادی) - هیچ‌کدام حجت نیستند.

و اما آنچه که حجیت داشته و دلیل متقن محسوب می‌شود، دو مطلب است:

- الف: تحلیل قابل اعتناء و برداشت صحیح و روشمند از آیات قرآن کریم.<sup>۱</sup>
- ب: تحلیل قابل اعتناء و برداشت صحیح و روشمند از روایات معتبر و قابل پذیرش، آن هم بر اساس ادله‌ای که در فضای قرآن و روایات بیان شده است.

---

۱. یکی از وظایف ما، بررسی و فهم آیات قرآن کریم درباره‌ی مباحث آینده‌ی تاریخ است. (معظم له)

هر روایتی - چه فقهی، چه اعتقادی و چه اخلاقی - قابل اخذ و حجت نیست. برای اینکه اعتبار یک روایت ثابت شود و حجیت پیدا کند، باید از چند جنبه، مورد بررسی قرار گیرد؛ به عنوان مثال، در گام اول باید اطمینان پیدا کنیم که آن روایت، از معصوم صادر شده است؛ این مسأله، با بررسی سند روایت و دیگر قرائن متنی و بیرون از متن، به دست می آید. البته در مورد قرآن، بحث از صحت سند و صحت صدور، در جای خود اثبات شده است.

پس از اطمینان به صدور روایت از معصوم، باید مطمئن شویم که معصوم، در مقام تقیه از حکومت وقت یا از عموم مردم یا حتی از حسودان خانواده خود، نبوده باشند.

از طرفی، باید اطمینان حاصل شود که معصوم، در صدد بیان حکم واقعی مسأله بوده اند؛ یعنی این گونه نبوده که بخواهند سؤالات دیگر مسلک ها را بر طبق عقائد خودشان پاسخ دهند. گاهی اتفاق می افتاد که فردی با اعتقادات اهل تسنن، به نزد امام - به عنوان یک عالم امین - می آمده و حکم خود را سؤال می کرده و حضرت نیز بر اساس فقه خود آن فرد، به او پاسخ می دادند؛ گاهی هم ممکن بود حضرت از باب تقیه، نکته ای را بیان بفرمایند؛ در چنین مواردی، با اینکه روایت از معصوم صادر شده است، اما در آن مقام، حجیت نخواهد داشت.

بعد از بررسی و اثبات این موارد، روایت، حجت خواهد بود. البته جنبه های دیگری نیز وجود دارد که باید بررسی شود، اما فعلاً از بحث ما خارج است.

## نظریه ادیان الهی درباره پایان بشریت

آیات و روایات محکم درباره آخر الزمان، بسیار کم است.

محکّمات قرآنی در بحث آخر الزمان، فقط به اصل نظریه پردازی درباره پایان دوران بشریت اشاره فرموده است.

بحث پایان بشریت و سرانجام انسان در کره زمین، از مباحثی است که در تمام مکاتب و فرق، و از جمله در مکاتب الهی، مورد بحث و گفت وگوهای علمی واقع شده است.

در مکاتب الهی، تاریخ پایان بشریت، همراه است با غلبه موحدان شایسته و مهذب، و گسترش دین توحید در سرتاسر جهان؛ دینی که تمام عناصر پاکی ها و عدالت در آن مهیا بوده و سراسر آن را نورانیت و عدالت پر نموده است.

این نظریه پردازی الهی، در جمیع ادیان الهی منعکس شده است؛ و به همین دلیل، قرآن می فرماید: کسانی که تورات و انجیل را مطالعه می کردند، مشخصات و خصوصیات پیامبر اکرم ﷺ را در آن می یافتند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ  
وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ  
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا  
بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۱</sup>

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر امّی که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت بازمی دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [ی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش

۱. سورة مبارکه اعراف، آیه شریفه ۱۵۷.

دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، اینان همان رستگارانند.»  
 اوصافی را که از رسول اکرم ﷺ به صورت برجسته در تورات و انجیل ذکر شده، می‌توان در این جمله خلاصه نمود: «می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند!»

يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ

«إِصْرًا»، یعنی تعهدات ثقیل و کمرشکن؛ و «أَغْلًا»، یعنی زنجیرهایی از آداب،

عادات و روش‌های غلط که مانع حرکت انسان می‌شود.<sup>۱</sup>

بنابراین اوصاف پیامبر خاتم ﷺ چنین است: نجات‌بخش و رهاکننده، هم از قیود بیرونی و ظلم ظالمان، و هم از قیود درونی و آداب و عادات غلط و جاهلانه که مانع حرکت انسان می‌شود؛ تا در نتیجه، انسان‌ها نه طاغوت را بپذیرند و نه خودشان تبدیل به طاغوت گردند.

از این رو بحث‌های آخر الزمان در کتب گذشته الهی، غالباً با شخص حضرت رسول اکرم ﷺ مطرح شده است و منظور از منجی در آن کتب، فقط امام زمان ﷺ نیست، بلکه منظورشان سلسله‌ای است که از پیامبر خاتم ﷺ شروع شده و تا امام زمان ﷺ ادامه می‌یابد، و حضرت صاحب الزمان ﷺ، آخرین فردی هستند که منویات رسول اکرم ﷺ را به طور کامل، محقق خواهند ساخت.

خلاصه آنکه: در تمام ادیان و کتب الهی، نظریه‌پردازی پایان تاریخ بشریت تبیین شده است؛ بدین صورت که پایان تاریخ، توسط امت آخرین، با ایجاد حکومت جهانی توحیدی رقم خواهد خورد؛ آن امتی که حق را به نهایت درجه خودش جلوه خواهد بخشید و دین واحد اسلام در سرتاسر جهان، ظهور و تجلی خواهد یافت. در ادامه بحث، در این زمینه، بیشتر گفت‌وگو خواهیم کرد.

ناگفته نماند که مراد از دین واحد اسلام، آن اسلامی است که رسول اکرم ﷺ

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص: ۷۸ و ۶۱۰.

تشریح فرمودند، نه اسلام حضرت عیسی و نه اسلام حضرت موسی و انبیاء قبل از ایشان علیهم السلام؛ چرا که درجه اسلام انبیاء گذشته، از حیث معارف و احکام و حکم، نسبت به اسلامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمودند، خیلی پایین تر است.

## منجی موعود در ادیان بزرگ قبل از اسلام

قبل از بررسی نظریه اسلام درباره پایان تاریخ و موعود نهایی، مطالبی را از مقاله ارزنده «منجی موعود در ادیان بزرگ قبل از اسلام» درباره نگاه دیگر ادیان به این مسأله، ذکر می‌کنیم:

## موعود آخرین در منابع زردشتیان

«دین زرتشت در میان ایرانیان، تا قبل از ظهور اسلام، غالب بوده است. آیین ظهور نجات‌دهنده ظاهرا از تعالیم خود زرتشت است... این باور از بانفوذترین اعتقادات زرتشتی است. همچنان که منجی‌باوری در شرق در آیین بودایی و در غرب در دین یهود و مسیحیت و حتی در آیین میتراپرستی و انواع فرقه‌های عرفانی نفوذ فراوانی دارد (بویس، ۱۳۷۶: ۳۹۸).

منجی‌های آیین زرتشت به نام "سوشیانت" (Soshiant) یا "سوشیانس" (Saoshyant) به معنای "رهاننده" شناخته می‌شوند. در فرودین یشت، فقره ۱۲۹ می‌خوانیم: "او را از این جهت سوشیانت خوانند که به همه جهان مادی، منفعت و سود می‌رساند."

سوشیانت در سه مورد به صورت جمع بکار برده شده است، از جمله در گاتها (نخستین و مهم ترین بخش اوستا یسنا (Yasna) نام

دارد که دارای ۷۲ باب (هات) است. ۱۷ باب اول سورد هایی منسوب به خود زرتشت می باشند که به نام گاتها (Gatha) موسوم هستند) در هات ۳۴ فقره ۱۳ آمده است: "ای اهورامزدا آن راه نیک که به من نمودی همان راه آموزش رهانندگان است."

همچنین در هات ۴۸ فقره ۱۲ گفته شده است: "ای مزدا چنین خواهند بود رهانندگان سرزمین ها که با منش نیک خویشنداری می ورزند و کردارشان بر پایه خیر و نیکی و آموزه های توست، به راستی که آنان به در هم شکستن خشم برگماشته شده اند."

از دیگر فقرات گاتها چنین برمی آید که زرتشت واژه سوشیانت را به صورت جمع برای ایفای معنایی وسیع تر برای کسانی که پس از وی تا فرارسیدن فراشگرد خواهند آمد همچنین به معنای یاری دهنده نیز به کار برده است. در اوستا آمده است: "بشود که (ما هم چون) سوشیانت ها شویم، بشود که پیروز شویم، بشود که ما از دوستان ارجمند اهورامزدا شویم" (یسنا ۴، فقره ۷۱).

ظاهرا باور به منجی جهان، یعنی سوشیانت در دوره هخامنشی به باور انتظار برای سه منجی گسترش یافته است که هر یک از نطفه ی زرتشت و از زهدان مادری دوشیزه تولد می یافت، به نظر می رسد این تحول با چهارچوب هزاره گرایی مرتبط بوده است. اعتقاد بر این بود که عمر جهان ۱۲۰۰۰ سال خواهد بود که به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می گردد و خود زرتشت در اواخر سه هزاره سوم به دنیا آمده و وحی را دریافت داشته است. دوره وی زمان نیکی و پیشروی به سوی هدف نهایی آفرینش بود ولی از آن به بعد مردم آموزه های وی را از یاد

می‌برند. هزار سال بعد نخستین منجی به نام "اوخشیت ارته" (Okshayat Ereta) به معنای "گسترنده پارسایی" بشارت پیامبر را احیا خواهد کرد. سپس هزار سال بعد از او دومین منجی به نام "اوخشیت نمه" (Okshayat Nemanke) به معنای "گسترنده نماز" پدیدار می‌شود. تاریخ تکرار خواهد شد و سرانجام در پایان آخرین هزاره بزرگترین منجی و سوشیانت یعنی "استوت ارته" (Ostvat Arata) ظهور خواهد نمود (بویس، ۱۳۸۱: ۱۰۳).

این سه موعود به عنوان سه نقطه عطف دین زرتشتی محسوب می‌شوند، آنها بر طبق خیر و نیکی رفتار کرده و در عمل آن را تعلیم می‌دهند، ایشان حق نماز و تحیات به آستان اهورا مزدا را به جای می‌آورند و بر ضد اهریمن قیام نموده، او را در هم می‌شکنند و مردم را به راه راست آورده و دین را می‌گسترانند (دینکرد، فصل ۷، فقرات ۷ و ۵ و ۷، به نقل از: ابراهیم، ۱۳۸۱: ۳۲).

لفظ "سوشیانس" ظاهراً به طور خاص متعلق به نفر سوم یعنی "استوت ارته" بوده و گاهی به صورت عام در مورد هر سه نفر ایشان استفاده می‌شود (پورد اوود، ۱۳۷۴: ۷).

آنجا که پای انتظارات آینده زرتشتیان به میان می‌آید، ظاهراً زرتشتیان ایران تنها چشم به راه آمدن یک سوشیانت هستند و می‌پندارند یاور اصلی او ایزد بهرام، خداوند پیروزی است (بویس، ۱۳۷۶: ۳۹۷).

در اوستا و متون پهلوی به سومین موعود که رهاننده اصلی و نهایی محسوب می‌شود با دیده خاصی نگریسته شده است. نام مادر وی

"اردت فذری" (Eredat Fethri) و یا "ویسپ تئوروتری" (Vesip-Torveiry) می‌باشد و در باب سبب تسمیه وی به این عناوین آمده است که: "او پسری خواهد زایید که همه گزندهای دیوان و مردمان را دور خواهد کرد" (اوستا، فروردین تشت: ۱۴۲).

جالب این جاست که نسبت این زن به جناب زرتشت می‌رسد، پس ایشان هم از جانب مادر و هم از جانب پدر منتسب به زردتشت هستند (ابراهیم، ۱۳۸۱: ۳۶).

چون پایان جهان فرا رسد دوشیزه‌ای در دریاچه کانستویه شستشو خواهد کرد و از نطفه (خود، زرتشت) آبستن خواهد شد و او در موعد معین پسری خواهد آورد بنام "استوت ارته" به معنای آنکه پارسایی را تجسم می‌بخشد (بویس، ۱۳۸۱: ۶۸). مطابق کلام خود زرتشت که گفته است: "بشنو که پارسایی را تجسم بخشد" (یسن ۴۳، فقره ۱۶).

"بدان هنگام که "استوت ارته" پیک مزدا آفریده، پسر ویسپ تئوروتری از آب کیانی (دریاچه هامون) به در آید، گریزی پیروزمند به دست دارد... استوت ارته بدین گرز دروغ را از گیتی بیرون خواهد یافت... استوت ارته با چشم خرد به همه آفریدگان بنگرد." (اوستا، یشت‌ها، کرده ی ۱۴، فقره ۹۲ و ۹۴).

بر طبق اوستا سوشیانس و یارانش دارای فره کیانی و واجد یک نیروی آسمانی‌اند که قابلیت‌های ویژه‌ای به ایشان می‌دهد (ر.ک: اوستا، زامیاد یشت، کرده ۱ تا ۱۵).

بنا بر تعاریف فروهر (Fravehar) (فره یا فره وشی) عبارت از یک "خود" آسمانی و یک اصل مینوی و علوی است. در متون زرتشتی

انسان به واسطه داشتن فره یا فروهر یعنی جزء الهی با پروردگار در اتحاد بوده و جزئی از نور بزرگ ازلی آفریننده عظیم است (ابراهیم، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

"فر" یا "خورنه" جنبه لطف الهی داشته و زرتشتیان آنرا نماد توفیق و روحانیت می‌شمارند و تنها نصیب کسانی خواهد شد که مورد عنایت ایزدان باشد. صاحب آن دارای توانایی و سعادت بی‌ش از اندازه خواهد شد (بویس، ۱۳۷۶: ۸۵).

سوشیانت که مظهر تمامی بشریت است نه تنها نطفه‌اش به گونه‌ای معجزه آسا بسته می‌شود، بلکه همانند پدرش (زرتشت) فر ایزدی یا خورنه همراه دارد (اوستا، یشت ۱۹، فقره ۸۹).

در جای جای اوستای نو (کل مجموعه اوستا منهای گاتها)، "فروهر" - روح الهی - وجود این سه منجی ستایش شده است و بر آنان درود فرستاده‌اند. از جمله در یسنا، هات ۲۴، فقره ۵ آمده است: "ما می‌ستاییم فروهر مقدس در گذشتگان پاک دین را و فروهرهای پاک دینانی که در حیات هستند و فروهر مردانی که هنوز متولد نشده‌اند و سوشنانس‌های نو کننده جهان خواهند بود." یا در فروردین یشت از اوستا فقره ۱۲۸ می‌گوید: "فروهر پاک دین اوخشیت ارته را می‌ستاییم، فروهر پاک دین اوخشیت نمنگه را می‌ستاییم، فروهر پاک دین استوت ارته را می‌ستاییم."

در اوستا در ستایش خورنه می‌خوانیم: "فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم... فری که از آن سوشیانت پیرومند و دیگر یاران اوست. بدان هنگام که گیتی را نو کنند (اوستا، یشت ۱۹، فقرات ۸۷ و

(۸۸).

از آنجا که "استوت ارته" نقطه اوج کمال آدمی است، هر یک از بخش‌های فهرست بلند بالای نیکان (اشونان) فروردین یشت با ستایش فروشی او پایان می‌گیرد (ر.ک: یشت ۱۳، فقرات ۱۱۰، ۱۱۳ و ۱۱۷).

در مجموعه کتاب‌های روایی و تفسیری پهلوی چند کتاب وجود دارد که برای زرتشتیان اهمیت ویژه‌ای دارند، نمونه‌هایی چون دایرة‌المعارف بزرگ "دینکرد" (Dinkerd) که به زبان پهلوی است و همچنین کتاب "بندش" (Bondehsh) که به دو متن ایرانی و هندی موجود است.

با این توضیح اشاره‌ای مختصر به برخی روایات موجود در کتاب دینکرد (به نقل از کتاب مهدویت در اسلام و دین زرتشت) پیرامون موعود مزدیسنا می‌کنیم.

در کتاب نهم دینکرد آمده است: "من - یعنی اهورامزدا - عامل نوسازی (جهان) را خلق نموده‌ام، سازنده و برپادارنده نیکی و عدالت و پرهیزگاری، سوشیانس را، با آن شکوه و جلالی که چشمان همه را خیره کند" (فصل ۳۳، فقره ۱).

اصطلاحاً در متون زرتشتی جهان ساخته و پرداخته آخرین منجی (سوشیانس) را "فرشگرد" (Fraso-karati) می‌گویند و به خود او که در راس سازندگان فرشگرد است "فرشگرد کردار" لقب می‌دهند (ابراهیم، ۱۳۸۱: ۶۳).

اوصاف این دنیای زیبا در بخش‌های مختلفی از اوستا مخصوصاً یسنا آمده است (ر.ک: اوستا، یسنا، فصل ۹، فقرات ۳۰، ۸۹-۹۱ و

(۵۵-۵۶).

"... و هنگامی که سزای این گناهکاران فرا رسد، پس آنگاه ای مزدکشورت را بهمین در پایان برپا کند، از برای کسانی که دروغ را به دست‌ها راستی سپرند، و خواستاریم از آنانی باشیم که زندگی تازه کنند..." (یسنا، هات ۴۶، فقره ۳).

"و همه مردم دیندار شوند و سوشیانس را آنچنان که درخور نیرو و پیروزی اوست، بزرگ و ارجمند دارند." (دینکرد، فصل ۷۱، فقرات ۷ و ۴۵).

در کتاب جاماسب نامه در صفحه ۱۲۱ آمده است: گشتاسب پادشاه وقت می پرسد وقتی "سوشیانس" ظهور کرد چگونه فرمانروایی و دادستانی می کند و چگونه جهان را اداره خواهد کرد و چه آیینی دارد؟ جاماسب در پاسخ می گوید "سوشیانت (نجات دهنده بزرگ) دین را به جهان رواج می دهد مردم جهان را همفکر و همگفتار سازد." لازمه فرشگرد یا نوسازی جهان، نبرد با قوای اهریمنی و زشت کاری است و سپس سازمان دهی خرابی های گذشته و اصلاح امور انجام می گیرد. در کتاب دینکرد آمده است: "سوشیانس به همراه یارانش که همه زورمند و بلند بالا و فراخ شانه و ستر بازو و پرمو هستند، با دیوان و بدکاران نبرد کنند و تبهکاران از دیدن آن برومندان سیاهپوش به هراس افتند" (دینکرد، فصل ۷، فقرات ۷ و ۴۵). "یاران استوت ارته پیروزمندانه به در آیند، نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار و نیک دین... (اوستا، یشت‌ها، کرده ۱۴، فقره ۹۵).

طبق پیشگویی اوستا، جهان پیرو خیر و نیکی می‌شود. دروغ و دیوان پلید نیز به جایی رانده می‌شوند که از آنجا آمده اند (اوستا، زامیادیشْت، کرده ۱).

در ادامه آمده است: "منش بد شکست یابد و منش نیک بر آن چیره شود... اهریمن ناتوان بدکنش، رو در گریز نهد" (اوستا، یشت ۱۹، فقرات ۹۲ و ۹۶).

همچنین در بندهش آمده است: "محلّی که اهریمن از آن آمده و به دنیای انسانی قدم گذاشته پس از رفتن او با فلز گداخته مسدود می‌شود" (بندهش ایرانی: ۱۴۸).

همچنین دسته‌ای از قوای علوی و آسمانی سوشیانس را در این نبرد یاری می‌کنند. در اوستا آمده است: "کسی را که برای بازداشتن دشمن دین مزدپرستی از (یاوری) آنان - هفت امشاسبند - یعنی فرشته‌های مقرب الهی بهره‌مند شود را می‌ستاییم" (اوستا، هفتن یشت کوچک: ۱۲).

در مورد نقش مردم در قیام منجی نیز در گاتها تسریع شده است که: "انسان باید با دیوان و مردمان پیرو آنها دشمنی ورزیده و راهش را از کسی که اهورامزدا او را خوار می‌شمارد جدا کند و چنین کسی است که در مورد اهورامزدا و رهاندگان دانا و یاوران دین پاک، نیک می‌اندیشد و مزدا او را دوست و برادر، بلکه پدر خواهد بود" (اوستا، گاتها، فقرات ۴۵ و ۱۱).

اعتقاد به ظهور سوشیانس در میان ملت ایران باستان به قدری رایج بود که در شکستهای جنگی و فراز و نشیبهای زندگی با یادآوری ظهور

او خود را از یأس و ناامیدی نجات می دادند. در جنگ قادسیه پس از درگذشت «رستم فرخزاد» سردار نامی ایران، هنگامی که یزدگرد با کسان خود آماده فرار می شد، به هنگام خارج شدن از کاخ پر شکوه مداین، ایوان مجلل خود را خطاب کرد و گفت: «هان ای ایوان درود من بر تو باد من هم اکنون از تو روی می تابم تا آنگاه که با یکی از فرزندان خود که هنوز زمان ظهور او فرا نرسیده است بسوی تو برگردم» (صادقی، ۱۳۶۲: ۱۷).

### موعود نجات بخش در عهد عتیق

از روزی که رومیان قدم به خاک یهود نهادند آن ملت مغلوب به امید نجات دهنده ای از غیب انواع شداید و مظالم را تحمل می کردند و منتظر ظهور منجی بودند. در آثار دینی یهود یعنی اسفار تورات و دیگر کتابهای انبیای آنان همواره، به موعود اشاره شده است. اگر در مجموع آنچه در آثار مقدس یهودی آمده است تامل شود، چهره سه موعود، در آنها ترسیم می شود:

حضرت مسیح علیه السلام

حضرت محمد صلی الله علیه و آله

حضرت منجی آخر الزمان علیه السلام

با این حساب، انتظار در یهودیت کیفیتی ویژه می یابد و چون این قوم، نه به حضرت مسیح و نه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله به هیچ کدام نگریدند، به طبع موعود آنان هنوز ظهور نکرده است. لذا در بحث موعود، بسیار حساس هستند و شاید بیشتر از سایر اقوام به انتظار و

آمدگی برای ظهور فکری کنند (حکیمی، ۱۳۷۶: ۵۵).

در آیین یهود منجی با عنوان "ماشیح" ("Messiah") که از لغت عبری "Mashihk" (مشتق شده است) شناخته می‌شود که به معنی کسی است که به وسیله خدا برای پادشاهی تدهین و غسل داده شده است و یهودیان را به سرزمین موعودشان باز می‌گرداند و دوران طلایی را آغاز می‌کند (The World Religions Reader, P). اعتقاد به منجی اغلب به کسی اشاره می‌کند که به وسیله خداوند برای نقشی حیاتی در وقایع و جریانات آخر الزمان انتخاب شده است. ظهور منجی از یک عصر اتوپاییی خبر می‌دهد. برای بسیاری از یهودیان این به معنای پادشاهی خداوند و یا پادشاهی بهشتی است. در بسیاری از موارد عصر اتوپاییی بعد از دوره‌ای با ظلم و جور و بحرانهای شدید به وقوع خواهد پیوست. دورانی از رنجها و فجایع بزرگ غالباً به عنوان علامتی از نزدیک بودن ظهور منجی در نظر گرفته می‌شود. جنبشهای منجی‌گرایانه اغلب زمانی که مردم تصور می‌کنند که دنیایشان قرار است پاره‌پاره شود و یا مورد تهاجم قرار گیرد، بروز پیدا می‌کند. براساس تلمود چنین اوقاتی نشان دهنده جای پای منجی است (Encyclopedia of Millennialism and Millennial of Movements, p. ۲۴۵).

بدین ترتیب ظهور مسیحا چنان که در کتب عهد عتیق آمده است، عبارت است از این معناست که در آخر الزمان، حق تعالی جهان را دگرگون خواهد فرمود و صالحان و ابرار از ظالمان و اشرار جدا خواهند شد و این روزگار پر از ظلم و جور به پایان خواهد رسید. این پیروزی

در آثار یهود به رهبری ماشیح با القابی مانند "فرزند منتخب داود" انجام می‌شود. بدین ترتیب اندیشه ساده مسیحا از جنگاوری که قوم را در برابر بیگانه حفظ خواهد کرد، تحول یافت و به انتظار قیام پادشاهی بزرگ و شکوهمند از خاندان داود مبدل گشت که به فرمان الهی و با دمیده شدن روح خدا در او حکومت شایسته‌ای را بر تپه صهیون برپا خواهد کرد. آن سرزمین در همه جهان نمونه خواهد شد و ملتها برای آموختن راههای الهی به آن جا رهسپار خواهد شد (کریستون، ۱۳۷۷: ۳۰).

در پایان حکومت آخرین حاکم ظالم، یک کرنای آسمانی به صدا در می‌آید و منجی سوار بر ابرها با گروهی از ملانک در افق نمودار می‌شود آن وجود آسمانی که شباهت صوری با بنی‌آدم دارد به پسر انسان و القاب دیگر مانند مسیح و یا فرزند برگزیده داود ملقب است. او را قاضی عادل و سلطان صلح می‌دانند پس مردگان از گورها برخاسته، با زندگان و نیکوکاران صف واحدی تشکیل داده به مسیح می‌پیوندند (مشکور، ۱۳۸۰: ۱۳۷ و ۱۳۸).

اینک اشاراتی از چند کتاب عهد عتیق که در آنها سخنانی درباره موعود است:

۱- در تورات، سفر پیدایش بند ۱۰ و ۴۲ آمده که: "عصای قدرت و سلطنت یهود دور نخواهد شد و نه فرمانروایی از میان پاهای دی تا شیلو بیاید و او را اطاعت امته خواهد بود" (شیلو کسی است که دارای حق است و صلح و سلامتی می‌آورد).

۲- صحیفه "دانیال نبی" که مشتمل بر یاد ایام گذشته و تاریخ باستانی است و از دوره اسارت بابل سخن می‌گوید، بشارت می‌دهد

که دنیای پر از آفت و شر، به پایان خواهد رسید.

در کتاب دانیال نبی می‌خوانیم که خداوند خطاب به حضرت دانیال می‌فرماید: "و در زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو "ایستاده" (قائم) است، خواهد برخاست و آن زمان ننگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد و بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد. آنان که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالابد. اما تو ای دانیال! کلام مخفی دار و کتاب را تا آن زمان پوشیده دار. بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود... خوشا به حال آنانکه انتظار کشند" (باب ۱۲، بند ۱ تا ۴).

در باب ۷ بند ۱۴ کتاب دانیال نبی نیز آمده است: "پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوما و امتهای او را خدمت نمایند."

علائم ظهور منجی نزد یهودیان چنین است:

"و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلیٰ داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود" (دانیال ۷، بند ۲۷).

۳- در کتاب حکمی نبی باب ۲ بند ۷ چنین آمده است که:

"تمامی امم را به هیجان می‌آورم و مرغوب همگی طوائف خواهد آمد و پر می‌کنم این خانه را از جلال، امر خدای لشگرهاست."

۴- همچنین در کتاب صفنیای نبی باب ۳ پس از آنکه در بند ۶

می‌فرماید:

"به منظور گردآوری تمامی طوائف زمین بر یک دین حق سلاطین و دول مختلفه را نابود کنم... آنوقت برگردانیم به قوم‌ها لب پاکیزه، برای خواندن همه، به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش."

۵- در کتاب اشعیاء نبی آمده است:

"و در ایام آخر واقع خواهد شد... جمیع امته‌ها به سوی آن روان خواهند شد... او امته‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد... امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت" (کتاب اشعیاء نبی، باب دوم، بندهای ۲ - ۴).

"بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود... کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت. و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند" (همان، باب ۱۱، بندهای ۱۶ - ۱۸).

"طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد. زیرا جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آبهایی که دریا را می‌پوشاند" (همان، باب ۱۱، بندهای ۸ - ۹).

"آن‌گاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید و عمل عدالت سلامتی، و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان

خواهد بود تا ابدالاباد. و قوم من بر مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد" (همان، باب ۳۲، بندهای ۱۶ - ۱۸).

"برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد، زحمت بی جا نخواهند کشید، اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید. زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند. و قبل از آن که بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آن که سخن بگویند من خواهم شنید. گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می گوید که در تمامی کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند کرد" (همان، باب ۶۵، بندهای ۲۳ و ۲۵).

۶- در کتاب زکریای نبی آمده است:

"و خداوند بیرون آمده با آن قومها مقاتله خواهد نمود، چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق مقابل اورشلیم است، خواهد ایستاد... و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود... و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود..." (عهد عتیق، کتاب زکریای نبی، باب چهاردهم، بندهای ۱ و ۲ و ۷).  
جالب اینکه در این فراز که از تورات نقل کردیم یوم الله بودن آن روز و جهانی شدن کلمه توحید مورد تأکید قرار گرفته است.

۷- در کتاب حزقیال نبی در مورد منجی آخر الزمان و سرنوشت اسرائیل و جهانی شدن آیین توحید خبرهایی آمده است:

"... و اما تو ای پسر انسان خداوند یهوه چنین می فرماید: که به هر

جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید... خداوند یهوه می‌گوید: که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد و من جلال خود را در میان امت‌ها قرار خواهم داد و امت‌ها داوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که بر ایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود... (تورات، کتاب حزقیال نبی، ص ۱۲۶۵ باب ۳۹، بند ۱۷-۲۳).

۸- در کتاب حجی نبی:

"و تمامی امتها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امتها خواهند آمد،... این خانه را از جلال پر خواهم ساخت... جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم‌تر خواهد بود" (عهد عتیق، کتاب حجی نبی، باب ۲، بندهای ۷-۹).

۹- در کتاب حبقوق نبی آمده است که:

"اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود، بلکه امتها را نزد خود جمع می‌کند و تمامی قومها را برای خویش فراهم می‌آورد... زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت کنند" (باب ۳، بند ۸). همچنین: "زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آنها دریا را مستور می‌سازد" (باب ۲ بند ۱۴).

۱۰- در قدیش که مشهورترین قسمت نماز یهودیان بعد از شمع اسرائیل است برای ظهور منجی عالم «ماشیح» دعا شده است که در ذیل اشاره می‌شود:

«نام "خداوند" بزرگ و مقدس است (آمین). در جهانی که با رضایت خودش خلق نموده و سلطنت خود را بر آن استوار کرده است نجات انسانها را فراهم و ظهور ماشیح (مهدی موعود) را تسریع فرماید (آمین) دعا کنیم که در ایام زندگی ما و در دوران حیات جمیع افراد یهود بزودی و در زمانی نزدیک (ظهور ماشیح) اتفاق افتد (آمین). نام بزرگ "خداوند" در این جهان و در دنیای باقی متبارک است. نام مقدس او متبارک، ممدوح، مفتخر و بلند مرتبه برگزیده و مجلل و مورد تهلل می‌باشد (آمین)...

در کتاب عاموس نبی (عهد عتیق، کتاب عاموس نبی، باب ۴ بندهای ۱۲ و ۱۳)، هوشع نبی (عهد عتیق، کتاب هوشع نبی، باب ۵ بندهای ۱۴ و ۱۵)، سلیمان نبی (باب ۲) و محوئیل نبی (باب ۲ و ۱۲ و ۲۳) نیز از ظهور منجی و داوری آن حضرت سخن به میان آمده است مراجعه فرمائید.

همچنین در طومارهای بحر میت که به یکی از فرقه‌های یهودی (احتمالا فرقه اسنی) دوران شاید اسنی یا فرقه‌ای نزدیک بدان تعلق داشته و در سال ۱۹۴۷ در ناحیه خربه کمران فلسطین در سواحل شمال غربی بحر میت از زیر خاک بیرون آمده است روز داوری و روز خداوند بسیار نزدیک تصور می‌شود و جامعه هر لحظه باید منتظر فرا رسیدن آن باشد.

یکی از این طومارها که جنگ فرزندان نور با فرزندان ظلمت نام دارد شرح جنگ بزرگی است که در آخر الزمان میان نیروهای خیر و شر در می‌گیرد و سرانجام پس از ۴۰ سال فرزندان نور به یاری خداوند

و فرشتگان بر فرزندان ظلمت و نیروهای شیطانی که سپاه یاجوج و ماجوج نیز در شمار آنها است غالب می‌شوند. در طومار دیگری به آفت‌ها و بلاهایی که از هجوم نیروهای شیطانی پیش از مغلوب شدن بر جهان وارد می‌شود و نیز به داوری بزرگ و پاک شدن جهان از گناه و فساد و مرگ و نو شدن هستی اشاره شده است (دانیلو، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

### منجی آخر الزمان در زبور داوود علیه السلام

با اینکه زبور داود (ع) تحت عنوان "مزامیر" (Mazameer) در لابلائی "عهد عتیق" آمده است لیکن با توجه به اینکه مطالبی در قرآن کریم پیرامون حکومت صالحان از زبور نقل کرده که در زبور فعلی عیناً موجود است و از تحریف مصون مانده است لذا به اشارتهای این کتاب، جداگانه پرداخته شده است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: "و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون" و "علاوه بر ذکر تورات در زبور نوشتیم، بندگان صالحان من وارث زمین خواهند شد" (سوره انبیاء آیه ۱۰۵).

در زبور اشاره‌های متعددی به ظهور آن حضرت و نویدی از پیروزی صالحان بر شریران و تشکیل حکومت واحد جهانی و تبدیل ادیان و مذاهب مختلف به یک دین محکم و آیین مستقیم موجود است. اینک متن زبور:

۱- زیرا که شریران منقطع خواهند شد، و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد، هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در

مکانش تأمل خواهی کرد و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد زیرا که بازوان شیر شکسته خواهند شد و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند. خداوند روزهای کامداران را می‌داند و میراث آنها خواهد بود تا ابد الابد." (زبور، مرموز ۳۷).

۲- در فصل دیگر می‌فرماید: "... قوم‌ها را به انصاف داوری خواهد کرد. آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نمایند. صحرا و هر چه در آن است به وجود آیند. آن گاه تمام درختان ترنم خواهند نمود به حضور خداوند دیار که می‌آید، زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد... زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، امام ملعونان وی منقطع خواهند شد صدیقان وارث زمین شده ابداً در آن ساکن خواهند شد" (زبور، مرموز ۲۲ و ۲۹).

۳- "به خداوند پناه بر راهش را نگاه‌دار که تو را به وراثت زمین بلند خواهد کرد و در وقت منقطع شدن شیران این را خواهی دید اما عاصیان مستأصل و عاقبت شیران منقطع خواهند شد" (زبور، مرموز ۳۴ و ۳۸).

۴- در مزمور ۷۲ زبور، آن حضرت به عنوان ملک‌زاده که بزرگترین و کاملترین مظهر عدل الهی است معرفی شده و به امتیازات وی اشاره کرده می‌فرماید:

ای خدا شرع و احکام خود را به ملک و عدالت خود را به ملک‌زاده عطا فرما.

این که قوم تو را به عدالت و فقرا تو را به انصاف حکم نماید.

به قوم کورها سلامت و به مظلومین عدالت برساند.  
 فقیران قوم را حکم نماید و پسران مسکینان را نجات دهد.  
 بر گیاه بریده شده مثل باران و مانند امطار که زمین را سیراب  
 می‌گرداند خواهد بارید.  
 از دریا تا به دریا و از نهر تا به اقصای زمین سلطنت خواهد نمود.  
 صحرانشینان در حضورش خم خواهند شد و دشمنانش خاک را  
 خواهند بوسید...  
 زیرا فقیر را وقتی که فریاد می‌کند و مسکین را، که نصرت کننده  
 ندارد، خلاصی خواهد داد.  
 و به ذلیل و محتاج ترحم خواهد فرمود و جانهای مسکینان را نجات  
 خواهد داد...  
 اسم او ابد بماند اسمش مثل آفتاب باقی بماند بر او مردمان برکت  
 خواهند یافت و تمامی قبائل او را خجسته خواهند گفت.  
 نویدهای منجی آخر الزمان در زبور بسیار است و در بیش از سی  
 و پنج بخش از مزامیر ۱۵۰ گانه آن موجود است (محمد  
 صادقی، ۱۳۶۲: ۲۳۸).

### موعود آخر الزمان در عهد جدید

در مسیحیت لغت آخر الزمان (لغت آخر الزمان از ریشه یونانی  
 Apocalypses گرفته شده است) که به معنی آشکار شدن اطلاعات  
 پنهان یا بروز دانش نهانی است، به این مفهوم که باطن جریانات بشری  
 را آشکار می‌نماید. همچنین ایده آخرالزمان به وحی و الهام الهی نیز  
 معنا شده است. بر اساس این معنا لغات آخرالزمان و نبوت ارتباط

نزدیکی با یکدیگر دارند خصوصا اینکه پیامبران، بطور مشخص، این اعتقاد را ترویج کرده‌اند.

مسیحیان هزاره‌گرا، ظهور و بازگشت حضرت مسیح را مقدمه آخر الزمان قلمداد می‌کنند، هزاره‌ای که حضرت مسیح به مدت هزار سال حکومت خواهد کرد ( Encyclopedia of Millennialism and Millennial of Movements, p. ۲۵ ).

اسطوره هزاره، داستان روزهای واپسین بشریت است، زمانی که خدا شیطان را نابود می‌سازد و رستگاری را برای مردم به ارمغان می‌آورد و یک بهشت و یک زمین جدید را در یک هزاره روحانی بنیان می‌دهد. اسطوره هزاره به عنوان مدلی برای جریان کنونی، تصویر کلان تاریخ و سرنوشت بشر را بیان می‌کند تا آنجا که نوعی از خودآگاهی با ارزشهای مطلق و مقدس اعمال انسان را هدایت کرده و تاریخ بشر را جهت بخشد ( Ibid, p. ۲۵۵ ).

در مسیحیت دو دیدگاه در باب اصلاحات مربوط به آخر الزمان وجود دارد. در یک دیدگاه، برخی اشخاص و گروه‌ها به عنوان شیطان مجسم قلمداد می‌شوند. پیروان این دیدگاه به دنبال مشخص کردن افرادی هستند که در گروه شیطان قرار دارند. اما نظر دیگر با دید معتدل‌تری از عقیده به آخر الزمان توسط مسیحیانی ابراز می‌گردد که ظهور شیطان را در انگیزه و تمایل افراد به سلطه‌طلبی و ستمگری می‌دانند. این گروه به آزادی ستم‌دیدگان در آن دوره عقیده دارند. این دو ترجمان وجود شکاف عمیقی در مسیحیت را نشان می‌دهد ( Ibid, p. ۲۸ ).

بشارتهای بسیاری درباره موعود آخر الزمان در کتابهای مقدس این آیین آمده است. موعود آخر الزمان بیشتر در انجیل با عنوان "پسر انسان" ذکر شده است که این تعبیر بیش از ۸۰ بار در انجیل و ملحقات آن تکرار شده که فقط ۳۰ مورد آن با حضرت عیسی قابل تطبیق است و ۵۰ مورد دیگر آن از نجات دهنده‌ای سخن می‌گوید که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و عیسی نیز با او خواهد آمد و او را جلال خواهد داد (قاموس کتاب مقدس، ماده پسر: ۲۱۸)؛ و اینک قسمتهایی از متن اناجیل و سایر کتب مقدس عهد جدید:

۱- در انجیل متی، نویدهایی مبنی بر ظهور منجی آخر الزمان آمده است، از آن جمله:

- "پس اگر شما را گویند اینک در صحرا است بیرون مروید، یا آنکه در خلوت است باور مکنید. زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. آنگاه علامت پسر انسان در آسمان ظاهر گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید" (انجیل متی، باب ۲۴، بندهای ۲۶ و ۲۷ و ۳۰).

- "اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خویش خواهد نشست و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان میشها را از هم جدا می‌کند" (همان، باب ۲۵، بندهای ۳۱ و ۳۲).

- "عیسی ایشان را گفت: هر آینه به شما می‌گویم: شما که مرا

متابعت نموده‌اید، وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط داوری خواهید نمود. و هر که به خاطر اسم من خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیاتی جاودانی خواهد گشت" (همان، باب ۹، بندهای ۲۸ و ۲۹).

۲- در انجیل مرقس: "... از آن روز و ساعت، غیر از پدر، هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم، پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید، زیرا نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود. مثل کسی که عازم سفر شده خانه خود را واگذار و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. پس بیدار باشید زیرا نمی‌دانید که چه وقت صاحب خانه می‌آید. در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. مبدا ناگهان آمده شما را خفته یابد. اما آن چه به شما می‌گویم به همه می‌گویم، بیدار باشید" (کتاب مقدس، انجیل مرقس، باب ۱۳ بند ۷۷).

۳- در انجیل لوقا آمده است:

- "زیرا هر که از من و کلام من عار دارد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت لیکن هر آینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید" (کتاب مقدس، انجیل لوقا، باب ۹، بندهای ۲۶ و ۲۷).

- "پس خود را حفظ کنید، مبدا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید، زیرا که

مثل دامی بر جمیع سکنه روی زمین خواهد آمد. پس در هر وقت دعا کرده بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهائی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید" (انجیل لوقا، باب ۲۱ بندهای ۳۴ - ۳۶).

- "و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود، و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتهای روی خواهد نمود، به سبب شوریدن دریا و امواجش و دلهای مردم ضعف خواهد کرد، از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربیع مسکون ظاهر می شود، زیرا قوت آسمان متزلزل خواهد شد. آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می آید" (همان، باب ۲۱، بندهای ۲۵ - ۲۷).

۴- در انجیل یوحنا می خوانیم:

- "و پدر قدرت بخشیده است که داوری هم بکند، زیرا که پسر انسان است و از این تعجب می کند، زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهد آمد، هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری (کتاب مقدس، انجیل یوحنا، باب ۵، بندهای ۲۶ تا ۲۹).

- "و من از پدر سوال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما باشد. یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بینند و او را نمی شناسند، اما شما او را می شناسید زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود" (همان، باب ۱۴، بند ۱۷).

- "روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز شهادت خواهید داد، زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید" (همان، باب ۱۶، بند ۲۷).

در کتاب اعمال رسولان آمده است: "و چون دین را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. و چون به سوی آسمان چشم دوخته بودند، هنگامی که او می‌رفت ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند: ای مردان جلیل چرا ایستاده به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد، به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید" (کتاب مقدس، اعمال رسولان، باب ۱: ۱۸۷)

مکاشفه یوحنا:

در عهد جدید شرح وقایع آخر الزمان از همه جا مفصل‌تر در کتاب مکاشفه یوحنا (مکاشفه یوحنا در اواخر قرن اول میلادی نوشته شده شامل رویاها و مکاشفاتی درباره پایان جهان است که غالباً به صورت تمثیل‌های عجیب از آن گونه که در کتاب دانیال نبی دیده می‌شود بیان شده است و تصویری از شهر آسمانی که جایگاه مؤمنان و رستگاران است ارائه می‌دهد) آمده است. بر اساس مطالب این کتاب پیش از رجعت عیسی مرگ، جنگ و کشتار، قحط و خشکسالی روی می‌دهد. سپس مسیح با سپاهی از فرشتگان از آسمان فرود می‌آید، آنان که جهان را به فساد کشیده‌اند و نیز دجال و پیروانش مغلوب و نابود می‌شوند دجال در دریای آتش افکنده می‌شود و پرندگان از خون و گوشت جباران و بدکاران سیر می‌شوند. چون قدرت‌های شیطانی نابود شدند، شهیدان

زنده می‌شوند و مسیح بر جهان حکومت می‌کند و صلح و خیر و برکت در جهان برقرار می‌گردد. در این کتاب می‌خوانیم:

- "و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد. زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و آبستن بوده، از درد و عذاب زاییدن فریاد بر می‌آورد. و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک ازدهای بزرگ آتش‌گون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده آن‌ها را بر زمین می‌ریخت و ازدها پیش آن زن - که می‌زایید - بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد. پس پسر نرینه را زایید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین حکم خواهد کرد..." (کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، باب ۱۲، بند ۵ تا ۱).

- "و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید... و لشکرهایی که در آسمانند بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند... و امتها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود" (همان، باب ۱۹، بندهای ۱۵ و ۱۴ و ۱۱).

با اندکی تأمل در جملات مذکور، این نتیجه به دست می‌آید که شخص مورد بشارت در مکاشفه یاد شده، بزرگترین موعود جهان است (صادقی: ۲۶۵).

در رساله اول یوحنا رسول آمده است:

- "ایمان این فرزندان در او ثابت نماند تا چون ظاهر شود اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم" (باب ۲ بند

(۲۸).

"... لکن می دانیم چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنان که هست خواهیم دید. و هرکس که این امید را بر وی دارد خود را پاک می سازد، چنانکه او پاک است" (رساله اول یوحنا ی رسول، باب ۳، بندهای ۲ و ۳).

در رساله های پولس رسول می خوانیم:

- "لهذا پیش از وقت به چیزی حکم نکنید، تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیت های دلها را به ظهور خواهد آورد، آن گاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود" (رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۴، بند ۵).

- "به جنگ نیکو جنگ کردم و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشتم. بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می دارند" (رساله دوم پولس رسول به تیموتائوس، باب ۴، بندهای ۷ و ۸).

- "و آنکه برای حکمرانی امتهای مبعوث شود، امید امتهای بر وی خواهد بود" (جالب اینکه در ترجمه عربی انجیل، که از طرف انجمن پخش کتب مقدسه به عربی برگردان و در نیویورک به طبع رسیده است، تعبیر "قائم" وجود دارد و چنین آمده است: "... و القائم، لسود علی الامم، علیه سیکون رجاء الامم" (رساله بولس الرسول الی اهل ارومیه، الاصحاح الخامس عشر، رقم اثنی عشر، رساله پولس به رومیان، باب ۱۵ بند ۱۲).

بدین ترتیب شاید بتوان گفت یکی از محورهای اصلی تعلیمات عیسی بشارت، نجات و فرجام‌شناسی اوست. امروز در این که جوهر پیام عیسی نوید و بشارت تحقق ملکوت خداست توافق کلی برقرار است لیکن در چگونگی تفسیر آن اختلاف نظر وجود دارد و در مجامع علمی مسیحیت بحث بر سر این مسائل ادامه دارد که: آیا ملکوت امری است اجتماعی و به صورت یک تحول و انقلاب بزرگ جهانی به وقوع خواهد پیوست؟ آیا تحقق آن به تدریج و با پرورش اخلاقی و تکاملی روحی مؤمنین حاصل می‌گردد؟ و آیا چون مسیحیان بنیادگرا باید آنچه را که در کتاب مقدس آمده است عیناً با همان الفاظ و به همان معانی ظاهری پذیرفت و منتظر رجعت عیسی و وقوع تام علائم آن بود؟ پاسخ این سوالات تا حدودی در بحث تحلیل و گونه‌شناسی اندیشه‌های منجی‌گرا روشن خواهد شد.

### منجی آخر الزمان در کتب مقدس هندیان

گرچه آئین هندوئیسم در زمره ادیان الهی توحیدی به شمار نمی‌آید لیکن اولاً به لحاظ قدمت تاریخی و همچنین به دلیل کثرت پیروان مناسب است اشاره‌ای هر چند کوتاه در مبحث مصلح جهانی از دیدگاه ایشان داشته باشیم. در کتابهای مقدسی که در میان هندیان به عنوان کتابهای آسمانی شناخته شده است تصریحات زیادی به آخرین موعود شده است.

مقدمتاً لازم به ذکر است که در آیین هندو که در سراسر هند مورد قبول برهمنان است سه خدا مورد پرستش قرار می‌گیرند که به آن‌ها به

زبان سانسکریت تریمورتی گویند که عبارتند از:

برهما (Brahma) یعنی خدای خالق و آفریدگار کل.

شیوا (Shiva) یعنی خدای مرگ و مهلک کل.

ویشنو (Vishnu) یعنی خدای زندگی و حافظ کل.

در آیین هندو، منجی آخر الزمان دهمین جلوه یا تجلی ویشنو بشمار می‌رود با این توضیح که در این آیین خدای ویشنو منشأ خیرات و مظهر کامل مهر و محبت و لطف الهی است. هندوان معتقدند که خدایان و اهریمنان دو قطب رو در روی هم هستند و زمانی که بدی از نیکی پیشی گیرد تعادل به هم می‌خورد چنین دورانی برای انسان، دوران نامطلوب و زمانی است که ویشنو چون پاسدار جهان نزول می‌کند و برای برانداختن بدی به شکل یک انسان و یا موجودات دیگر ظاهر می‌گردد (در کتب هندیان حکایات و داستانه‌های فراوانی در مورد تجلیات متعدد ویشنو وجود دارد). ایشان معتقدند که ویشنو در دهمین تجلی خود به هیئت پهلوانی بزرگ متجلی و به زمین نزول می‌کند تا انسان و جهان را نجات دهد، خطاکاران را نابود و حکومت قانون را برقرار سازد (ایونس، ۱۳۷۳: ۸۱).

دهمین و آخرین تجلی ویشنو با نام کالکی (Kalki) در نزد هندوان شناخته می‌شود که به نحو استواری با اصل "ادوار جهانی" و مفهوم "کالی یوگا" (Kaly-yuga) یا عصر کلی که آخرین دوران از ادوار چهارگانه جهان هندوست، ربط پیدا می‌کند.

از نظر هندوان چرخه جهان از چهار دوران ساخته شده است:

دوران نخستین دورانی است خشن، زیرا که دارمه (Dharma) (قانون

عدالت و پرهیزگاری) نیرومند است، اما در ادوار بعدی دارمه رو به زوال می‌گذارد. دوران چهارم کالی یوگا (دوران تاریک) نامیده می‌شود، دورانی که دارمه بسیار ناتوان است و مردم از انجام دادن وظایفشان قصور می‌ورزند و در پی تقوا نیستند. جهان به طور دائم در کالی یوگایی به سر می‌برد که از موقعی که دارمه به کلی ناتوان گشت شروع شده است، چنین جهانی نابود می‌گردد و دوباره آفریده می‌شود تا یک دوران طلایی جدید آغاز شود. این چهار دوران با هم، یک مانواتارا یا "زندگی منو" نامیده می‌شود (شاتوک، ۱۳۸۰: ۷۵).

البته زمان دهمین و آخرین تجلی ویشنو هنوز فرا نرسیده است و در آخر الزمان به وقوع می‌پیوندد. قبل از ظهور او زندگانی اجتماعی و معنوی به نازل‌ترین حد نزول می‌کند و موجبات زوال نهایی را فراهم می‌سازد. فرومانروایان رعایای خود را می‌کشند و مردمان همسایگان خود را آزار می‌دهند و هیچ چیز معنوی را ارزشی نیست. حتی برهمنان را یاری خاموش کردن مردمان نیست و آنان نیز به راه خود می‌روند. مردمان جوهای زر و زورند و حقیقت و عشق از زمین ناپدید و دروغ معیار همه چیز خواهد بود. شعائر مقدس آئینی ناپدید می‌شود، شست و شو تنها بخاطر پاکیزگی انجام می‌گیرد، رضایت متقابل جای مراسم ازدواج را می‌گیرد، گزافه‌گویی و لاف‌زدن جای آموختن را فرا می‌گیرد، دزدان و غارت‌گران قوانین فرمانروایی را وضع می‌کنند و خود فروانروا می‌شوند در این موقع است که او خواهد آمد (همان: ۱۲۶).

هندوان معتقدند که ویشنو در آخرین تجلی خود یعنی در دفعه دهم به صورت کالکی ظاهر خواهد گردید او برای نجات عالم می‌آید و در

حالی که شمشیری از آتش در دست دارد و بر پشت اسب سفیدی سوار است قیام می‌کند تا حق را برقرار و باطل را محو سازد و آن وقت مرحله چهارم دور زمان است و از آن پس دنیا به آخر خواهد رسید (بی.ناس، ۱۳۸۰: ۲۸۳).

حال مرور مختصری بر برخی فقرات کتب مقدس هندوان:

۱- در کتاب "ریگ ودا" یکی از چهار کتاب مقدس وداها (Vedas) چنین آمده: "ویشنو در میان مردم ظاهر می‌گردد... او از همه کس قوی‌تر و نیرومندتر است... در یک دست ویشنو (نجات دهنده) شمشیری بمانند ستاره دنباله‌دار و در دست دیگر انگشتری درخشانده دارد، هنگام ظهور وی خورشید و ماه تاریک می‌شوند و زمین خواهد لرزید".

۲- بشارت ظهور منجی آخر الزمان در کتاب اوپانیشادها:

در کتاب "اوپانیشادها" که یکی از کتب معتبر و از منابع هندوها به شمار می‌رود، بشارت ظهور منجی موعود چنین آمده است: "این مظهر ویشنو (مظهر دهم) در انقضای کلی یا عصر آهن، سوار بر اسب سفیدی، در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله‌دار در دست دارد ظاهر می‌شود و شریاران را تماما هلاک می‌سازد، و خلقت را از نو تجدید و پاکی را رجعت خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد" (اوپانیشادها، ۱۳۹۸ ه.ق، ج ۲: ۶۳۷).

۳- در کتاب "باسک" از کتب مقدسه هندیان چنین آمده: "دور دنیا تمام شود به پادشاهی عادل در آخر الزمان که پیشوای ملانکه و پریان

و آدمیان باشد. و حق و راستی با او باشد، و آنچه در دریاها و زمینها و کوهها، پنهان باشد همه را بدست آورد و از آسمانها و زمین آنچه باشد خبر می دهد، و از او بزرگتر کسی به دنیایان ای د" (به نقل از بشارت عهدی، صادق ی: ۲۴۶).

۴- در کتاب "بهگود گیتا" از کتب مقدسه هندو آمده است: "آنجا که نیکو کاری از رونق برفتد و تبه کاری بالا گیرد، من در قالب تن مجسم شوم و در میان مردم آیم، تا اساس خیر نگهبانی کنم و شر براندام، من در هر دور پیدا آیم تا آیین راستی برقرار سازم" (گیتا: گفتار چهارم).

۵- در کتاب "دید" از کتابهای مقدسه هندیان چنین آمده: "پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که پیشوای خلاق باشد و نام او منصور (جالب است که در برخی روایات اسلامی "منصور" را یکی از اسامی مبارک حضرت مهدی (عج) معرفی کرده اند، از جمله در ضمن حدیثی از امام باقر (ع) روایت شده است که: "القائم منا منصور بالرعب، موید بالنصر، تطوی له الارض، و تظهر له الکنوز، و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب" (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲: ۱۹۱) باشد. تمام عالم را بگیرد، و به دین خود آورد و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد و هر چه از خدا بخواهد بیاورد.

۶- در کتاب "وشن جوک" چنین می خوانیم: "سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد" (به نقل از بشارت عهدین، صادق ی: ۲۴۵).

۷- در کتاب "پایتکل" از کتب مقدسه هندیان چنین آمده است:

"چون مدت روز تمام شود، دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب فلک تازه پیدا شود، از فرزندان دو پیشوای جهان یکی ناموس آخر الزمان و دیگر وصی بزرگتر وی که "پشن" نام دارد، و نام آن صاحب فلک تازه "رهنما" است به حق پادشاه شود و خلیفه "رام" باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد (به نقل از پیشین: ۲۴۶).

۸- در کتاب "وشن جوک" که از کتب مقدس جوکیان هندو است در مورد منجی آخر الزمان و رجعت گروهی از اموات در دوران حکومت عدالت گستر آن حضرت می خوانیم: "آخر دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست می دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او "خجسته" و "فرخنده" باشد. خلق را که دین ها اختراع کرده و حق خدا و پیامبر را پایمال کرده اند، همه را زنده گرداند و بسوزاند و عالم را نو گرداند و هر بدی را سزا دهد" (همان: ۲۷۲).

### منجی آخر الزمان در آئین بودا

در آئین بودیسم که پیروان زیادی در چین و ژاپن و سایر کشورهای آسیای جنوبی شرقی دارد، اعتقاد به ظهور منجی آخر الزمان وجود دارد، خصوصاً در فرقه مهاییانه (Mahayana) (چرخ بزرگ) که در طول مدت زمانی بین قرن سوم ق.م، تا قرن اول میلادی در ناحیه شمال غربی هندوستان، از ریشه بودیزم متفرع شده و رشد و تکامل حاصل کرد. یک سلسله اساطیر در متن کتابی قدیمی به نام "جاتکه" در نزد پیروان مهاییانه به وجود آمد که در ضمن آن چگونگی زندگانی بودا و وصول او را به مرتبه کمال، تا زمان صعود او به آسمان حکایت می کند.

این طایفه بر آنند که بودا در اثنای ایامی که به سیر و سلوک مشغول بوده تا آن لحظه که به مرتبه اشراق و کمال رسیده حالتی داشته مخصوص به خود که آن را "بودهی ستوه" (Bodhisattva) می‌نامند. این اصطلاح، که در متون بسیار قدیم آمده، به معنای "بودا در حال کمون یا بودای مستور" می‌باشد. از این رو پیروان فرقه مهاییانه و حتی فرقه هینیانه (Hinayana) (چرخ کوچک) هم معتقد شدند که گوتمه تنها بودایی نبود که در زمین ظهور یافته باشد بلکه قبل از او بوداهای متعدد به جهان آمده‌اند و بوداهای دیگر نیز در آسمان هستند که در حال کمون و تکوینند، یعنی "بودی ستوه" می‌باشند که عن قریب ظاهر می‌شوند. کار به جایی رسیده که پیروان این طایفه اسامی و حتی سرگذشت‌های بوداهای ماضی و بوداهای مستقبل را بتفصیل به قلم آورده‌اند (جان‌بی‌ناس، ۱۳۸۰: ۲۱۶).

در مذهب مهاییانه، برای بودهی ستوه‌ها اهمیت زیادی قائل شده‌اند، ولی در کتب و نوشته‌های هینیانه (چرخ کوچک) فقط دو بودا از این قبیل ذکر می‌کنند که یکی عبارت است از "گوتمه" (Gautama)، قبل از وصول به مرتبه اشراق و شهود و دیگری بودای آینده یا "میتریه" که اکنون بودائیت او در حال کمون است. "میتریه" (Maitreya)، که بودای آینده است (و او را به زبان چینی می‌لوفو می‌نامند)، یکی از آن بودهی ستوه‌ها می‌باشد. میتریه را نخست در هند به بزرگی شناختند و ستایش کردند و سپس عقیده به او به دیگر ممالک پیرو مهاییانه سرایت کرد و از او، همه‌جا، تمثالها و پیکرها ساخته و پرداخته و او را در نهایت مجد و بزرگی نشان داده‌اند (همان: ۲۲۶).

در کتاب "مهاوستو" از کتب مقدس مکتب هینیانه در مورد شرایط ظهور موعود می‌خوانیم: "در آن زمان، چرخه وارو می‌گردد پس زندگی متحول می‌شود تا آنجا که متوسط عمر مردم به هشتاد هزار سال می‌رسد. با این عمرهای طولانی و زمینه مناسب برای تعلیم بودا یک چکره ورتین یا "راهنما" خواهد آمد. او برای مردم رفاه و بهروزی می‌آورد و آموزه‌های بودا را ترویج می‌کند آنگاه که چنین فضایی بهشت‌گون فراهم آمد، میتریه از آسمان توشیته نزول می‌کند، بودایی خویش را به کمال می‌رساند در مه را به فرهیختگان می‌آموزد" (Encyclopedia of World Religions, Merriam-Webster, 9th edition, P. ۱۳۶).<sup>۱</sup>

## پایان تاریخ از نگاه اسلام: غلبه دین حق بر تمامی ادیان و مکاتب

از نگاه آخرین دین الهی، یعنی دین مبین اسلام، آخرین گام بشریت و پایان تاریخ بدین‌گونه است که دین حق، بر تمام جهان، غالب می‌شود آن هم نه فقط غلبه علمی، بلکه غلبه به‌صورت کلی و در تمام زمینه‌ها.

این نظریه‌ای است که خود انبیاء علیهم‌السلام از جانب خداوند بیان فرموده‌اند. در قرآن

نیز چنین می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ<sup>۲</sup>

۱. مجله علمی پژوهشی الهیات تطبیقی دوره ۵، شماره ۱۱، فروردین ۱۳۹۳، صفحه ۱۴۹ تا ۱۶۸، مقاله «منجی

موعود در ادیان بزرگ قبل از اسلام»، مهین عرب، استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

۲. این عبارت در سه آیه از قرآن کریم آمده است:

الف) در سوره مبارکه توبه، آیه کریمه ۳۳: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ تَوَكَّرَ الْمُشْرِكُونَ.

«اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند».

غالب مفسرین، «اظهار» را به معنای «غلبه» دانسته‌اند،<sup>۱</sup> در حالی که این سخن، قابل تأمل است. اگر اظهار در اینجا به معنای غلبه بود، می‌توانست بفرماید: لِيُغْلِبَهُ؛ همان‌طور که در سوره مجادله فرموده است:

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّنَا وَرُسُلِنَا إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ<sup>۲</sup>

خداوند این را مکتوب فرموده که من و رسولانم غلبه می‌کنیم.

ولی در آیه شریفه مورد بحث، نفرموده لِيُغْلِبَهُ، بلکه می‌فرماید لِيُظْهِرَهُ؛ و این تعبیر، بیانگر نکته‌ای است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد. برای روشن شدن مطلب، لازم است انواع غلبه را قدری توضیح دهیم.

## انواع غلبه

غلبه، چند نوع است:

### یک) غلبه علمی

روشن است که غلبه علمی قرآن بر سایر کتب آسمانی، از همان ابتدا وجود

ب) در سوره مبارکه صف، آیه شریفه ۹: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

ج) در سوره مبارکه فتح، آیه شریفه ۲۸: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.

۱. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۸؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۰۹؛ الکشف و البیان (تفسیر ثعلبی)، ج ۵، ص: ۳۵؛ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱۶، ص: ۳۳؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۴، ص: ۲۶۰... و...

۲. سوره مبارکه مجادله، قسمتی از آیه شریفه ۲۱.

داشته و بر صاحبان بینش و ادراک، آشکار و واضح بوده است؛ زیرا قرآن از همان ابتدای نزول، در مقام تحدی<sup>۱۴۱</sup> برآمده و فرموده اگر کسی حرفی بهتر از قرآن یا مثل آن را دارد، بیاورد:

قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعْتِ الْإِنْسَ وَالْحِجْنَ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا<sup>۱</sup>

«بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

اما باید دانست که غلبه علمی اسلام بر سایر ادیان، برای عموم مردم، ظاهر و آشکار نیست؛ با تحقیق و بررسی در این زمینه، مشخص خواهد شد که درصد بالایی از عموم مسلمین، درک روشنی از غلبه علمی اسلام ندارند، و تنها درصد اندکی از مسلمانان هستند که در سطح درک خاص، با مقدمات و معلومات خاص، قرار دارند و غلبه علمی اسلام را ادراک می کنند.

عموم جامعه مسلمین، اصلاً نمی دانند که **تورات و انجیل و عهد قدیم** چیست؟ بسیاری از ما مسلمانان، فقط اسمی از تورات و انجیل شنیده ایم؛ نه آن کتابها را خوانده ایم و نه با متون اسلامی مقایسه کرده ایم. همان گونه که ما برتری اسلام را مقلدانه پذیرفته ایم، آن مسیحی نیز مقلدانه، برتری مسیحیت را پذیرفته است، و آن یهودی نیز مقلدانه، برتری یهودیت را پذیرفته است، آن بودایی هم مقلدانه معتقد شده که آئین بودا برتر است!

بنابراین افرادی که بفهمند دینشان صحیح نیست و در عین حال، تعمداً بر عقیده باطل خود ایستادگی کنند، بسیار کم هستند. همیشه افراد جاهل، از افراد عالم عامد، بیشترند چرا که اولین ویژگی در گمراه شدن، جهل است.

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۸۸.

بنابراین غلبه علمی اسلام، که معمولاً نامحسوس است و نیاز به ادراک و سعه فهم دارد، آن چیزی نیست که خداوند به عنوان آخرین گام بشریت، وعده اش را داده باشد.

### دو) غلبه ظاهری

غلبه ظاهری عبارت است از غلبه ای که برای عموم مردم، محسوس و قابل فهم و ادراک است؛ مثلاً وقتی مردم ایران، مورد **حمله چنگیزخان مغول** قرار گرفته و شکست خوردند، همه مردم کوچه و بازار فهمیدند که سپاه چنگیز، بر حکومت ایران غلبه پیدا نموده است.

نکته مهم در غلبه ظاهری آن است که گرچه یک طرف درگیری، به ظاهر غالب می گردد، اما چنین غلبه ای، غلبه حقیقی نیست؛ زیرا فقط شهرها، مال و اموال و بدن های جماعت مغلوب در تحت سیطره طرف غالب قرار گرفته، اما فهم و ادراک و باطن آنان، هنوز مغلوب نشده و در باطن نفوس خود، اعتقادات طرف غالب را نپذیرفته اند.

بنابراین در غلبه ظاهری، پذیرش یا عدم پذیرش باطنی و قلبی شخص مغلوب از غالب، هیچ ظهور و بروزی ندارد.

### سه) غلبه حقیقی

اصل غلبه، غلبه بر نفوس است نه بر ابدان؛ به عبارت دیگر، غلبه حقیقی عبارت است از پذیرش باطنی و قلبی مغلوب از غالب؛ به طوری که چنین غلبه ای را همه افراد احساس و ادراک کنند.

با ذکر این مقدمه، می گوئیم:

اظهار در آیه شریفه مورد بحث، به معنای غلبه واقعی است، یعنی غلبه ای که

برای همهٔ افراد، ظهور و بروز معرفتی داشته باشد و عموم مردم، آن را ادراک و احساس نمایند، به طوری که بشریت در باطن خود، در برابر عظمت و حقانیت دین اسلام خضوع کرده و با نور عقل، آن را بپذیرند و در نتیجه، اسلام بر تمام کرهٔ زمین، حاکم گردد.

بدیهی است که ظهور چنین معرفتی برای تمام انسان‌ها، با رشد عقلی حاصل خواهد شد؛ زیرا معنای ظهور، با نور در هم آمیخته است، به این معنا که هر جا ظهوری هست، باید همراه با آن، روشنایی، نور، بصیرت و رشد نیز وجود داشته باشد؛ و مراد از این نور و روشنایی، عقل می‌باشد.

بنابراین، قرآن با عبارت **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**، دو نکتهٔ عظیم در مورد پایان تاریخ، بیان می‌فرماید:

۱- در پایان تاریخ، بشریت به حدی از فهم، ادراک، تعقل و دریافت‌ها می‌رسند که همهٔ آنها حقانیت و برتری اسلام را می‌فهمند.

۲- بشریت، غلبهٔ واقعی و حکومت جهانی دین اسلام بر تمام کرهٔ زمین را به صورت کاملاً محسوس، ادراک می‌کنند.

نتیجه آنکه در پایان تاریخ بشریت، غلبهٔ دین اسلام به عنوان تنها دین واحد جهانی، صرفاً غلبهٔ علمی نخواهد بود، بلکه غلبه‌ای است جامع که در تمامی ابعاد و در باطن تمامی نفوس بشر رخ خواهد داد.

### عاقبت ادیان غیر حق پس از غلبهٔ دین حق

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که در پایان تاریخ، در نتیجهٔ غلبهٔ محسوس دین حق - یعنی دین اسلام -، ادیان و مکاتب دیگر، ظهور و بروزی نخواهند داشت. از نظر اسلام، غلبهٔ حق با ظهور امام زمان علیه السلام صورت می‌پذیرد و پس از استقرار

حکومت جهانی آن حضرت، بساط سایر امت‌ها برچیده خواهد شد.

در اینجا یک سؤال و اشکال پیش می‌آید و آن اینکه: این ادعا که پس از استقرار حکومت جهانی امام زمان علیه السلام بساط سایر امت‌ها - همچون یهودیت، مسیحیت و ... - برچیده می‌شود، با برخی از آیات قرآن، منافات دارد؛ زیرا بعضی از آیات قرآن، از باقی ماندن یهود و نصاری تا روز قیامت خبر می‌دهند، مثلاً در سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ أَأَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ  
فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>

«و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، [بر لزوم اطاعت از خود و پیروی از عیسی] پیمان گرفتیم، پس بخشی از آنچه را [از معارف و احکام انجیل واقعی] که به وسیله آن پند داده شدند، از یاد بردند [و نادیده گرفتند]، بر این اساس میان آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم»

یا در همان سوره می‌فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ  
مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا  
وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>

«و یهود گفتند: دست [قدرت] خدا [نسبت به تصرف در امور آفرینش، تشریح قوانین و عطا کردن روزی] بسته است. دست‌هاشان بسته باد و به کیفر گفتار باطلشان بر آنان لعنت باد؛ بلکه هر دو دست خدا همواره گشوده و باز است [به هر چیز و به هر کس] هر گونه بخواهد، روزی می‌دهد. و مسلماً آنچه از جانب پروردگارت به سوی

۱. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۱۴.

۲. همان، قسمتی از آیه شریفه ۶۴.

تو نازل شده است، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید. و ما میان [یهود، نصاری و گروه‌های دیگر] آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم.»

برخی از مفسرین معتقدند که عبارت **إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** در چنین آیاتی، می‌فهماند که یهود و نصاری، باید تا روز قیامت باقی باشند تا این عداوت و بغضاء در بین آنان برقرار باشد. علاوه بر این، چون یهودیت و مسیحیت، ادیان الهی هستند، از این رو به پیروان آنها اجازه زندگی تا روز قیامت، داده می‌شود.

برای روشن شدن مطلب و پاسخ به این اشکال، لازم است به مصادیق روز قیامت اشاره‌ای داشته باشیم.

در ادبیات دین، برای روز قیامت، سه مصداق ذکر شده است:

۱- روز ظهور منجی.

۲- روز رجعت.

۳- روز قیامت کبری.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در توضیح این مطلب می‌فرماید:

«... روز رجعت، خود یکی از مراتب روز قیامت است؛ هر چند که از نظر

ظهور، به روز قیامت نمی‌رسد. چون در روز رجعت باز شرّ و فساد تا اندازه‌ای امکان دارد، به خلاف روز قیامت که دیگر اثری از شرّ و فساد نمی‌ماند و باز به همین جهت روز ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام هم معلق به روز رجعت شده است چون در آن روز هم حق به تمام معنا ظاهر می‌شود؛ هر چند که باز ظهور حق در آن روز کمتر از ظهور در روز رجعت است.

و از ائمه اهل البیت علیهم‌السلام نیز روایت شده که فرموده‌اند: ایام خداوند سه روز است،

روز ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام و روز رجعت، و روز قیامت؛ و در بعضی از روایات آمده: ایام خداوند سه روز است: روز مرگ و روز رجعت و روز قیامت.

و این معنا یعنی اتحاد این سه روز بر حسب حقیقت، و اختلاف آنها از نظر مراتب ظهور، باعث شده که در تفسیر ائمه علیهم السلام بعضی آیات گاهی به روز قیامت، و گاهی به روز رجعت، و گاهی به روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام تفسیر شود، و در سابق هم گذشت که گفتیم چنین روزی فی نفسه ممکن است؛ بلکه واقع هم هست، و منکر آن هیچ دلیلی بر نفی آن ندارد.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه و حضرت آیت الله جوادی آملی رحمته الله علیه معتقدند که بعد از ظهور نیز یهودیت و مسیحیت باقی می ماند؛<sup>۱۴۵</sup> ولی ما نمی توانیم این سخن را بپذیریم.

توضیح آنکه:

سه روز وجود دارد که حقیقت، در آنها مدام جلوه می کند تا به نهایت خود برسد:

۱- روز قیامت صغری، یعنی روز ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام

۲- روز رجعت

۳- روز قیامت کبری

اولین روزی که جلوه قیامت قیامت - قبل از وقوع خود قیامت - است، روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که از آن به قیامت صغری نیز تعبیر می شود.

در روایات نیز به این روز اشاره شده که در آن، حق و باطل به طور کامل آشکار خواهند شد؛<sup>۲</sup> و به همین دلیل، حضرت صاحب الزمان علیه السلام در آن روز، حکم به باطن می کنند، نه حکم به ظاهر؛<sup>۱۴۶</sup> برخلاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: من بین شما طبق

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۶۳؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۱۰۹، ذیل تفسیر آیات شریفه ۲۰۸ تا ۲۱۰ از سوره مبارکه بقره.

۲. «فَعِنْدَهَا يَنْزَلُ صُبْحُ الْحَقِّ وَ يَنْجَلِي ظُلَامُ الْبَاطِلِ»؛ در این هنگام، صبح حق می درخشد و تاریکی باطل آشکار می شود. (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۵۰)

ظواهر و با همان ادله رایج عرفی - یا دلیل آوردن، یا قسم خوردن - قضاوت می‌کنم، یعنی اگر شاهد آورده و سند داشتید، من بر همان اساس، قضاوت می‌کنم: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ»<sup>۱</sup>؛ سپس حضرت فرمودند: البته من در باطن می‌دانم چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است، اما مأمور نیستم به حکم باطنی عمل کنم.

در زمان قبل از ظهور، دنیا بر اساس اسم «الظاهر» خداوند اداره می‌شود، اما در زمان ظهور، اسم «الباطن» خداوند ظهور و بروز خواهد داشت<sup>۲</sup>؛ اگر در زمان قبل از ظهور، بر اساس باطن حکم شود، نظام دنیا به هم خواهد خورد، چرا که حکم نمودن بر اساس باطن، تنها مخصوص شاکیان و مراجعه‌کنندگان به دستگاه قضایی نیست، بلکه در مورد همه انسان‌ها جاری خواهد شد و احدی، توان مخفی‌کاری نخواهد داشت؛ و به عبارت دیگر، در جامعه‌ای که بر اساس باطن حکم می‌شود، بین افرادی که مورد شکایت واقع شوند و کسانی که شکایتی از آنها نشده باشد، فرقی نخواهد بود؛ یعنی هر کس، در هر جا و در هر شرایطی که مرتکب خطا شود، باید مؤاخذه و محکوم گردد.

در حکومتی که بر اساس باطن حکم شود، نفاق وجود نخواهد داشت؛ زیرا منافق تا زمانی دوام دارد که نفاق او برملا نشده باشد، و حال آنکه اگر قرار باشد حکم به باطن شود، هیچ‌گونه نفاقی پنهان نخواهد ماند؛ و در نتیجه، با ریشه‌کن شدن نفاق، کفر نیز در ظاهر از بین خواهد رفت.

کفر ظاهری، در دو جا ظهور دارد: یکی در بین مشرکین، لائیک‌ها، منکرین خدا، دهریون و امثال آنها؛ دیگری در بین اهل کتاب.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص: ۴۱۴.

۲. اصل ظهور اسم «الباطن» خداوند، در قیامت است. (معظم له)

خداوند در قرآن، به کفر اهل کتاب تصریح نموده و می‌فرماید:

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ  
الْبَيِّنَةُ<sup>۱</sup>

«کافران از اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود] جدا نمی‌شدند تا آن دلیل روشن برای آنان بیاید.»

خلاصه آنکه حکم به باطن، مربوط به زمان ظهور امام زمان علیه السلام است؛ اما تا قبل از ظهور آن حضرت، حکم به باطن نخواهد بود.

فقط در زمان حضرت داوود علیه السلام آن هم در مقطع مختصری، قضاوت‌ها به صورت حکم به باطن، شکل گرفت، ولی این‌گونه قضاوت‌ها بعد از مدتی پایان پذیرفت.<sup>[۴۷]</sup> حال، چرا این شیوه قضاوت در زمان حضرت داوود علیه السلام اتفاق افتاد و چرا ادامه پیدا نکرد، به حکمت‌های بالغه الهی برمی‌گردد.

با ذکر این مقدمه می‌گوییم:

آیة شریفه وَ الْقِيَامَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>، به اولین موطن قیام قیامت اشاره می‌فرماید؛ بنابراین منظور از إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، روز ظهور اولیه قیامت می‌باشد که همان روز ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

با این توضیح، پاسخ اشکال مطرح شده، روشن می‌گردد و آن اینکه: باقی ماندن یهود و نصاری تا روز قیامت، به معنای باقی ماندن آنها تا روز ظهور امام زمان علیه السلام است که همان قیامت صغری و اولین موطن قیام قیامت می‌باشد.

دلیل ما بر این سخن آن است که در زمان ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام، حق به طور کامل برای تمام انسان‌ها روشن خواهد شد، و حاکمیت اسلام بر کل

۱. سوره مبارکه بینه؛ آیة شریفه ۱.

۲. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیة شریفه ۶۴.

جهان، مستقر خواهد گردید. با این وجود، اگر کسی در گرویدن به دین حق - که همان دین اسلام است - تردید کند و بخواهد بر دین تحریف شده یهودیت و مسیحیت باقی بماند، در حقیقت، عقب‌گرد نموده و دچار ارتداد گشته است.

امام زمان علیه السلام در وقت ظهور، با سیصد و سیزده نفر قیام خواهند نمود که این افراد، طایفه اول از اعوان و انصار آن حضرت هستند. <sup>[۱۴۸]</sup> این افراد، انسان‌هایی معمولی نیستند؛ و اینگونه نیست که هر انسان عالم و باتقوایی، جزو این طایفه اول قرار گیرد؛ بلکه افرادی همچون حضرت مسیح <sup>[۱۴۹]</sup>، حضرت یوشع - وصی حضرت موسی علیه السلام - و جناب سلمان جزو این طایفه اول قرار دارند. وقتی حضرت تشریف بیاورند، پانزده نفر از انبیاء بنی اسرائیل نیز در رکاب ایشان خواهند بود.

بنابراین نفی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور، یعنی نفی همه انبیاء علیهم السلام؛ از این رو مسیحیانی که حضرت حجت علیه السلام را نپذیرند و به دین اسلام گردن نهند، حضرت مسیح علیه السلام را نفی کرده و مرتد می‌شوند و حکم آنها اعدام است؛ چرا که در واقع زبان حال آنها این‌گونه است که می‌گویند ما مسیحی هستیم اما مسیح علیه السلام را قبول نداریم! بر همین اساس، ما نمی‌توانیم بپذیریم که بعد از ظهور امام زمان علیه السلام، فرد مسیحی و یهودی باقی بماند، زیرا رد امام زمان علیه السلام، به رد انبیاء خودشان برگشت می‌کند. بنابراین بعد از ظهور، دین واحد الهی در سرتاسر جهان، دین اسلام ختمی مرتبتی خواهد بود و تمام انسان‌هایی که باقی خواهند ماند، به دین اسلام مشرف خواهند شد؛ و این، همان فرمایش قرآن است که می‌فرماید: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ.**

## آرمان شهر معنوی در آخر الزمان

پس از ظهور امام زمان علیه السلام و استقرار دین واحد الهی اسلام در سرتاسر جهان، جامعه‌ای شکل خواهد گرفت که قابل توصیف نیست!

اصل در فضای اسلام، تربیت معنوی است؛ و تربیت دنیایی، در پرتو تربیت معنوی حاصل خواهد شد؛ بنابراین اگر صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در یک شهر و با امکانات بسیار عالی، زندگی کنند، هیچ کدام از آنها دنیا طلب نخواهند شد.

نه فقط انبیاء علیهم السلام، بلکه هر کسی که تربیت او، تربیت حقانی و الهی باشد، به درجه‌ای از کمال خواهد رسید که اگر تمام دنیا را به او بدهند و یا تمام دنیا را از او بگیرند، هیچ فرقی به حال او نخواهد کرد! اما اگر کسی این گونه تربیت نشود، تا وقتی که دست او از امکانات دنیا کوتاه باشد، زهد می‌ورزد، ولی زمانی که به ثروت یا قدرتی برسد، دچار غفلت شده و دنیا طلب خواهد گشت!

متأسفانه بعضی از ما، این گونه هستیم؛ تا وقتی که به آب دسترسی نداریم، شنا نمی‌کنیم، اما همین که به آب برسیم، شناگران ماهری خواهیم بود!

در دوران پس از ظهور، دنیا هزار برابر امروز، شکوفا شده و جذابیت‌های آن هزاران برابر بیشتر می‌گردد؛ اما طایفه اول از اعوان و انصار امام زمان علیه السلام، بر اثر تربیت معنوی و الهی، از دنیایی با این اوصاف، روی گردانند! خود این موضوع نیز از عجائب است که وقتی حقیقت حاکم گردد، افرادی این گونه در عالم پیدا می‌شوند که دنیا طلبی در وجود ایشان ریشه‌کن گردیده است! مگر چه چیزهای والاتری مشاهده می‌کنند که دنیا با تمام زیبایی‌ها و شکوفایی‌های فاخری که پیدا می‌کند، به هیچ وجه چشم آنها را نمی‌گیرد؟! حقیقت، آنقدر بلند است که حتی دنیای پس از ظهور نیز در مقابل آن، صفر است! عجب حقیقتی و عجب تربیتی!

دوران ظهور، چقدر زمانه خوبی است! زمانه‌ای که افراد با وجود اینکه در متن ثروت، شهرت، قدرت و همه امکانات قرار دارند، اما تمام دنیا برایشان بی ارزش است! در این دنیای کنونی، بیشتر افراد از داشته‌های خود سرخوش و سرمستند و از نداشته‌ها و از دست دادن‌ها، مأیوس و سرشکسته‌اند؛ فرقی نمی‌کند که این داشته‌ها و

نداشته‌ها، همسر باشد، یا بچه، یا خانه، یا امکانات، یا شهرت و جایگاه اجتماعی، یا هر چیز دیگری؛ مهم آن است که شخصیت انسان، با به دست آوردن یا از دست دادن، تغییری نکند؛ و کسی به این مرتبه خواهد رسید که عظمتی ما فوق دنیا و آنچه که در دنیا وجود دارد - یعنی حقیقت توحید - را درک کرده باشد. حقیقت توحید، همان کیمیایی است که همه چیز در برابر آن، کوچک و حقیر است.

چه زیبا امیرالمؤمنین علیه السلام متقین را توصیف نموده و می فرماید:

«عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»<sup>۱</sup>؛ چنان عظمت خالق

در جانشان جلوه کرده که هر چیزی جز خداوند، در مقابل آنان حقیر است؛ هر چند حکومت بر کل عالم باشد.

مملکت پادشاهی، مملکتی است که تنها یک پادشاه دارد، اما ممالک شاهنشاهی، ممالکی است که یک شاه دارد که بر صد شاه دیگر حاکم است؛ به این معنا که شاهان دیگر، والیان او هستند؛ قلمرو اسلام در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، چنین مملکتی بوده که یک سوم زمین را دربر گرفته و تا قلب اروپا رفته بود؛ حکومت مصر، یکی از استان‌های قلمرو پهناور اسلام بود؛ در این شرایط است که حضرت می فرماید:

«دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ»<sup>۲</sup>، دنیای شما در نزد من، از آب

بینی بزغاله‌ای بی ارزش تر است!

ابن عباس می گوید: در سرزمین ذی قار، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم درحالی که آن حضرت مشغول وصله زدن کفش خود بودند. وقتی حضرت مرا دیدند، فرمودند: ارزش این کفش چقدر است؟ عرض کردم: هیچ ارزشی ندارد! حضرت

۱. نهج البلاغة (للصّحیحی صالح)، ص: ۳۰۳، خطبة ۱۹۳.

۲. همان، ص: ۵۰، خطبة ۳.

فرمودند: به خدا قسم، همین کفش پاره و بی ارزش در نظر من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه بتوانم حقی را اقامه کنم یا باطلی را دفع نمایم!<sup>۱</sup> کسی که حقیقتاً علوی باشد، دنیا و آنچه که در دنیاست، در نظرش این گونه خواهد شد.

امام زمان علیه السلام طایفه دومی نیز از یاران و انصار دارند که ما باید سعی کنیم اگر از طایفه اول نشدیم، ان شاء الله در زمره طایفه دوم قرار گیریم. در بعضی از روایات آمده که آن حضرت، علاوه بر آن سیصد و سیزده نفر یار ویژه، ده هزار نفر یار خاص نیز دارند که از یاران صدیق آن حضرت به شمار می روند.<sup>۱۵۰</sup> البته ناگفته نماند که این تعداد، فقط به سرداران سپاه حضرت اشاره دارد؛ وگرنه با ده هزار نفر، کار تمام نخواهد شد، چرا که طبق آیه قرآن، هر ده هزار نفر مؤمن، می توانند بر صد هزار نفر غلبه کنند<sup>۲</sup>؛ در حالی که برای غلبه اسلام بر تمام کره زمین، به نیرویی بیشتر از ده هزار نفر نیاز است.

این ده هزار نفر که جزء سرداران حضرت هستند، باید مجتهد و عالم باشند، یا در دینشان فهیم و عمیق بوده و دینداری آنان، سطحی نباشد. طایفه سوم نیز جمع کثیری از عموم مؤمنین حق طلب و حق پذیر هستند که در سپاه حضرت قرار خواهند گرفت.

۱. «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِزِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ؛ فَقَالَ لِي: مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟ قُلْتُ: لَا قِيمَةَ لَهَا! فَقَالَ ع: وَاللَّهِ لِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُفِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا.» (نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۷۶، خطبه ۳۳)

۲. اشاره به آیه شریفه ۶۵ از سوره مبارکه انفال: يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می شوند، و اگر از شما صد نفر [صابر] باشند بر هزار نفر از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند [که حقایق توحید و حالات ملکوتیه را] نمی فهمند.»

## پیروزی نهایی به پشتوانه ایمان راستین

همان‌گونه که گذشت، دین اسلام بر این باور است که پایان تاریخ، همراه با غلبهٔ مسلمین خواهد بود: **لِيُظْهِرَهُو عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**؛ بنابراین خداوند، پایان تاریخ بشریت را با غلبهٔ موحدان پاک، رقم زده که به دست آنها، جهان توحیدی پاک و سراسر عدل که همهٔ پاکی‌ها و عناصر صحیح در آن مهیاست، به وجود خواهد آمد؛ در آن زمان است که هر انسانی می‌تواند به قلهٔ انسانیت که همان «توحید ناب» می‌باشد، برسد.

از این نکته هم نباید غافل ماند که در مبادی این غلبه و تحقق این پایان نورانی، به‌طور طبیعی، اهل باطل در مقابل حق، آرام نخواهند نشست و با تمام توان در جهت ضربه‌زدن و نابودی دین حق، تلاش خواهند کرد؛ و همان‌گونه که در فصل اول اشاره کردیم، تقابل بین حق و باطل، یک مسألهٔ همیشگی است و محال است که جبههٔ باطل، درصدد مزاحمت و تقابل با جبههٔ حق نباشد. کافی است که اهل حق، عقیدهٔ خود را ابراز نموده و بر آن پافشاری نمایند، در این صورت، قطعاً جبههٔ باطل به نبرد با آنان برمی‌خیزند.

خصلت شیطان نیز همین است که می‌گوید: من آنها را رها نخواهم کرد تا آنجا که به آنها افسار بزنم:

**لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُو إِلَّا قَلِيلًا**<sup>۱</sup>

«بی‌تردید فرزندانم را جز اندکی لجام می‌زنم [و به دنبال خود به عرصه

هلاکت و نابودی می‌کشم.]»

احتناک، یعنی افسار زدن.<sup>۱۵۱</sup> شیطان می‌گوید: تا وقتی که بنی‌آدم به‌طور کامل

در اختیار من نباشند، آنها را رها نخواهم کرد!

۱. سورهٔ مبارکهٔ اسراء، قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۶۲.

شیطان، این کار را از طریق شیاطین انسانی، عملیاتی می‌سازد.

خداوند از قول ابلیس می‌فرماید:

وَلَا ضَلَّ لَهُمْ وَلَا مَیْنَتْهُمْ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلَيُبْتِغْنَ عَادَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَبَهُمْ  
فَلَيُعِيرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا  
مُّبِينًا<sup>۱</sup>

«و یقیناً آنان را گمراه می‌کنم، و دچار آرزوهای دور و دراز [و واهی و پوچ] می‌سازم، و آنان را وادار می‌کنم که گوش‌های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره‌گیری از آنان] بشکافند، و فرمانشان می‌دهم که آفرینش خدایی را تغییر دهند [به این صورت که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد برگردانند، و فطرت پاکشان را به شرک بیالایند، و زیبایی‌های طبیعی، روحی، جسمی خود را به زشتی‌ها تبدیل کنند]. و هر کس شیطان را به جای خدا سرپرست و یار خود گیرد، مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.»

شیطان در این عبارات، چند مورد از کارهای خود را مطرح کرده که یکی از آن کارها این است: لَأْمُرْتَهُمْ فَلَيُبْتِغْنَ عَادَانَ الْأَنْعَامِ، به آنها امر می‌کنم تا در گوش چهارپایان، شکاف ایجاد کنند!

خیلی عجیب است! آیا شکافتن گوش حیوان، کار مهمی است که شیطان، آن را به عنوان یکی از حربه‌های خود معرفی کرده است؟!

در این عبارت، استعاره بزرگی وجود دارد؛ وقتی گوش یک حیوان را شکاف می‌زنند، به این معناست که این حیوان، مربوط به فلان شخص است؛ شیطان می‌خواهد بگوید کاری می‌کنم که بنی آدم، برده من شود و امکانات خود را در جهت

۱. سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۱۹.

اراده من قرار دهد! باید خودش و تمام امکاناتش برای من باشد! و عجیب است که امروزه این بردگی و اطاعت از شیطان را در انسان‌های بی‌شماری مشاهده می‌کنیم!

شیطان نمی‌خواهد خانه، ماشین، مال و اموال و دیگر امکانات ما را تصرف نموده و خودش استفاده کند؛ زیرا شیطان به اموال و امکانات این دنیا هیچ احتیاجی ندارد و مثل انسان نیست که بخواهد از دنیا بهره‌ای ببرد؛ بلکه شیطان به دنبال آن است که ما اموال و امکانات خود را در جهت اراده او صرف کنیم.

خلاصه آنکه برای تحقق تمدن نهایی اسلام، جنگ و تقابل بین حق و باطل، قطعی است. در بعضی از روایات، فرموده‌اند: قبل از ظهور، دوسوم مردم دنیا کشته می‌شوند؛<sup>[۱۵۲]</sup> یعنی اگر جمعیت مردم جهان، نه میلیارد نفر باشند، تنها سه میلیارد نفر از آنها باقی می‌مانند! و این تعداد، رقم عجیبی است! جنگ و درگیری در چنین سطحی با این مقدار تلفات، بی‌سابقه است.

معمولاً جنگ‌ها به گونه‌ای است که در ابتدا، مردم را دچار التهاب و هیجان می‌سازد، ولی همین که تعداد کشته‌ها زیاد شد، آن هیجان‌ات اولیه فرو خواهد نشست و افراد به‌طور طبیعی، دچار سستی شده و خواهان پایان جنگ می‌شوند؛ اما در جنگ بین حق و باطل در آخر الزمان که قرار است در آن، دوسوم مردم دنیا کشته شوند، جبهه حق، از یک پشتوانه عظیم ایمانی برخوردار است که با تکیه بر آن، جبهه باطل را درهم کوبیده و نابود خواهد ساخت.

# فصل سوم

فریب آینده پردازی معاصر

در فصل قبل، نگاه به آینده تاریخ در ادیان الهی را از نظر گذراندیم. در این فصل، این مهم را در میان آینده‌پردازان معاصر قرن بیستم، خصوصاً پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بدون شک، جریان یهود در پشت صحنه اتفاقات جهان معاصر، حضوری فعال داشته است؛ از این‌رو در طراحی و کارگردانی تئوری‌هایی در راستای اصول و منافع خود، تلاش کرده‌اند. از مهم‌ترین فعالیت‌های آنها، هم‌سو کردن افکار جهانی در قالب‌های گوناگون - مانند: ایجاد جریان فکری برای نخبگان، تقویت و به‌دست گرفتن جریان‌های اصلی رسانه به‌منظور بهره‌کشی حداکثری از جوامع و... - می‌باشد.

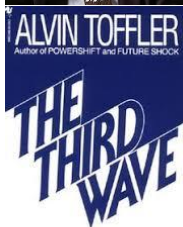
## نظریه‌پردازی‌ها در مورد آینده تاریخ در جهان معاصر

نظریه‌پردازان مهم در این راستا، چهار نظریه‌پرداز هستند که در مورد آینده جهان معاصر، نظریه‌هایی را بیان کرده‌اند:<sup>۱</sup>

---

۱. افرادی که استراتژی یعنی چهارچوب حرکت، معین می‌کنند که در فارسی به آن راهبرد می‌گوییم؛ ریل‌گذاری حرکت‌های اجتماعی، علمی، سیاسی و نظامی.

## یک) تافلر: فناوری برتر؛ قدرت تمام‌کننده



THE CLASSIC STUDY OF TOMORROW

«آلوین تافلر»، آینده‌پژوه و یهودی‌تبار اهل چک‌اسلواکی است که به آمریکا رفت و از معروف‌ترین آینده‌پژوهان جهان گردید.

تافلر چند کتاب دارد که «موج سوم»، معروف‌ترین کتاب او می‌باشد. وی در این کتاب به شرح اعصار مختلف اجتماع انسانی و معرفی الگویی خطی در این باره می‌پردازد. او تاریخ اجتماع انسانی را به سه موج تقسیم می‌کند:

موج اول به نام «کشاورزی» است که در آن، انسان بعد از دوره شکار، به سکونت و یکجانشینی می‌پردازد؛ در این دوره که حدود سه هزار سال تاریخ دارد، فرهنگ و اقتصاد، تحت تأثیر کشاورزی انسان است. موج دوم به نام «صنعت» است که با اختراع ماشین بخار شروع شده و جوامع صنعتی و شهری را ایجاد می‌کند و خانواده را از حالت قبیله‌ای عصر کشاورزی، به صورت هسته‌ای در می‌آورد؛ این دوره، حدود سیصد سال به طول می‌انجامد. موج سوم، موج «فناوری و اطلاعات» است که از اواخر قرن بیستم شروع شده و ادامه دارد.

از مشخصه‌های موج سوم، تغییرات سریع و تأثیر انقلاب فراصنعتی بر همه عرصه‌های زندگی انسان می‌باشد.

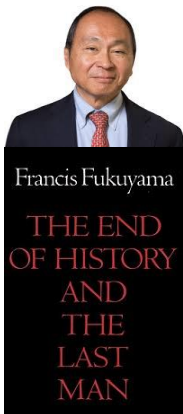
تافلر به خاطر پیش‌بینی زمان حاضر در کتاب خود، بسیار معروف شد. به عنوان مثال، او سال‌ها پیش در کتاب موج سوم، پیش‌بینی کرده بود که با پیشرفت تکنولوژی، شیوه کار و زندگی و رابطه انسان‌ها دچار دگرگونی خواهد شد و همین‌طور هم شد!

نظریهٔ او بر اساس تعریف انسان به «گوریل ابزارساز!» شکل گرفته بود؛ به این معنا که آنچه انسان را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند، توان ذهنی و فیزیکی ابزارسازی اوست. با این تعریف، مسیر حرکت انسان در جادهٔ ابزارسازی محدود می‌شود؛ بنابراین هر چه انسان ابزارهای پیشرفته‌تری برای رفع احتیاجات مادی خود بسازد، قاعدتاً، پیشرفته‌تر خواهد بود.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در این نظریه، عقل انسان و نیاز او به معنویت و سرانجام این دو عنصر اصلی حیات انسان، نادیده گرفته شده است؛ به همین دلیل است که مقاومت هشت‌سالهٔ ایران، جنگ سی‌وسه روزهٔ لبنان، ایستادگی مردم مظلوم فلسطین و مردم یمن و سایر گروه‌های جبههٔ مقاومت در نبرد طوفان الاقصی و امثال آن که ناشی از نیروی ایمان به خداوند می‌باشد، در معادلات آنها، یک امر ناسازگاری قلمداد می‌شود. از این رو غرب تصمیم گرفته که در جریان آینده‌نگری و آینده‌نگاری، به نیروهای معنوی و دینی، توجه بیشتری کند.

## دو فوکویاما: آینده از آن لیبرال دموکراسی

«فرانسیس فوکویاما»، نظریه‌پرداز و ایدئولوگ آمریکایی است که اصلیت ژاپنی دارد. «پایان تاریخ و آخرین انسان»، عنوان کتابی از اوست که در سال ۱۹۹۲ میلادی انتشار یافت و به فارسی نیز ترجمه شد.



وی در آن کتاب، به طرح ایدهٔ خود دربارهٔ پایان تاریخ با غلبهٔ لیبرال‌دموکراسی به‌عنوان بهترین نظام سیاسی ممکن پرداخته و بیان کرد که تمام تلاش‌ها و مبارزات ایدئولوژیک در سطح جهانی، در نهایت در قالب ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی

سربرآورده است و همهٔ نظام‌های سیاسی جهان، در جهت تبدیل به یک نظام

لیبرال‌دموکرات، حرکت خواهند کرد.

گرچه فوکویاما در آن کتاب اشاره می‌کند که لیبرال‌دموکراسی موجود، دارای اشکالاتی است و باید اصلاحاتی در آن صورت پذیرد، اما معتقد است که با مرتفع‌شدن آن اشکالات، نظام لیبرال‌دموکراسی، بهترین تمدن موجود است که بشر می‌تواند به آن برسد؛ بنابراین بشرِ پایانی هم به همین تمدن رضایت خواهد داد و تاریخ به همین جا ختم خواهد شد. فوکویاما چندی پیش با حضور در برنامه تلویزیونی «HARDtalk» شبکه بی‌بی‌سی و در بخشی از گفته‌های خود عنوان کرده بود که:

«من فکر نمی‌کنم جهت تاریخ هنوز هم به سمت لیبرال‌دموکراسی باشد. دموکراسی بسیار شکننده است و آنچه من در این بیست و پنج سال به آن رسیده‌ام این است که ایجاد نهادهای دموکراتیک، بسیار دشوار است به خصوص حکومت‌های دموکراتیکی که بتوانند بدون فساد اداری و مالی به مردم خدمات بدهند؛ این‌گونه نظام‌ها در دنیا بسیار نادر هستند...» [۵۳]

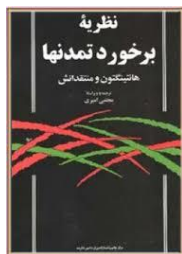


## سه) هانتینگتون: جنگ تمدن‌ها



پس از فوکویاما، «ساموئل هانتینگتون»<sup>۱</sup> که فردی یهودی است، کتابی به نام «برخورد تمدن‌ها» در پاسخ به کتاب فوکویاما نوشت. البته قبل از هانتینگتون، افراد دیگری نیز در نقد نظریات فوکویاما صحبت کرده بودند.

۱ ساموئل هانتینگتون، سیاست‌شناس آمریکایی و استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد است؛ او در تابستان ۱۳۷۲، نظریه جدید «برخورد تمدن‌ها» را مطرح ساخت. البته این نکته را هم باید گفت که این‌گونه افراد، فقط یک استاد دانشگاه نیستند، بلکه مشاورین ارشد استراتژی هستند؛ یعنی مشاور پنتاگون و رئیس‌جمهورها هستند و برای آنها جریان‌سازی می‌کنند.



هانتینگتون اثبات کرد که ادله فوکویاما درباره این موضوع که «پایان تاریخ، با غلبه لیبرال دموکراسی به عنوان بهترین نظام سیاسی ممکن، همراه است»، اشتباه می‌باشد؛ وی برای اثبات مدعای خویش، ادله‌ای را نیز ذکر می‌کند و می‌گوید:

«نه تمدن در جهان هستند که هفت تمدن از آنها افول کرده و دو

تمدن باقی مانده است: یکی تمدن اسلام و دیگری تمدن غرب؛ تقابل

و برخورد این دو تمدن، پایان تاریخ را رقم خواهد زد.» [۵۴]

منظور هانتینگتون از برخورد تمدن‌ها این است که اگر تمدن‌ها بدون معارضه و مشکل پیش روند، به طور طبیعی و با توجه به مطالعات تاریخی و آینده‌پژوهی، تمدن اسلام غالب خواهد شد.

ریشه این نظریه را می‌توان در کتاب‌های «برنارد لوئیس» پیدا کرد. او از مستشرقین و نظریه‌پردازان متأخر در زمینه تاریخ جوامع اسلامی است که کتب و مقالات بسیاری در این زمینه به رشته تحریر درآورده است. وی با مطالعه جامع تاریخ اسلام به این نتیجه می‌رسد که باید وحدت امت اسلام را از بین برده و کشورهای بزرگ خاورمیانه را به کشورهای کوچک‌تر که قدرت کمتری داشته و در خدمت منافع غربیان باشند، تجزیه نمود. طرحی که در میان اهل تحقیق، به نظریه خاورمیانه جدید، شهرت یافته است. [۵۵]

### رشد جمعیت مسلمانان؛ بزرگ‌ترین خطر برای تمدن غرب

یکی از دلایلی که هانتینگتون به آن اشاره می‌کند، مطالعات جمعیتی است که بر اساس آن، میزان مولید مسلمین بیشتر است. اکنون در فرانسه، بعضی از کارشناسان معتقدند که اگر با همین آهنگ رشد جمعیتی پیش برویم، تا چند سال دیگر، جمعیت

مسلمانان بیش از پنجاه درصد فرانسه را تشکیل خواهد داد. اینکه خصوصاً در فرانسه، مسلمانان را محدود نموده و تحت فشار قرار می‌دهند تا در نتیجه، آنان به تنگ آمده و از فرانسه خارج شوند، به خاطر همین ترکیب جمعیتی است. همان‌گونه که ما در این چند سال اخیر، نگران ترکیب جمعیتی شیعه و غیر شیعه هستیم، آنها نیز همین نگرانی را دارند، با این تفاوت که در آنجا به آستانه افزایش جمعیتی، خیلی نزدیک‌تر هستند. پس یکی از علت‌ها، بحث جمعیت است که رشد جمعیت در فضای غیر مسلمان، یا منفی است و یا رشدی ندارد؛ اما رشد جمعیت در بین مسلمین، زیاد است.

دلیل دوم، مهاجرت و گرایش به دین اسلام است که نسبت به سایر ادیان، بیشتر می‌باشد؛ به عنوان مثال، مهاجرت مسیحی و لائیک به اسلام، بیشتر است از مهاجرت لائیک به مسیحی؛ و اگر این روند ادامه پیدا کند، به طور طبیعی جمعیت مسلمین بیش از پنجاه درصد خواهد شد و در نتیجه، مسلمانان در فضای تمدنی، غالب خواهند گشت، چرا که جمعیت، یکی از مهم‌ترین پیشران‌های حوزه تمدن است.

بنابراین هانتینگتون معتقد است که اگر تمدن‌ها بدون برخورد پیش بروند، غلبه با تمدن اسلام است؛ از این رو برای بیرون رفتن از این معضل، باید تمدن‌ها با یکدیگر برخورد کنند. به عبارت دیگر، نمی‌خواهد بگوید تمدن‌ها به طور طبیعی با هم برخورد می‌کنند؛ بلکه می‌گوید تمدن‌ها باید با یکدیگر برخورد کنند و اگر ما بخواهیم تمدن خود - یعنی تمدن غرب - را غالب کنیم، چاره‌ای جز برخورد و مقابله با تمدن اسلام نداریم؛ و چنانچه شرایط به سمت درگیری و فضای نظامی پیش رود، غلبه با آن تمدنی است که امکانات و تسلیحات بیشتری در اختیار دارد؛ در نتیجه، اگر تمدن غرب، امکانات و تسلیحات بیشتری در اختیار داشته باشد، بر تمدن اسلام غلبه خواهد نمود. این نظریه برخورد تمدن‌ها، صرفاً یک نظریه‌ای در گوشه‌ای از کتابخانه‌ها یا

دانشگاه‌ها نیست، بلکه به عنوان یک استراتژی و پایه راهبردی برای آمریکا و تمام کشورهای غرب در مقابل اسلام است و بر اساس آن برنامه‌ریزی می‌کنند؛ زیرا می‌دانند که تنها راه نجات آنان، برخورد و جنگ با اسلام است، و به همین دلیل دائماً در پی افزایش قدرت نظامی خود هستند.

گرچه جریان برخورد تمدن‌ها از مدت‌ها قبل نیز مطرح بوده است، اما از حدود سال ۱۳۷۲ شمسی به بعد، به عنوان یک استراتژی و ریل‌گذاری برای جریان آینده تمدنی مطرح گردید؛ و بر همین اساس، برخی از سیاستمداران ایران در همان سال‌های ۱۳۷۶ به بعد، می‌خواستند در مقابل نظریه برخورد تمدن‌ها، گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کنند. غربی‌ها نیز استقبال نموده و گفتند بیایید با هم گفتگو کنیم! ولی سؤال اینجاست که آیا مشکل تمدن غرب، با گفتگو حل می‌شود؟

غرب، که به دنبال حل مشکل تمدن خویش است، می‌داند که با گفتگو، غلبه به سمت اسلام پیش خواهد رفت؛ از این رو به گفتگو اکتفا ننموده و دست از جنگ برنخواهد داشت.

این اتفاقات و جریانات کنونی جهان، برای غلبه بر اسلام است؛ و این روند، یک روند تدبیر شده‌ای است که در پشت سر آن، فکر و طرح و برنامه وجود دارد.

### چهار) یهودیان و مسیحیان صهیونیست: آینده از آن ماست

در این مقام، مناسب است درباره جریانی از دل یهود، سخن بگوییم؛ جریانی که برای رسیدن به آینده دلخواه خود، دست به سناریوپردازی برای آینده بشریت زده و با برنامه‌های حیرت‌انگیز و با همتی عالی، تحقق این سناریو را پیگیری می‌کند! قوم یهود که خود را قوم برتر می‌دانند، آینده جهان را از آن خود دانسته و از هیچ تلاشی در این زمینه دریغ نمی‌کنند.

## همراه کردن مسیحیان در سه مرحله

پس از تثبیت آئین یهود به عنوان دین برتر در دنیا، اولین چالش جدی که در مقابل آنها پدیدار شد، ظهور حضرت مسیح علیه السلام بود.

یهودیان برای مقابله با این چالش بزرگ، تصمیم گرفتند که با سعایت و دسیسه چینی، حضرت عیسی علیه السلام را به عنوان یک شورشی در مقابل حکومت مرکزی معرفی کنند. آنها به گمان باطل خود، به هدفی که می خواستند رسیدند و باعث شدند تا حضرت عیسی علیه السلام دستگیر و به صلیب کشیده شود! <sup>[۵۶]</sup>

پس از کنار گذاشتن حضرت عیسی علیه السلام، دومین مانع بزرگی که بر سر راه یهود وجود داشت، خیل عظیم تازه مسیحیان پرشور بود. مسیحیان در ابتدا از یهودیان تنفری عمیق داشتند، زیرا از نگاه آنها، حضرت عیسی علیه السلام که خدای پسر محسوب می شد، به دست یهود کشته شده بود!

یهود برای حل این مشکل، در یک برنامه بلندمدت توانست عموم مسیحیان را در سه مرحله با اهداف خود همراه کند:

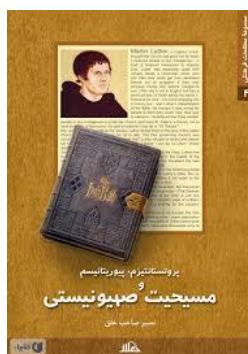
مرحله اول تقریب و نزدیکی مسیحیان به یهودیان، انحرافی در مسیحیت بود که در همان سده نخست به دست یک یهودی به نام شائول - که بعداً به پولس قدیس شهرت یافت - صورت گرفت. <sup>[۵۷]</sup> او در ابتدا از دشمنان سرسخت مسیحیان بود و برای کشتار و آزار، آنان را تعقیب می کرد و حکومت وقت روم را بر ضد آنان می شوراند؛ اما وقتی مشاهده کرد که مسیحیت به دلیل از خودگذشتگی مبلغان آن در حال گسترش روز افزون است، به فکر انحراف آن افتاد و به یکباره ادعا کرد که مسیح بر او تجلی کرده و او را توبه داده است! حالا او به عنوان یک قدیس در میان مسیحیان مطرح شده بود!

پولس، انجیل های فراوان را که هر کدام سیره هایی از منش حضرت عیسی علیه السلام

بودند، از بین مردم جمع کرد و تنها به چهار انجیل که غالباً نوشته شاگردان او بودند، اجازه انتشار داد. با این کار، تعالیم مسیحیت اصیل را در زمینه توحید، معاد، نبوت و احکام شرعی به انحراف کشاند و عملاً مسیحیت را از میدان رقابت با دین یهود، به حاشیه راند تا فطرت انسان‌ها، اندک‌اندک از آن فاصله بگیرد و زمینه برای انحراف‌های بعدی فراهم شود.

در پی این انحراف‌ها و عقائد ناصحیح، کار مسیحیت به قرون وسطی و محکمه‌های تفتیش عقائد و بهشت‌فروشی و... کشید تا با ایجاد نارضایتی عمومی، بستر پیدایش مذهبی جدید در دل مسیحیت پیدا شود.

با ظهور رنسانس در اروپا، بستر انعقاد نطفه پروتستانتیسم فراهم شد. مارتین لوتر که منتقد جدی کلیسای کاتولیک بود، از بستر نارضایتی مردم از عملکرد روحانیون مسیحی استفاده کرده و رابطه مردم را در امور اجتماعی با دین، قطع نمود. در کتاب «پروتستانتیسم، پیورتانیسم و مسیحیت صهیونیستی» آمده:



«مهم‌ترین دستاورد روندی که با پروتستانتیسم آغاز گردید و با روشنگری ادامه یافت، قطع ارتباط حیات فردی و اجتماعی با دین و مرتبط ساختن آن به ایدئولوژی‌ها و بدین ترتیب پشت‌کردن به آخرت‌گرایی و روی آوردن به دنیاگرایی بود.»<sup>۱</sup>

در اروپا برای پاسخگویی به پرسش‌های اساسی، اعتماد از مسیحیت کاتولیک سلب شده بود و ایدئولوژی‌های مختلف از قبیل لیبرالیسم، سوسیالیسم، محافظه‌کاری و ملی‌گرایی، مرجع پاسخ به این پرسش‌ها گشته بود. هر کدام از آنها بهشت و

۱. پروتستانتیسم، پیورتانیسم و مسیحیت صهیونیستی، ص: ۱۸.

آرمان شهری برای مردم ترسیم می‌کردند و به قدر همت‌شان، عده‌ای را به دنبال خود می‌کشاندند.

این روندِ آخرت‌گریزی و دنیاگرایی تا آنجا ادامه یافت که در نهایت، در قالب مسیحیت صهیونیسم متبلور شد. این فرقه - که یکی از زائیده‌های یهود بود و این مدعا در کتاب مذکور به تفصیل ثابت شده است - پس از بریدن از بهشت اُخروی، تمام همت خود را برای ترسیم و حرکت به سوی بهشتی دنیایی به کار بست. از نظر آنها، این بهشت و آرمان‌شهر، همان صهیون بود؛ کوهی در بیت المقدس در فلسطین.

«ویلیام بلاکستون» از پیشروان نزدیکی پروتستان و یهودیت، در سال ۱۸۷۸ کتاب خود را با عنوان «عیسی علیه السلام می‌آید»، منتشر کرد. این کتاب در آن زمان، بیش از یک میلیون عدد به فروش رفت و به ۴۸ زبان دنیا، از جمله به زبان عبرانی ترجمه شد. وی نظریه «قوم برگزیده»ی خداوند بودن یهودیان را مطرح کرد که ۴۱۳ نفر از افراد نافذ آمریکایی - از جمله راکفلر - از این ایده حمایت کردند.

او به عنوان یک پروتستان، سال‌ها قبل از هرتزل، مسأله واگذاری سرزمین فلسطین به یهود از جانب حکومت عثمانی را مطرح کرد.<sup>۱</sup>



در کتاب «ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی» نوشته روزه گارودی فرانسوی که به محاکمه قضایی و جریمه مالی نویسنده‌اش انجامید، درباره صهیونیسم سیاسی چنین آمده است:

«... صهیونیسم سیاسی با تئودور هرتزل به

وجود آمد که در سال ۱۸۸۲ در شهر وین نظریه و مکتبی برای آن پدید آورد، دو نظریه خود را به سال ۱۸۹۴ در کتابی زیر عنوان «کشور

۱. خلاصه‌ای از برخی فصول کتاب «پروتستانتیزم، پیوریتانیزم و مسیحیت صهیونیستی».

اسرائیل» تنظیم نمود و اجرای عینی آن را در طی اولین گردهمایی صهیونیست جهانی در شهر بال در سال ۱۸۹۷ آغاز کرد. تنها این صهیونیسم سیاسی است که با توجه به مبانی و پیامدهای آن، موضوع این کتاب را تشکیل می‌دهد. بنابراین شایسته است که از همان آغاز، آن را به دقت تعریف کنیم. در آغاز یادآور می‌شویم که برخلاف صهیونیسم مذهبی، تئودور هرتزل اساساً منکر خداوند و لامذهب است. وی حتی با کسانی که یهودیت را به عنوان یک مذهب در نظر می‌گیرند، به شدت مبارزه می‌کند.

در چشم‌انداز صهیونیسم سیاسی، یهودیان، مقدم بر هر چیز، یک «ملت» شمرده می‌شوند؛ (البته به هنگام بررسی قوانین اساسی کشور اسرائیل، ما ابهام اصلی در تعریف کلمه «یهودی» و نوسانات دائمی را میان تعریف آن به کمک قبیله و به وسیله مذهب خواهیم دید).

تئودور هرتزل که دلواپسی اصلی او را نه مذهب که سیاست تشکیل می‌دهد، مسأله «صهیونیسم» را به گونه‌ای کاملاً تازه مطرح می‌سازد. او که به گفته خویش به شدت از ماجرای دریفوس (خیانت و دستگیری افسر یهودی فرانسوی) متأثر گشته، نتایج زیر را از آن اخذ می‌کند:

۱- یهودیان در سراسر جهان و در هر کشوری که ساکن هستند، ملت واحدی را تشکیل می‌دهند.

۲- آنها در هر زمان و مکانی مورد شکنجه و آزار بوده‌اند.

۳- آنها قابل تشابه و تحلیل با مللی که در میان آنها زندگی می‌کنند، نمی‌باشند (و این خود دلیل مسلمی بر تمام احساسات ضد یهود و نژادپرستانه می‌باشد).

نتایج عملی که تئودور هرتزل از موارد پیش گفته می‌گرفت و راه‌حل‌هایی که برای پایان دادن به این مخاصمه که به پندار وی دائمی و قطعی بود، پیشنهاد می‌کرد، می‌تواند بدین قرار خلاصه شود:

۱- خودداری از جذب شدن میان ملت‌ها؛ درحالی که در کشورهای شرق اروپا (به‌ویژه در امپراتوری روسیه)، اجازه شهروندی به یهودیان داده نمی‌شد. این امر بیش از پیش به گونه‌ای گسترده در غرب (و به‌ویژه در فرانسه که احساسات ضد یهود پس از ماجرای دریفوس پرده از چهره کریه خود برداشته بود)، تحقق می‌یافت.

۲- به‌جای ایجاد یک «کانون» روحانی، یعنی مرکزی برای اشاعه ایمان و فرهنگ یهود، تأسیس یک «کشور یهود» که تمام یهودیان جهان بتوانند در آن جا گرد هم آیند. در این سال‌های پایانی سده نوزدهم (که در اروپا به عنوان سده ملیت‌ها شناخته می‌شود)، در چنین ادعایی، یکی از جلوه‌های ملیت، که کاملاً شکل غربی دارد، ملاحظه می‌گردد. چنین ملیت‌گرایی به شدیدترین وجهی در آلمان جلوه می‌کرد و تأثیرش بر روی هرتزل که فرهنگ آلمانی داشت، از هر جهت چشمگیر بود.

۳- این کشور باید در یک فضای «خالی» واقع باشد. از این مفهوم که ویژه استعمارگرایی حاکم در آن عصر بود، چنین استنباط می‌شد که ساکنان محلی اصلاً به حساب نمی‌آمدند. هرتزل (و در پی او رهبران صهیونیسم سیاسی)، بر این اصل و مصداق استعمارگرایانه تکیه می‌کنند که بر تمام آینده اقدامات صهیونیستی و کشور اسرائیل که زاده آن است، فرمان‌روایی خواهد کرد.

همان‌طور که در صفحات آینده خواهیم دید، مکان برای تئودور

هرتزل چندان اهمیت نداشت؛ چه او برای شرکت استعماری قانونی خود (یعنی نطفه کشور آینده)، آرژانتین را در نظر می‌گرفت که از سوی بارون هیرش پیشنهاد شده بود و یا به اوگاندا چشم دوخته بود که از سوی انگلستان به وی تلقین شده بود. جالب اینکه هرتزل به منظور کسب راهنمایی به سیسل رودس (تاجر، سرمایه‌دار و سیاستمدار انگلیسی) متوسل می‌شود، یعنی فردی که در آفریقای جنوبی سرگرم استعمار و آبادسازی بود و دلیل این توسل خود را خصلت استعماری اقدامش می‌شمرد. در میان سرزمین‌های ممکن برای استقرار چنین کشوری، هرتزل فلسطین را ترجیح می‌داد و در این اندیشه بود که توجه جمعیت «دل‌باختگان صهیون» را به سوی خویش متمایل کند و با جلب یک سنت مذهبی به طرف خود که شخصاً به آن نیز اعتقاد نداشت، جنبشی را که ایجاد می‌کرد، از این رهگذر تقویت نماید.

برای پیشبرد سیاست خود، به نفع او بود که در این ماجرا طریق ابهام را در پیش گیرد. بارزترین نمونه این ابهام و سیاست دوپهلوی، چندین سال پس از مرگ هرتزل و به سال ۱۹۱۷، در اعلامیه بالفور (سیاست‌باز انگلیسی) جلوه‌گر می‌شود که در طی آن، دولت انگلستان به منظور جریحه‌دار نکردن احساسات مردم محلی به نفع یک کانون ملی یهودی در فلسطین اظهار نظر می‌کند. در حالی که رهبران صهیونیسم سیاسی، اعلامیه مذکور را به مفهوم ایجاد یک کشور یهودی فلسطین مورد بهره‌برداری قرار خواهند داد و مردم محلی را به نفع حاکمیت یک کشور صهیونیستی در سراسر فلسطین به فراموشی خواهند سپرد.<sup>۱</sup>

۱. ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی، ترجمه دکتر منوچهر بیات مختاری، ص: ۱۲.

این باورها و اعتقادات - یعنی ایجاد آرمان شهر در فلسطین برای قوم برگزیده یهود - پشت صحنه توراتی راهبردهای نظامی آمریکا و اسرائیل است. مسیحیان بنیادگرا منتظر بازگشت دوم مسیح، و یهودیان صهیونیست در انتظار ظهور اول او هستند و این را منوط به وقایعی می دانند. آنها اتفاقاتی نظیر: اجتماع و استقرار یهودیان در بیت المقدس، ویرانی دو مسجد الاقصی و الصخره در قدس و بنای معبد عظیم یهود به جای آن و وقوع نبرد نهایی یا آرماگدون در سرزمین آرماگدو در فلسطین اشغالی را از جمله آن وقایع برمی شمردند.

در این مسیر، هر گاه کودکان و زنان بی پناه فلسطینی را آواره کرده و به خاک و خون می کشند، سخن از حق خود در بازپس گیری سرزمین آباء و اجدادی خود به میان می آورند. و هر گاه واکنش حملات خود را در حرکات مبارزان فلسطینی دریافت می کنند، با مظلوم نمایی، خود را منزله از هر ظلم و ستمی جلوه می دهند؛ این در حالی است که آنچه به عنوان شهرک مسکونی مورد حمله فلسطینیان قلمداد می کنند، شهرک های نظامی، و ساکنین آن، نظامیان و شبه نظامیان اسرائیلی اند.

«بن گوریون»، اولین نخست وزیر و رئیس دولت اسرائیل پس از اعلام تشکیل کشور جعلی یهودی، سال ها برای ایجاد یک الگوی اجتماعی نظامی منطبق بر عقاید صهیونیسم نظامی، مطالعه کرد.

او در نهایت الگوی دولت «اسپارت» در یونان باستان را مناسب یافت. اسپارت، دولتی پادگانی در یونان باستان بود که همه شهروندانش نظامی بودند و در کلونی های نظامی زندگی می کردند. حتی کودکان نیز از سنین کم، از والدین خود جدا می شدند تا در کلونی های نظامی تربیت شوند.

بن گوریون نظم مطلوب خود را در این شیوه می دید، از این رو بنا را بر این گذاشت که اسرائیل، به صورت یک دولت پادگانی باشد و کیبوتص ها، به عنوان

کلونی‌های نظامی آن قرار گیرند.<sup>۱</sup>

بن‌گوریون در جایی گفته بود:

«شهروندان اسرائیل، سربازانی هستند که یازده ماه از سال را به



مرخصی می‌روند. در اسرائیل چیزی به نام شهروند

غیرنظامی وجود ندارد.» [۵۸] ۲

گام سوم انحراف مسیحیت به سوی یهود، با انقلاب اسلامی ایران رقم خورد. با افول شرق و طلوع انقلاب اسلامی ایران، اسلام به‌عنوان یک تمدن در تمام دنیا درخشید.

این تمدن برای غرب به عنوان مملکتی مسیحی، رقیبی خطرناک شمرده می‌شد؛ خطری که مسیحیان را به سوی ائتلاف با یهود و حتی مشرکین و بت‌پرستان، بر علیه اسلام، سوق داد.

مسیحیت در برابر بلوک شرق، دست بالایی معنویت را برای جذب افراد داشت؛ اما بازار معنویت مسیحی در برابر معنویت اسلام، رونقی نداشت. حتی خود مردم مسیحی نیز، معنویت مسیحی-یهودی اقناعشان نمی‌کرد و تعداد قابل توجهی از مسیحیت به سمت بودایی - به خاطر معنویتی که در آنجا مطرح است - هجرت کردند. از طرفی اسلام در این میدان، دست برتر را داشت؛ و به همین دلیل، غرب با تمام قوا علیه اسلام، اجماع کردند.

۱. کیبوتص، یعنی مزرعه اشتراکی که صهیونیست‌ها هر کدام به‌قدر توان خود، در آن کار می‌کنند و به‌قدر نیاز خود برداشت می‌کنند و هیچ‌کس مالک چیزی نیست.

۲. مقام معظم رهبری علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند: «صهیونیست‌ها فلسطین غصب‌شده را از روز اول به یک پایگاه تروریسم تبدیل کرده‌اند. اسرائیل نه یک کشور، که یک پادگان تروریستی علیه ملت فلسطین و دیگر ملت‌های مسلمان است. مبارزه با این رژیم سفاک، مبارزه با ظلم و مبارزه با تروریسم است؛ و این وظیفه‌ای همگانی است.» (سخنرانی تلویزیونی به مناسبت روز جهانی قدس؛ مورخ: ۱۴۰۰/۰۲/۱۷)





در این میان، «پاپ بندیکت شانزدهم»، کتابی به نام «عیسی ناصری» نوشت و در آن اعلام کرد که دعوی تاریخی بین یهودیت و مسیحیت تمام شده است و قتل مسیح علیه السلام بر عهده تمام یهودیان نیست و اگر عده‌ای از یهودیان این کار را انجام دادند، چرا ما باید با همه یهودیان درگیری داشته باشیم.

این اقدام، یک دعوت عمومی به مصالحه، و گام نهایی برای ائتلاف بر ضد اسلام بود. با چاپ این کتاب، مسؤولین اسرائیل رسماً به دیدار او آمدند و مراتب تشکر خود را به خاطر این موضع‌گیری، اعلام کردند. <sup>۱</sup> [۱۰۹]

آنچه گفته شد، خلاصه‌ای بود از جریانی که از جانب یهود، هدایت شد و توانست تمام غرب را در مقابل اسلام - که آخرین رقیب برای برقراری حکومت علنی جهانی یهود بر روی زمین است - قرار دهد.

## فسادهای صهیونیسم در جهان معاصر

یهود در ادامه فسادهایی که در گذشته در کارنامه سیاه خود به همراه داشته و قرآن کریم نیز برخی از آنها را گزارش فرموده <sup>۲</sup>، در جهان معاصر نیز برای تحقق آرمان خود، به فسادهای کلان جهانی دست‌زده که فهرست‌وار به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- تشکیل فرقه‌های نو ظهور؛ مانند: شیطان‌پرستی، فراماسونری، بهائیت، وهابیت، عرفان‌های کاذب و...

۱. در نخستین واکنش به کتاب پاپ، بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر سفاک رژیم صهیونیستی، شجاعت پاپ را ستود! یهودیان روسیه نیز با استقبال از این موضع پاپ، آن را گامی در راه کاهش احساسات ضد یهودیت قلمداد کردند! فرستاده ویژه یهودیان در واتیکان نیز این موضع پاپ را رفتاری بسیار عالی توصیف کرد!

۲. فسادهای قوم یهود، با اقتباس از منابع معتبر از جمله قرآن کریم، در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲- ترویج فساد گسترده؛ مانند: ایجاد خرافات، رواج فحشاء و همجنس‌بازی، نژادپرستی، مواد مخدر و...

۳- رواج استعمار و تحریک به جنگ و نیز ایجاد خلل در نظام اقتصادی کشورها از طریق تشکیل مافیای بین‌المللی، مانند مافیای دارو و اسلحه.

۴- ایجاد جنگ رسانه‌ای برای پیش‌بردن اهداف شوم خود و وارونه نشان دادن حقیقت؛ نظیر ایجاد چهره‌ای معصوم و مظلوم برای یهود و تحریک افکار جهانی به سمت اهداف از پیش تعیین‌شده از طریق فیلم‌سازی، اسطوره‌سازی، مدل‌سازی، فرهنگ‌سازی و...

موارد فوق، اندکی از هزاران حرکت شوم یهود می‌باشد که از لابه‌لای صفحات تاریخ جمع‌آوری شده است. برای هر یک از این موارد، کتاب‌ها و فیلم‌های مستند فراوانی تهیه شده که خواننده محترم، با کمترین جستجویی می‌تواند به آنها دسترسی پیدا کند. [۶۰]



یهود شناسی

# فصل چهارم

شناخت یهود از منابع معتبر

## یهودشناسی در قرآن کریم

موضوع یهودشناسی در قرآن کریم، مسأله‌ای محوری است. حجم آیات مربوط به بنی اسرائیل و لحن خطاب‌ها به ما می‌فهماند که این بحث، باید به صورت جدی پیگیری شود.

قرآن کریم، مکرراً خطر یهود را گوشزد نموده و دربارهٔ آسیب‌هایی که ممکن است از جانب آنها به مسلمین وارد شود، تذکر و هشدار داده است. در سورهٔ مبارکهٔ مائده می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا<sup>۱</sup>

«یقیناً سرسخت‌ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت.»

این در حالی است که در عصر نزول آیات پیرامون یهود - یعنی از سال پنجم هجرت به بعد - یهودیان به حسب ظاهر، نفرت و امکاناتی نداشتند و مغلوب مسلمانان شده و به حکومت اسلامی جزیه می‌دادند.

---

۱. سورهٔ مبارکهٔ مائده، قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۸۲.

## بیان قرآن درباره وضعیت یهود و ادوار آن قبل از اسلام

خداوند در قرآن، وضعیت قوم یهود در دوران قبل از اسلام را با عنایت ویژه‌ای بیان می‌فرماید. بنابراین دانستن این جریان، بسیار مهم و لازم است، وگرنه خداوند حکیم، آن را با حساسیت خاصی بیان نمی‌فرمود.

در سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ  
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى  
الْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>

«و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده توراتی است که با آنان است، و همواره پیش از نزولش به خودشان [در سایه ایمان به آن] مژده پیروزی بر کافران می‌دادند، پس [با این وصف] زمانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را با پیشگویی تورات می‌شناختند] نزد آنان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.»

این آیه شریفه، به وضعیت یهود در دوران قبل از اسلام اشاره می‌فرماید. در ذیل آیه فوق، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت می‌فرماید:

«یهود در کتاب‌های خود یافته بودند که هجرت‌گاه پیامبر موعود صلی الله علیه و آله، میان دو کوه «عَیْر» و کوه «أُحُد» (دو کوه در دو طرف مدینه) خواهد بود؛ از این رو از سرزمین خویش بیرون آمده و به جستجوی سرزمین مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداختند. در این میان به کوهی به نام «حَدَاد» رسیدند؛ پیش خود گفتند: «حَدَاد»، همان «أُحُد» است، و لذا در اطراف همان کوه، پراکنده شده و هر گروهی در منطقه‌ای مسکن گزیدند؛

بعضی در سرزمین «فدک»، و بعضی دیگر در منطقه «خیبر» و عده‌ای نیز در وادی «تیماء» (بین خیبر و مدینه) ساکن شدند.

پس از مدتی، یهودیانی که در تیماء ساکن بودند، میل دیدار برادران خویش نمودند. در همین بین، یک مردی اعرابی (بادیه‌نشین) از قبیله «قیس» از آنجا عبور می‌کرد. یهودیان تیماء، شتران او را کرایه کردند و او نیز گفت: من شما را از ما بین دو کوه «عیر» و «أحد» خواهم برد؛ یهودیان به وی گفتند: هر وقت که بین آن دو کوه رسیدی، به ما اطلاع بده!

مرد اعرابی هنگامی که به سرزمین مدینه رسید، اعلام کرد که اینجا همان سرزمینی است که بین دو کوه عیر و أحد قرار دارد.

یهودیان از مرکب پیاده شده و به اعرابی گفتند: ما به مقصود و آرزوی خود رسیدیم و دیگر احتیاجی به شتران تو نداریم؛ آنگاه شتران را به او داده و گفتند: تو هر جا می‌خواهی برو، ما در همین جا می‌مانیم!

سپس نامه‌ای برای برادران یهود خود که در خیبر و فدک منزل گرفته بودند، نوشتند و گفتند که ما آن سرزمین بین عیر و أحد را پیدا کردیم، شما هم نزد ما بیایید! یهودیان خیبر و فدک، در پاسخ نوشتند: ما در اینجا خانه ساخته‌ایم و آب و ملک و اموالی به دست آورده‌ایم؛ اینک نمی‌توانیم دارایی خود را رها نموده و نزد شما بیاییم؛ فاصله ما با شما اندک است و هر وقت آن پیامبر موعود مبعوث شد و به آنجا مهاجرت نمود، به سرعت به سوی شما خواهیم آمد!

یهودیانی که وارد سرزمین مدینه (یعنی بین دو کوه عیر و أحد) شده بودند، در همان جا ماندند و مال و اموال بسیاری کسب نمودند. این خبر به پادشاه یمن، به نام «تبع» رسید؛ وی که از مال و اموال فراوان یهودیان باخبر شد، به جنگ با آنان برخاست و آنها را محاصره کرد. یهودیان در قلعه‌ها و خانه‌های خویش متحصن شدند.

یهودیان، با دیدن ضعفای لشکر تُبَّع، به حال آنها دلسوزی نموده و وقتی شب می‌شد، از بالای قلعه‌های خود مقداری نان و خرما برای آنان پایین می‌انداختند. این ماجرا که به گوش تُبَّع رسید، دلش به رحم آمده و به آنها امان داد.

وقتی یهودیان به نزد سلطان آمدند، تُبَّع به آنها گفت: من این سرزمین را پسندیده‌ام و تصمیم دارم در میان شما اقامت کنم. یهودیان در پاسخ وی گفتند: تو نمی‌توانی در اینجا بمانی، زیرا این سرزمین، هجرتگاه پیامبری است که جز او کس دیگری نمی‌تواند در اینجا حکومت کند!

تُبَّع گفت: حال که چنین است، من از خاندان خود، کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا هر زمان که پیامبر موعود آمد، وی را یاری نمایند؛ از این‌رو دو قبیله معروف اوس و خزرج را در آن مکان ساکن نمود.

دو قبیله اوس و خزرج هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند، به مال و اموال یهود، دست‌درازی می‌کردند. یهودیان نیز بر علیه آن دو طایفه، خط‌ونشان می‌کشیدند و می‌گفتند: صبر کنید! وقتی پیغمبر ما محمد ﷺ ظهور کرد، دست شما را از خانه و اموال ما کوتاه خواهد نمود و آنگاه ما همه شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد و به این چپاول‌گری شما خاتمه خواهیم داد!

هنگامی که رسول اکرم ﷺ مبعوث شدند و به مدینه هجرت نمودند، دو طایفه اوس و خزرج - که به نام انصار معروف شدند - به آن حضرت ایمان آوردند، اما یهودیان، رسول اکرم ﷺ را انکار نموده و به آن حضرت کفر ورزیدند! و این جریان همان است که حق تعالی درباره‌اش می‌فرماید: وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ».<sup>۱۶۱</sup>

آری، همین یهودیانی که با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به رسول اکرم ﷺ و یاری ایشان آمده بودند، و در برابر اوس و خزرج افتخار نموده و می‌گفتند:

«در اینجا پیامبری مبعوث خواهد شد و ما از یاران خاص وی خواهیم بود!»، بر اثر تعصب و لجاجت و دنیاپرستی (و نیز به خاطر اینکه پیغمبر آخر الزمان از میان قوم یهود مبعوث نشده، بلکه از میان قوم عرب برخاسته است<sup>[۱۶۲]</sup>)، در صف دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتند! اما در مقابل، اوس و خزرج به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده و از یاران ایشان شدند.

«منجی» در کتب آسمانی قبلی، بیش از آنکه در مورد امام زمان علیه السلام باشد، در مورد شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ به همین دلیل یهودیان مدینه، برای خلاصی از سلطه دو قبیله اوس و خزرج، منتظر منجی - یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله - بودند و قبل از بعثت حضرت، طلب فتح و غلبه بر اوس و خزرج می کردند. یهود در این مقطع، در موضع ضعف قرار داشت؛ اما همین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شدند، یهودیان با آنکه حضرت را به طور کامل شناختند، ولی به ایشان ایمان نیاوردند! از این مقطع بود که استکبار یهود، آغاز گردید.

## ویژگی های یهود از نگاه قرآن کریم

قرآن کریم، حدود شش ویژگی برای قوم یهود بیان فرموده است:

۱- پیمان شکنی

۲- استکبار ظاهری و باطنی با حق

۳- قتل و غارت

۴- فتنه انگیزی

۵- حسادت

۶- شرک

چهار ویژگی نخست، ویژگی های «رفتاری» یهود است؛ ویژگی پنجم، ویژگی

«اخلاقی» آنها؛ و ویژگی ششم، ویژگی «اعتقادی» قوم یهود می باشد.

## یک) یهود؛ قوم پیمان شکن

بعضی از احکام وجود دارد که مشترک بین تمام ادیان بوده و بین المللی است؛ چند مورد از این احکام، به عنوان احکام محوری و مرکزی محسوب می شوند؛ از جمله: صدق گفتار، ادای امانت، وفای به عهد، و برتر از همه اینها، احسان به والدین.<sup>۱</sup>

در مورد ادای امانت، از امام سجاد علیه السلام روایت شده که می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِ اتَّمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَيْتُهُ إِلَيْهِ»<sup>۲</sup>،

بر شما باد به ادای امانت! قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، اگر قاتل پدرم حسین بن علی علیه السلام مرا بر شمشیری که پدرم را به آن کشته است، امین قرار دهد، امانت او را به او باز خواهم گردانید!

قرآن همین مثال را چنین بیان می فرماید:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّعَ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَّا يُودِّعَ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّنَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ<sup>۳</sup>

«و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شماری، آن را به

تو باز می گرداند؛ و از آنان کسی است که اگر او را به يك دينار امین شماری، آن را به

۱. احسان به والدین منحصر در این نیست که والدین، حتماً مسلمان باشند، بلکه اگر کافر و بت پرست هم باشند باز هم احسان به آنها واجب است. بله فقط در جایی که بخواهند انسان را به شرک مبتلا کنند، در این صورت قرآن می فرماید: «فَلَا تُطْعَمُوا»، در شرک، از آنها پیروی نکن؛ اما «وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا»، گرچه در این گونه موارد، محبت و اطاعت از آنها در شرک ورزیدن به خداوند برداشته می شود، ولی احسان و اطاعت از آنها در غیر شرک،

هرگز برداشته نمی شود. (معظم له)

۲. الأُمالي (للصدوق)، ص: ۲۴۶.

۳. سورة مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۷۵.

تو باز نمی گرداند، مگر آنکه همواره بالای سرش بایستی [و مال خود را با سخت گیری به او از او بستانی]. این به خاطر آن است که آنان گفتند: [چون ما اهل کتابیم] رعایت نکردن حقوق غیر اهل کتاب بر عهده ما نیست، [و در ضایع کردن حقوق دیگران گناه و عقوبتی نداریم] و اینان [در حالی که باطل بودن گفتار خود را] می دانند بر خدا دروغ می بندند.»

می فرماید: بعضی از اهل کتاب یا همان بنی اسرائیل (که مراد از این افراد، غالباً نصاری هستند) این گونه اند که اگر به آنها یک قنطار (مال بسیار زیاد) امانت بدهید، به شما برمی گردانند؛ و بعضی از آنها (که مراد از این افراد، یهودیان هستند) این گونه اند که اگر به آنها یک دینار امانت بدهید، به شما بر نمی گردانند مگر اینکه بر آنها تسلط داشته باشید!

قرآن کریم در این آیه شریفه، از باطن یهود و نصاری گزارش داده و می فرماید: اگر مال بسیار زیادی را نزد نصاری به امانت بگذارید، به شما برمی گردانند، ولی اگر مال کمی را نزد یهود به امانت بگذارید، به شما بر نمی گردانند!

اگر کسی بخواهد مال مردم را به ناحق بخورد، آن مالی را تصرف خواهد کرد که ارزش داشته باشد، وگرنه هیچ کس در مال بی ارزش، چشم طمع نمی دوزد. پس چرا یهودیان مال کم و بی ارزش را بر نمی گردانند؟

قرآن می فرماید ریشه این کار یهود، دنیا طلبی نیست، زیرا در اینجا فرض بر آن است که مال به امانت سپرده شده، یک مال بی ارزشی است و حس دنیا طلبی، انسان را بر نمی انگیزاند تا بخواهد مال بی ارزش را تصاحب نماید، بلکه ریشه این کار یهود، اعتقاد آنهاست:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ، این کار یهود به خاطر آن است که معتقدند: ما هیچ گونه تکلیف، تعهد و مسؤولیت شرعی و انسانی نسبت به

غیر یهود نداریم!

در ترجمه‌های انگلیسی، واژه **الْأُمِّيَّيْن** را به «گوییم» یا «جنتیل» ترجمه نموده‌اند<sup>۱</sup>؛ این واژه‌ها گرچه به‌طور صحیح ترجمه شده‌اند، ولی واژه‌های تحقیرآمیزی هستند، و امروزه به واسطه مطرح شدن بحث نژادپرستی در سطح دنیا، چرایی استفاده از این واژه‌ها را این‌گونه توجیه می‌کنند که منظور ما از غیر یهود، مردم بت‌پرست زمان گذشته است!

بنابراین، قوم یهود بنا بر اعتقادی که دارند می‌گویند: ما هیچ مسؤولیت و تعهدی در زمینه رعایت حقوق انسانی نسبت به غیر یهود نداریم! یعنی باورشان این است که غیر یهود - هر کس که می‌خواهد باشد، مسلمان باشد یا غیر مسلمان؛ فلسطینی باشد یا مسیحی یا بودایی و یا هر کس دیگری با هر نوع عقیده‌ای که دارد؛ مرد باشد یا زن؛ بزرگ باشد یا کودک و نوجوان - حیواناتی انسان‌نما هستند که اگر در راستای اهداف قوم یهود نباشند، باید از سر راه برداشته شوند!

### برخی از اعتقادات یهود

یهودیان، کتابی دارند به نام «تلمود»<sup>[۱۶۳]</sup>؛ آنها

بر اساس مطالب این کتاب، معتقدند:

ما قوم برگزیده خداوند هستیم و بقیه انسان‌ها،

حکم حیوان را دارند. انسان‌ها سه دسته‌اند:

۱- انسان‌های درجه یک، که همان انسان‌های

واقعی هستند. (یعنی بنی اسرائیل و یهود).



۱. به عنوان مثال: ترجمه محمد مارمادوک پیکتال: «That is because they say: We have no duty to the **Gentiles**».

ترجمه مسلمانان مترقی (مترجمان): «That is because they said: We have no obligation towards the **Gentiles**».

۲- انسان‌های درجه دو، که حیواناتی مفید هستند (حیوانات انسان‌نما). منظور آنها از انسان‌های درجه دو، غیر یهودیانی هستند که یهود را به رسمیت شناخته و برتر می‌دانند و در خدمت آنها هستند. یهودیان معتقدند: این‌گونه انسان‌ها، آزاری ندارند و مفیدند؛ بنابراین همان‌طور که به اسب خود رسیدگی می‌کنی تا از او بارکشی کنی، به انسان‌های درجه دو نیز رسیدگی کن تا برایت بارکشی کنند!

۳- انسان‌های درجه سه، که حیوانات مودی هستند. منظور آنها از انسان‌های درجه سه، غیر یهودیانی هستند که یهود را قوم برتر ندانسته و به رسمیت نمی‌شناسند و در راستای اهداف یهود، حرکت نمی‌کنند؛ یهودیان معتقدند: شکم زمین برای این‌گونه انسان‌ها از روی زمین بهتر است! پس باید آنها را از بین برد، آن هم به ارزان‌ترین وجه ممکن؛ یعنی اگر می‌توانی با سنگ او را از بین ببری، با شمشیر سرش را جدا نکن، چون شمشیرت کُند می‌شود!

شما از کشتن یک سوسک، چقدر عذاب وجدان می‌گیرید؟ قوم یهود نیز نسبت به دشمنان غیر یهودی خود، چنین حسی دارند! از همین روست که در کشتن آنها تردید نمی‌کنند و برای آنها کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان معنا ندارد! بعضی از گزاره‌های کتاب تلمود، از این قرار است:

«هرچه غیر یهودی دیدید، به اندازه‌ای که در توان شماست به قتل برسانید. اگر چنین امری در توان یک یهودی باشد و انجام ندهد، مرتکب خلاف شده است.»  
 «تمامی دنیا و آنچه که در دنیاست، ملک یهود است و قوم یهود، حق تسلط کامل بر آن را دارند.»

«نطفه غیر یهودی، مثل نطفه بقیه حیوانات است.»  
 «تعدی به ناموس غیر یهودی بلامانع است. زیرا کفار، مانند حیوانات هستند. یهودی حق دارد زنان غیر یهودی را به غضب برآید و زنا و لواط با غیر یهودی عقاب و

کیفری ندارد.»

«دزدی از یهودی، حرام و از غیر یهودی، جایز است. حیات و زندگانی دیگران، ملک یهود است، چه رسد به اموال آنها.»

«به کسانی که یهودی نیستند، قرض ندهید مگر آنکه نزول بگیرید.»

و...

اعتقادات فوق، جزء شریعت (تحریف‌شده) یهودیان می‌باشد و روحیات آنها بر همین اساس شکل گرفته است؛ و همان‌طور که می‌بینید، انسانیت‌زدایی از پیروان ادیان غیر یهودی، بر اساس آموزه‌های تلمود و تورات تحریف‌شده، صهیونیست‌ها را نسبت به جان، مال، سرزمین و ناموس غیر یهود، حریص و وقیح کرده است.<sup>۱</sup>

حالا می‌توانید ریشه‌های **اظهارات «گالانت»**، وزیر جنگ رژیم صهیونیستی را پیدا کنید که پس از آغاز نبرد طوفان الاقصی، دستور محاصره کامل نوار غزه را صادر کرد و گفت: «غزه را همه‌جانبه محاصره می‌کنیم؛ برق، آب، غذا و سوخت را قطع خواهیم کرد؛ همه راه‌ها بسته خواهد شد. ما در حال جنگ با حیوانات انسان‌نما هستیم و همانند حیوان با آنها رفتار خواهیم کرد!».

او بر اساس اعتقادش این حرف را زده است و این گفته خود را اهانت نمی‌داند! در ادامه آیه شریفه مورد بحث می‌فرماید:

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ.

سؤال: اعتقاد یهودیان متکبر - که غیر یهود را حیوان می‌پندارند - به ما می‌فهماند

که این ادعای آنان، ناشی از تکبر درونی آنهاست، پس ذکر عبارت **وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ** چه ارتباطی با اعتقاد و گفته آنان دارد؟

۱. برای آگاهی از تفکرات یهود و صهیونیسم علیه مردم غیر یهودی دنیا، پیشنهاد می‌کنیم بندهای بیست و چهارگانه

«پروتکل‌های دانشوران صهیون» را مطالعه بفرمایید. (رجوع کنید به: پی‌نوشت [۶۰])

پاسخ: این اعتقاد یهودیان، صرفاً برآمده از تکبر درونی آنها نیست، بلکه این اعتقاد خود را سخن خداوند می‌دانند، یعنی معتقدند خداوند به آنان فرموده که شما قوم برتر هستید و در برابر غیر یهود، هیچ‌گونه مسؤولیت و تعهدی ندارید! به همین دلیل است که **خاخام صهیونیستی در استدلال بر کودک‌کشی، می‌گوید:** «به هیچ‌کس نباید رحم کنیم، حتی به اطفال و کودکان هم نباید رحم کنیم، خداوند در تورات این‌گونه از ما خواسته است!».



این سخنان تأکیدی است بر اینکه قتل عام فلسطینی‌ها از جمله کودکان و زنان و بمباران بیمارستان‌ها، بر اساس یک ایدئولوژی و تئوری پردازی صورت می‌گیرد. معنای این سخن آن است که اگر ما به زنان و کودکان رحم کنیم، ما ظالم خواهیم بود، زیرا از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌ایم! بنابراین فردی که یهودی و متدین به دین یهود است، بر اساس اعتقادات یهود، نباید از کشتن غیر یهود، سربازبزند و آن را قبیح بشمارد!

در انتهای آیه شریفه نیز می‌فرماید:

وَهُمْ يَعْلَمُونَ، دروغ به دین می‌بندند و سخنان دروغ خود را به خداوند نسبت می‌دهند.

خداوند در آیه بعد تذکر داده و می‌فرماید:

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَآتَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>

«آری، هر که به پیمان خود [در تعهد به اجرای احکام دین] وفا کرد، و [در همه امور زندگی] تقوا پیشه ساخت، [بداند که] یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.»

از مصادیق اساسی تقوای فطری، رعایت عهد و پیمان است؛ و این وفای به عهد، در حکم زیربنای ساختمان فطرت انسان است.

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۷۶.

وفای به عهد و پیمان، یکی از همان ده فرمانی است که حضرت موسی علیه السلام برای قوم خود بیان فرموده و حدود چهل سال بر روی آن تأکید نمودند. این ده فرمان، برای تمام انبیاء علیهم السلام بوده است و همان طور که در ابتدای این نوشتار اشاره کردیم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مکه، به همین ده فرمان امر فرمودند.<sup>۱</sup>

تقوای فطری، مسأله بسیار مهمی است که در ابتدای سوره بقره به آن اشاره نموده و می فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ<sup>۲</sup>

مراد از تقوا در این آیه شریفه، تقوای فطری است؛ یعنی هر حقیقتی که به انسان می رسد، نسبت به آن ملتزم و پایبند باشد. وجود تقوای فطری، زمینه ساز تقوای شرعی است. در آیه بعد، تقوای شرعی را این گونه بیان می فرماید:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ<sup>۳</sup>

تقوای شرعی، عبارت است از مجموعه ایمان و عمل صالح؛ تقوای شرعی و برخورداری از ایمان و عمل صالح، باعث ایجاد پوشش و لباس برای انسان می گردد:

وَ لِيَأْسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ<sup>۴</sup>

از آن طرف، اگر تقوای شرعی باشد ولی تقوای فطری نباشد، و به عبارت دیگر ظاهر دین باشد اما حقیقت دین نباشد، در این صورت حاصل و نتیجه ای جز نفاق و جنایت نخواهد داشت؛ چنین حالتی را در گروه موسوم به داعش ملاحظه کردیم!

قرآن کریم در ضمن بیان سرگذشت اقوام پیشین، در مورد لزوم رعایت تقوای

۱. صفحه: ۱۴.

۲. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۲.

۳. همان، آیه شریفه ۳.

۴. سوره مبارکه اعراف، قسمتی از آیه شریفه ۲۶.

فطری هشدار داده و می‌فرماید:

وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>

ترجمه‌هایی که از این آیه شریفه موجود است، ترجمه‌های دقیقی نیست؛ زیرا باء در عبارت بِمَا كَذَّبُوا که باء سببیت می‌باشد، به گونه‌ای دیگر ترجمه شده است.<sup>۲</sup> بعضی از تفاسیر نیز این باء را باء سببیت نمی‌دانند. [۶۴]

نمی‌فرماید: «فَمَا آمَنُوا: کفار ایمان نیاوردند»، بلکه می‌فرماید: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا، یعنی کفار اصلاً نمی‌توانستند ایمان بیاورند؛ و به عبارت دیگر، اصلاً امکان اینکه ایمان بیاورند برای آنان وجود نداشت!

ممکن است سؤالی در اینجا به وجود آید و آن اینکه: کسی که امکان ایمان آوردن برای او وجود ندارد، چرا باید مورد مؤاخذه و تنبیه قرار گیرد؟! (کسی که امکان بلندکردن وسیله پنج تنی را ندارد، آیا رواست که او را مؤاخذه نموده و شلاق بزنند؟! خداوند پاسخ به این سؤال را در ادامه آیه شریفه بیان نموده و می‌فرماید: بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ؛ اینکه امکان ایمان آوردن از آنان سلب شده، به واسطه تکذیب‌هایی است که در آنها نهادینه شده بود! یعنی آنقدر حقایق کوچک را زیرپا گذاشتند تا اینکه آرام آرام کارشان به جایی رسید که حقایق بزرگ‌تری را هم که انبیاء علیهم‌السلام آوردند، نتوانستند بپذیرند!

بنابراین خودشان باعث از بین رفتن ظرفیت وجودی خویش گشتند؛ زیرا در هر مسأله‌ای، شهوت و غضب خود را بی حد و مرز اعمال نموده و جلوی آن را نگرفتند!

۱. سوره مبارکه اعراف، قسمتی از آیه شریفه ۱۰۱.

۲. به عنوان نمونه، به ترجمه‌های آقایان: الهی قمشه‌ای، مکارم شیرازی، انصاریان، آیتی، فولادوند و... مراجعه فرمایید.

آن کسی که نصیحت دیگران را بر نمی‌تابد و بلافاصله اعتراض می‌کند، با قوم نوح علیهم‌السلام که در برابر نصایح آن حضرت اعتراض می‌کردند، چه تفاوتی دارد؟ قوم نوح علیهم‌السلام دائماً به ایشان اعتراض نموده و می‌گفتند:

قَالُوا يَنْوُحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ<sup>۱</sup>

«گفتند: ای نوح! با ما جدال و ستیزه کردی و بسیار هم جدال و ستیزه کردی، نهایتاً اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب] به ما وعده می‌دهی، برایمان بیاور.»  
آری! اگر کسی عادت کند که حقوق کوچک را زیر پا بگذارد، قطعاً حقوق بزرگ‌تر را نیز زیر پا خواهد گذاشت.

بنابراین رعایت حقوق بشر، رعایت زن و کودک و ضعیف و نیز پناه‌دادن و آزار ندادن آنها از مصادیق اساسی تقوای فطری به شمار آمده و از احکام اولیه تمام ادیان محسوب می‌شود و مخاطب آن، همه انسان‌ها در تمام قرون و اعصار هستند؛ از این رو در پایان آیه مورد بحث می‌فرماید: فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.<sup>۲</sup>

واژه الْمُتَّقِينَ در اینجا، شامل وفای به عهد و تقوای فطری می‌شود، و به عبارت دیگر، نتیجه اَوْفَى بِعَهْدِهِ (وفای به عهد) به اضافه وَ اتَّقَى (تقوای فطری) عبارت است از الْمُتَّقِينَ، که خداوند این‌گونه افراد را دوست دارد.

سپس در آیه بعد می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ

۱. سوره مبارکه هود، آیه شریفه ۳۲.

۲. سوره مبارکه آل عمران، قسمتی از آیه شریفه ۷۶.

أَلِيمٌ<sup>۱</sup>

«قطعاً کسانی که پیمان خدا و سوگندهایشان را [برای رسیدن به مقاصد دنیایی] به بهای اندکی می‌فروشند، برای آنان در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا با آنان سخن نمی‌گوید، و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی‌نماید، و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی‌کند؛ و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.»

در این آیه شریفه تذکر داده و می‌فرماید: عهد با مردم، در حقیقت، عهد با خداوند است و نباید کسی آن را نادیده بگیرد؛ و اگر کسی به این عهد وفا نکند، خداوند در روز قیامت با وی تکلم نخواهد کرد و به او نظر رحمت نخواهد افکند.

در آیه دیگری که مشابه همین جریان را تذکر می‌دهد، می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَتًّا قَلِيلًا  
أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ  
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۲</sup>

«قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود از بی‌سوادان یهود و نصاری] پنهان می‌کنند، و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می‌آورند، جز آتش به شکم‌های خود نمی‌ریزند. و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و [از گناهان و زشتی‌ها] پاکشان نمی‌کند، و برای آنان عذابی دردناک است.»

این دو آیه شریفه، هر دو در مورد قوم یهود است؛ خداوند در آیه اول فرمود:

وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ.

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۷۷.

۲. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۷۴.

ولی در آیه دوم می‌فرماید:

وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

این تغییر عبارات، به دو روش برخورد خداوند با قوم یهود اشاره می‌فرماید که فعلاً از بیان آن صرف نظر می‌کنیم.

بنابراین قوم یهود که معتقدند سرای آخرت، خالص از برای ماست و می‌گویند:

لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا<sup>۱</sup>، در روز قیامت دچار ذلت خواهند شد و عدم تکلم خداوند با آنان و نظر نکردن به آنها، بزرگ‌ترین عذاب آنان خواهد بود، به طوری که از آتش جهنم نیز سخت‌تر و شکننده‌تر است!

البته ناگفته نماند که ما تصویری از تکلم خداوند با بنده خویش و نظر نمودن

به او، نداریم و شدت این نوع عذاب برای قوم یهود را درک نمی‌کنیم!

### نژادپرستی یهود؛ ریشه پیمان شکنی آنها

قوم یهود با این دروغ‌هایی که به خداوند نسبت می‌دهند، چه سودی می‌برند؟ مگر چند سال قرار است در این دنیا زندگی کنند؟ آیا نمی‌دانند که بالاخره بساط این دنیا برچیده خواهد شد؟ چرا نسبت به غیر یهود، هیچ‌گونه تعهد و مسؤلیتی را نمی‌پذیرند؟ چرا تورات را تحریف کرده و مطابق با میل خود نوشته‌اند و آنگاه آن را به خداوند نسبت می‌دهند؟

قرآن در این باره گزارش داده و می‌فرماید:

يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ<sup>۲</sup>

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۱۱: «وگفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد!»

۲. همان، قسمتی از آیه شریفه ۷۹.

«با دست‌هاشان نوشته‌ای را می‌نویسند، سپس می‌گویند: این [نوشته] از سوی خداست.»

پاسخ به این سؤالات را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و آن اینکه: ریشه تمام ظلم‌هایی که قوم یهود مرتکب شده و می‌شود، به این اعتقاد برمی‌گردد که آنها خود را تنها قوم برگزیده خداوند می‌دانند که به‌طور مطلق و بی‌قید و شرط از طرف خداوند، برگزیده شده‌اند! به‌گونه‌ای که اعمال و رفتارشان - هر چه می‌خواهد باشد، حتی اگر کشتن غیر یهودیان بی‌گناه باشد - به این برگزیدگی، هیچ‌گونه آسیبی نخواهد زد!

قرآن کریم از اعتقادات یهود و نصاری، پرده برداشته و می‌فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ مَنۢ نَّحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبَّوْهُ<sup>۱</sup>

«و یهود و نصاری گفتند: ما پسران خدا و دوستان اویم.»

واضح است که نتیجه این نوع تفکر، چیزی جز طغیان بی‌حد و حصر نخواهد بود. اگر کسی معتقد شود که با انجام هر کاری، حتی اگر کشتن کودکان مظلوم فلسطینی باشد، باز هم محبوب خداوند است و از چشم خداوند نخواهد افتاد، و هیچ بازخواستی نخواهد شد، و فقط اوست که وارد بهشت خواهد گردید، در این صورت به راحتی هر کاری که دلش بخواهد، انجام می‌دهد.

قرآن کریم در جایی دیگر، از این اعتقاد باطنی یهودیان چنین گزارش می‌دهد:

وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً<sup>۲</sup>

«و گفتند: آتش [دوزخ] جز چند روزی به ما نمی‌رسد.»

و نیز می‌فرماید:

۱. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۱۸.

۲. همان، قسمتی از آیه شریفه ۸۰.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ<sup>۱</sup>

«گفتند: هرگز آتش [دوزخ در روز قیامت] جز چند روزی به ما نمی‌رسد»

اعتقاد آنها این است که آتش جهنم هرگز ما را نخواهد سوزاند مگر چند روزی معدود! بنابراین اگر انبیاء را هم بکشیم، فقط چند صبحی عذاب خواهیم شد و سپس به بهشت خواهیم رفت!

با دقت و تأمل در این آیات، می‌فهمیم که در دل این اعتقاداتِ یهود، اعتقاد دیگری نیز نهفته است و آن اینکه: غیر یهود، افرادی پست هستند، هر که می‌خواهد باشد! به عبارت دیگر، اگر قوم یهود علاوه بر خود، قوم دیگری را نیز برگزیده خداوند می‌دانست، در این صورت نمی‌توانست نسبت به آنها بی‌مسئولیت و بی‌تفاوت باشد؛ پس اینکه غیر یهود را حیوان می‌پندارند، بیانگر آن است که برگزیده‌بودن را مختص به خود دانسته و غیر یهود را پست می‌دانند، با این تفاوت که افراد غیر یهودی که با آنان دوستی می‌کنند را حیوانات مفید دانسته و در خدمت خود می‌گیرند، ولی افراد غیر یهودی که با آنان دشمنی می‌کنند را حیوانات مودی دانسته و درصدد حذف آنان برمی‌آیند!

دیوید هیرست در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۳ میلادی در روزنامه گاردین، از مارتین ون کرولد<sup>۲</sup> نقل کرده که موشه‌دایان، وزیر اسبق دفاع و خارجه رژیم صهیونیستی گفته است:

«اسرائیل باید مانند یک سگ دیوانه باشد، آنقدر خطرناک که کسی

نتواند مزاحمش شود.»<sup>۳</sup>

۱. سوره مبارکه آل عمران، قسمتی از آیه شریفه ۲۴.

۲. استاد تاریخ نظامی دانشگاه عبری اورشلیم.

۳. «Israel must be like a mad dog, too dangerous to bother»

گیدئون لوی، خبرنگار و نویسنده اسرائیلی روزنامه هآرتس - که چپ‌گرا و منتقد صهیونیست‌هاست - می‌گوید:



«من می‌خواهم به سه اصل اشاره کنم که باعث می‌شوند

ما اسرائیلی‌ها بتوانیم علی‌رغم واقعیت‌های وحشیانه موجود، در آرامش زندگی کنیم.



اصل اول: اکثر ما اسرائیلی‌ها - اگر نگوییم همه ما - از عمق وجودمان باور داریم که قوم برگزیده هستیم، پس حق داریم هر کار دل‌مان می‌خواهد، انجام دهیم.

اصل دوم: ما در اشغالگری، رکورد زده‌ایم. اما هرگز در طول تاریخ، هیچ اشغالگری وجود نداشته که خود را قربانی معرفی کند! نه فقط قربانی، بلکه تنها قربانی موجود در صحنه! این هم باعث می‌شود که ما اسرائیلی‌ها علی‌رغم جنایات هر روزه، بتوانیم در آرامش زندگی کنیم. زیرا باور داریم که قربانی هستیم!

اصل سوم (که شاید مهم‌ترین و بدترین هم باشد): انسان‌زدایی سازمان‌یافته از غیر یهودیان است. غیر یهودیان را انسان و بشر نمی‌دانیم که حقوق بشر داشته باشند.

شما می‌توانید زیر پوست هر اسرائیلی، این باورها را ببینید!

البته در اینجا ممکن است اشکالی مطرح شود و آن اینکه: فقط قوم یهود نیست که قائل به برتری بنی اسرائیل می‌باشد، بلکه خود قرآن نیز در سوره مبارکه بقره، برتری قوم بنی اسرائیل را در آیات ۴۷ و ۱۲۲ ذکر نموده و می‌فرماید:

يٰۤاَيُّهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَىٰ

الْعَلَمَيْنِ

«ای بنی اسرائیل! نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان [زمان خودتان] برتری دادم، یاد کنید»

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: وجود این وصف برای بنی اسرائیل تا زمانی است که آنها بر ایمان و عهد و پیمان خود باقی باشند؛ به عبارت دیگر، برگزیده بودن و برتری آنها تا وقتی است که از فرمان الهی سرپیچی نکنند؛ همان‌گونه که در مقطعی از تاریخ، یعنی در زمان حضرت یوشع علیه السلام و خصوصاً در زمان حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام به واسطه همراهی با پیامبر الهی و اطاعت از اوامر حق تعالی و داشتن ایمان و عمل صالح، دارای عزت و کرامت گشته و برتری یافتند<sup>۱</sup>؛ بنابراین اگر فرمان خداوند را زیر پا بگذارند و هر جرم و جنایتی که خواستند از آنها سر بزنند، در این صورت برتری و فضیلتی در کار نخواهد بود؛ چنانچه پس از حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام، دوباره به تمرد و سرپیچی از دستورات الهی برگشته و مرتکب بدترین عصیان‌ها شدند و کارشان به جایی رسید که به پیامبرکشی عادت کردند!

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاءُوا بِعَصَابٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَانُوا  
يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكِ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا  
يَعْتَدُونَ<sup>۲</sup>

۱. حکومت حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام، جلوه‌ای از حکومت جهانی حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام است؛ خداوند با ذکر جریان حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام و اطاعت مردم از آن دو پیامبر الهی و درخواست عمومی برای تشکیل حکومت سراسر عدل، به ما نیز تذکر می‌دهد که اگر شما هم مانند مردم زمان حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام خواستار حکومت سراسر نورانی و پر از عدل و داد امام زمان علیه السلام هستید، راهش اطاعت از ولی الله الاعظم علیه السلام در سطح فردی و اجتماعی و نیز درخواست حقیقی ایجاد جامعه مه‌دوی است. (معظم له)

۲. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۶۱.

«و [داغ] خواری و بیچارگی و نیاز بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند؛ این [خواری و خشم] به سبب آن بود که آنان همواره به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند؛ این [کفرورزی و کشتن پیامبران] به علت آن بود که [از فرمان من] سرپیچی نمودند و پیوسته [از حدود حق] تجاوز می‌کردند.»

در آیات دیگری نیز به این مطلب اشاره شده است.<sup>۱</sup>

در بعضی از روایات نیز آمده که در یک بین الطلوعین، هفتاد پیامبر معصوم را به قتل رساندند!<sup>۱۶۵</sup> یا مثلاً حضرت زکریا علیه السلام را در میان تنه درخت، اراه کردند!<sup>۲</sup> عده‌ای را در دیگ آب جوش انداختند!<sup>۱۶۶</sup>

۱. از جمله:

- در سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۱۱۲: ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ أَيْنَ مَا تَفْتَوُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوَ وَ يَعْصِبُ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ؛ «هر زمان و هر کجا یافت شوند، [داغ] خواری و ذلت بر آنان زده شده، مگر [آنکه] به ریسمانی از جانب خدا [که ایمان به قرآن و نبوت پیامبر است] و یاریسمانی از سوی مردم، [مؤمن که پذیرش ذمه و شرایط آن است، چنگ زنند] و به خشمی از سوی خدا سزاوار شده‌اند و [داغ] بینوایی و بدبختی بر آنان زده شد. این بدان سبب است که آنان همواره به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، و این [کفرورزی و کشتن پیامبران] به سبب این است که [خدا را] نافرمانی نمودند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می‌کردند.»

- در سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۲۱: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقِّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ «کسانی که پیوسته به آیات خدا کفر می‌ورزند، و همواره پیامبران را به ناحق می‌کشتند، و از مردم کسانی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.»

- در سوره مبارکه مانده، آیه شریفه ۷۰: لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كَلَّمْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِمَّا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ؛ «البته ما از بنی اسرائیل [بر اطاعت از خدا و پیروی از موسی] پیمان گرفتیم و پیامبرانی به سوی ایشان فرستادیم؛ هرگاه پیامبری احکام و قوانینی که دلخواهشان نبود برای آنان می‌آورد، گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتند!»

مگر کشتن انسان معصومی که خداوند، عصمت آن را مُهر نموده، به این راحتی ممکن است؟! خداوند به هیچ وجه از چنین گناهی نخواهد گذشت.

آنها به راحتی می گفتند: ما رسول خدا، عیسی بن مریم را به قتل رساندیم!

إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ<sup>۱</sup>

آنها حضرت عیسی علیه السلام را اصلاً به پیامبری قبول نداشتند، و اینکه عبارت رَسُولَ اللَّهِ را به کار برده و گفتند: ما رسول خدا را کشتیم، یا از روی تمسخر بوده، یا با وقاحت تمام می گفتند: به فرض که رسول خدا بوده باشد، خیلی کار خوبی انجام دادیم که او را به قتل رساندیم!

قوم یهود که عادت کرده پیامبران معصوم و از نفس گذشته را به راحتی به قتل برسانند، آن هم پیامبرانی از تیره و تبار و قوم خودشان، به طریق اولی از کشتن زنان و کودکان و ضعیفان نیز ابایی نخواهد داشت!

خلاصه آنکه قوم یهود، هیچ تعهد و مسؤولیتی نسبت به غیر یهود، قائل نیستند؛ زیرا خود را تنها قوم برتر و برگزیده خداوند دانسته و غیر یهود را حیواناتی انسان نما می پندارند که صرفاً باید در خدمت قوم یهود باشند.

البته ناگفته نماند که این اعتقاد، هم به یهود نسبت داده شده و هم به نصاری، چون می فرماید: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ<sup>۲</sup>؛ منتها مجرای حرف یهود و نصاری در این باره با هم متفاوت است به این بیان که:

نصاری یا همان مسیحیان، به واسطه وجود حضرت عیسی علیه السلام خود را خویشاوند و فرزند خداوند می پندارند، یعنی معتقدند که حضرت عیسی علیه السلام خداوند است و ما هم که پیروان او هستیم، فرزندان خداوند به شمار می آییم!

۱. سوره مبارکه نساء، قسمتی از آیه شریفه ۱۵۷.

۲. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۱۸.

اما یهود، این خصوصیت و قرابت نسبت به خداوند را از بُعد نژادی مطرح می‌کنند و معتقدند که ما نژاد برتر و ویژه‌ای هستیم، و به‌همین دلیل دارای احکام خاصی می‌باشیم!

ما وقتی مرغ و خروس را سر می‌بریم و مصرف می‌کنیم، آیا خود را جنایت‌کار می‌دانیم؟ خیر! یهود نیز خود را مالک غیر یهود دانسته و وقتی غیر یهود را سر می‌برد، خود را جنایت‌کار نمی‌داند، زیرا غیر یهود را مثل همان مرغ و خروس، صرفاً حیوان می‌پندارد! این منطق، منطق شیطانی یهود است؛ از این رو در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا ۗ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ<sup>۱</sup>

«بگو: [اگر گفتار شما درست است] پس چرا خدا شما را به گناهاتان عذاب می‌کند؟ بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که خدا آفریده است. هر که را بخواهد می‌آمزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند. و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، و بازگشت به سوی اوست.»

اگر راست می‌گویید و خود را عزیزکرده خداوند، و بندگان خاص و ویژه حق تعالی می‌پندارید، پس چرا خداوند شما را در برابر گناهاتان عذاب می‌کند؟!

### تقوا؛ تنها ملاک برتری

به‌همین دلیل است که هر گاه در قرآن کریم صحبت از فضیلت و برتری می‌شود، بلافاصله قبل و بعد از آن، سخن از امر و نهی شرعی به میان می‌آید؛ به عنوان مثال، به این چند آیه در سوره بقره، دقت کنید:

۱. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۱۸.

در آیات ۴۰ و ۴۱ می‌فرماید:

يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَارْهَبُونِ<sup>۱</sup>

«ای بنی اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم، یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همه انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم، و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید.»

به عهد من با شما، وفا کنید و به ایمان خود پایبند باشید تا من نیز به عهد شما وفا کنم و شما را در موقعیت برتر اجتماعی قرار دهم.  
سپس در آیه بعد می‌فرماید:

وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۗ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّيَ فَاتَّقُونِ<sup>۲</sup>

«و به آنچه [بر پیامبر اسلام] نازل کرده‌ام که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست، ایمان آورید و نخستین کافر به آن نباشید [که نسل به نسل پس از شما به پیروی از شما به آن کافر شوند] و آیاتم را [در تورات که اوصاف محمد و قرآن در آن است، با تغییر دادن و تحریف کردن] به بهایی ناچیز نفروشید، و فقط از من پروا کنید.»

در آیات ۴۷ و ۴۸ می‌فرماید:

يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَىٰ

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۴۰.

۲. همان، آیه شریفه ۴۱.

الْعَلَمِينَ<sup>۱</sup>

«ای بنی اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان [زمان خودتان] برتری دادم، یاد کنید.»

سپس در آیه بعد می فرماید:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ<sup>۲</sup>

«و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند، و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند.»

در آیات ۱۲۲ و ۱۲۳ می فرماید:

يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ<sup>۳</sup>

«ای بنی اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان [زمان خودتان] برتری دادم، یاد کنید.»

سپس در آیه بعد می فرماید:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ<sup>۴</sup>

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند، و نه از کسی

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۴۷.

۲. همان، آیه شریفه ۴۸.

۳. همان، آیه شریفه ۱۲۲.

۴. همان، آیه شریفه ۱۲۳.

[در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می گیرند، و نه کسی را شفاعتی سود دهد، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند.]»

با این آیات و تذکرات، می خواهد بفرماید این گونه نیست که شما با من نسبت داشته باشید و خود را در امان بدانید! بلکه لازم است تقوا پیشه کنید و برای قیامت خود، فکری نمایید.

از مجموع آیات مورد بحث، ممکن است برداشت شود که ما مسلمانان نیز دارای برتری و فضیلت هستیم؛ خداوند تذکر داده و می فرماید برتری و فضیلت، به اسم نیست، بلکه به حقیقت ایمان و عمل صالح است:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصْرَى وَ الصَّيْبِیْنَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَ  
 الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ  
 یَحْزَنُونَ<sup>۱</sup>

«مسلمان کسانی که [به ظاهر] ایمان آوردند، و یهودی ها و نصرانی ها و صابئی ها هر کدامشان [از روی حقیقت] به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

بنابراین یهودی، نصرانی، صابئی، مسلمان و... فرقی نمی کند، آنچه ملاک و معیار است، ایمان و عمل صالح می باشد.

بنابراین مسأله برتری و فضیلت، اختصاص به یهود ندارد، بلکه خداوند در چند جا از قرآن می فرماید هر قومی که ایمان و تقوا داشته باشند، من زمینۀ سیادت و برتری را برای آنها فراهم می کنم تا آنجا که مخازن زمین را در اختیار آنان قرار خواهم

داد. [۶۷]

## رضایت یهود به جنایات پدران

سؤال دیگری که ممکن است به وجود آید این است که: گرچه آباء و اجداد یهود در گذشته، مرتکب جرائم سنگینی شده بودند، اما بین یهودیانی که پیغمبرکشی کرده بودند و یهودیان زمان نزول قرآن، حدود هزار و هشتصد سال فاصله می باشد، پس چرا قرآن کریم، یهود زمان نزول قرآن را این گونه مورد سرزنش قرار می دهد؟ جرم یهودیان زمان حضرت موسی علیه السلام، چه ارتباطی با یهودیان زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد؟ مگر خود قرآن در موارد متعدد نمی فرماید:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ<sup>۱</sup>

«و هیچ گنهکاری گناه دیگری را به دوش نمی کشد»

مگر در سوره مبارکه نجم نمی فرماید:

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يُرِيّ ۞ أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۞ وَإِبْرَاهِيمَ  
الَّذِي وَفَّىٰ ۞ أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ<sup>۲</sup>

«آیا نزد او علم غیب است و می بیند (که دیگران می توانند گناهان او را بر دوش گیرند)؟! ۞ یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟! ۞ و در کتب ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بطور کامل ادا کرد، ۞ که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد»

بنابراین هر کسی مسؤول اعمال خویش است؛ و بر این اساس، یهود زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز باید بر طبق عملکرد خودش ارزیابی گردد؛ پس چرا خداوند، گناهان آباء و اجداد آنها را به یهودیان زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده و می فرماید:

۱. قسمتی از آیات شریفه: ۱۶۴ سوره مبارکه انعام؛ ۱۵ سوره مبارکه اسراء؛ ۱۸ سوره مبارکه فاطر و ۷ سوره مبارکه زمر.

۲. سوره مبارکه نجم، آیات شریفه ۳۵ تا ۳۸.

فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ<sup>۱</sup>

«چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می‌رساندید؟!»

این موضوع، حتی در زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز مورد سؤال واقع شده بود که چرا خداوند در قرآن کریم، تاریخ یهودیان پیغمبرکش را با یهودیان زمان نزول قرآن، پیوند زده است؟!

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

با دقت در سیره قوم یهود، به دست می‌آید که اکثریت آنها در همان مسیر آباء و اجداد خود گام برمی‌دارند و همان کارهایی را انجام می‌دهند که آباء و اجدادشان انجام می‌دادند؛ و این مسأله، سند روشنی است که به ما می‌فهماند قوم یهود، سیره گذشتگان خود را ترک نکرده‌اند.

اما از نظر منطق قرآن کریم، ملاحظه می‌کنیم که قرآن، یک نکته روان‌شناختی خیلی عجیبی را پیشگویی نموده و از باطن قوم یهود پرده برمی‌دارد؛ و در حقیقت، قوم یهود را به لحاظ روانشناسی مورد بررسی قرار داده و شخصیت روحی روانی آنان را همراه با نکات دیگری درباره سیره یهود، بیان می‌فرماید.

آری، از کوزه همان برون تراود که در اوست!

بنابراین گره‌زدن تاریخ امت یهود از گذشته تا کنون، صرفاً یک جریان تاریخی نیست، بلکه یک مسأله درونی و باطنی است؛ به همین دلیل خطاب به یهودیان زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نموده و می‌فرماید:

أَفَلَمْآ جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ  
فَرِيقًا تَقْتُلُونَ<sup>۲</sup>

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۹۱.

۲. همان، قسمتی از آیه شریفه ۸۷.

«هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!»

این آیه شریفه دارای نکات فراوانی است که در ادامه، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

## دو) استکبار ظاهری و باطنی قوم یهود در برابر جبهه حق

نکته اول:

خداوند با آیه فوق، ظاهر و باطن رفتار قوم یهود را در برابر مسیر حق، منعکس نموده و می‌فرماید: هر وقت که پیامبری به سوی شما آمد که برخلاف میل شما بود، به لحاظ باطنی و درونی، مستکبرانه برخورد می‌کنید؛ و به لحاظ ظاهری و بیرونی، گروهی از پیامبران را تکذیب نموده و گروهی از آنان را به قتل می‌رسانید!

این کلام قرآن در حالی بیان می‌شود که مدت‌ها قبل از رسول اکرم ﷺ، هیچ پیامبری نبوده تا بخواهند او را تکذیب نموده یا به قتل برسانند! پس چرا تکذیب و قتل را به یهودیان زمان رسول اکرم ﷺ نسبت می‌دهد؟

قرآن، در حقیقت می‌خواهد باطن یهود را روشن سازد و بفرماید که روش برخورد قوم یهود با پیامبران الهی این چنین است؛ یعنی سیره آنها به گونه‌ای است که هر وقت پیامبری به سوی آنها بیاید، روش برخوردشان با آن پیامبر، همین گونه خواهد بود!

## سه) قتل و غارت، سیره دائمی قوم یهود

نکته دوم:

در به‌کاربردن کلمات آیه شریفه مورد بحث، دقت کنید! همان‌طور که معنای

تکذیب را با صیغه ماضی به کار برده، معنای قتل را نیز باید با صیغه ماضی به کار می برد و می فرمود: «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا قَتَلْتُمْ، گروهی از انبیاء را تکذیب کردید و گروهی را به قتل رساندید»؛ اما قرآن، معنای قتل و غارت را با صیغه مضارع به کار برده و می فرماید: فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ؛ یعنی می خواهد بفرماید که قتل و غارت و آدم کشی، سیره مستمر و دائمی شما یهودیان است! نه فقط آباء و اجداد شما، بلکه خود شما و فرزندان و نسل شما نیز آدم کش و غارت گر هستید!

به عبارت دیگر، می خواهد بفرماید شما یهودیان، قومی هستید که علاوه بر تأیید عملکرد گذشتگان خود، چنانچه فرصت پیدا کنید، دقیقاً همان روش آباء و اجداد خود را اجرا خواهید کرد و به قتل و غارت خواهید پرداخت و به هیچ وجه، احساس خلاف شرع هم نخواهید کرد!

امروزه می بینیم که در فلسطین و خصوصاً در غزه و لبنان، زنان و کودکان بی گناه را چگونه به خاک و خون می کشند، در حالی که حرمت جانها در ادیان تحریف نشده الهی آنقدر مهم است که حضرت موسی علیه السلام در جریان قتل آن نوجوان، توسط حضرت خضر علیه السلام، با شدت به آن حضرت اعتراض می کند! <sup>۱</sup> و در عین حال، نسبت به این اعتراض، مورد مؤاخذه و عقاب خداوند قرار نمی گیرد، چرا که به وظیفه خویش در موطن خود، عمل نموده است.

## غلبه آیین اسلام بر توطئه های یهود

نکته سوم:

۱. اشاره به سوره مبارکه کهف، آیه شریفه ۷۴: فَأَنْظِلْنَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَاقْتَلَهُ، قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِعَدْوِيٍّ بَعِيرٍ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا؛ «پس [هر دو] به راه افتادند تا [زمانی که] به نوجوانی برخوردند؛ پس [بنده ما] او را کشت. موسی گفت: آیا شخص بی گناهی را بدون آنکه کسی را کشته باشد، کُشتی؟ به راستی که کاری بسیار ناپسند مرتکب شدی!».

آیه شریفه مورد بحث، به منطق غالب اسلام نیز اشاره می‌فرماید؛ یعنی با به‌کاربردن فعل ماضی **كَذَّبْتُمْ** می‌فهماند که تکذیب و تحریف، مربوط به گذشته بوده و اکنون یهودیان، قادر به تکذیب و تحریف قرآن نخواهند بود؛ اما معنای قتل را با فعل مضارع - که دلالت بر استمرار دارد - بیان نموده و اشاره می‌فرماید که قوم یهود، اینک که نمی‌توانند بر آیین اسلام غلبه نموده و آن را تکذیب و تحریف کنند، به قتل و غارت روی خواهند آورد.

در سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ۖ يَتَقَوْمِ اٰذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ اَنْبِیَاءَ وَ جَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا وَ ءَاتٰكُمْ مَّا لَمْ یُوتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ <sup>۱</sup>

«و [یاد کنید] هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را حاکمان و فرمانروایان ساخت، و به شما نعمت‌های ویژه‌ای داد که به هیچ یک از جهانیان نداد.»

آنگاه پس از شش آیه که در مورد بنی‌اسرائیل بیان فرمود، به ماجرای فرزندان حضرت آدم علیهم‌السلام اشاره نموده و بعد از ذکر جریان قتل هابیل توسط قابیل، می‌فرماید: قابیل نمی‌دانست با جنازه برادرش چه کار کند! اینجا بود که:

فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا یَبْحَثُ فِی الْاَرْضِ لَیْرِیْهُوَ کَیْفَ یُؤَارِی سَوْءَةَ اَخِیْهِ  
 قَالَ یٰوِیْلَتِیْ اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِیْ سَوْءَةَ اَخِیْ فَاصْبِرْ مِّنَ  
 النَّدَمِیْنَ <sup>۲</sup>

«پس [در کنار جسد برادرش سرگردان بود که] خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او نشان دهد که چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [با دیدن

۱. سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۲۰.

۲. همان، آیه شریفه ۳۱.

حرکات کلاغ] فریاد زد: وای بر من! آیا ناتوان و عاجز بودم از اینکه مانند این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟! نهایتاً از پشیمانان شد.»

سپس در آیه بعد می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا  
وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ<sup>۱</sup>

«به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق، قصاص یا بدون آنکه فساد در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان‌ها را کشته، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند و زنده بدارد، گویی همه انسان‌ها را زنده داشته است. و یقیناً پیامبران دلایل روشنی برای بنی اسرائیل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق و فساد و] زیاده‌روی برخاستند.»

پس از بیان ماجرای قتل هابیل توسط قابیل، باید در آیه بعد، حکم را متوجه بنی آدم نموده و می فرمود: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي آدَمَ... حال که فرزندان بنی آدم مرتکب قتل شدند، ما بر بنی آدم مقرر داشتیم که...»، اما حکم را متوجه بنی اسرائیل نموده و می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا.  
این در حالی است که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان بنی اسرائیل، حدود شش

هزار سال فاصله است! پس چرا خداوند حکم را متوجه بنی اسرائیل نمود؟ و اصلاً چرا ماجرای فرزندان حضرت آدم علیهم السلام را در بین داستان بنی اسرائیل ذکر فرموده است؟ از آیه شریفه ۲۰ تا ۲۶ ماجرای حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را بیان نموده و سپس از آیه ۲۷ تا ۳۱ داستان هابیل و قابیل را ذکر فرموده، و آنگاه در آیه ۳۲ دوباره کلام را متوجه بنی اسرائیل می‌فرماید؛ چرا؟

سؤالات فراوان دیگری نیز در اینجا وجود دارد؛ اما در این نوشتار، از بحث درباره آنها صرف نظر می‌کنیم.

### دست داشتن یهود در قتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل البیت علیهم السلام

نکته چهارم:

عبارت **أَفْكَلَمَّا جَاءَكُمْ رَسُولٌ**، می‌تواند اشاره به این مطلب نیز داشته باشد که قوم یهود، در به شهادت رساندن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل البیت علیهم السلام که رسولان امت اسلام هستند، دخیل بوده‌اند. [۶۸]

### کودتا در نگرش اسلام، مردود است

در اسلام، مسأله‌ای تحت عنوان کودتا وجود ندارد؛ یعنی در آیین اسلام، ساقط نمودن یک حکومت - گرچه حکومت ظلم باشد - به واسطه یک کار نظامی یا شبه نظامی، مردود است؛ به همین دلیل است که ائمه اطهار علیهم السلام کودتا نکردند در حالی که زمینه کودتا در بعضی موقعیت‌ها وجود داشته است.

### اقامه قسط، وظیفه امت است

قرآن کریم می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ<sup>۱</sup>

«همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.»

رسولان، نیامده اند تا خودشان شخصاً اقامه قسط کنند، بلکه رسولان آمده اند تا مردم اقامه قسط کنند: لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.

آنگاه پس از اقامه قسط توسط مردم، می فرماید: وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...؛ این ترتیب عبارات، می فهماند که بحث برخوردهای قهری در جامعه، باید بعد از اقامه قسط در بین عموم مردم صورت پذیرد.

## اقسام الگوهای انقلاب در قرآن

حال که صحبت از کودتا به میان آمد، تذکر یک نکته، خالی از لطف نیست و آن اینکه در قرآن کریم، دو الگوی انقلاب مطرح شده است:

### (الف) الگوی انقلاب حضرت موسی علیه السلام

انقلاب حضرت موسی علیه السلام، بر علیه حکومت فرعون انجام شد که به واسطه آن، بنی اسرائیل نجات یافتند؛ اما در نهایت و در زمان خود آن حضرت، این انقلاب به

دلیل همراهی نکردن مردم، به بن بست رسید، تا آنکه رهبر الهی آنها از دنیا رفت.

### (ب) الگوی انقلاب رسول اکرم ﷺ

در انقلاب نبوی ﷺ، مفاد آیه شریفه مورد بحث، به طور دقیق اجرا شده است، یعنی پیامبر اکرم ﷺ دلایل روشنی را ارائه فرمودند و عده‌ای از حق‌پذیران، دعوت آن حضرت را پذیرفتند؛ آن هم نه فقط پذیرفتن ظاهری و زبانی، بلکه پذیرفتن همراه با اعتقاد راسخ و ایستادگی در برابر لوازم مسلمان شدن؛ لوازمی از قبیل: آزار و شکنجه، مجروح شدن، کشته شدن و...؛ یعنی پس از گذشت حدود ۱۲ تا ۱۵ سال، اقامه قسط توسط مردم انجام شد، آن هم به گونه‌ای که نیازی به برخوردهای قهری در میان جامعه مسلمین، نبود؛ برخوردها و جنگ‌هایی هم که رخ داد، تنها جنبه دفاعی داشت.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، منطبق بر الگوی انقلاب حضرت موسی علیهم السلام است؛ و متأسفانه با کم‌کاری و نادیده گرفتن سیره‌های روشن‌گر رسول اکرم ﷺ در امر اصلاح نفس و اجتماع، جامعه ما گرفتار برخی از مشکلات شده و اقامه قسط مورد انتظار، صورت نپذیرفته است.

با دقت در آیه شریفه مورد بحث درمی‌یابیم که این آیه، ناظر به ایمان فردی نیست، چرا که نمی‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُؤْمِنَ النَّاسُ»؛ ما رسولان را ارسال کردیم و کتاب و میزان را نازل نمودیم تا مردم ایمان بیاورند، در حالی که هدف دین، ایمان آوردن مردم است؛ بلکه آیه شریفه، ناظر به مسائل اجتماعی و حکومت اسلامی است.<sup>۱</sup>

۱. بحث مکی و مدنی که امروزه در بحث‌های علوم قرآنی مطرح می‌شود، صرفاً یک بحث تاریخی و تشریفاتی است! و حال آنکه بحث مکی و مدنی در حقیقت، بحث از کیفیت جامعه‌سازی است ولی با بی‌دقتی، به این موضوع اساسی پرداخته نمی‌شود. (معظم له)

اقامه به قسط، از اولین بیعت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در عقبه اول آغاز گردید که یک سال قبل از هجرت صورت پذیرفت <sup>۱۶۹</sup>؛ و همین بیعت، باعث بسترسازی جهت تشکیل حکومت اسلامی در مدینه گردید و اقامه قسط در مسلمانان شکوفا و عملیاتی شد. البته این اقامه قسط در جامعه نبوی صلی الله علیه و آله، در محدوده خاصی از کره زمین صورت پذیرفت، نه در تمام دنیا.

برای تشکیل حکومت، نباید از قوه قهریه استفاده نمود؛ بنابراین، وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنْفَعٌ لِلنَّاسِ، مربوط به بعد از تشکیل حکومت اسلامی است و پس از استقرار حکومت، از قوه قهریه استفاده می شود.

تشکیل حکومت اسلامی، با کار فرهنگی و تحول فرهنگی آغاز می شود. وقتی بیشتر افراد جامعه، خواستار برچیده شدن ظلم و استقرار حکومت عدل شوند، در این صورت به چنین انقلابی، کودتا گفته نمی شود.

اگر آیات مربوط به نبرد نهایی و جنگ با یهود به درستی تبیین می شد و حداقل توده شیعیان به این باور و ایمان می رسیدند که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام، جنگی رخ خواهد داد و در آن جنگ، اسلام پیروز خواهد شد، در این صورت چه بسا مدت ها قبل، ریشه اسرائیل کنده شده بود.

وقتی خداوند حکیم، یقین به پیروزی را مطرح می فرماید، دیگر تعلق و سستی معنا ندارد، سستی در جایی است که اعتقاد و ایمان به پیروزی نباشد!

در ماجرای حضرت موسی علیه السلام نیز وقتی بنی اسرائیل از روی سستی و ترس، تن به جنگ و مبارزه نداده و گفتند:

يَمْوَسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ <sup>۱</sup>

۱. سوره مبارکه مانده، قسمتی از آیه شریفه ۲۲.

«ای موسی! مسلماً در آنجا مردمی زورگو و ستم‌گر قرار دارند، و ما هرگز وارد آنجا نمی‌شویم تا آنان از آنجا بیرون روند، پس اگر از آنجا بیرون روند البته ما وارد خواهیم شد.»

در این هنگام، دو فرد مؤمن از پیروان حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده و گفتند:

أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

«از این دروازه به آنان یورش برید، چون به آنجا درآید یقیناً پیروزید؛ و اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.»

آری! به واسطهٔ رها نمودن آیات قرآن و سستی باور و ایمان نسبت به پیروزی جبههٔ اسلام و نصرت خداوند، قریب به هشتاد سال است که مسلمانان در ذلت به سر می‌برند و روحیه و عزت آنان توسط دشمنان، شکسته شده است! و این جرم، به پای همهٔ مسلمانان نوشته خواهد شد؛ هم به پای گویندگان که این مسألهٔ مهم و اساسی را بیشتر و بهتر تبیین نکرده‌اند، و هم به پای افرادی که بی‌دلیل و به صرف استبعاد ذهنی، درصدد رد مطلب برآمده‌اند.

اگر ما یقین کنیم که پیروزی بر یهود، وعدهٔ قطعی خداوند است، حال ما نسبت به این مسأله تغییر خواهد کرد.

و اما مسألهٔ هرج‌ومرج که قبل از ظهور اتفاق می‌افتد و در روایات نیز به آن اشاره شده <sup>[۱۷۰]</sup>، نیاز به تبیین و روشن‌گری دارد؛ زیرا ما نه اجازهٔ کودتا داریم و نه می‌توانیم بر ظلم، صبر نماییم، در نتیجه باید جریانات قبل از ظهور را فرهنگ‌سازی و آماده‌سازی کنیم تا عموم مردم دنیا از ظلم حمایت‌شده‌ای که توسط دولت‌ها و

۱. سورهٔ مبارکهٔ مائده، قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۲۳.

حکومت‌های خودشان در حال انجام است، مطلع گشته و نسبت به آن، مخالفت و اعتراض نمایند.

برای این روشن‌گری، راه‌هایی وجود دارد؛ از جمله:

۱- روشن‌گری از طریق قرآن و بیدارسازی امت اسلام  
مسلمانان جهان - که قریب دو میلیارد نفر از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند -  
باید کلام خداوند را بفهمند و به آنچه قرآن بیان می‌فرماید، ایمان بیاورند.

۲- روشن‌گری از طریق کتاب‌های مقدس یهودی و مسیحی  
به‌عنوان نمونه، در کتاب یوشع (به دروغ) آمده:

«... وارد شهر آی<sup>۱</sup> شدند؛ یوشع نیزه خویش را بلند نمود و گفت: تا وقتی نیزه‌ام  
را پایین نیاورده‌ام، هر کس را که دیدید، بکشید! سپاهیان او نیز به‌هیچ کس رحم نکرده  
و حدود دوازده هزار نفر را از دم تیغ گذراندند! زن و مرد، کوچک و بزرگ، طفل  
شیرخوار و... آنگاه شهر را سوزاندند!»<sup>۲</sup>

نکته مهمی که در اینجا لازم است به آن توجه کنیم، برتری گزارش‌های قرآن بر  
گزارش‌های دیگران است؛ زیرا قرآن از باطن افراد گزارش می‌دهد اما گزارش دیگران،  
تابع عملکرد بیرونی افراد است.

توضیح آنکه:

اگر کسی چند رفتار ناپسند همراه با بدخُلقی از فردی ببیند، حکم می‌کند که  
آن فرد، فرد بداخلاق است؛ و اگر چند رفتار همراه با خوش‌خُلقی از فردی ببیند،  
حکم می‌کند که آن فرد، فرد خوش‌اخلاق است.

۱. «آی» از شهرهای بیت‌ایل می‌باشد که در جنوب فلسطین و در استان بئر شبع واقع شده است. در دعای شریف  
سمات نیز به بیت‌ایل اشاره می‌فرماید.

۲. عهد عتیق، کتاب یوشع، فصل ۸، آیات ۱۸ تا پایان فصل.

گوینده قرآن این گونه نیست که منتظر باشد تا عملکرد افراد را ببیند و سپس گزارش دهد، بلکه گزارش قرآن، یک گزارش قطعی و دقیق از باطن افراد است. وای بر مسلمانی که گزارش حتمی و قطعی خداوند را باور نکرده و با خوش بینی به دشمن خود می نگرد.

خداوند در قرآن کریم، از ویژگی های قوم یهود پرده برمی دارد؛ ویژگی هایی که اختصاص به صهیونیست ها ندارد، بلکه در تمام قوم یهود جریان دارد؛ به عبارت دیگر، قرآن هشدار می دهد که اگر شما یهودیانی را مشاهده کردید که مخالف با صهیونیست ها بودند، مبادا فریب بخورید و گمان کنید که آنها از در دوستی با شما وارد خواهند شد و با عقیده و مرام شما مشکلی نخواهند داشت؛ حتی اگر اظهار ایمان هم کردند، باور نکنید، چرا که اظهار ایمان آنها، واقعیت ندارد. قرآن می فرماید:

وَ إِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ ؕ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ<sup>۱</sup>

«و هنگامی که نزد شما آیند، گویند: ایمان آوردیم. در حالی که با کفر وارد می شوند، و با کفر بیرون می روند؛ و خدا به کفر و نفاق می کند، که همواره پنهان می کنند، داناتر است.»

البته ناگفته نماند که ممکن است در بین آنها، افراد حق پذیری نیز وجود داشته باشند و با عملکرد صهیونیست ها مخالف باشند و بر علیه آنان شعار دهند، منتها باید دانست که همین افراد نیز با کلیت دستور العمل ها و آیین یهود، موافق اند؛ به عنوان مثال، چه صهیونیست ها و چه یهودیان مخالف آنها، همه بر این عقیده اند که ما بندگان برگزیده خداوند هستیم و بر تمام انسان ها، برتری داریم.

۱. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۶۱.

بنابراین مخالفت برخی یهودیان با صهیونیست‌ها، صرفاً به دلیل عملکرد آنهاست، یعنی معتقدند چنین عملکردی، باعث تهدید جانی و مالی برای یهودیان می‌گردد و برای رسیدن به اهداف قوم یهود، راه‌های بهتر و کم‌هزینه‌تری نیز وجود دارد.

### چهار) فتنه‌انگیزی یهود؛ یاجوج و ماجوج معاصر

به‌عنوان مقدمه باید توجه داشت که قرآن، صرفاً کتاب تاریخ یا پیشگویی نیست که بخواهد همچون کتب تاریخی، به جزئیات پردازد؛ بلکه قرآن کریم، کتابی الهی است که سرتاسر آن هدایت است و مقصودش آوردن مطالبی است که در هدایت انسان‌ها دخیل باشد. منظور از هدایت سرتاسری قرآن این است که اگر روی هر نقطه، حتی جزء کوچکی از قرآن، دست بگذاریم به یک نکته‌هدایتی برمی‌خوریم که ما موجودات مختار در مسیر سیر به سمت خداوند، به آن نیاز داریم.

بنابراین، اگر قرآن در مواضعی به ذکر جزئیاتی مثل اعداد و نام شهرها و افراد و... می‌پردازد، قطعاً نکته‌ای هدایتی در آن نهفته است که باید با دقت نظر به آن دست یافت. این، شیوه بیان قرآن است که رنگ‌گرفته از صفت فرازمانی و فرامکانی خود خداوند متعال می‌باشد. با توجه به این اصل تفسیری، به سراغ قرآن و ذکر نام خاص اقوام بشری می‌رویم.

در قرآن کریم نام خاص هیچ قومی غیر از «یهود» و «یاجوج و ماجوج» نیامده است. از دیگر اقوام، صرفاً با ذکر صفات آنها یا اضافه به کلمه‌ای که تعیین‌کننده آنها باشد - مثل قوم هود یا قوم نوح - یاد می‌شود.

دلیل ذکر نمودن نام قوم یهود با توجه به اینکه آنها دشمن‌ترین دشمنان مسلمانان هستند، موجه است؛ اما دلیل نام‌بردن از قوم یاجوج و ماجوج در کتاب هدایت ابدی چیست؟

## در جستجوی دلیل نام بردن از یاجوج و ماجوج در قرآن

از یاجوج و ماجوج در دو جای قرآن نام برده شده است؛ یکی در ذکر گذشتگان و حکایات ذوالقرنین در سوره مبارکه کهف، و دیگری در ذکر آیندگان و مقدمات قیامت در سوره مبارکه انبیاء که باید هر دو موضع را به دقت بررسی کنیم تا به جواب سؤال بالا پی ببریم.

## یاجوج و ماجوج در امت‌های گذشته

ذکر یاجوج و ماجوج در گذشتگان، با نام ذوالقرنین گره می‌خورد؛ زیرا بر اساس گزارش قرآن کریم، ذوالقرنین به درخواست یکی از اقوام که نزد او دادخواهی کرده بودند، با ساختن سدّی خاص در بین دو کوه، به مقابله با یاجوج و ماجوج و محدودسازی آنها پرداخت و آنها را در منطقه خودشان، محبوس کرد و شر آنها را از سر مردم کوتاه نمود:

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا<sup>۱</sup>

«[آنان با رمز، اشاره و با هر وسیله‌ای که ممکن بود] گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج [با کشتن و غارت و تخریب] در این سرزمین فساد می‌کنند؛ آیا می‌پذیری که ما مزدی برایت قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی بسازی؟»

در باره کیستی ذوالقرنین در میان مفسران، بحث‌هایی در گرفته است که مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان به آنها اشاره نموده و میان آنها قضاوت کرده‌اند و در نهایت، باره احتمالات مختلف و بیان عدم مطابقت آنها با حقایق قرآنی،

۱. سوره مبارکه کهف، آیه شریفه ۹۴.

نظریه ابوالکلام آزاد را - که کوروش هخامنشی را همان ذوالقرنین قرآن دانسته - به واقع نزدیک تر می دانند و می فرمایند:

«این بود خلاصه‌ای از کلام ابو الکلام، که هر چند بعضی از جوانبش خالی از اعتراضاتی نیست، لیکن از هر گفتار دیگری انطباقش با آیات قرآنی روشن تر و قابل قبول تر است.»<sup>۱</sup>

از منظر قرآن، ویژگی‌هایی برای ذوالقرنین ذکر شده است:

- امپراطوری بزرگ او شرق و غرب عالم را دربرگرفته بود و مملکتی شاهنشاهی داشته که ملوکی تحت قدرت او فرمانروایی می کردند؛ در نتیجه او باید فرد شناخته شده‌ای در تاریخ بشریت باشد.

- امپراطوری او مبتنی بر توحید بوده نه شرک آلود همچون یونان و چین.  
- صرفاً یک موحد عادی نبوده، بلکه در حدی بوده که بر او وحی می شده است.  
- پیوسته برای یهود صدر اسلام مورد سؤال بوده و از رسول خدا ﷺ نیز درباره او پرسیده‌اند که آیات مربوط به ذوالقرنین، بازتاب سؤال آنهاست.

در بعضی از روایات، از امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان «ذوالقرنین امت» یاد شده است<sup>۱۷۱</sup>؛ باید دانست که «ذوالقرنین» در این گونه روایات، وصفی است که به آن حضرت، نسبت داده شده نه اینکه ایشان، همان ذوالقرنین قرآن باشند.

برخی از معاصران، او را امام زمان علیه السلام می دانند که با ظواهر آیات، سازگار نیست. مهم این است که پاسخ خداوند درباره ذوالقرنین در کتاب ابدی قرآن، جهات هدایتی حیاتی دارد که باید در آن دقت نمود.

در این میان، کوروش هخامنشی ویژگی‌های سیاسی ذوالقرنین را داراست و چنان حکومتی برای وی در تاریخ نقل شده است. از جهات دینی نیز در فضای هنوز

تحریف نیافتۀ توحیدی زردشتی قرار داشته است.

قرآن کریم، رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ در موارد متعددی، ایرانیان و منش توحیدی ایشان را می ستایند که ذکر آن در این فرصت نمی گنجد و تألیفات جداگانه ای را می طلبد.

قرآن کریم، یاجوج و ماجوج زمان ذوالقرنین را قومی بی فرهنگ، وحشی و آتش افروز معرفی می فرماید که شر آنها با تدبیر الهی بنده خداوند، یعنی ذوالقرنین از سر مردم کوتاه شد.

## یاجوج و ماجوج در آخر الزمان

در قرآن کریم، در میان آیات مربوط به آخر الزمان نیز سخن از یاجوج و ماجوج به میان آمده است:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ<sup>۱</sup>

«تا زمانی که [سد] یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنان از هر زمین بلندی سرازیر می شوند.»

تصویر آخر زمانی یاجوج و ماجوج، تصویری قدرتمند و دارای دست بالا در فضای اجتماع است. مرحوم علامه طباطبائیؒ در تفسیر شریف المیزان در ذیل این آیه می فرماید:

«کلمه «حَدَب» - با دو فتحه - به معنای زمین های بلندی است که بین زمین های پست قرار گرفته باشد. و کلمه «ینسلون» از «نُسول» به معنای بیرون جستن با سرعت است و از این رو جستن گرگ را «نسلان» گویند. سیاق، اقتضا دارد که جمله «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ

۱. سوره مبارکه انبیاء، آیه شریفه ۹۶.

مَأْجُوجٌ...» نتیجه و غایت تفصیل مذکور در «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنْ الصَّالِحَاتِ» تا آخر دو آیه باشد و نیز ضمیر جمع در «ینسلون» به یاجوج و ماجوج برگردد.

آن گاه معنای آیه این می شود که: مدام امر به همین منوال جریان می یابد - یعنی اعمال صالح مؤمنین را می نویسیم و سعیشان را مشکور می داریم و قراء ظالمه را هلاک نموده رجوعشان را بعد از هلاکت تحریم می کنیم تا آن روزی که راه بسته یاجوج و ماجوج و سدشان گشوده شود، یعنی یاجوج و ماجوج از بلندیهای زمین با سرعت به سوی مردم بتازند و این خود یکی از علامتهای قیامت است هم چنان که آیه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» (سوره کهف، آیات ۹۸ و ۹۹) نیز بدان اشاره می کند و ما به طور مفصل در معنای یاجوج و ماجوج و سدی که بر آنان زده شد در تفسیر سوره کهف بحث کردیم.<sup>۱</sup>

## کیستی یاجوج و ماجوج در آخر الزمان

شاید این سؤال مطرح شود که چرا در مباحث یهودشناسی در قرآن، باید از یاجوج و ماجوج سخن بگوییم؟

ریشه این بحث در این سؤال است که چه نسبتی میان یهود و یاجوج و ماجوج، این دو قوم ذکر شده در قرآن کریم می تواند وجود داشته باشد؟

قطعاً میان یهود و یاجوج و ماجوج در امت های گذشته، نمی تواند نسبتی باشد؛

زیرا قرآن آنها را قومی بی فرهنگ و دور از تمدن معرفی می فرماید، در حالی که یهود در آن زمان، بهترین دین مداران جامعه بوده و از فرهنگ دینی برخوردار بودند.

اما یاجوج و ماجوج آخر الزمان چه کسانی هستند؟ آیا همان قوم یاجوج و ماجوج گذشته هستند که دوباره احیاء شده اند یا مراد از آنها قوم دیگری می باشد؟ قرآن کریم می فرماید با ظهور یاجوج و ماجوج در آخر الزمان، فتنه عظیمی رخ خواهد داد و آنها سلطه و دست بالا را خواهند داشت:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كَلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ<sup>۱</sup>

«تا زمانی که [سد] یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنان از هر زمین بلندی سرازیر می شوند.»

سپس در آیه بعد می فرماید این فتنه انگیزی آنها در زمانی است که «وعده حق» نزدیک است:

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ<sup>۲</sup>؛ همان حقی که خداوند در جای دیگر، وعده آن را داده و می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>۳</sup>

«اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

بنابراین، یاجوج و ماجوج آخر الزمان، در برابر وعده غلبه نهایی دین خدا بر همه مکاتب - که پیش از این گفتیم غلبه ای محسوس و همه جانبه بوده و منظور از آن،

۱. سوره مبارکه انبیاء، آیه شریفه ۹۶.

۲. همان، قسمتی از آیه شریفه ۹۷.

۳. سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۳۳؛ و سوره مبارکه صف، آیه شریفه ۹.

همان حکومت جهانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد<sup>۱</sup> - با قدرت تمام می‌ایستند.

با توجه به اینکه یأجوج و ماجوج در امت‌های گذشته به دست ذوالقرنین، سرکوب شدند و نمی‌تواند در آخر الزمان و قرن‌ها بعد، دوباره ظاهر شوند و افساد کنند، پس باید مقصود از واژه یأجوج و ماجوج در آخر الزمان، معنای لغوی آن باشد نه نام آن قوم سرکوب‌شده.

ریشه دو کلمه یأجوج و ماجوج، «أجج» است. لغتنامه‌ها این ریشه را به معنای شدت همراه با ظهور و بروز - مثل لهیب کشیدن آتش همراه با سر و صدا، و شور بودن شدید آب دریا - دانسته‌اند؛ یعنی شدتی محسوس و آسیب‌زننده.<sup>۲</sup>

اگر یأجوج را بر وزن یَفْعُول (که وزن غریبی است در معنای فاعلیت شدید؛ مانند «يَحْمُوم») و ماجوج را بر وزن مَفْعُول بدانیم، معنای این دو واژه می‌شود «شدیداً آسیب‌زننده و آسیب‌پذیر»!<sup>۳</sup>

۱. صفحه: ۱۴۵.

۲. «أجج: قال تعالى: هذا عَذْبُ فُرَاتٍ وَ هَذَا مِلْحٌ أجاجُ [الفرقان/ ۵۳]: شديد الملوحة و الحرارة، من قولهم: أجاج النار و أجاجتْها، و قد أجاجتْ، و ائتج النهار. و يَأجوجُ و مَأجوجُ منه، شبهوا بالنار المضطربة و المياه المتموجة لكثرة اضطرابهم. و أجاج الظلیم: إذا عدا، أجاجاً تشبيهاً بأجاج النار.» (مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۶۴)

ترجمه: «أجاج: أجاج (آتش شدت گرفت و افروخته شد) خدای فرماید (هذا عَذْبُ فُرَاتٍ وَ هَذَا مِلْحٌ أجاجُ [فرقان/ ۵۳]) ملح أجاج یعنی بسیار شور و گرم. (گفته‌اند - أجاج، يُوْج، أجاجاً - شدت گرفتن است) چنانکه گفته‌اند أجاج النار شدت و لهیب آتش و - أجاجتْها و قد أجاجتْ - آتش را بر افروختیم سپس افروخته شد. ائتج النهار، روز شدت گرم شد، يَأجوجُ و مَأجوجُ هم از همین ریشه است که به زبانه‌های آتش افروخته تشبیه شده‌اند، و - المياه المتموجة - برای آبهای خروشان و موج‌بکار می‌رود و - أجاج الظلیم - موقعی است که شتر مرغ به سرعت می‌دود که دویدنش به بالا رفتن و زبانه کشیدن دود و شعله آتش تشبیه شده است.» (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۱)

و نیز رجوع شود به: کتاب العین، ج ۶، ص: ۱۹۸؛ لسان العرب، ج ۲، ص: ۲۰۷.

۳. لسان العرب، ج ۲، ص: ۲۰۷.

همین استفاده از وزن و ریشهٔ عجیب و غریب به ما می‌فهماند که این قوم در آخر الزمان، آتش افروزی‌ها و فتنه‌انگیزی‌های بدیعی می‌کنند که فقط به ذهن خبیث شیاطین می‌رسد؛ فتنه‌انگیزی‌هایی که تاریخ، فقط دربارهٔ قوم یهود گزارش داده است که در سرفصل «فسادهای صهیونیسم در جهان معاصر» به برخی از آنها اشاره کردیم.<sup>۱</sup>

دو عنوان یاجوج و ماجوج، مربوط به زمان قدرت‌گیری این قوم در آخر الزمان است؛ عناوینی که برای آتش افروزی‌های عجیب و غریب و غیرمتعارف استفاده می‌شود و کنایه از قومی است که در شرارت، حد و مرزها را جابه‌جا می‌کنند!

توصیفاتی که قرآن دربارهٔ یهود بیان می‌فرماید، نزدیک‌ترین حدّ آتش افروزی به قوم یاجوج و ماجوج را به تصویر می‌کشد.

قرآن کریم از حیث اجتماعی دربارهٔ یهود می‌فرماید:

كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ<sup>۲</sup>

«هر زمان آتشی را برای جنگ [با اهل ایمان] افروختند خدا آن را خاموش کرد، و همواره در زمین برای فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.»

در جای دیگر می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا<sup>۳</sup>

«یقیناً سرسخت‌ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت.»

از طرفی دربارهٔ یاجوج و ماجوج در آخر الزمان می‌فرماید:

۱. صفحه: ۱۷۲.

۲. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۶۴.

۳. همان، قسمتی از آیه شریفه ۸۲.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ<sup>۱</sup>

«تا زمانی که [سد] یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنان از هر زمین بلندی

سرازیر می‌شوند.»

سپس در آیه بعد می‌فرماید:

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَوِيلَنَا قَدْ كُنَّا

فِي عَقْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ<sup>۲</sup>

«و آن وعده حق [که قیامت است] نزدیک شود، پس ناگهان چشم‌های کافران

خیره شود [و گویند:] وای بر ما! که ما از این روز در بی‌خبری سنگینی قرار داشتیم،

بلکه ما ستمکار بودیم.»

یاجوج و ماجوج آخر الزمان کسانی هستند که در برابر وعده برپایی حکومت

الهی می‌ایستند.

اگر خداوند در کتاب ابدی خود از یهود به‌عنوان یک قوم شرور یاد می‌فرماید

و آنها را مذمت می‌کند به این دلیل است که صفات رذیله، در آنها قوام پیدا کرده و با

جانشان گره خورده است، به اندازه‌ای که گویی دنیاطلبی و آخرت‌گریزی، جزو ژنتیک

آنها شده و فرزندان‌شان نیز این صفات رذیله را از پدران خویش به ارث می‌برند؛ و اگر

خداوند، آنها را به‌خاطر تخلفات پدران‌شان، مورد مذمت قرار می‌دهد به این علت

است که موافق سیره و روش آنها عمل می‌کنند.

گرچه در طول تاریخ و هم‌زمان با یهود و پس از آن، در طول بیست قرن (قبل

از نزول قرآن و پس از آن)، اقوام شرور کم نبودند؛ اما با این حال خداوند از آن اقوام،

در قرآن ذکر نمی‌فرماید. این مطلب نشان می‌دهد که اولاً اقوام غیر یهود، محکوم به

۱. سوره مبارکه انبیاء، آیه شریفه ۹۶.

۲. همان، آیه شریفه ۹۷.

زوال بوده و از بین رفته‌اند؛ اما قوم یهود مانده‌اند و سعی دارند تا بر سر راه سعادت مسلمانان، مانع ایجاد کنند؛ و ثانیاً شرارت قوم یهود نسبت به اقوام شرور دیگر، بسیار شدیدتر است.

### پنج) حسادت، ریشه دشمنی یهود با اسلام

قرآن کریم، ریشه دشمنی یهود با اسلام را حسادت می‌داند، همان حسادتی که در ماجرای شیطان و حضرت آدم علیه السلام و همچنین در داستان هابیل و قابیل نیز بیان شده است.

خداوند با این تذکر که آنها دوست دارند شما از دین و ایمان خود برگردید، می‌فرماید:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَقَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ<sup>۱</sup>

«بسیاری از اهل کتاب پس از آنکه حق برای آنان روشن شد به سبب حسدی که از وجودشان شعله کشیده، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر بازگردانند.»

آنقدر حسادت قوم یهود، زیاد است که حتی بنیان‌های توحیدی را هم زیر پا گذاشته‌اند!

مهم‌ترین و محوری‌ترین بحث در هر دین، توحید است؛ به میزانی که با توحید فاصله و درگیری وجود داشته باشد، به همان میزان با شریعت نیز فاصله و درگیری شکل خواهد گرفت؛ بر همین اساس است که ما با اهل کتاب می‌توانیم سازش داشته باشیم ولی با مشرکین، اجازه سازش نداریم. قرآن، اهل کتاب را به مسالمت و وحدت

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۱۰۹.

توحیدی دعوت نموده است اما شرک را قابل تحمل نمی‌داند.

یهود که خود را پیرو دین توحیدی می‌دانند، بر ضد اسلام، با مشرکین طرح

دوستی می‌ریزند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْثُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِطِ وَالطَّلْعُوتِ وَ  
يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا<sup>۱</sup>

«آیا به کسانی که بهره‌ای اندک از [دانش] کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده

شده ننگریستی که به هر معبودی غیر خدا، و هر طغیان‌گری ایمان می‌آورند؟! و درباره

کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند: آنان از کسانی که ایمان [به قرآن و پیامبر] آورده‌اند،

راه یافته‌ترند.»

می‌فرماید: یهودیان بر این باورند که کفار و مشرکین به لحاظ راه‌یافتگی، از

مسلمانان هدایت‌یافته‌تر هستند! آن هم مسلمانانی که به جمیع پیامبران الهی از

حضرت آدم علیه السلام تا حضرت موسی و حضرت عیسی و انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام ایمان دارند

و بر اساس آموزه‌های قرآنی، معتقدند که لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ<sup>۲</sup>؛ ما میان

هیچ‌یک از پیامبران الهی فرق نمی‌گذاریم.

قوم یهود می‌گویند: آن کافرانی که خداوند را قبول ندارند و به پیامبران الهی

ایمان نیاورده و متدین به هیچ دین توحیدی نیستند، از مسلمانان بهترند!

عامل تحریک حسادت آنان نسبت به قرآن و اسلام، سیادت و برتری قرآن

است. قرآن‌سوزی‌هایی که گاهی در بعضی از نقاط دنیا صورت می‌گیرد، با تحریک

یهود و یا مسیحیان رنگ گرفته و متأثر از یهود انجام می‌شود.

قرآن می‌فرماید علت کفر آنها به آنچه خداوند نازل فرموده، بغی و حسدی

۱. سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۵۱.

۲. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۲۸۵.

است که در جان آنها نهادینه شده است:

بِنَسَمَا أَشْتَرُوا بِهِۦٓ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ<sup>۱</sup>

«بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده کفر می‌ورزند، [و معترضان می‌گویند:] چرا خدا از فضل و احسانش به هر کس از بندگانش که بخواهد [کتاب آسمانی] نازل می‌کند.»

در جای دیگر می‌فرماید:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ<sup>۲</sup>

«بلکه آنان به مردم [که در حقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می‌ورزند.»

آری، ریشه تمام مشکلات اخلاقی، گرفتاری‌های اعتقادی است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّىٰ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»<sup>۳</sup>؛  
 بخل و ترس و حرص، غرائض اخلاقی متفاوتی هستند که ریشه همه آنها، سوء ظن به خداوند است.

## زیرشاخه‌های حسادت یهود در دشمنی با اسلام

قرآن کریم در آیه‌ای که به دشمنی یهود با اسلام اشاره نموده، نکات فراوانی را بیان می‌فرماید. در این آیه علاوه بر اینکه یهود را دشمن اول اسلام معرفی می‌کند،

۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۹۰.

۲. سوره مبارکه نساء، قسمتی از آیه شریفه ۵۴.

۳. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۴۳۰، نامه ۵۳.

ریشه‌های این دشمنی را نیز نشان می‌دهد؛ اما نه در ظاهر آیات، بلکه در مقابله با صفات مسیحیان که نزدیک‌ترین مذاهب به اسلام هستند؛ می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيَّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيسِينَ وَ رُهَبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ<sup>۱</sup>

«یقیناً سرسخت‌ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت. و البته نزدیک‌ترینشان را در دوستی با مؤمنان، کسانی می‌یابی که گفتند: ما نصرانی هستیم. این واقعیت برای آن است که گروهی از آنان کشیشان دانشمند و عابدان خدا ترس‌اند، و آنان [در پیروی از حق] تکبر نمی‌کنند.»

در این آیه شریفه، به صفات و ویژگی‌های نصاری که نزدیک‌ترین مذاهب به اسلام هستند، اشاره می‌فرماید؛ به قرینهٔ مقابله، می‌فهماند که صفات و ویژگی‌های قوم یهود که دورترین مذاهب به اسلام هستند، در نقطهٔ مقابل صفات نصاری قرار دارد.

می‌فرماید دلیل اول نزدیکی مسیحیان این است که برخی از آنها قسّیس هستند. قسّیس، یعنی کسی که به دنبال حقیقت است و تعصب کور ندارد. این مطلب می‌فهماند که در نقطهٔ مقابل، یهودیان به شدت بر عقائد خود متعصب‌اند و حرف هیچ‌کس را قبول ندارند!

تعصب، عقل آدمی را از کار می‌اندازد. قرآن پس از بیان عذاب قوم لوط، این تذکر را بیان نموده و می‌فرماید این عذاب، تنها مخصوص قوم لوط نیست، بلکه هر کس که دارای صفات آنها باشد، به آن عذاب، نزدیک است:

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ

۱. سوره مبارکهٔ مانده، آیه شریفهٔ ۸۲.

مَنْضُودٍ ۞ مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ ۖ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ<sup>۱</sup>

«پس هنگامی که عذاب ما فرارسید، بالاترین آن [سرزمین آلوده] را فروترینش نمودیم و بر آن سنگ‌هایی از نوع سنگ گل لایه لایه فرو ریختیم. ۞ [سنگ‌هایی] که نزد پروردگارت نشانه‌دار بود و آن سنگ‌ها از ستمکاران دور نیست.»

بیان این‌گونه مطالب در آیات قرآن، صرفاً برای دانستن ما نیست، بلکه برای آن است که ما این عیوب را در وجود خود بیابیم و اصلاح کنیم.

دلیل دوم نزدیکی نصاری این است که برخی از آنها رُهبان هستند.

رهبان یعنی دنیاگریزی شدید. نقطهٔ مقابل آن، دنیاطلبی شدید است؛ صفتی که یهود در آن سرآمد عالم هستند.

سومین صفت مسیحیان، بی‌تکبر بودن است. در نقطهٔ مقابل، خودبرتربینی نژادی، شاخصهٔ یهود است که عقل را مختل می‌سازد.

آری، قوم یهود در غرقابی از تعصب و دنیاپرستی و تکبر غوطه می‌خورند و ما در قسمت‌های پیشین، به‌طور مفصل، در مورد آن صحبت کردیم.

هرچه آن ویژگی‌های نامبرده در آیهٔ شریفه، در مسیحیان بیشتر باشد، میزان مودت و قربت آنها به مسلمانان بیشتر بوده، و در نتیجه، میزان هدایتشان به حقیقت اسلام نیز بیشتر خواهد بود؛ از آن طرف، هر چه نقطهٔ مقابل آن صفات، در یهود، پررنگ‌تر باشد، کینه و دشمنی و گمراهی آنها نسبت به نور اسلام، عمیق‌تر خواهد بود.

### شش) شرک یهود؛ ریشهٔ اعتقادی همهٔ ذائل اخلاقی

ریشهٔ تمام امور اخلاقی، باورهایی است که انسان، به جان خویش گره زده است؛ از این‌رو ذائل اخلاقی یهود، در شرک آنها و در نقص عمیقی که در توحید

۱. سورهٔ مبارکهٔ هود، آیات شریفهٔ ۸۲ و ۸۳.

دارند، ریشه دارد.

البته منظور از شرک در اینجا، شرک عملی نیست؛ زیرا همه ما کم و بیش گرفتار شرک عملی هستیم و اعمال مان به رفتارها و نیات غیر الهی آلوده است. آنچه اخلاق و اعمال یهود را از اساس، آلوده می‌سازد، شرک نظری و باورهای شرک‌آلود در خداشناسی آنهاست.

قرآن کریم در سوره مبارکه مائده، به سرچشمه آلوده اخلاق و اعمال قوم یهود اشاره نموده است. ابتدا با نواختن یک سیلی محکم به یهود، می‌فرماید:

و تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ<sup>۱</sup>

«و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تجاوز [از حدود خدا] و حرام‌خوری خود می‌شتابند؛ همانا بد است اعمالی که همواره انجام می‌دادند.»  
می‌فرماید: قوم یهود نه تنها گرایش به گناه دارد؛ بلکه می‌خواهد با تمام سرعت به قعر جهنم سقوط کند!

سپس در آیه بعد، کلام را متوجه علمای یهود نموده و با تویخ آنها، می‌فرماید چرا قوم خود را نهی از منکر نمی‌کنند:

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ<sup>۲</sup>

«چرا دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] و عالمان یهود آنان را از گفتار گناه‌آلود و حرام‌خواری باز نمی‌دارند؟ بسیار زشت است سکوتی که همواره پیش می‌گرفتند.»

۱. سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۶۲.

۲. همان، آیه شریفه ۶۳.

و آنگاه در آیه بعد، ریشه این گناه‌طلبی بی حد و اندازه را شرک دانسته و می‌فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ<sup>۱</sup>

«و یهود گفتند: دست [قدرت] خدا [نسبت به تصرف در امور آفرینش، تشریح قوانین و عطا کردن روزی] بسته است. دست‌هاشان بسته باد و به کیفر گفتار باطلشان بر آنان لعنت باد؛ بلکه هر دو دست خدا همواره گشوده و باز است [به هر چیز و به هر کس] هر گونه بخواهد، روزی می‌دهد. و مسلماً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید. و ما میان [یهود، نصاری و گروه‌های دیگر] آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم. هر زمان آتشی را برای جنگ [با اهل ایمان] افروختند خدا آن را خاموش کرد، و همواره در زمین برای فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.»

قوم یهود، به خدای بریده از ربوبیت و تدبیر اعتقاد داشته و می‌گویند: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ؛ به این معنا که معتقدند خداوند، عالم را همچون ساعت کوکی درست کرده و دیگر به آن کاری ندارد، یعنی قواعد عالم را طوری تنظیم نموده که عالم، کارش را انجام دهد و الآن دیگر دست خداوند از عالم کوتاه است و نمی‌تواند در عالم، دخل و تصرف نماید!

خداوند در پاسخ به این تفکر باطل آنها، با لحنی شدید می‌فرماید:

۱. سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۶۴.

عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ  
 «دست‌هاشان بسته باد و به کیفر گفتار باطلشان بر آنان لعنت باد؛ بلکه هر دو  
 دست خدا همواره گشوده و باز است [به هر چیز و به هر کس] هر گونه بخواهد، روزی  
 می‌دهد.»

قوم یهود، خداوند را بخیل و دست‌بسته می‌دانند؛ از این رو با این نسبت ناروا به  
 خداوند، می‌خواهند این تهمت خود را موجه جلوه داده و کردار آلوده خود را توجیه  
 کنند و بگویند که خداوند از صحنه میدان کنار رفته و عرصه را برای ما که قوم برگزیده  
 او هستیم، باز گذاشته است! با این نوع تفکر، هر کتاب آسمانی و دستور و درمان الهی  
 برایشان بیاید، بیماری آنها شدیدتر می‌شود:

وَلْيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ  
 الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ  
 فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

«و مسلماً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، بر سرکشی و  
 کفر بسیاری از آنان می‌افزاید. و ما میان [یهود، نصاری و گروه‌های دیگر] آنان تا روز  
 قیامت کینه و دشمنی انداختیم. هر زمان آتشی را برای جنگ [با اهل ایمان] افروختند  
 خدا آن را خاموش کرد، و همواره در زمین برای فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را  
 دوست ندارد.»

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ وَ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَرِيقًا مِّنْهُمْ  
 لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>

«اهل کتاب، پیامبر اسلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده‌اند] می‌شناسند، به گونه‌ای که پسران خود را می‌شناسند؛ و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می‌دانند، پنهان می‌دارند.»

در این آیه شریفه نمی‌فرماید یهود و نصاری و اهل کتاب، بلکه می‌فرماید: **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ**. عنوان‌هایی که در قرآن به کار رفته، موضوعیت دارد. در اینجا، اصطلاحاً تعلیق حکم بر وصف شده که علیت را می‌رساند. معلوم است که پیامبر اکرم ﷺ در کتاب آسمانی آنها، به طور واضح و آشکار توصیف شده است:

**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ  
وَ الْإِنْجِيلِ<sup>۱</sup>**

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر امّی که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند...»

شاهد این مطلب، **جریان مشهور بحیرا** است. بحیرا، رسول اکرم ﷺ را در سن هشت یا نه سالگی ملاقات کرد <sup>[۷۲]</sup>؛ و پس از دیدن نشانه‌هایی، گفت: این جوان، همان پیغمبر وعده داده شده است. او رفتاری از پیامبر اکرم ﷺ ندیده بود و تنها بر اساس ظواهر و نشانه‌هایی که از آن حضرت مشاهده کرد، این‌گونه گفت؛ بنابراین علاوه بر معرفی رسول اکرم ﷺ توسط انبیاء آنها، خصوصیات آن حضرت در متن کتاب آنها نیز آمده بود.

ما معتقدیم که انبیاء الهی دو وظیفه داشتند: ۱. تبیین دین خودشان؛ ۲. معرفی رسول اکرم ﷺ؛ زیرا معرفی، شناخت و ایمان به رسول اکرم ﷺ، جزء تکالیف شرعی تمام ادیان قبل از اسلام بوده است. متأسفانه جای این بحث در علم کلام خالی است!

۱. سوره مبارکه اعراف، قسمتی از آیه شریفه ۱۵۷.

## یهود از نگاه عهد عتیق

یکی دیگر از منابعی که ما را در جهت شناخت یهود کمک می‌کند، کتاب عهد عتیق است که در نزد یهودیان، کتاب مقدسی به شمار می‌رود. کتاب عهد عتیقی که اکنون در میان ماست، در کتب فرق و ادیان، این‌گونه معرفی شده است:



### «عهد عتیق یا عهد قدیم»

بخش اول کتاب مقدس مسیحی است که به طور کلی بر تنخ، مجموعه کتب مقدس یهودیان، استوار است.

عهد عتیق نامی است که مسیحیان در مقابل عهد جدید به این کتاب داده‌اند و عهد جدید، بخش دوم کتاب مقدس مسیحی است. نسخه‌های کنونی عهد عتیق از ۳۹ کتاب تشکیل شده‌اند؛ ترتیب این کتاب‌ها در نسخه‌های یهودی و مسیحی با هم تفاوت دارد؛ مسیحیان علاوه بر این ۳۹ کتاب، ۷ کتاب دیگر که امروزه با عنوان کتب قانون ثانی شناخته می‌شوند (کتاب اول مکابیان، کتاب دوم مکابیان، کتاب تویباس، کتاب یهودیه بنت مراری، کتاب باروخ، کتاب یشوع بن سیراخ، کتاب حکمت سلیمان) را هم در زمره کتاب‌های عهد عتیق می‌دانستند، اما یهودیان آن کتب را اپوکریفا می‌نامیدند و نامعتبر می‌دانستند. در قرن ۱۶ بعد از میلاد، مارتین لوتر رهبر نهضت پروتستان در الهامی بودن این کتاب‌ها تردید کرد و آن‌ها را از عهد عتیق خارج کرد، اما شاخه کاتولیک و ارتدوکس همچنان این کتب را معتبر

می‌دانند و همراه با عهد عتیق به چاپ می‌رسانند.<sup>۱</sup>

## حقایق درباره تورات و نسخه‌های آن

کتاب مقدس یهود به سه بخش: تورات، کتب انبیاء و نوشته‌ها یا صحیفه‌ها تقسیم می‌شود.

تورات همان مجموعه اسفار پنج‌گانه است که به حضرت موسی علیه السلام نسبت داده می‌شود. تورات (توره) واژه‌ای عبری و به معنای دستور است. این اسفار، عبارت‌اند از: «سفر پیدایش»، «سفر خروج»، «سفر لاویان»، «سفر اعداد» و «سفر تثبیه». یهودیان قدیم، معتقد بودند که تورات همان کتابی است که در کوه طور بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد؛ اما بررسی متن عهد عتیق و برخی تحقیقات معاصر، حقایق دیگری را روشن می‌سازد.

در ابتدا باید به‌طور دقیق، منظور خود را از تورات، مشخص کنیم. تورات به سه صورت، معنا می‌شود:

## نسخه اول؛ الواح ملکوتی

(۱) تورات، همان کتاب نازله از آسمان بر حضرت موسی علیه السلام است. این نسخه از تورات که هم محتوایش الهی بود و هم متن و الواحش از آسمان نازل شده بود، همان کتاب آسمانی حقیقی است.

قرآن کریم می‌فرماید حتی خود الواح تورات خاصیت اعجازی داشت:

وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ ۗ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ<sup>۲</sup>

۱. آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۹۸.

۲. سوره مبارکه اعراف، آیه شریفه ۱۵۴.

«و هنگامی که خشم موسی فرو نشست، الواح را برگرفت، و در نوشته‌هایش برای کسانی که از [مخالفت با فرمان‌های] پروردگارشان می‌ترسند، هدایت و رحمت بود.»

این کتاب شریف در دست انبیاء الهی و اوصیاء آنها بوده و هست؛ و هرگاه قوم یهود، چموشی می‌کردند، از دسترس آنها خارج و غیب می‌شده است؛ و نشانه صدق پیامبران جدید، در دست داشتن آن بوده است؛ به هنگام جنگ‌ها در پیشاپیش سپاه یهود به حرکت در می‌آمده و نشانه فتح و برکت و تشکیل حکومت الهی برای آنها بوده است.

قرآن کریم در جریان حضرت طالوت علیه السلام و اثبات نبوت ایشان برای یهود از جانب حضرت سموئیل علیه السلام، می‌فرماید:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

«و پیامبرشان به آنان گفت: یقیناً نشانه فرمانروایی او این است که آن صندوق [که موسی را در آن گذاشتند و به دریا انداختند] نزد شما خواهد آمد، در آن است آرامشی از سوی پروردگارتان، و باقی مانده‌ای از آنچه خاندان موسی و هارون به جا گذاشته‌اند [چون الواح تورات، عصای موسی و عمامه هارون] و فرشتگان آن را حمل می‌کنند، البته در آن نشانه‌ای برای شماست اگر مؤمن باشید.»

اما پس از چموشی‌های یهود در زمان حضرت سلیمان علیه السلام، این الواح آسمانی به‌طور کلی از دسترس عموم خارج شده و غیب گردید.

## نسخه دوم؛ رونوشت مطابق با اصل

(۲) تورات، نسخه‌های مکتوبی است که از روی آن الواح آسمانی، نوشته بودند.<sup>۱</sup>

این نسخه‌ها در دسترس عموم افراد نبود، بلکه در نزد علماء و افراد خاصی قرار داشت؛ انبیاء و علماء نیز بر طبق همین نسخه‌ها در بین مردم، حکم می‌کردند.

این تورات، همان توراتی است که قرآن کریم با این آیات از آن یاد می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا التَّيِّبُونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا  
لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ  
شُهَدَاءَ<sup>۲</sup>

«بی‌تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است نازل کردیم. پیامبرانی که [تا زمان عیسی] تسلیم تورات بودند بر اساس آن برای یهودیان داوری می‌کردند، و [نیز] دانشمندان الهی مَسَلِك [و کاملان در دین] و عالمان یهود به سبب آنکه حفظ و حراست کتاب خدا از آنان خواسته شده بود و بر [درستی و راستی] آن گواه بودند به وسیله آن داوری می‌کردند.»

این دو نسخه، از جهت محتوا کاملاً با هم مطابق بودند، با این تفاوت که اولاً الواح آسمانی، ملکوتی بود ولی کتاب نسخه‌برداری شده، رونوشت از آن بود؛ ثانیاً نسخه ملکوتی فقط در دسترس انبیاء قرار داشت، ولی کتاب نسخه‌برداری شده، تا زمان حضرت عیسی علیه السلام در نزد علماء، موجود بوده است.

۱. البته سنت در زمان حضرت موسی علیه السلام، سنت شفاهی بوده نه نسخه‌برداری کتبی؛ بر خلاف صدر اسلام که پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله همه را ملزم به داشتن نسخه کتبی از قرآن در نزد خود می‌نمودند، حتی اگر سواد هم نداشتند. (معظم

له)

۲. سورة مبارکه مانده، قسمتی از آیه شریفه ۴۴.

## نسخه سوم: کتاب تحریف شده

(۳) تورات، کتاب تحریف شده‌ای که در نزد یهود است.

خداوند به مخاطبین هم عصر نزول قرآن می فرماید:

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ فُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَأَتَلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۱</sup>

«همه خوراکی‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل [یعنی یعقوب]

پیش از آنکه تورات نازل شود [به علتی] بر خود حرام کرد؛ [بنابراین آنچه از خوراکی‌ها

در تورات حرام شده به کیفر گناهان بنی اسرائیل است نه آنکه از آیین ابراهیم به جا

مانده باشد] بگو: اگر راستگویید [و حقیقت غیر از این است] تورات را [که از نظرها

پنهان کرده‌اید] بیاورید و آن را بخوانید، [و اگر از آوردن تورات و خواندنش خودداری

ورزید، اعتراف کنید که به تورات دروغ می‌بندید.]»

از این آیه شریفه معلوم می‌شود که نسخه مطابق با اصل، در دسترس علمای

یهود قرار داشته است، گرچه در دسترس عموم آنها نبوده چرا که اگر بود، هویدا می‌شد.

در سوره مبارکه انعام نیز تصریح می‌فرماید که یهود، تنها یکسری ورق‌پاره‌هایی

از تورات را آشکار نموده و اکثر آن را پنهان کرده بود:

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ وَقَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ<sup>۲</sup>

«... بگو: کتابی را که موسی آورده چه کسی نازل کرده؟ کتابی که برای مردم

نور [و روشنگر حقایق] و [سرتاسر] هدایت است، شما آن را در طومارهای پراکنده

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۹۳.

۲. سوره مبارکه انعام، قسمتی از آیه شریفه ۹۱.

قرار می‌دهید، بخشی از آن را [که دلخواه شماست برای مردم] آشکار می‌کنید و بسیاری از آن را [که گواه نبوت پیامبر اسلام است] پنهان می‌دارید و حال آنکه حقایقی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان [به وسیله تورات] به شما آموخته شد. بگو: خدا، سپس آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند.»

این آیه شریفه از شاهکارهای قرآن است و از اسرار یهود و نحوه تحریف آنها خبر می‌دهد؛ گرچه خود یهود هم این مطلب را کتمان نکردند! یهود به جهت مطامعی که داشتند، نمی‌خواستند تورات به دست کسی بیفتد، از این رو آن را تکه‌تکه کردند، یعنی ارتباط قسمت‌های مختلف را با یکدیگر قطع کردند!

علت این کارشان این بود که عملکرد آنها مخالف تورات بود و اگر تورات اصلی و تحریف نشده در بین مردم باقی می‌ماند، رفتار و سیره و موقعیت آنها زیر سؤال می‌رفت و در نظر مردم، زشت جلوه می‌نمود.

بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: یهود، تورات را ورق‌ورق و پراکنده ساختند و بخش اعظمی از آن کتاب مقدس را مخفی کردند.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که مگر انبیاء علیهم‌السلام در میان بنی‌اسرائیل، حضور نداشتند؟ در فاصله بین حضرت یعقوب و حضرت عیسی علیه‌السلام، حدود ششصد پیغمبر آمده است؛ پیامبرانی نظیر حضرت داوود، حضرت سلیمان، حضرت زکریا علیه‌السلام و...؛ پس چرا این انبیاء الهی جلوی تحریف بنی‌اسرائیل را نگرفتند؟

در پاسخ می‌گوییم: قطعاً انبیاء الهی، به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر خود عمل نموده‌اند اما برخورد بنی‌اسرائیل با آنها، قتل و اعدام بود! قرآن کریم در این رابطه، این‌گونه گزارش می‌دهد:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بْنَ بَعِيرٍ حَقًّا وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ<sup>۱</sup>

«کسانی که پیوسته به آیات خدا کفر می‌ورزند، و همواره پیامبران را به ناحق می‌کشند، و از مردم کسانی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.»

بنابراین یهود، به اندازه‌ای بر اوضاع مسلط بوده، که اصلاً کسی جرأت نداشته در مقابل آنها دم بزند! از این رو بیشتر قسمت‌های کتاب تورات را مخفی می‌کردند. قرآن می‌فرماید: وَتُحْفَوْنَ كَثِيرًا. آن مقداری را هم که آشکار ساختند، مطالب آن را جابه‌جا کردند، با این هدف که غرض مطالب تورات، پنهان بماند تا کسی نتواند مضامین آن را تشخیص دهد و نتواند بفهمد که تورات از چه سخن می‌گوید!<sup>۲</sup>

یکی از رسالت‌های رسول اکرم ﷺ، آشکار نمودن آن مطالبی بود که بنی‌اسرائیل، مخفی کرده بودند:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ<sup>۳</sup>

«ای اهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات و انجیل درباره نشانه‌های او و قرآن] همواره پنهان می‌داشتید برای شما بیان می‌کند، و از بسیاری [از پنهان کاری‌های ناروای شما هم] درمی‌گذرد.

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۲۱.

۲. یکی از ایرادهای ما به نظریه جابجایی آیات قرآن همین است که اگر آیات جابجا شده باشد، غرض خداوند فهمیده نمی‌شود، یا به سخنی فهمیده می‌شود؛ از این رو خود این جابجایی، نحوه‌ای از تحریف است. پس نمی‌توان قرآن و آیات آن را جابجا کرد. (معظم له)

۳. سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۱۵.

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است.»

بنابراین بسیاری از مطالب تورات، توسط قرآن کریم آشکار شد.

می‌فرماید: رسول ما آمد تا بسیاری از آن مطالبی را که شما یهودیان مخفی

می‌کنید، روشن سازد: **يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ**؛ و البته

مطالب زیادی هم وجود دارد که آنها را بیان نفرموده است: **وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**.

عفو در عبارت **وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**، عفو در مقابل عمل پنهان‌سازی تورات توسط

یهود نیست؛ زیرا معنا ندارد که در مقابل عمل تحریف کتاب آسمانی (که گناهی

نابخشودنی است)، یهود را مشمول عفو و گذشت نماید!

مراد از عفو، عفو در مقابل تبیین هم نیست؛ زیرا عفو و بیان نکردن قسمت‌هایی

از حقیقت، معنا ندارد! آیا اگر باطل، اشاعه شده باشد، نباید آن را بیان کرد؟!

وظیفه رسول اکرم ﷺ، آشکارسازی حقیقت به‌طور صددرصد است؛ بنابراین

نمی‌توان پذیرفت که بخشی از حقیقت بیان شود و بخشی از آن، مورد عفو قرار گرفته

و تبیین نشود!

موضوع آیه شریفه مورد بحث، تحریف شریعت نیست، چنانکه برخی گمان

کرده‌اند که با آمدن شریعت اسلام، شرایع قبلی، نسخ شده، و در نتیجه، تبیین بسیاری

از تحریفات آن شرایع، لازم نمی‌باشد؛ بلکه موضوع آیه، فریب یهود در کتمان کردن

آیات الهی است.

پاسخ به این سؤال و بحث درباره این موضوع، بحث مفصلی است که در این

مقال، نمی‌گنجد.

خلاصه آنکه یهود به‌خاطر منافع خود، تنها تعدادی کلمات قصار از تورات

باقی گذاشتند! و همین مقدار اندک را نیز با تحریف نمودن، از فایده انداختند! یعنی

آنقدر مطالب فاسد در بین همان مطالب مفید باقی مانده آوردند که مطالب مفید آن را

هم بی اثر ساختند! اگر یک شمش طلا را ذره ذره نموده و آن را در میان لجن‌های یک اقیانوس، پخش کنند، آیا عموم مردم می‌توانند آن ذرات طلا را صید نمایند؟! متأسفانه فضای دین یهود به دست علماء و روحانیون فاسد افتاد و تورات را تکه تکه نمودند و قسمت اعظم آن را کتمان کرده و قسمت دیگر را تحریف نموده و در لابه‌لای حرف‌ها قرار دادند تا غرض کلام الهی، پنهان گردد.

البته این احتمال نیز وجود دارد که در متون اصلی تورات هم دست بُرده باشند؛ مثلاً در تورات تحریف‌شده، جریان رواج گوساله‌پرستی و گمراهی بنی اسرائیل، به حضرت هارون علیه السلام نسبت داده شده، در حالی که قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ<sup>۱</sup>

«سامری آنان را گمراه کرد.»

### تحقیقات معاصر دربارهٔ تحریف تورات

عده‌ای از محققین اروپایی که دربارهٔ کتاب مقدس به‌طور مفصل کار کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که توراتی که اکنون در دست ماست، حداقل از روی دو کتاب دیگر نوشته شده است؛ بدین صورت که در مواردی که امکان ادغام مطالب وجود داشته، ادغام کرده‌اند و در مواردی که مطالب با هم متفاوت بوده، به شکل باب باب، در کنار هم قرار داده‌اند. این مطلب را افرادی که نسخه‌شناس هستند و سال‌ها در متون یک رشته، تحقیق کرده‌اند، در می‌یابند.

به‌عنوان مثال، در جریان ملاقات حضرت ابراهیم علیه السلام با پادشاه زمان خود، دو نقل در تورات، در دو باب بیست و بیست و یک سفر تکوین آمده است؛ از اینجا معلوم می‌شود که در جریان تدوین تورات، نتوانسته‌اند این دو داستان را با هم جمع کنند،

۱. سوره مبارکه طه، قسمتی از آیه شریفه ۸۵.

یعنی در پشت‌صحنه، قلمی که دو نقل را با هم ادغام کند، نبوده است، بلکه صرفاً مطالب را در کنار هم و در دو باب، قرار داده‌اند.

همچنین در کتاب پادشاهان و کتاب تواریخ، با اینکه هر دو کتاب در یک موضوع است، ولی با فاصله از یکدیگر و با مضامین متفاوت آمده است.

بنابراین وقتی قرآن خطاب به یهود می‌فرماید: **قُلْ فَأْتُوا بِالَّتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**<sup>۱</sup>، منظور قرآن، تورات مخفی است، نه این توراتی که در دست همگان قرار دارد.



حدود صد و پنجاه سال قبل، یکی از علمای مسیحی، مسلمان شد و به فخر الاسلام، ملقب گشت. ایشان کتابی را تحت عنوان «انيس الأعلام فی نصره الاسلام»<sup>۲</sup> به رشته تحریر درآورد.

وی در ابتدای جلد اول این کتاب، به سرگذشت خویش اشاره نموده که خلاصه آن، از این قرار است:

۱. سورة مبارکه آل عمران، قسمتی از آیه شریفه ۹۳.

۲. مؤلف محترم در این کتاب، به برتری اسلام و قرآن بر دین مسیحیت و یهودیت اشاره نموده و در تمامی مسائل به مقایسه پرداخته است. او از کتاب‌های عهد عتیق و عهد جدید آنها استفاده کرده و به ایرادات وارده به آنها پرداخته و با استفاده از قرآن و مبانی اسلام با استدلال معقول و منطقی، جواب داده است. در این کتاب، تضاد بین عهد عتیق و عهد جدید مورد بررسی قرار گرفته و تناقض‌های وارده در آنها را بیان کرده است. همچنین احکام وارده در تورات را بیان نموده و اشکالات آنها را نقد و بررسی کرده است و بحث امامت، نبوت، معجزه و بحث مفصلی در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دلایل عقلی و استدلال‌های منطقی مورد کنکاش قرار داده است. مؤلف در لابه‌لای کتاب سعی کرده است مطاعنی را که خود مسیحیان به حضرت عیسی علیه السلام وارد کرده و به او نسبت‌هایی می‌دهند که با نبوت ایشان متضاد است، جواب داده و بررسی نماید. علاوه بر این، تحریف‌های موجود در کتاب مقدس تورات و انجیل را بیان نموده و به بحث توحید از دیدگان مسیحیت، یهودیت و اسلام



«... بعد از ورود به واتیکان، نزد استادان آن دیار به تحصیل علوم مسیحیت پرداختم؛ به‌ویژه استادی که از نظر موقعیت اجتماعی، دارای مقامی والا و مریدانی فراوان بود؛ از طرفی، از نظر علمی مراتب عالی را طی کرده و از استادان معروف به شمار می‌رفت

و هر روز، صدها نفر روحانی زن و مرد در درس او حاضر می‌شدند.

در میان شاگردان، به من عنایت خاصی داشت، از این‌رو علاوه بر اظهار محبت، تمام کلیدهای محل سکونت خود را به من سپرده بود، جز کلید یک اتاق کوچک که تنها نزد خودش بود! روزی استاد کسالت پیدا کرد، مرا طلبید و گفت: به شاگردان بگو نمی‌توانم در کلاس حاضر شوم. من رفتم و پیغام استاد را به آنها رسانده و سپس به نزد او بازگشتم. استاد به من گفت: شاگردان در چه موردی بحث می‌کردند؟ گفتم: درباره موضوعات گوناگونی بحث می‌کردند، از جمله درباره نام «فارقلیطا»، و هرکس نظری داشت. استاد به من گفت: نظر تو چیست؟ گفتم: من نظر فلان مفسر مسیحی را بهتر می‌دانم. گفت: البته تو مقصر نیستی اما همه آن نظرات، نادرستند و حقیقت آن نام را جز روحانیون خبیر نمی‌دانند.

با التماس فراوان، تفسیر آن نام را خواستار شدم. استاد گریه کرد و

---

پرداخته و مباحث مهمی را در ابطال تثلیث و پسر خدا بودن عیسی علیه السلام به رشته تحریر در آورده است. یکی از مباحث مهم این کتاب، بحث نماز در اسلام و ادیان دیگر، اعجاز قرآن و فضیلت آن بوده و بحث نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و بشارت‌های وارده در مسیحیت نسبت به آن حضرت نیز به خوبی تحلیل شده است.

گفت: تو پیش من عزیزترین مردم هستی و من چیزی از تو مضایقه ندارم؛ اما اگر تفسیر آن نام را بگویم، جانمان در خطر خواهد افتاد؛ مگر آنکه تعهد کنی قبل و بعد از مرگ من، نام مرا نبوی و تفسیر آن را به من نسبت ندهی، چون که قبل از مرگ، جان خودم و بعد از مرگ، جان نزدیکان و اطرافیانم در خطر خواهد افتاد.

من نیز به اسماء الهی قسم یاد کردم. او گفت: این نام از اسامی پیامبر مسلمانان و به معنی احمد و محمد ﷺ است. سپس کلید آن اتاق را به من داد و گفت: فلان صندوق را باز کن و آن دو کتاب را بیاور. آن دو کتاب به خط یونانی و سریانی، بسیار قدیمی و بر پوست حیوان کتابت شده بودند و در آنها به جای فارقلیطا، الفاظ مشابهی نظیر «فریقلیطوس» و «فریقلیطا» به معنی احمد و محمد ﷺ ذکر شده بود. سپس گفت: بدان که همه روحانیون و مترجمان مسیحی قبل از ظهور پیامبر اسلام، می دانستند که منظور از آن نامها، احمد و محمد ﷺ است، اما بعد از ظهور آن حضرت، تمامی کتابهای تفسیر، لغت و ترجمه های مربوط به این مسأله را به خاطر حب ریاست و منافع دنیوی و یا عناد و حسادت، تحریف کرده و بعضی را از بین بردند! ای فرزند روحانی! دین مسیحیت پس از ظهور محمد ﷺ منسوخ شد. گفتم: ای پدر! آیا امر می کنی که داخل دین اسلام شوم؟ گفت: آری! اگر نجات را می خواهی باید دین حق را قبول کنی...»<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه جناب فخر الاسلام، با مطالعه آن تورات قدیمی، به حقانیت دین

اسلام پی برده و مسلمان می شود. [۱۷۳]

۱. برای مطالعه تفصیل ماجرا رجوع شود به: انیس الأعلام فی نصره الاسلام، صفحه ۳۷ به بعد.

امروزه هم بعید نیست که نسخه‌هایی از آن تورات اصلی، حداقل نسخه‌هایی که تحریف‌شان کمتر است، در بین آنها موجود باشد.

پس از حضرت سلیمان علیه السلام، یهودیان غرق در گناه شدند، تا آنجا که مستحق عذاب گشتند. بُخْتُ نَصَّرَ به آنها حمله کرد و حدود هفتاد هزار نفر از آنها را به قتل رساند و کسانی را که صنعت‌کار بودند، به بابل برد. سپس، کوروش هخامنشی حمله نموده و یهودیان را آزاد کرد. یهودیان در دوران اسارتشان در بابل، هرچه را که داشتند، از دست دادند. وضعیت آنها اقتضا می‌کرد که به فکر احیاء کتاب تورات بیفتند. از این رو برخی از محققان معتقدند که تورات کنونی، همان نوشته‌های مربوط به دوران آزادی یهودیان توسط کوروش، یعنی شش قرن قبل از میلاد مسیح علیه السلام است.

البته نسخه‌هایی از کتب مقدس در بین آنها وجود داشته که تورات را از روی آن کتب، نسخه‌برداری کرده‌اند؛ منتها شواهد موجود نشان می‌دهد که نسخه تورات کنونی، منطبق بر تورات اصلی نیست؛ بهترین شاهد آن، کلام خداوند در قرآن کریم است که می‌فرماید تورات را به ورق‌پاره‌هایی تبدیل نمودند: **تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ**<sup>۱</sup>؛ این در حالی است که چهارچوب تورات کنونی، منظم است و از خلقت حضرت آدم علیه السلام آغاز گشته و تا خروج حضرت یوسف علیه السلام ادامه پیدا می‌کند.

### راز پراکندگی مضامین عهد عتیق

با بررسی محتوای عهد عتیق، مشاهده می‌کنیم که این کتاب، اهداف گوناگون و حتی متناقض را پیروی می‌کند؛ مثلاً از یک طرف در کتاب جامعه، به بحث‌های **نیهیلیستی و پوچ‌گرایی**<sup>۲</sup> برمی‌خوریم، و از طرفی دیگر در کتاب حکمت و مواعظ

۱. سوره مبارکه انعام، قسمتی از آیه شریفه ۹۱.

۲. نیهیلیسم یا پوچ‌گرایی و هیچ‌انگاری، از واژه (Nihil) در زبان لاتین (به معنای هیچ) آمده است. نیهیلیسم مکتبی است که منکر هر نوع ارزش اخلاقی بوده و مبلّغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است.

سلیمانی، با سخنان حکمیانه‌ای مواجه می‌شویم که احتمالِ واحد بودن نویسنده را در ابتدای امر کم می‌کند؛ اما با اندکی دقت و با توجه به ذکاوت یهود، این طور به ذهن می‌رسد که تعمّدی در این پراکنده‌نویسی وجود داشته است؛ وگرنه هیچ انسان باهوشی با این سبک نوشتن، با دست‌ان خویشتن خط بطلان بر دین خود نمی‌کشد.

وقتی بهائیان، کتاب مقدس خود را تجدید چاپ کرده و در آن، اباطیلی را که بزرگان‌شان، سال‌ها پنهان می‌کردند، اضافه نمودند، تعداد قابل توجهی از بهائیان، از این فرقه برگشتند؛ اما یهود همچنان به چاپ عهد عتیق با همان کیفیت مضامین پراکنده، اصرار دارد!

چه بسا راز این کار، ریشه در اعتقادات یهود دارد؛ زیرا آنها معتقد به برتری قومی خود هستند؛ یعنی یهود، خود را به عنوان یک دین نمی‌شناسد، بلکه قومیت، حرف اول را در میان آنها می‌زند؛ به همین دلیل است که ما در میام یهودیان، چهل درصد لائیک داریم که برخی از وزرای آنها رسماً از این دسته‌اند و در کلوب‌های همجنس‌گرایی عضوند! گرچه در میان آنها عده‌ای نیز متدین به شریعت باقیمانده وجود دارند که با شمایل و لباس‌های مذهبی در جامعه ظاهر می‌شوند.

بزرگان یهود، برای وحدت خویش، قومیت یهود را برگزیدند نه دین یهود را؛ بنابراین هر کسی را که تحت عنوان این نژاد باشد، یهودی می‌دانند. با چنین نقطه وحدتی، چاره‌ای جز این نیست که کتاب یهود، دارای مضامین گوناگون باشد تا نیاز همه سلیقه‌ها را تأمین نماید!

از طرفی، با وجود این کتاب پراکنده، به هیچ وجه نگران زشت شدن چهره یهود در میان سایر مردم دنیا نیستند؛ زیرا دین خود را دینی تبلیغی نمی‌دانند و در پی جذب افراد خارج از خودشان، نیستند؛ به دلیل آنکه هیچ‌گونه ارزشی برای افراد خارج از نژاد خود، قائل نمی‌باشند.

## توبیخ یهود در کتاب هوشع و کتاب اشعیای نبی

در عهد عتیق، غالباً یهود به عنوان قوم برگزیده و پسران خداوند، مطرح می‌شود؛ اما در میان مضامین پراکنده عهد عتیق، در برخی از کتاب‌های پایانی، به سرزنش شدید قوم یهود برمی‌خوریم که در آن، خبری از آن قوم برگزیده نیست!

در کتاب هوشع نبی که مربوط به دوره‌ای است که زنا در بنی اسرائیل به اوج خود رسیده بود، آمده است:

«ای اسرائیل اگر تو زنا می‌کنی، یهودا مرتکب جرم نشود. پس حال به جلجال نروید و به بیت آن برنیایید و به حیات یهوه قسم نخورید. به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الآن خداوند ایشان را مثل بره‌ها در مرتع وسیع خواهد چرانید. افرایم به بت‌ها ملصق شده است؛ پس او را واگذارید. حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می‌شوند و حاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست می‌دارند.

باد، ایشان را در بال‌های خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی خویش خجل خواهند شد.»<sup>۱</sup>

در ادامه می‌آید:

«عاصیان در کشتار مبالغه نموده‌اند؛ پس من همگی ایشان را

تأدیب خواهم نمود.»<sup>۲</sup>

و همچنین آمده است:

۱. کتاب مقدس، کتاب هوشع نبی، باب چهارم، آیه ۱۵ تا ۱۹.

۲. همان، باب پنجم، آیه ۲.

«کارهای ایشان مانع می‌شود که بسوی خدا بازگشت نمایند؛ چون

که روح زناکاری در قلب ایشان است و خداوند را نمی‌شناسند.»<sup>۱</sup>

در کتاب اشعیاى نبی، سرزنش‌های یهود، از این هم شدیدتر است:

«ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن

می‌گوید. پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند.

گاو، مالک خویش را و الاغ، آخور صاحب خود را می‌شناسد، اما

اسرائیل نمی‌شناسند و قوم من فهم ندارند.

وای بر امت خطاکار و قومى که زیر بار گناه می‌باشد و بر ذریت

شریران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس بنی‌اسرائیل را

اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند.»<sup>۲</sup>

## یهود از نگاه مورخان نوین اسرائیل

مورخان نوین اسرائیل، گروهی از پژوهشگران‌اند که به واکاوی سؤال‌های

اساسی درباره‌ی تاریخ اسرائیل پرداخته‌اند. نتایج این تحقیقات، از دو جهت قابل توجه

است:

یکی آنکه این محققان، همگی یهودی و زاده‌ی فلسطین اشغالی بوده و

درس‌خوانده‌ی دانشگاه‌های اسرائیل‌اند؛ و همین مسأله، احتمال هر گونه دخالت

دشمنان اسرائیل در این تحقیقات را منتفی می‌سازد.

نکته‌ی جالب توجه دیگر، نتایج این تحقیقات است که کاملاً متفاوت با روایت

رسمی اسرائیل از تاریخ شکل‌گیری آن رژیم می‌باشد.

۱. همان، آیه ۴.

۲. کتاب مقدس، کتاب اشعیاى نبی، باب اول، آیه ۲ تا ۴.



اوی شلایم که یکی از این مورخان است، در کتاب «جنگ مورخان اسرائیلی» موارد این اختلاف را به این شکل بیان می‌کند:

«در نسخهٔ تاریخ رسمی گفته شده که تلاش انگلیس بر این بود که مانع ایجاد دولت یهود شود؛ اما مورخان نوین بیان کردند که اتفاقاً انگلیس سعی در جلوگیری از ایجاد کشور فلسطین داشته است نه اسرائیل.

– در روایت رسمی گفته شده که فلسطینی‌ها آزادانه از خانه‌های خود گریختند؛ اما مورخان نوین می‌گویند که آوارگان، یا تحت تعقیب قرار گرفتند یا اخراج شدند.

– تاریخ رسمی، توازن قوا را به نفع اعراب ترسیم می‌کند؛ در حالی که مورخان نوین، اسرائیل را از نظر نیرو و اسلحه، دارای دست برتر می‌دانند.

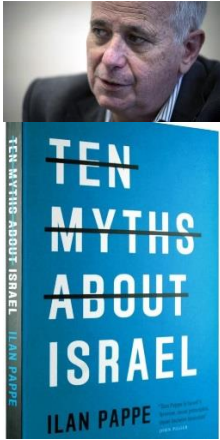
– روایت رسمی می‌گوید اعراب برای نابودی اسرائیل برنامه‌ای هماهنگ داشتند؛ اما مورخان نوین نوشته‌اند که اعراب متفرق شده بودند و انسجام نداشتند.

– نسخهٔ رسمی تاریخ گفته که سازش ناپذیری اعراب، مانع صلح است؛ اما مورخان نوین گفته‌اند که مقصر اصلی این بن‌بست، اسرائیل است.»<sup>۱</sup>



پس از آشنایی اجمالی با نظرات این گروه از تاریخ‌نویسان، مناسب است که با شاخص‌ترین آنان و کتاب‌ها و نظرات برجسته هر کدام، به‌طور مختصر آشنا شویم:

## ایلان پایه و برملا کردن ده غلط مشهور درباره تاریخ اسرائیل



نویسنده کتاب «ده غلط مشهور درباره اسرائیل» در مقدمه کتاب، خلاصه‌ای از تحقیقات خود را ذکر می‌کند که ما در اینجا به جهت رعایت اختصار، برش‌هایی از آن را می‌آوریم:



«... روایت صهیونیستی از تاریخ

از تاریخ اینکه چطور سرزمین مورد مناقشه یعنی فلسطین، تبدیل به کشور اسرائیل شد، بر پایه یک دسته افسانه غیرواقعی بنا شده که به

طرز ماهرانه و ظریفی حق اخلاقی و معنوی فلسطینی‌ها در این سرزمین را مورد تشکیک قرار می‌دهد. غالباً جریان اصلی رسانه‌ای و نخبگان سیاسی غرب، این افسانه‌های غیرواقعی را به عنوان حقایق مشخص و تشکیک‌ناپذیر و به عنوان توجیهی برای رفتارهای اسرائیل در طی شش دهه اخیر می‌پذیرند...

این کتاب، این افسانه‌ها را (که در فضای افکار عمومی به عنوان حقایقی بی‌چون و چرا تلقی می‌کردند) به چالش می‌کشد. از دید من، این حرف‌ها تحریفات و جعلیاتی هستند که می‌توانند - و باید - از طریق بررسی دقیق‌تر اسناد تاریخی، رد شوند...

این کتاب از بین تعداد زیادی افسانه، به ده افسانه بنیادین می‌پردازد که هر کس به طریقی با مسائل اسرائیلی فلسطینی سر و کار داشته و با

آنها روبه‌رو شده و بحث مشترک همه آنها بوده است... فصل اول، فلسطین را در عصر ورود صهیونیسم در اواخر قرن نوزده به تصویر می‌کشد. در اینجا افسانه فلسطین را به عنوان سرزمینی خالی، بایر و شبه‌کویر به تصویر کشیده که صهیونیست‌ها وارد شده و آن را آباد و متمدن کردند. استدلالِ مقابل این افسانه، تصویری از یک جامعه بسیار قدیمی و پررونق را به تصویر می‌کشد که در یک روند پرشتاب مدرن‌سازی و ملت‌سازی [پس از فروپاشی عثمانی] قرار داشت.

افسانه «فلسطین، سرزمین بدون ملت» یک افسانه دوقلو و مشهور هم دارد که عبارت است از افسانه «یهود، ملت بدون سرزمین» که موضوع فصل دوم را تشکیل می‌دهد؛ آیا واقعاً یهودی‌ها پیش از تبعید اجباری، ساکنین باستانی فلسطین بودند که شایسته‌اند به هر طریقی شده از «بازگشت» آنها به وطنشان حمایت شود؟...

فصل سوم به‌صورت دقیق‌تر، این افسانه را که صهیونیسم را با یهودیت یکسان می‌گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهد (اگر این ادعا صحیح باشد، در آن صورت صهیونیسم ستیزی چیزی نخواهد بود جز یهودستیزی). تلاش می‌کنم این برابرنگاری را از طریق برآوردی تاریخی در خصوص نگاه یهودی‌ها به صهیونیسم و بررسی دست‌کاری صهیونیستی در یهودیت (ابتدا برای اهداف استعماری و سپس برای اهداف راهبردی سیاسی) رد کنم.

فصل چهارم مربوط به بررسی این ادعاست که ارتباط بین استعمارگری و صهیونیسم را رد می‌کند. این افسانه می‌گوید صهیونیسم

یک جنبش آزادی‌بخش ملی لیبرال است. در حالی که استدلال مقابل، صهیونیسم را به‌عنوان جنبشی استعمارگر به تصویر می‌کشد...

فصل پنجم، نگاه مجددی دارد به افسانه‌های مشهور دربارهٔ [وقایع و جنگ] سال ۱۹۴۸ و می‌خواهد به‌صورت مشخص به خواننده یادآوری کند که چطور ادعای مهاجرت داوطلبانهٔ فلسطینی‌ها [از وطن و خانه‌هایشان] کاملاً با تاریخ‌پژوهی حرفه‌ای رد شده است...

فصل ششم این پرسش را مطرح می‌کند که آیا اسرائیل «مجبور» به راه‌اندازی جنگ ۱۹۶۷ شد و در نتیجه، این جنگی بود که می‌شود آن را «تنها‌گزین» خواند یا نه؟ من در این فصل ادعا کرده‌ام که این جنگ، بخشی از تمایل اسرائیل برای تکمیل جنگ‌اندازی بر فلسطین بود که تقریباً در جنگ ۱۹۴۸ کامل شده [ولی بخش‌هایی از آن نظیر کرانهٔ باختری باقی مانده] بود...

فصل هفتم، ما را به زمان حال می‌آورد. آیا اسرائیل یک کشور دموکراتیک است یا یک موجودیت غیردموکراتیک؟ من برای اثبات دومی، وضعیت فلسطینی‌های داخل اسرائیل و داخل مناطق اشغالی را (که مجموعاً حدود نیمی از جمعیت تحت حاکمیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند) بررسی کرده‌ام.

فصل هشتم، به [بررسی] روند اسلو می‌پردازد. پس از گذشت حدوداً یک ربع قرن از زمان امضای این توافقنامه، ما حالا چشم‌انداز خوبی دربارهٔ مغالطه‌های مربوط به این روند داریم و می‌توانیم پیرسیم آیا این توافقنامه، یک توافقنامهٔ صلح بود که به شکست انجامید یا اقدامی اسرائیلی بود برای تعمیق اشغالگری؟

همین دیدگاه را امروز می‌توان دربارهٔ باریکهٔ غزه و افسانه‌ای که به‌طرز گسترده‌ای مورد پذیرش قرار دارد هم مطرح کرد؛ افسانه‌ای که می‌گوید فقر و فلاکت مردم آنجا ناشی از ماهیت تروریستی حماس است.

در فصل نهم، من حرفی متفاوت [با این افسانه] زده‌ام و تفسیر دیگری دربارهٔ آنچه از پایان قرن گذشته تا کنون در غزه رخ داده، ارائه کرده‌ام.

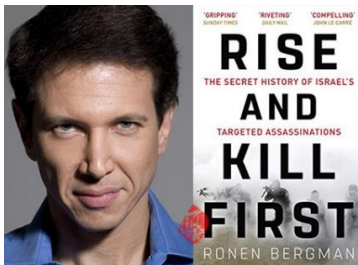
نهایتاً در فصل دهم، این افسانه را که می‌گوید راه حل برپایی دو کشور، تنها راه پیش‌رو است، به چالش کشیده‌ام.

از بخت خوش، یکسری فعالِ درجه‌یک و یکسری کارهای پژوهشی عالی در اختیار داریم که این فرمول را نقد و راه‌حل‌های جایگزینی ارائه کرده‌اند.



اینها، چالش مهیبی برای این آخرین افسانه به‌شمار می‌روند.<sup>۱</sup>

## رونین برگمن و روایتی از ۶۰ سال ترورهای موساد



«رونین برگمن» (محقق اسرائیلی) در کتاب «توزودتر بکش»<sup>۲</sup> که عنوانش از آموزه‌های تلمود گرفته شده است، با گرفتاری‌های بسیار، به اسنادی دست پیدا کرده که نشان می‌دهد یکی از حربه‌های پلید اسرائیل، کشتن و ترور افرادی

۱. چکیده‌ای از مقدمهٔ کتاب «ده غلط مشهور دربارهٔ اسرائیل» اثر ایلان پاپه، ترجمهٔ وحید خضاب.

۲. کتاب «توزودتر بکش» اثر رونین برگمن، ترجمهٔ وحید خضاب.

است که احتمال می‌رود منافع اسرائیل را به خطر بیاندازند؛ همان روشی که قرآن کریم، بارها آن را با عباراتی همچون: لِمَ تَقْتُلُونَ<sup>۱</sup>، به چالش می‌کشد. وی در این کتاب می‌نویسد:

«از بین تمام ابزارهایی که کشورهای دموکرات برای حفظ امنیت خود استفاده می‌کنند، هیچ‌کدام اضطراب‌آفرین‌تر و بحث‌برانگیزتر از کشتن یا همان ترور و قتل، نیست. بعضی با حسن تعبیر، آن را «تسویه حساب» می‌نامند. نهادهای اطلاعاتی آمریکا، بنا به دلایل قانونی، از آن به «قتل هدفمند» تعبیر می‌کنند...

از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون، اسرائیل بیش از هر کشور دیگری در غرب، افراد را ترور کرده است...

آنها (رهبران اسرائیل) اعتقاد داشتند که این روش (ترور)، مشکلات سختی را که در مقابل کشور قرار گرفته بود، حل می‌کند و حتی گاهی مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد...»<sup>۲</sup>

سپس در طول کتاب، به تفصیل به بررسی اسناد ترور مبارزین فلسطینی تا ترور عماد مغنیه و دانشمندان هسته‌ای و موشکی ایران می‌پردازد.



۱. سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه شریفه ۹۱.

۲. توزودتر بکش، ص: ۳۴.



نبرد نهایی

# فصل پنجم

تصویر نبرد نهایی در قرآن:

شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل

خداوند در قرآن کریم، به صورت قطعی خبر از دورویداد مهم در آخر الزمان بیان می‌فرماید:

واقعه اول در فصل دوم به تفصیل بیان شد، که عبارت بود از پایان تاریخ بشریت با غلبه تمدن نورانی اسلام بر کل جهان.

واقعه دوم، جریان جنگی است که در آستانه برپایی آن تمدن نورانی، بین مسلمانان و بنی اسرائیل اتفاق می‌افتد.

قرآن کریم از بین تمام حوادث آخر الزمان، فقط به این حادثه اشاره می‌فرماید. اینکه خداوند از بین تمام جریانات، تنها این جریان را در محور محکّمات قرآنی قرار داده، یک مسأله عجیبی است! یعنی می‌خواهد تذکر دهد که محور تحقق تمدن پایانی و نورانی اسلام، همین جریان برخورد اسلام با یهود است؛ بنابراین مبادا درگیر حواشی شده و ذهنتان از این موضوع اصلی و محوری منحرف گردد.

در آیات ابتدائی سوره مبارکه اسراء می‌فرماید:

وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَتَّعَلْنَ  
عُلُوقًا كَبِيرًا<sup>۱</sup>

---

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۴.

«ما در تورات به بنی اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد می کنید و [در برابر طاعت خدا] به سرکشی و طغیان [و نسبت به مردم به برتری جویی و ستمی] بزرگ دچار می شوید.»

در آیه بعد می فرماید:

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا<sup>۱</sup>

«پس هنگامی که [زمان ظهور] وعده [عذاب و انتقام ما به کیفر] نخستین فسادانگیزی و طغیان شما فرا رسد، بندگان سخت پیکارگر و نیرومند خود را بر ضد شما برانگیزیم، آنان [برای کشتن، اسیر کردن و ربودن ثروت و اموالتان] لابه لای خانه ها را [به طور کامل و با دقت] جستجو می کنند؛ و یقیناً این وعده ای انجام شدنی است.»

خطاب این آیات به بنی اسرائیل است؛ می فرماید: بندگانی بسیار قوی و باصلاحت بر علیه شما برمی انگیزانیم؛ به طوری که خانه به خانه به دنبال شما می گردند و شما را به طور قطعی شکست خواهند داد.

در آیه بعد می فرماید:

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا<sup>۲</sup>

«سپس پیروزی بر آنان را به شما باز می گردانیم و شما را به وسیله اموال و فرزندان تقویت می کنیم، و نفرات [رزمی] شما را بیشتر می گردانیم.»  
دوباره روی قدرت و امکانات را به شما برگردانده و با نفرات و اموال، شما را

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۵.

۲. همان، آیه شریفه ۶.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۶۱

مدد می‌رسانیم. تعداد شما زیاد شده و دوباره غلبه خواهید کرد. در این غلبه، زمینه و بستر فساد دوم فراهم می‌شود.

در اینجا خداوند تذکر جدی داده و در آیه بعد می‌فرماید:

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

«اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید به خود بدی کرده‌اید.»

سپس در ادامه همین آیه می‌فرماید:

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْتَوْأُوا جُوهَكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبَّرُوا مَا عَلَوُا تَتْبِيرًا<sup>۱</sup>

«پس هنگامی که [زمان ظهور] وعده دوم [برای عذاب و انتقام] فرا رسد، [پیکارگرانی بسیار سخت‌گیر بر ضد شما برمی‌انگیزیم] تا شما را [با دچار کردن به مصایب سنگین و گزند و آسیب فراوان] غصه‌دار و اندوهگین کنند و به مسجد [اقصی] درآیند، آن گونه که بار اول درآمدند تا هر که و هر چه را دست یابند، به شدت در هم کوبند و نابود کنند.»

وقتی وعده دوم فرا برسد، همه شرایط محقق می‌گردد تا اینکه به صورت نهایی شکست بخورید؛ آنچنان بلایی بر سر شما می‌آورند که آثار غم و اندوه از صورت‌های شما ببارد! آنها حتی معبد بزرگ شما، یعنی بیت المقدس را از دست تان گرفته و در آن داخل می‌شوند همان گونه که بار اول داخل شدند. آنها به این هم قناعت نمی‌کنند، بلکه تمام بلاد و سرزمین‌های اشغال شده را درهم کوبیده و ویران می‌سازند.

## نظرات مفسرین درباره آیات ابتدایی سوره اسراء

در تفسیر نمونه، دیدگاه‌های مختلف درباره این آیات را که در کتب تفسیری

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۷.

بیان شده، به تفصیل ذکر می‌کند؛ ما در اینجا برای استفاده بهتر خوانندگان گرامی، عبارات این کتاب را عیناً ذکر می‌کنیم:

«گر چه تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل، فراز و نشیب بسیار دارد، و پیروزی‌ها و شکست‌ها در آن فراوان دیده می‌شود اما در اینکه قرآن به کدام‌یک از این حوادث اشاره می‌کند در میان مفسران گفتگو بسیار زیاد است، که به عنوان نمونه چند قسمت از آنها را ذیلاً می‌آوریم.

۱. آنچه از تاریخ بنی اسرائیل استفاده می‌شود این است که نخستین کسی که بر آنها هجوم آورد و بیت المقدس را ویران کرد، بخت النصر پادشاه بابل بود، و هفتاد سال بیت المقدس به همان حال باقی ماند، تا یهود قیام کردند و آن را نوسازی نمودند. دومین کسی که بر آنها هجوم برد قیصر روم اسپیانوس بود که وزیرش «طرطوز» را مأمور این کار کرد؛ او به تخریب بیت المقدس و تضعیف و قتل بنی اسرائیل کمر بست، و این حدود یک‌صد سال قبل از میلاد بود.

بنابراین ممکن است دو حادثه‌ای که قرآن به آن اشاره می‌کند همان باشد که در تاریخ بنی اسرائیل نیز آمده است. زیرا حوادث دیگر در تاریخ بنی اسرائیل آنچنان شدید نبود که حکومت آنها را به کلی از هم متلاشی کند، ولی حمله بخت النصر، قدرت و شوکت آنها را به کلی درهم کوبید. این تا زمان «کورش» ادامه داشت؛ و پس از آن بنی اسرائیل مجدداً به قدرت رسیدند و این وضع ادامه داشت تا بار دیگر قیصر روم بر آنها هجوم برد و حکومتشان را متلاشی کرد و این در بدری هم چنان ادامه یافت تا در این اواخر که به کمک قدرت‌های جهان‌خوار و استعمارگر، حکومتی برای خود دست و پا کردند. (تفسیر المیزان،

(جلد ۱۳، ص ۴۶)

۲. طبری در تفسیر خود نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مراد از فساد اول، قتل حضرت زکریا علیه السلام و گروهی دیگر از پیامبران، و منظور از وعده نخستین، وعده انتقام الهی از بنی اسرائیل به وسیله بخت النصر می‌باشد؛ و مراد از فساد دوم شورش است که بعد از آزادی به وسیله یکی از سلاطین فارس مرتکب شدند و دست به فساد زدند؛ و مراد از وعده دوم هجوم انطیاخوس پادشاه روم است.

این تفسیر با تفسیر اول تا اندازه‌ای قابل انطباق است، ولی هم‌راوی این حدیث مورد وثوق نیست و هم انطباق تاریخ زکریا و یحیی بر تاریخ بخت النصر و اسپیانوس یا انطیاخوس محرز نمی‌باشد؛ بلکه بنا به گفته بعضی، بخت النصر معاصر ارمیا یا دانیال پیامبر بوده، و قیام او حدود ششصد سال پیش از زمان یحیی صورت گرفته؛ بنابراین چگونه بخت النصر می‌تواند برای انتقام خون یحیی اقدام کرده باشد.

۳. بعضی دیگر گفته‌اند بیت المقدس یک بار در زمان داود و سلیمان ساخته شد و بخت النصر آن را ویران کرد که این همان وعده اولی است که قرآن به آن اشاره می‌کند؛ و بار دیگر در زمان پادشاهان هخامنشی ساخته و آباد شد و آن را طیطوس رومی ویران ساخت (توجه داشته باشید طیطوس یا طرطوز که در بالا ذکر شد قابل انطباق است) و از آن پس هم چنان ویران ماند تا در عصر خلیفه دوم که آن سرزمین به وسیله مسلمانان فتح شد. (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، پاورقی صفحه ۲۰۹ به قلم دانشمند گرانمایه مرحوم شعرانی)

این تفسیر نیز چندان منافات با دو تفسیر بالا ندارد.

۴. در برابر تفسیرهای فوق و تفاسیر دیگری که کم و بیش با آنها هماهنگ است، تفسیر دیگری داریم که سید قطب در تفسیر فی ظلال احتمال آن را داده است که با آنچه گفته شد به کلی متفاوت می باشد، و آن اینکه: این دو حادثه تاریخی در گذشته و در زمان نزول قرآن واقع نشده بوده، بلکه مربوط به آینده است که یکی از آنها احتمالاً فساد آنها در آغاز اسلام بود که منجر به قیام مسلمانان به فرمان پیامبر ﷺ بر ضد آنان شد و به کلی از جزیره عرب بیرون رانده شدند، و دیگری مربوط به قیام نازی‌های آلمان به ریاست هیتلر بر ضد یهود بوده است. (تفسیر فی ظلال، جلد ۵، ص ۳۰۸)

ولی اشکال این تفسیر این است که در هیچ‌یک از آنها داخل شدن قوم پیروزمند در بیت المقدس، تا چه رسد به ویران کردن آن، وجود ندارد.

۵. آخرین احتمال اینکه بعضی احتمال داده‌اند این دو حادثه مربوط به رویدادهای بعد از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزبی بنام صهیونیسم و تشکیل دولتی بنام اسرائیل در قلب ممالک اسلامی است. منظور از فساد اول بنی اسرائیل و برتری جویی آنها همین است؛ و منظور از انتقام اولی آن است که ممالک اسلامی در آغاز که از این توطئه آگاه شدند دست به دست هم دادند و توانستند بیت المقدس و قسمتی از شهرها و قصبات فلسطین را از چنگال یهود بیرون آورند، و نفوذ یهود از مسجد الاقصی به کلی قطع شد.

و منظور از فساد دوم، هجوم بنی اسرائیل با اتکای نیروهای استعماری جهان‌خوار و اشغال سرزمین‌های اسلامی و گرفتن بیت

المقدس و مسجدالاقصی است.

و به این ترتیب باید مسلمانان در انتظار پیروزی دوم بر بنی اسرائیل باشند بطوری که مسجدالاقصی را از چنگال آنها بیرون آورند و نفوذشان را از این سرزمین اسلامی به کلی قطع کنند. این همان چیزی است که همهٔ مسلمین جهان در انتظار آند و وعدهٔ فتح و نصرت الهی است نسبت به مسلمانان. (از مجله مکتب اسلام شماره ۱۲ و یک سال ۱۳، از بحث تفسیری آقای ابراهیم انصاری)

و تفاسیر دیگری که ذکر آنها چندان قابل ملاحظه نیست.

ولی ظاهر آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» آن است که حداقل فساد اول بنی اسرائیل و انتقام آن در گذشته واقع شده است. از همهٔ اینها گذشته مسألهٔ مهمی که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد این است که ظاهر تعبیر «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» (ما گروهی از بندگان خود را که قدرت جنگی زیادی داشتند بر ضد شما مبعوث کردیم)، نشان می‌دهد که گروه انتقام‌گیرنده، مردان با ایمان بودند که شایستهٔ نام «عباد» و عنوان «لنا» و همچنین «بَعَثْنَا» بوده‌اند و این معنی در بسیاری از تفاسیر که در بالا گفته شد دیده نمی‌شود. ولی با همهٔ اوصاف نمی‌توان انکار کرد که اگر قرینهٔ قاطعی قائم نشود ظاهر آیات مورد بحث در بدو نظر آن است که جمعیت انتقام‌گیرنده، مردمی با ایمانند.

به هر حال آیات فوق اجمالاً به ما می‌گویند که بنی اسرائیل دو بار سخت به فساد دست زدند و استکبار ورزیدند و خدا از آنها انتقام سختی گرفت؛ و هدف از بیان این موضوع، درس عبرتی برای آنها و ما

و همهٔ انسان‌ها است تا بدانیم ستمگری‌ها و فسادانگیزی‌ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی‌ماند. هنگامی که قدرت یافتیم حوادث دردناکی را که در آینده در انتظار ما است فراموش نکنیم و از تواریخ گذشتگان این درس را بیاموزیم.<sup>۱</sup>

## تحلیل دقیق آیات

با تأمل در خود آیات، نکات و شاخصه‌هایی به دست می‌آید:

### یک) سخن از فتنه‌ای است که فتنه‌گر، یهود است

وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَلْعُنَّ عُلوًّا كَبِيرًا<sup>۲</sup>

«ما در تورات به بنی اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد می‌کنید و [در برابر طاعت خدا] به سرکشی و طغیان [و نسبت به مردم به برتری جویی و ستمی] بزرگ دچار می‌شوید.»

منظور قرآن از بنی اسرائیل در اکثر موارد، یهود است.

«اسرائیل»، نام دیگر حضرت یعقوب علیه السلام است. ایشان دوازده فرزند داشتند که توسط هر کدام از آنها یک قبیله به وجود آمد؛ آنها را بنی اسرائیل یا اسباط نامیدند. بنی اسرائیل یا اسباط، غیر یهود را نیز شامل می‌شود اما یهود، خودشان را بنی اسرائیل دانسته و دیگران را فرزندان یهود نمی‌دانند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۸ تا ۳۲.

۲. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۴.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۶۷

پیش از این گفتیم که یهودیان، برتری نژادی خاصی برای خود قائل هستند؛ و نیز اشاره کردیم که کتاب «تلمود» - که حاوی آموزه‌های یهود است - انسان‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

دسته اول: انسان‌های درجه یک، که همان انسان‌های واقعی هستند و بقیه انسان‌ها، حیواناتی انسان‌نما محسوب می‌شوند؛ یعنی معتقدند که انسان‌های درجه یک، ما فرزندان اسرائیل هستیم و خداوند زمین را برای ما آفریده است.

دسته دوم: انسان‌های درجه دو، که حیواناتی مفید هستند (یعنی غیریهودیانی که یهود را به رسمیت می‌شناسند و در خدمت آنان هستند).

دسته سوم: انسان‌های درجه سه، که حیوانات موذی هستند و باید به ارزان‌ترین شیوه، کشته شوند (یعنی دشمنان یهود).

نکته مهم این است که بنی‌اسرائیل، این مطالب را تعلیم از جانب خداوند می‌دانند! از این رو باید یهود را قومی خطرناک دانست؛ چرا که کشتن دیگران را یک کار عبادی می‌پندارند! هیچ‌کس و هیچ‌مرامی به این اندازه، خودبرتربین نیست که بگوید: ما باید بر جهان مسلط گردیم و هر کسی که ما را قبول نداشت، باید کشته شود! بنابراین، فتنه‌گران مورد اشاره در آیات شریفه، یهود هستند.

### دو) مرکز این فتنه فلسطین است



از عبارت **وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ** فهمیده می‌شود که مرکز این فتنه، فلسطین است؛ زیرا می‌فرماید مهاجمین، هم در مرتبه اول و هم

در مرتبه دوم، وارد **مسجد الاقصی** می‌شوند.

یک کشور زمانی شکست می خورد که پایتخت آن ساقط شود؛ و پایتخت فتنه یهود، مسجد الاقصی است.

نکته قابل تأمل این است که تا چند سال پیش، تل آویو به عنوان مرکز اسرائیل شناخته می شد، اما ناگهان، اورشلیم را به عنوان پایتخت معرفی کردند! [۷۴]

### سه) این فتنه، فتنه ای جهانی است

از آیات قرآن برمی آید که این فتنه، فتنه ای جهانی است؛ چهار دلیل بر این مطلب حکایت دارد:

#### دلیل اول:

خداوند می فرماید: لُتْفَسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ؛ در عبارت لُتْفَسِدَنَّ دو تأکید وجود دارد: یکی حرف «لام»؛ و دیگری «نون تأکید ثقیله» (یا همان نون مشدد). در ادبیات عرب، هنگامی از تأکید استفاده می شود که مطلب مورد نظر، از اذهان عموم مردم به دور است، یا اینکه آن مطلب، برای افراد، قابل پذیرش نیست؛ از این رو گوینده کلام برای باورپذیرکردن آن مطلب، از تأکید استفاده نموده و قسم می خورد.

در این آیه شریفه نیز خداوند با دو تأکید خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: به حق و حقیقت قسم که شما در زمین، دو مرتبه فساد می کنید.

بیان این مطلب در حالی است که فساد در قوم بنی اسرائیل، یک امر عادی و روزمره بوده است و خبر دادن از آن، نیاز به تأکید ندارد!

بنابراین از تأکیدهای این آیه می فهمیم که خداوند از دو فتنه و فساد خاص، خبر می دهد نه فسادهای معمولی و روزمره.

## دلیل دوم:

اگر منظور لُتْفِيسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ، فساد منطقه‌ای و صرفاً در محدوده فلسطین باشد، این عبارت شریفه، خلاف واقع خواهد بود؛ زیرا فساد و خونریزی یهود علیه فلسطینیان، تنها دو مرتبه نبوده، بلکه هزاران مرتبه بوده است.

قرآن می‌فرماید یهودیان، قومی آتش افروز هستند، شغل آنها فتنه‌گری است و دائماً به دنبال فساد در زمین هستند:

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ<sup>۱</sup>

«هر زمان آتشی را برای جنگ [با اهل ایمان] افروختند خدا آن را خاموش کرد، و همواره در زمین برای فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.»

پس مراد از دو مرتبه فساد در زمین، صرفاً فساد و جنگ‌افروزی در منطقه فلسطین نخواهد بود.

## دلیل سوم:

بالاترین فتنه‌ها، قتل است؛ و بدترین قتل‌ها، کشتن انسانی بی‌گناه و پاک می‌باشد و از همه بدتر، قتل انبیاء علیهم‌السلام است. جنایت کشتن یک پیغمبر، معادل است با کشتن همه مردم؛ اما می‌بینیم که قرآن برای پیغمبرکشی یهودیان، هیچ تأکیدی به کار نمی‌برد:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ<sup>۲</sup>

۱. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۶۴.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه ۲۱.

«کسانی که پیوسته به آیات خدا کفر می‌ورزند، و همواره پیامبران را به ناحق می‌کشند، و از مردم کسانی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.»

در عبارت **يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ**، هیچ‌کدام از ادوات تأکید به کار نرفته است، در حالی که عمق فاجعه کشتن انبیاء عليهم السلام، قابل قیاس با هیچ فاجعه دیگری نیست.<sup>۱</sup> بنابراین عبارت **لُتْفَسِدُونَ**، ناظر به عمق فاجعه نیست، بلکه ناظر به وسعت فسادانگیزی می‌باشد که با تأکید ذکر شده است.

### دلیل چهارم:

شاهد دیگر آنکه می‌فرماید **وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا**، شما علو و برتری خیلی عظیم و کبیری پیدا می‌کنید. آیا زمانی که فلسطین در دست یهود و در تحت اشغال آنها قرار بگیرد، معنا دارد که خداوند حکیم، با چند تأکید بفرماید شما بر فلسطین علو و برتری کبیری پیدا می‌کنید؟

علو و برتری کبیر در جایی معنا دارد که در گذشته، برتری و علوی نبوده باشد و حال آنکه در زمان **بُخْتِ نَصْرٍ**، فلسطین در دست یهودیان بود. از اینجا دانسته می‌شود که مراد از علو و برتری کبیر، صرفاً برتری بر منطقه فلسطین نیست، بلکه مراد، علو و برتری بر جهان می‌باشد. بنابراین، فتنه مورد اشاره در آیات شریفه، فتنه‌ای جهانی است که علو و برتری جهانی در پی خواهد داشت.

۱. در این آیه شریفه، فعل **يَقْتُلُونَ** به صورت مضارع آمده که استمرار را می‌رساند؛ گویا می‌فرماید: یکی از کارهای مستمر آنان پیغمبرکشی بوده است؛ اما فعل **يَقْتُلُونَ** بدون هیچ تأکیدی بیان شده برخلاف فعل **لُتْفَسِدُونَ** در آیات مورد بحث که این فعل نیز مضارع است ولی همراه با دو تأکید آمده است.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۷۱

نکته دیگری که نباید از آن غافل شد این است که این فتنه جهانی، ممکن است در ایران نیز واقع شود. بنابراین نباید گمان کنیم که مملکت ما از این فتنه‌ها مصون و محفوظ می‌باشد؛ از این رو خطر حضور منافقین و کارشکنی‌ها و انحرافات آنها را باید جدی گرفت. منافق در هر جایی که باشد با کافر، هم‌دست است؛ این طور نبوده که فقط قریش در مقابل رسول اکرم ﷺ ایستاده باشند؛ بلکه خط قریش تا درون جامعه رسول الله ﷺ ادامه دارد و چه بسا خطر منافقین و پلیدی آنها از کفار نیز بیشتر باشد.

### چهار) بندگان صالح خداوند، سرکوب گران بنی اسرائیل هستند

برخی از مفسرین گمان کرده‌اند که امپراطوری روم (اسپانوس) و بخت نصر، سرکوب گران یهود بودند، و حال آنکه آنها افرادی مشرک و نیز افرادی بسیار ظالم و سفاک بودند؛ پس این افراد نمی‌توانند سرکوب گران یهود باشند، زیرا خداوند به صراحت می‌فرماید: عبادی از خودمان را برانگیختیم!

### توجیه برخی از مفسرین

مفسرین برای برون رفت از این مشکل، چنین توجیه کرده‌اند که «عباد» در قرآن، به معنای عام نیز به کار رفته است، به طوری که شامل افراد مشرک و ظالم هم می‌شود؛ مثلاً در سوره مبارکه مریم می‌فرماید: کل نظام هستی، عبد خداوند است:

إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا عَاتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا<sup>۱</sup>

«هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه [ذاتاً] بنده [و مملوک] به سوی

[خدای] رحمان می‌آید.»

یا مثلاً در سوره مبارکه زمر، افراد گنه‌کار را با عنوان عباد، مورد خطاب قرار داده

۱. سوره مبارکه مریم، آیه شریفه ۹۳.

و می فرماید: ای بندگان جنایت کار! ای بندگان گنه کار!

قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ  
الدُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ<sup>۱</sup>

«بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود تجاوز کار بوده اید! از رحمت

خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان

است.»

بنابراین می توان عنوان «عباد» را بر اسپانوس و بخت نصر نیز تطبیق داد.

### ردّ کلام مفسرین

این توجیه مفسرین، مردود است؛ و ما قبل از بیان اشکال توجیه فوق، لازم

است معنای واژه «عبد» را توضیح دهیم.

لفظ «عبد» از «طریق مُعَبَّد» گرفته شده است؛ یعنی راهی که کوبیده شده و

هموار است و پستی و بلندی ندارد و بر رونده آن مسیر، انرژی تحمیل نکرده و سرعت

او را کند نمی سازد و در نتیجه، فرد رونده در آن طریق، حرکت راحت و روانی دارد؛<sup>۲</sup>

به عبارت دیگر، «عبد» یعنی کسی که اراده خداوند در وجودش به راحتی در جریان

است و با مانعی روبه رو نمی شود، حتی اگر اراده حق تعالی بر این باشد که بچه اش را

بکشد!<sup>۳</sup>

بنابراین واژه «عبد» به خودی خود و بدون قرینه، بار معنایی مثبت داشته و

بندگان صالح خداوند را شامل می شود. از این رو اگر واژه «عبد» در قرآن، بدون قرینه

۱. سوره مبارکه زمر، آیه شریفه ۵۳.

۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۴۳.

۳. اشاره به جریان فرمان خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذبح فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام. سوره مبارکه صافات،

آیه شریفه ۱۰۲.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۷۳

به کار رفت (بدون قرینه‌ای که دلالت کند بر اینکه واژه «عبد»، فرد ظالم و گنه‌کار را شامل می‌شود)، در این صورت معنای عبد، تنها بر بندگان صالح خداوند حمل خواهد شد؛ ولی اگر بخواهد به معنای بنده ناصالح به کار رود، حتماً به قرینه نیاز دارد تا واژه از معنای اولیه خود برگردانده شده و به معنای عبد تکوینی استعمال گردد.

با دقت در آیات قرآن، خواهیم دید که خداوند هر گاه واژه «عبد» را برای بندگان ناصالح به کار برده، قرینه آورده است؛ مثلاً در آیه شریفه قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ، عبارت الَّذِينَ اسْرَفُوْا، قرینه است بر اینکه مراد از عباد، بندگان ناصالح و گنه‌کار هستند.

یا مثلاً در آیه شریفه اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِلَّا اٰتِي الرَّحْمٰنِ عَبْدًا، قرینه عمومیت - که در مقام بیان کل نظام هستی است - به ما می‌فهماند که واژه «عبد»، شامل گنه‌کاران نیز می‌شود.

نتیجه آنکه اگر واژه «عبد» در آیه‌ای، بدون قرینه به کار رفت، فقط بندگان صالح خداوند را شامل می‌شود.

حال می‌گوییم: توجیه مفسرین، مردود است، زیرا واژه «عبد» در آیه مورد بحث، بدون قرینه به کار رفته، و به همین دلیل، شامل افراد ظالم و جنایت‌کار نمی‌شود؛ ضمن اینکه در اینجا، نه تنها قرینه بر مذمت نیست، بلکه قرینه بر مدح وجود دارد، یعنی خداوند، این عباد را مدح نموده است، زیرا آنها کسانی هستند که فتنه و فساد را سرکوب خواهند کرد.

### توجیهی دیگر

برخی دیگر از مفسرین، در ذیل آیه شریفه بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا اُولٰٓئِ بَاۡسٍ شَدِيْدٍ فرموده‌اند: خداوند این بندگان خون‌ریز و ستمگر را از باب «اللّٰهُمَّ اشْغَلِ

الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup> به سوی قوم یهود فرستاده است؛<sup>۲</sup> همان طور که در سوره مبارکه انعام نیز می فرماید:

وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۳</sup>

«این گونه برخی ستمکاران را بر برخی به کیفر گناهانی که همواره مرتکب می شدند، مسلط و چیره می کنیم.»

می فرماید: ما بعضی از ظالمین را بر بعضی دیگر می گماریم تا عقوبت شوند و امر ما توسط خود ظالمان، حاکم گردد. بنابراین گاهی خداوند دین خود را به واسطه افرادی از ظالمان، یاری می فرماید؛ چرا که نقشه خداوند، بر هر چیزی قاهر است:

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا<sup>۴</sup>

«سپاهیان آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

از این رو خداوند گاهی فردی را به یک جریانی وا می دارد تا یک اتفاقی رقم بخورد! مثلاً کاری می کند که فرعون همراه با لشکریانش به دنبال حضرت موسی علیه السلام و

۱. «اللَّهُمَّ اشْغَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ وَ اجْعَلْنَا بَيْنَهُمْ سَالِمِينَ»، خدایا ستمگران را با ستمگران مشغول کن و ما را بین آنان سلامت بدار؛ این عبارت، دعایی است که بین مسلمانان مرسوم است. البته در دعای بیست و هفتم صحیفه سجادیه علیه السلام چنین می فرماید: «اللَّهُمَّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ».

۲. «و در اینکه آمدن آن بندگان خدا به سوی بنی اسرائیل و قتل عام و اسارت و غارت و تخریب آنان را «بعث الهی» خوانده، اشکالی ندارد چرا که این بعث و برانگیختن بر سبیل کیفر و در برابر فساد و طغیان و ظلم به غیر حق بنی اسرائیل بوده است، پس کسی نگوید که خدا با فرستادن چنین دشمنانی آدم کش و مسلط ساختن آنان بر بنی اسرائیل نسبت به ایشان ظلم کرده، بلکه خود ایشان به خود ظلم کردند.» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص: ۵۰). در برخی دیگر از تفاسیر نیز قریب به همین معنا آمده است؛ مانند: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۶۱۵؛ منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۵، ص: ۲۵۰؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص: ۶۴۹.

۳. سوره مبارکه انعام، آیه شریفه ۱۲۹.

۴. سوره مبارکه فتح، آیه شریفه ۷.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۷۵

قومش حرکت کنند تا به دریا برسند و با این جریان، حضرت موسی علیه السلام و قومش نجات یافته و فرعون و لشکریانش غرق شوند؛ این نقشه، توسط خود فرعون انجام شد، زیرا اگر بنی اسرائیل را تعقیب نمی کرد، حضرت موسی علیه السلام و قومش از مسیر دیگری می رفتند.

آری! تمام عالم، تحت نقشه خداوند است؛ چه افراد صالح و چه افراد طالح. حتی شیطان نیز جزء جنود خداوند است.

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَنْصُرُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَقَ لَهُمْ»<sup>۱</sup>

خداوند این دین را با افرادی که خودشان نصیبی ندارند (و جهنمی هستند) یاری می فرماید.

برای خداوند فرقی نمی کند که تحقق امر الهی، توسط سپاهیان اسلام صورت گیرد یا اینکه سپاهیان کفر نیز در آن نقش داشته باشند.

قرآن کریم می فرماید:

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا<sup>۲</sup>

«هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، مرفهین و خوش گذران هایش را [به وسیله وحی به طاعت، بندگی و دوری از گناه] فرمان می دهیم، چون [سرپیچی کنند و] در آن شهر به فسق و فجور روی آورند، عذاب بر آنان لازم و حتم می شود، پس آنان را به شدت درهم می کوبیم [و بنیادشان را از ریشه بر کنیم.]»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۹.

۲. سورة مبارکه اسراء، آیه شریفه ۱۶.

می فرماید: من فاسدان را وامی دارم که کاری انجام دهند تا با انجام آن، اجلسان برسد! یعنی خود فاسدان مجری اراده حق تعالی هستند؛ (البته مجری اراده تکوینی خداوند هستند، نه اوامر تشریحی؛ زیرا خداوند هرگز به کار زشت، فرمان نمی دهد: قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ<sup>۱</sup>، «بگو: یقیناً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد.»)

### ردّ توجیه دوم

این مطلب مفسرین گرچه در جای خود، سخن صحیح و درستی است اما در آیه مورد بحث، این توجیه نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا: اولاً همانطور که اشاره کردیم، لسان آیات در اینجا، لسان مدح است و خداوند، عباد مورد اشاره را مدح می فرماید؛ و این مدح، با تطبیق آیه بر افراد مشرک و ظالمی همچون بخت نصر و اسپانوس سازگار نیست. ثانیاً توجیه مفسرین، با بیان آیه شریفه مورد بحث، کاملاً متفاوت است. توضیح آنکه:

اگر عبارت موجود در آیه، به شکل ترکیب اضافی استعمال می شد، یعنی به صورت مضاف و مضاف الیه، مثل: «عِبَادَنَا»، «عِبَادِي»، «عِبَادَ اللَّهِ»، در این صورت توجیه مفسرین قابل پذیرش بود، به این معنا که می توانستیم قبول کنیم که به کار بردن لفظ «عباد» در آیه مورد بحث، بندگان ناصالح را نیز شامل می شود؛ اما با دقت در آیه شریفه، درمی یابیم که عبارت موجود در آیه، به صورت ترکیب اضافی به کار نرفته، بلکه به صورت عِبَادًا لَنَا استعمال شده است، یعنی لفظ «عباد»، همراه با لام اختصاص به کار رفته، و می دانیم که مفهوم «عِبَادَنَا» با «عِبَادًا لَنَا» بسیار متفاوت است.

۱. سوره مبارکه اعراف، قسمتی از آیه شریفه ۲۸.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۷۷

نتیجه آنکه در این آیه شریفه، خداوند نمی‌فرماید «بندگان من»، بلکه می‌فرماید: «بندگان خاص و ویژه من»؛ بنابراین در تعبیر عِبَادًا لَنَا، علاوه بر مفهوم عبودیت، خلوص نیز نهفته است، یعنی این افراد، اختصاص به خداوند داشته و علاوه بر بنده صالح بودن، دارای خلوص ویژه‌ای نیز می‌باشند؛ بندگان مخلصی که همه زندگی خود را وقف خداوند نموده‌اند.

خداوند در دو جای قرآن، ترکیب «عبد + لام اختصاص» را به کار برده، و به عبارت دیگر برای بندگان ویژه و اختصاصی خویش، دو مصداق بیان فرموده است:

۱- در آیه شریفه مورد بحث.

۲- درباره حضرت مسیح علیه السلام و ملائکه مقرب؛ در سوره مبارکه نساء می‌فرماید حضرت مسیح علیه السلام و ملائکه مقرب الهی، هیچ ایایی ندارند که بنده خاص و ویژه خداوند باشند:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup>

«مسیح از اینکه بنده خدا باشد، هرگز امتناع ندارد، و فرشتگان مقرب هم امتناع ندارند.»

### خلاصه تحلیل آیات

- خلاصه تحلیل آیات شریفه مورد بحث، عبارت است از:
- ۱- سخن از فتنه‌ای است که فتنه‌گر آن، یهود می‌باشد.
  - ۲- مرکز این فتنه، فلسطین است.
  - ۳- این فتنه، فتنه‌ای جهانی است.
  - ۴- سرکوب‌گران این فتنه و فساد، بندگان صالح خداوند هستند.

---

۱. سوره مبارکه نساء، قسمتی از آیه شریفه ۱۷۲.

## نقد و بررسی نظرات مفسرین

یکی از علت‌هایی که باعث شده تا مفسرین، دقت لازم را در تحلیل این آیات شریفه نداشته باشند، کثرت روایات تاریخی جعلی در توجیه مصداق این آیات است. در روایات جعلی، دو نفر را به عنوان سرکوب‌کننده یهود ذکر کرده‌اند: یکی بخت‌نصر، و دیگری اسپیانوس<sup>[۱۷۵]</sup>؛ در حالی که تحلیل دقیق آیات، آن روایات جعلی را ردّ نموده و مسأله را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌سازد که شرح آن گذشت.

## ردّ تطبیق جریان بُخْتِ نَصْر بر سرکوب اول یهود

اولین کسی که بر یهودیان تاخت، **بخت‌نصر** بود. در ماجرای حمله او به یهودیان و فتنه آن زمان:

اولاً فتنه‌گر، یهود نبود؛ چون یهودیت در آن زمان، دین برحق بوده و هنوز توسط حضرت عیسی علیه السلام نسخ نشده بود.

ثانیاً آن فتنه، فتنه‌ای جهانی نبود، بلکه فتنه‌ای منطقه‌ای بود.

ثالثاً سرکوب‌گر در آن فتنه، یعنی بخت‌نصر، بنده صالح خداوند نبود، بلکه یک فرد مشرک و ظالم بود. وی بسیاری از مؤمنین یهود را به قتل رساند و بسیاری از پیغمبران یهود - مانند حضرت دانیال علیه السلام - را به اسارت گرفت.<sup>[۱۷۶]</sup>

بنابراین تطبیق **عِبَادًا لَّنَا** بر بخت‌نصر، با تحلیل آیات شریفه، هیچ هماهنگی و تناسبی نداشته و قابل پذیرش نمی‌باشد.

## ردّ جریان اسپیانوس

دومین کسی که بر یهودیان هجوم برد، اسپیانوس - قیصر روم - بود؛ وی وزیر خود به نام طرطوز را مأمور این کار کرد. طرطوز به منطقه فلسطین یورش برد و افراد

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۷۹

بسیاری را به قتل رساند و سایر یهودیان باقیمانده در فلسطین را کوچ داد و از آنجا بیرون راند؛ و این اولین باری است که یهودیان در جهان آواره شدند.<sup>[۱۷۷]</sup>

در این حمله، گرچه فتنه‌گر، یهود، و مرکز فتنه نیز فلسطین بوده، اما:  
اولاً آن فتنه، فتنه‌ای جهانی نبوده است.

ثانیاً سرکوب‌گران آن فتنه، بندگان صالح خداوند نبوده‌اند.

بنابراین تطبیق عِبَادًا لَنَا بر اسپانوس نیز با تحلیل آیات شریفه، مطابقت نداشته و قابل پذیرش نیست.

### ردّ جریان جنگ رسول اکرم ﷺ با یهودیان مدینه

پس از جنگ‌هایی که اشاره شد، یهودیان پراکنده گشته و به مناطقی از جمله اروپا، سرزمین حجاز و ایران مهاجرت نمودند.

بعضی از یهودیان، به خاطر سیلی محکم و ضرباتی که از کفار و مشرکین خورده بودند - چه از بخت نصر، چه از اسپانوس و چه قبل از آنها از فرعون - ، به اطراف مدینه هجرت کردند تا با پیامبر اسلام ﷺ هم‌دست شده و از کفار و مشرکین، انتقام بگیرند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: یهودیان، قبل از بعثت رسول اکرم ﷺ نسبت به کفار و مشرکین، طلب فتح می‌کردند، یعنی با خود می‌گفتند: پیامبر موعود که بیاید، ما با او همراهی نموده و از دشمنان خود انتقام می‌گیریم!

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ  
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى  
الْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>

۱. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۸۹.

«و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده توراتی است که با آنان است، و همواره پیش از نزولش به خودشان [در سایه ایمان به آن] مژده پیروزی بر کافران می دادند، پس [با این وصف] زمانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را با پیشگویی تورات می شناختند] نزد آنان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.»

اما وقتی که پیامبر اکرم ﷺ مبعوث شده و یهودیان، آن حضرت را به طور کامل شناختند، فتنه گری و تعصب آنها اجازه نداد که به ایشان ایمان بیاورند؛ از این رو نسبت به آن حضرت، کفر ورزیده و نبوت ایشان را انکار نمودند!<sup>۱</sup>

در اینجا ممکن است کسی گمان کند که فتنه گری یهودیان اطراف مدینه، و در نتیجه، جنگ رسول اکرم ﷺ با آنها، همان فتنه و جنگی است که آیات شریفه مورد بحث به آن اشاره می فرماید؛ ولی این احتمال نیز مردود است، زیرا در جنگ های پیامبر اکرم ﷺ با یهودیان اطراف مدینه، گرچه فتنه گر، یهود، و سرکوب گران نیز بندگان صالح خداوند بودند، اما:

اولاً مرکز فتنه، فلسطین نبوده، بلکه اطراف مدینه بوده است.

ثانیاً آن فتنه، فتنه ای جهانی نبوده است.

## ردّ جریان جنگ هیتلر

بعضی از مفسرین<sup>۲</sup> احتمال داده اند که منظور از فتنه و جنگ مذکور در آیات شریفه، به جریان یهودی سوزی توسط هیتلر اشاره دارد <sup>[۱۷۸]</sup>؛ ولی این احتمال نیز ضعیف و مردود است، زیرا در اینجا اگر بپذیریم که فتنه گر، یهود است، اما:

۱. تفصیل این جریان در فصل چهارم، صفحه: ۱۷۸ گذشت.

۲. مرحوم سید قطب در تفسیر: فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۲۱۴.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۸۱

اولاً مرکز فتنه، فلسطین نبوده است.

ثانیاً آن فتنه، فتنه‌ای جهانی نبوده است.

ثالثاً سرکوب‌گران آن فتنه، بندگان ویژه خداوند نبوده‌اند.

جنگ‌های صلیبی نیز از بحث ما خارج است، زیرا آتش فتنه در آن جنگ‌ها،

توسط مسیحیت روشن شد.

### نتیجه نهایی تحلیل آیات ابتدایی سوره‌ی اسراء

نتیجه آنکه: بر اساس تحلیل دقیق آیات و به شهادت تاریخ، هیچ‌کدام از آن دو جنگی که قرآن وعده فرموده، هنوز واقع نشده است؛ از این رو نسبت دادن جنگ‌هایی که تا کنون با یهودیان به وقوع پیوسته - نظیر جنگ بخت نصر و اسپیانوس و... - به عنوان جنگ‌های مورد اشاره در آیات، قابل پذیرش نیست.

### دیدگاه و عملکرد یهود در جهان معاصر

پس از تحلیل دقیق آیات و روشن شدن نتیجه بحث، اینک به نحوه تفکر و عملکرد یهود در جهان معاصر می‌پردازیم.

دانستن ویژگی‌های کلی جبهه باطل به تنهایی، برای مبارزه با آن کافی نیست، بلکه باید مصداق عینی آن را در جهان امروز به خوبی بشناسیم.

در مسأله اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها که از سال ۱۹۴۸ میلادی آغاز شد، شاخصه‌هایی که آیات ابتدایی سوره مبارکه اسراء بیان می‌فرماید، نمایان است؛ چراکه:

اولاً فتنه‌گر، یهود است.

ثانیاً مرکز فتنه، فلسطین است.

ثالثاً این فتنه، فتنه‌ای جهانی است؛ زیرا در طول این سالیان، پشت سر هر فتنه‌ای که در جهان رخ داده، یهود حضور داشته است. این مطلب، یک توهم نیست، بلکه قرآن مجید آن را تذکر داده و می‌فرماید:

فِيمَا نَقُضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ۗ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ<sup>۱</sup>

«پس آنان را به سبب پیمان شکستشان لعنت کردیم، و دل‌هایشان را بسیار سخت گردانیدیم، [تا جایی که] کلمات خدا را از جایگاه اصلی‌اش و معنای حقیقی‌اش تغییر می‌دهند، و بخشی از آنچه را [از معارف و احکام تورات واقعی] که به وسیله آن پند داده شدند، از یاد بردند [و نادیده گرفتند]، و همواره از اعمال خائنانه آنان جز اندکی از ایشان [که وفادار به پیمان خدایند] آگاه می‌شوی...»

واژه «خَائِنَةٍ» به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای خیانت، و دیگری حرکات ظریف چشم است در وقتی که دو نفر می‌خواهند مطلبی را در جمعی به صورت رمزی و مخفیانه و با یکسری حرکات، رد و بدل کنند.<sup>۲</sup>

اینکه خداوند تا این اندازه بر جریان یهود تأکید دارد، به این دلیل است که قوم یهود، در آینده جهان نقش آفرینی کرده و دشمن جدی مسلمین خواهند بود.

قرآن در این آیه، چقدر زیبا و دقیق بیان می‌فرماید که رد پای یهود در همه جا وجود دارد ولی شما نمی‌بینید! پیوسته آگاه می‌شوید که از یک خَائِنَةٍ و خیانت نامحسوس، به خَائِنَةٍ و خیانت نامحسوسی دیگر می‌پردازد؛ و از یک آتش افروزی، به آتش افروزی دیگری روی می‌آورد!

۱. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۱۳.

۲. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۱۸۴.



آری، حقیقتاً که یهود، به مثابه آتش زیر خاکستر است و آشکار نیست؛ در پشت پرده، نقشه کشیده و جوامع را به جان هم می اندازند تا به اهداف خود برسند. دست‌های ملعون یهود

در پشت پرده جنگ ایران و عراق، جنگ چین، جنگ بالکان، جنگ افغانستان، جنگ عراق، جنگ سوریه و لبنان و در زمان کنونی ما که این سطور را می نویسیم، در نبرد طوفان الاقصی و جنگ غزه و لبنان، تا ایجاد گروهک‌هایی نظیر القاعده و داعش و... در همه جا وجود دارد.

بدترین دشمن برای یهود، مسیحیان هستند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که یهود، خدای آنان - یعنی حضرت عیسی علیه السلام - را کشته است! از این رو منفورترین گروه در نزد مسیحیت، یهودیان بوده‌اند؛ و به همین دلیل است که در تاریخ، حمله مسیحیان به محله‌های یهودی‌نشین، به طور گسترده گزارش شده است.

پاپ در چند سال قبل گفته بود: ما یک عذرخواهی تاریخی به یهودیان بدهکار هستیم، چرا که در طول تاریخ به یهودیان فشار زیادی آورده و آنها را اذیت کردیم! [۷۹]

جمعیت مسیحیان، حدود دو میلیارد نفر است؛ و با اینکه مقدس‌ترین افراد در بین آنان، ابتدا حضرت مسیح علیه السلام و سپس حضرت مریم علیها السلام هستند، و در کشورهای مسیحی، کاریکاتور حضرت مسیح علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام و حرف‌های زشت و غیراخلاقی، آزاد است و هیچ‌کس مخالفتی ندارد، اما با وجود چنین آزادی و اختیاری، هیچ‌کس حق ندارد در مورد **جریان هولوکاست** صحبت کند و اگر کسی در این رابطه

حرفی بزند، مجرم است! این ممنوعیت، خط قرمز تمام کشورهای مسیحی است، در حالی که جریان هولوکاست، مربوط به مقدسات مسیحیان نمی باشد، بلکه فقط بحث درباره این است که آیا در طول جنگ جهانی دوم، کشته های یهود، شش میلیون نفر بودند یا فقط چند هزار نفر!

شبکه های رسانه ای یهود در سراسر دنیا، همچون ساحران زمان حضرت موسی علیه السلام چنان اذهان را مسحور می کنند که حتی اجازه فکر کردن هم نداشته باشند! <sup>[۸۰]</sup> همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، یهود معتقد است که انسان های درجه سه یا همان حیوانات موزی، باید کشته شوند! منظور آنان از حیوانات موزی، مسلمانان هستند که حداقل یک و نیم میلیارد جمعیت جهان را تشکیل می دهند. در کتاب «تلمود» چنین آمده که اگر می توانی آنان را با سنگ بکشی، با شمشیر نکش!

فرض کنید یک موشک که مثلاً پنج تن وزن دارد، می تواند تعداد پانصد انسان را که در مکانی اجتماع کرده اند، از بین ببرد؛ با این پیش فرض، یهودیان برای کشتن یک و نیم میلیارد مسلمان، به چه تعداد موشک نیاز دارند؟ فرض کنید به ده میلیون موشک نیاز دارند! این تعداد موشک را کجا تجهیز کنند؟ چقدر باید هزینه کنند؟ در کدام انبار نگهداری کنند؟ این گونه بود که به فکر ایجاد بمب اتم افتادند و پس از تولید، در سال ۱۹۴۵ - در اواخر جنگ جهانی دوم - امتحان کردند! <sup>[۸۱]</sup> پس از آن بمباران اتمی، اسرائیل در سال ۱۹۴۸ اعلام موجودیت کرد! یعنی به پشتوانه تولید ابزار لازم، بلافاصله پروژه تشکیل یک کشور یهودی را محقق ساختند.



اکنون نیز آمریکا، جزو کشورهایی است که بیشترین کلاهک های هسته ای را در اختیار دارد. و عجیب آنکه اولین و تنها کشوری که از سلاح اتمی بر ضد بشریت



استفاده کرده، اکنون با نعره صلح طلبی، می خواهد مانع پیشرفت ایران در زمینه انرژی صلح آمیز هسته ای شود!

### قوم سلمان؛ سرکوبگرِ فتنه اول یهود

شاخص چهارم که آیه شریفه مورد بحث به آن اشاره داشت این بود که فتنه و فساد یهود را بندگان صالح خداوند، سرکوب خواهند کرد. حال باید ببینیم که مراد از این بندگان صالح، چه کسانی هستند.

بعضی معتقدند که سکوب شدن یهود، مربوط به ظهور امام زمان علیه السلام است. این سخن، قطعاً غلط است؛ زیرا قرآن می فرماید:

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا<sup>۱</sup>

«سپس پیروزی بر آنان را به شما باز می گردانیم و شما را به وسیله اموال و فرزندان تقویت می کنیم، و نفرت [رزمی] شما را بیشتر می گردانیم.»

پس از شکست اول یهود توسط بندگان صالح، دوباره یهود غالب شده و در این غلبه، زمینه فتنه و فساد دوم فراهم می گردد. این در حالی است که امام زمان علیه السلام مظهر نصرت اعظم الهی هستند و این گونه نیست که تشریف آورده و غلبه کنند و سپس دوباره شکست بخورند و آنگاه برای جبران شکست، به دنبال نیرو باشند! بلکه ایشان اسم منتقم خداوند، و عزیز شکست ناپذیر هستند، و سپاه ایشان نیز مظهر قهر و غلبه خداوند است؛ بنابراین پس از ظهور، ذره ای شکست برای آن حضرت و سپاهیان ایشان رقم نخواهد خورد؛ برخلاف سایر ائمه علیهم السلام و اولیاء خداوند که در ظاهر، شکست خوردند.

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۶.

با این بیان روشن می‌گردد که جریان شکست یهود و اسرائیل از بندگان صالح، مربوط به زمان بعد از ظهور امام زمان علیه السلام نیست، بلکه قبل از ظهور آن حضرت واقع خواهد شد.

در بعضی از آیات قرآن و نیز در برخی از روایات، اشاره شده که این بندگان صالح، ایرانیان هستند که در نبرد اول، یهود را شکست خواهند داد.

در هفت آیه از قرآن، درباره ایرانیان صحبت شده است؛ از جمله در همین آیات مورد بحث که جزو آیات إعجازی و إخبار غیبی قرآن به شمار می‌آید؛ زیرا زمانی که این آیات نازل شد، ایرانیان مسلمان نبودند، بلکه زرتشتی و مجوس بودند، و مسلمان شدن آنها بعد از شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است.

مجوس، همسایه دیوار به دیوار شرک است، چون به لحاظ اعتقادی، دورترین افراد از اسلام، مجوسیان هستند. از لحاظ روحی روانی نیز بسیار دورند و در تاریخ آمده که پادشاه ایران، بدترین برخورد را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نامه ایشان انجام داد! از آن طرف، نزدیک‌ترین قوم به اسلام از لحاظ اعتقادی - یعنی مباحث توحید و شرک و احکام - یهود است.

این ترتیب در قرآن کریم، به لحاظ اعتقادات، این‌گونه بیان شده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصْرِيَّةَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ<sup>۱</sup>

«همانا آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی‌اند و صابئان و نصاری و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیده‌اند، حتماً خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند [تا گرویدگان به حق از آلودگان به باطل جدا شوند و حق‌پیشگان به بهشت و باطل‌گرایان به دوزخ درآیند]؛ بی‌تردید خدا بر همه چیز گواه است.»

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۸۷

جای تعجب است که با وجود چنین شرایطی، چند آیه دربارهٔ ایرانیان و در مدح آنها نازل شده است! این خود نشان‌دهندهٔ اعجاز قرآن کریم است.

از لحاظ روحی روانی نیز خداوند می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ<sup>۱</sup>

«یقیناً سرسخت‌ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت. و البته نزدیک‌ترینشان را در دوستی با مؤمنان، کسانی می‌یابی که گفتند: ما نصرانی هستیم. این واقعیت برای آن است که گروهی از آنان کشیشان دانشمند و عابدان خدا ترس‌اند، و آنان [در پیروی از حق] تکبر نمی‌کنند.»

از لحاظ روحی روانی، یهود نسبت به مؤمنین از همه دشمن‌تر هستند، و مشرکین در درجهٔ بعد قرار دارند؛ اما نصاری از همه به اهل ایمان نزدیک‌تر می‌باشند. اگر در صدر اسلام کسی می‌خواست حدس بزند که چه کشوری مسلمان خواهد شد، حتماً کشور روم را مطرح می‌کرد، زیرا روم گرچه کشور مشرکی بود، ولی نسبت به مجوس، به ایمان نزدیک‌تر بودند؛ از این رو مسلمان شدن ایرانیان، به ذهن هیچ‌کس خطور نمی‌کرد! اما خداوند در سورهٔ مبارکهٔ مائده خبر می‌دهد که ایرانیان، تنها قومی هستند که به صورت متمرکز، خواهان دین صالح و پرچمدار آن می‌باشند:

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>۲</sup>

۱. سورهٔ مبارکهٔ مائده، آیهٔ شریفهٔ ۸۲.

۲. همان، آیهٔ شریفهٔ ۵۴.

«ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست.»

می‌فرماید: ای کسانی که مدعی ایمان هستید و ایمان آورده‌اید! هر کس که از دینش برگردد، برای خداوند اهمیتی ندارد؛ خداوند به آسانی، دیگرانی را جایگزین آنان خواهد نمود که دارای این ویژگی‌ها هستند:

۱- يُحِبُّهُمْ ؛ خداوند، عاشق آنهاست.

۲- يُحِبُّونَهُمْ ؛ آنها نیز عاشق خداوند هستند.

۳- أَدِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ؛ نسبت به مؤمنین،

بسیار فروتن و خاضع هستند.

۴- أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ؛ نسبت به کفار، بسیار سخت و باصلابت هستند.

۵- يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؛ با تمام وجود و دائماً در راه خداوند، جهاد می‌کنند.

۶- لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ؛ از هیچ تهدیدی - چه شخصی، چه خانوادگی، چه

بین‌المللی و... - هراس ندارند.

آنگاه در پایان آیه می‌فرماید:

ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ این ویژگی‌ها، شامل هر

فردی که بشود، نشان‌دهنده فضل و رحمت بی‌انتهای خداوند نسبت به اوست و خداوند واسع و علیم است.



## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۸۹

در برخی از روایات وارد است که پس از نزول این آیه شریفه، از رسول اکرم ﷺ سؤال شد که این قوم با این ویژگی‌ها، چه کسانی هستند؟ حضرت دست مبارک خویش را بر دوش سلمان نهاده و فرمودند: «هذا و ذوه»<sup>۱</sup>، این سلمان و قوم او! دینی که خداوند می‌پسندد، دین قرآن و اهل‌البیت ﷺ است؛ و اساساً اسلام با اهل‌البیت ﷺ و ولایت معنا پیدا می‌کند.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ  
الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۲</sup>

«امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.»

بنابراین خداوند در سوره مبارکه مائده، از آینده، خبر غیبی می‌دهد و می‌فرماید این قوم، قومی هستند که پرچم قرآن و اهل‌البیت ﷺ را برافراشته خواهند کرد؛ و همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، در عصر حاضر، تنها جایی که پرچم و شعارش، قرآن و اهل‌البیت ﷺ است، قوم مسلمان و شیعه ایران می‌باشد.

آری، پرچم باید پرچم قرآن و اهل‌البیت ﷺ باشد، هرچند ممکن است در زیر این پرچم، تعدادی افراد ناشایست نیز حضور داشته باشند، همان‌گونه که در زیر پرچم رسول اکرم ﷺ نیز عده‌ای منافق پیدا می‌شدند، اما پرچم و پرچمدار، صالح بودند.

در ذیل آیات مورد بحث، روایت شده که از امام صادق ﷺ پرسیدند: منظور از عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ چه کسانی هستند؟ حضرت سه مرتبه فرمودند: به خدا

۱. «روى ان النبي ص سئل عن هذه الایة، فضرب بیده علی عاتق سلمان فقال هذا و ذوه.» (تفسیر نور الثقلین، ج ۱،

ص: ۶۴۲، ذیل آیه شریفه ۶۳ سوره مبارکه مائده)

۲. سوره مبارکه مائده، قسمتی از آیه شریفه ۳.

قسم آنها اهل قم هستند.<sup>۱</sup>

ناگفته نماند که منظور از قم در فرهنگ روایی ما، مرکز شیعه می باشد که در ایران محقق شده است. اولین مرکز شیعه در کوفه بود، اما به خاطر خونریزی ها و آزار بنی العباس، اهل البیت علیهم السلام دستور دادند که جمعی از شیعیان به سمت قم کوچ کنند تا تشیع، گسترش معرفتی و همچنین گسترش جمعیتی پیدا نماید.<sup>[۸۲]</sup>

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا خداوند در قرآن، نام ایرانیان را ذکر نفرموده است؟ حتی کلمه «قَوْم» را به صورت نکره آورده و فرموده: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ؛ در حالی که می توانست کلمه «قَوْم» را به صورت معرفه ذکر نموده و بفرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِالْقَوْم».

در پاسخ به این سؤال باید گفت که خداوند، این قوم را از این جهت معرفی نفرموده تا انحصاری پیش نیاید و شائبه بحث ملیت، ایجاد نشود؛ چرا که بحث ایرانی بودن خصوصیتی ندارد و برای خداوند، به هیچ وجه مسأله قومیت، مطرح نیست؛ خداوند با هیچ کس قوم و خویشی ندارد تا نسبت به یک قومی، عنایت ویژه ای داشته باشد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ<sup>۲</sup>

«بین خداوند و احدی از مخلوقاتش، ارتباط خویشاوندی نیست.»

بنابراین منظور از بندگان صالح، شیعیان هستند، آن هم با مرکزیت منطقه ایران؛ یعنی افرادی که اهل پرچم قرآن و عترت می باشند، هر چند ممکن است در بین آنها

۱. «و رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جَالِسًا إِذْ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا فَقُلْنَا جُعِلْنَا فِدَاكَ مَنْ هُوَ لَاءِ فَقَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هُمْ وَاللَّهِ أَهْلُ قَوْم.» (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۷، ص: ۲۱۶)

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۷۴.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۹۱

افرادی از عراق، افغانستان، لبنان، یمن، فرانسه و... نیز حضور داشته باشند. خلاصه آنکه قرآن کریم در آیات شریفه مورد بحث، چند خبر غیبی بیان فرموده است:

خبر اول اینکه ایرانیان، مسلمان خواهند شد.  
خبر دوم اینکه اسلام آنان، اسلام قرآن و عترت خواهد بود؛ یعنی شیعه می‌شوند و خداوند آنها را مدح می‌فرماید.  
خبر سوم اینکه این قوم در تحولات آخر الزمان، نقش محوری و کلیدی خواهند داشت؛ و سرکوبی فتنه و فساد اول یهود، توسط آنان رقم خواهد خورد.

### حضرت قائم آل محمد ﷺ؛ سرکوب‌گر نهایی یهود

آنچه بیان شد در مورد جنگ اول اسلام با یهود بود، و اما در مورد جنگ دوم و نبرد نهایی با یهود، باید بگوییم که بر اساس برخی از روایات، سرکوب‌گر نهایی فتنه و فساد دوم یهود، حضرت قائم آل محمد ﷺ خواهند بود که پس از پر شدن عالم از ظلم و جور، ظهور فرموده و عالم را غرق در عدالت و نورانیت خواهند نمود.<sup>۱</sup> بنابراین باید ظلم و جور، تبدیل به یک جریان جهانی شده باشد تا آن حضرت ظهور فرموده و با آن مقابله کنند.

قرآن کریم، مرکز این فتنه و ظلم و شرک را یهود معرفی نموده و می‌فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

دشمن‌ترین دشمنان برای اهل ایمان، اول یهود و سپس مشرکین هستند.

باید دانست که ترتیب‌های قرآنی، یکی از خیزش‌گاه‌های پیام خداوند است و با دقت در آنها می‌توان به نکات ظریفی دست یافت؛ با توجه به این نکته بسیار مهم،

---

۱. «مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا». (الغیبة (لنعمانی)؛ ص ۸۱)

در می‌یابیم که خداوند از اینکه نام یهود را در ابتدا ذکر فرموده، می‌خواهد بفهماند که یهود را دشمن‌ترین دشمنان خود بدانید!

این در حالی است که به لحاظ کمی، باید در ابتدا نام مشرکین را ذکر می‌فرمود، چرا که تعداد مشرکین، به مراتب بیشتر از تعداد یهودیان است؛ یهودیان در حال حاضر، حدود پانزده تا هجده میلیون نفر هستند، و حال آنکه تعداد افراد لائیک، مشرک، بت‌پرست و ضد دین، حدود سه میلیارد نفر است! اما خداوند، یهود را بر مشرکین مقدم نموده تا با این تقدم بفهماند که این جمعیت یهود، با اینکه در اقلیت هستند، ولی در مرکز فتنه و فساد قرار دارند و افراد دیگر را خط‌دهی و هدایت می‌کنند. حضرت صاحب الزمان علیه السلام پس از ظهور، با دشمنان دین خدا می‌جنگند و مرکز این دشمنی، یهود است. در روایات آمده است که آن حضرت در مکه ظهور کرده و در کوفه تجهیز قوا می‌کنند؛ در اینجا صحبتی از نماز حضرت در کوفه نشده است، بلکه فرموده‌اند: حضرت در مسجد الاقصی نماز می‌خوانند.<sup>۱</sup>

وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبَرَّأُوا مَا عَلَوُا تَتْبِيرًا<sup>۲</sup>



این نماز خواندن در مسجد الاقصی، یک معنای عملیاتی دارد و آن اینکه با نابودی یهود، ریشه شرک و کفر و نفاق، همه با هم کنده شده و حکومت

۱. «قال عليه السلام: ثم إن المهدي يرجع إلى بيت المقدس فيصلّي بالناس أيّاما فإذا كان يوم الجمعة وقد أقيمت الصلاة فينزل عيسى ابن مريم في تلك الساعة من السماء عليه ثوبان أحمران و كأنما يقطر من رأسه الدهن و هو رجل صبيح المنظر و الوجه أشبه الخلق بأبيكم إبراهيم فيأتي إلى المهدي و يصفحه و يبشّره بالنصر فعند ذلك يقول له المهدي: تقدّم يا روح الله و صلّ بالناس، فيقول عيسى: بل الصلاة لك يا ابن بنت رسول الله، فعند ذلك يؤذن عيسى و يصلّي خلف المهدي ع.» (الزام الناصب في إثبات الحجة الغائب ع، ج ۲، ص: ۱۷۱)

۲. سورة مبارکه اسراء، قسمتی از آیه شریفه ۷.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۹۳

حق، مستقر می‌گردد، چرا که اولین علامت استقرار حکومت صالحان، اقامه نماز است:

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ<sup>۱</sup>

«همانان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می‌دارند...»

### جهان در آستانه جنگی دیگر

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که:

- ۱- در آخر الزمان و قبل از ظهور، جنگ بزرگی در آستانه وقوع است.
- ۲- مرکز این جنگ، فلسطین - یا همان کشور جعلی اسرائیل - می‌باشد.
- ۳- این جنگ بین مسلمانان و یهودیان واقع خواهد شد؛ یعنی:  
در یک سو، بندگان صالح و ویژه خداوند قرار دارند و خداوند در قرآن وعده فرموده که این بندگان صالح، فتنه اول یهود را سرکوب کرده و آنها را شکست خواهند داد. این بندگان صالح، از هر ملیت و قومیتی که هستند، حتماً باید اعتقادات آنها صحیح باشد، یعنی باید در زیر لوای پرچم قرآن و اهل بیت علیهم السلام قرار داشته باشند؛ چرا که قرآن، فقط و فقط این پرچم را مدح فرموده است. و همان‌طور که گفتیم، این افراد، شیعیانی هستند که با محوریت ایران، به جنگ با یهود خواهند رفت.  
و در سوی دیگر، یهود قرار دارد و پرچم آنان برافراشته است؛ گرچه ممکن است در زیر پرچم آنان، مسیحیان یا مسلمانان متمایل به یهود نیز فعال باشند.  
قرآن می‌فرماید: کسی که به یهود علاقه‌مند باشد و در جهت آنان حرکت کند، از آنهاست، هر چند در ظاهر، اعتقاداتش با آنها متفاوت باشد:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

۱. سوره مبارکه حج، قسمتی از آیه شریفه ۴۱.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>

«ای اهل ایمان! یهود و نصاری را سرپرستان و دوستان خود مگیرید، آنان سرپرستان و دوستان یکدیگرند [و تنها به روابط میان خود وفا دارند]. و هر کس از شما، یهود و نصاری را سرپرست و دوست خود گیرد از زمره آنان است؛ بی تردید خدا گروه ستمکار را هدایت نمی کند.»

۴- در این جنگ، دوسوم مردم جهان، کشته می شوند.<sup>۲</sup>

جمهوری اسلامی ایران در طول هشت سال دفاع مقدس، حدود دویست هزار شهید، تقدیم راه خداوند نمود، در حالی که قرار است در این جنگ، قریب پنج میلیارد نفر کشته شوند!

بنابراین، جنگ اولی که خداوند وعده آن را در قرآن بیان فرموده، یک امر عادی و یک جنگ معمولی نیست. در جریان این جنگ، عده زیادی زمین خواهند خورد؛ چرا که چنین جنگی، اراده‌ای عظیم می طلبد؛ و تنها کسانی سربلند خواهند شد که ایمانی قوی و اراده‌ای پولادین داشته باشند.

### رایحه امام زمان علیه السلام شامه دشمنان ایشان را آزار می دهد

واقعیت آن است که رایحه امام زمان علیه السلام، شامه دشمنان ایشان را آزار می دهد و از جریان ظهور آن حضرت، به شدت واهمه دارند؛ چرا که در تورات و انجیل، این مطالب را خوانده‌اند؛<sup>۳</sup> و به همین دلیل است که از همان ابتدای پیروزی انقلاب

۱. سوره مبارکه مانده، قسمتی از آیه شریفه ۵۱.

۲. رجوع کنید به پی نوشت [۵۲].

۳. برخی کتاب‌های پیشنهادی در این موضوع برای مطالعه: «آمریکا ستیزی چرا؟»، اثر روزه گارودی؛ «مسیحیت صهیونیست و بنیادگرای آمریکا»، اثر رضا هلال؛ «پروتکل‌های دانشوران صهیون»، اثر عجاج نهیوض؛ «دسیسه‌های شیطانی»، اثر مجید صفاتاج.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۹۵

اسلامی، در جهت کوبیدن نظام جمهوری اسلامی ایران لحظه‌ای از پای ننشسته و پیوسته در تلاش بوده‌اند تا با ترورها، با جریان منافقین، با حادثه طبس، با جنگ تحمیلی، با تمام تحریم‌ها و فتنه‌ها، این انقلاب را به نابودی بکشانند. آنها اگر ما را دشمنی ضعیف، مجعول و ناتوان می‌دانستند، لازم نبود این همه سرمایه‌گذاری کنند. از این رو با تمام توان، به میدان آمده و از هر راهی درصدد ضربه‌زدن هستند؛ از طریق هالیوود، علیه امام زمان علیه السلام فیلم می‌سازند؛ برنامه‌های کامپیوتری طراحی می‌کنند؛ علیه شیعیان سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ برای اقتصاد کشور ایران مشکل آفرینی می‌کنند؛ با جنگ تبلیغاتی گسترده علیه انقلاب اسلامی، به دنبال آن هستند تا بتوانند تفکرات بشر را بر علیه اسلام، تجهیز کنند.

تبلیغات آنان به جایی رسیده که اکنون مردم آمریکا و جهان غرب، اسلام را در ذهن خود، مساوی با ترور، خشونت و عدم بهداشت می‌پندارند!

در غرب، مظاهر تمام ادیان، آزاد است مگر اسلام! در همین بیست سال اخیر، حدود پانصد معبد بودائی در آمریکا ساخته شده است، اما مثلاً در فرانسه



با حجاب زنان مسلمان، به شدت برخورد می‌کنند!

آری! دشمنان نیز ظهور امام زمان علیه السلام را نزدیک دانسته و از آن، احساس خطر می‌کنند؛ و به همین دلیل است که در حال تجهیز خود هستند. تصور آنها این است که با دشمنی و خباثت، می‌توانند مانع ظهور و امر فرج شوند! و به تعبیر قرآن کریم، می‌خواهند با فوت کردن، نور خداوند را خاموش کنند!

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ۖ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup>

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل

کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.»

اگر کسی می‌خواهد منتظر امام زمان علیه السلام باشد، باید منتظر این جنگ جهانی باشد. خداوند به همه ما رحم کند و توفیق دهد تا بتوانیم حقیقت را یافته و پای حقیقت، استوار بمانیم.

### برای تحقق ظهور باید کاری کرد

نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه کنیم این است که برای تحقق این امر عظیم، باید لیاقت‌های لازم را کسب نماییم. فضای کنونی جامعه، به لحاظ اخلاقی و معرفتی، مناسب نیست؛ باید روحیه مجاهدت در میان عموم مردم وجود داشته باشد؛ باید اخوت‌های ایمانی اول انقلاب، از خود گذشتگی‌ها، برادری‌ها، هم‌دلی‌ها دوباره حاصل شود؛ با آن روحیه بود که جنگ تحمیلی به پیش رفت. اگر تغییر کرده و آمادگی‌های گذشته را برگردانیم و دوباره همان روحیه اول انقلاب را در خود زنده کنیم، این کار، مقدمه‌ای برای ظهور امام زمان علیه السلام خواهد بود.

متأسفانه فردگرایی‌ها و خودپرستی‌هایی که اکنون در جامعه ما رواج پیدا کرده، نشان می‌دهد که ما در حال حاضر، آن صلاحیتی را که عباد صالح باید داشته باشند، نداریم! آمار پرونده‌های قضایی، درگیری‌ها بر سر مسائل دنیوی، عدم عفو و گذشت، کمبود اخلاق حسنه و مسائل دیگری از این قبیل، نشان می‌دهد که جامعه ما با جامعه صالح و پا در رکاب، فاصله دارد! ما هنوز به شاخصه‌هایی که آیات شریفه مورد بحث درباره عباد صالح بیان فرمود، نرسیده‌ایم! متأسفانه بعضی از افراد - چه در توده مردم و چه در بدنه مسؤولین - منافق هستند؛ بعضی از افراد، ضعیف‌الایمان هستند؛ البته عده‌قلیلی هم وجود دارند که از مؤمنین راسخ می‌باشند، اما این تعداد قلیل، برای آن هدف عظیم، کفایت نمی‌کند.

تحقق ظهور، آمادگی‌های خاص خود را می‌طلبد و ما برای تحصیل این سطح از آمادگی، یکسری وظایف داریم.

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۹۷

گرچه خداوند در بعضی مواقع با یک اتفاق یا جریانی، قلوب جمع کثیری از افراد را اصلاح می‌فرماید، ولی ما نباید در برابر چنین مواردی منفعل بوده و منتظر اتفاقات خاص باشیم، بلکه باید با تمام وجود در مسیر تحقق دین حق، تلاش کنیم. باب جهاد همیشه باز بوده و هیچ‌گاه بسته نخواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ»<sup>۱</sup>

همانا جهاد بابی است از ابواب بهشت که خداوند آن را برای اولیاء خاص خود باز فرموده است.

انسان دائماً می‌تواند وارد صحنه جهاد شود؛ منتها نوع جهاد در هر زمان، متفاوت است. اگر باب جهاد نظامی بسته باشد، باب جهاد فرهنگی و اجتماعی، باب جهاد اقتصادی، باب جهاد علمی و امثال اینها باز است. شهداء، کسانی بودند که وارد کارزار جهاد شده و قدرت گذشتن از دنیا را کسب نمودند؛ در غیر این صورت، نمی‌توانستند در مواقع حساس، از جان خویش بگذرند. این روش و منش شهداء، باید در جامعه ما گسترش پیدا کند تا به توفیق الهی بتوانیم آمادگی‌های لازم را کسب نماییم.

### تحول جهان در گرو تحول ایران

کسب این آمادگی و تحول، باید از نقطه مرکزی آغاز گردد؛ بنابراین در گام اول، باید از کشور خودمان شروع کنیم؛ یعنی باید در جامعه شیعی، با نفاق و ظلمی که در قالب اسلام، جولان می‌دهد، برخورد کنیم، آن ظلم و کفری که در ظاهر، نقاب اسلام بر چهره نهاده ولی در باطن، منافق و ظالم است.

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۶۹، خطبه ۲۷.

این تحول در جامعه شیعه، کار جدی و زیادی می‌طلبد و همه ما در این باره مسؤولیت داریم.

گام دوم تحول، عبارت است از تغییر و تحول لازم در عالم اسلام؛ این تحول لازم، توسط شیعیان پاک و اصلاح شده انجام می‌پذیرد.

در گام سوم باید اهل حقیقت از سایر ادیان، مورد توجه قرار گرفته تا حقیقت اسلام ناب به آنها برسد و متحول گردند.

جریان ظهور نیز به همین صورت آغاز می‌گردد، یعنی ابتدا با بیان حق و دعوت به آن شروع می‌شود، و بر خلاف پندار بعضی از افراد، این گونه نیست که از همان ابتدای ظهور، بنا بر جنگ بوده باشد و به روی همه مخالفین، شمشیر کشیده شود، بلکه شمشیر، مربوط به زمانی است که برای اصلاح افراد، امیدی وجود نداشته باشد؛ تا وقتی که بتوان بیمار را با دارو درمان کرد، نباید دست به تیغ جراحی برد؛ هیچ پیغمبری این کار را انجام نداده است؛ جنگ‌ها و نفرین‌ها، همیشه مربوط به زمانی بوده که هیچ راهی برای بازگشت به حقیقت وجود نداشته است.

در سوره مبارکه نوح، شکایت حضرت نوح علیه السلام به درگاه الهی را ببینید؛ عرضه می‌دارد: خداوندا! از هر فرصتی برای هدایت قوم خود، استفاده کردم و دائماً و به‌طور خستگی ناپذیر و شبانه‌روز آنان را پند و اندرز دادم اما کسی توجه نکرد!

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا \* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا \* وَ  
 إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْدِعُهُمْ فِي عَادَتِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا  
 وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا \* ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا \* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ  
 لَهُمْ إِسْرَارًا \* فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ  
 مِدْرَارًا \* وَ يُمِدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا \*  
 مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا \* وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا \* أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ

## فصل پنجم: تصویر نبرد نهایی در قرآن: شکست حتمی رژیم فاسد اسرائیل ۲۹۹

سَبَّحَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ❖ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ❖ وَ اللَّهُ  
أَثَبْتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ❖ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ❖ وَ اللَّهُ  
جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ❖ لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ❖ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ  
عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ إِلَّا خَسَارًا ❖ وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا ❖  
وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا  
❖ وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا ❖ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ❖ مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا  
نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ❖ وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنْ  
الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ❖ إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا ۱

«گفت: پروردگارا! همانا قوم خود را شب و روز [به آیین توحید] دعوت کردم،

❖ ولی دعوت من جز بر فرارشان نیفزود، ❖ و من هرگاه آنان را دعوت کردم تا آنان را  
بیمارزی، انگشتان خود را در گوش هایشان کردند و جامه هایشان را به سر کشیدند و  
بر انکار خود پافشاری ورزیدند و به شدت تکبر کردند، ❖ آن گاه آنان را آشکارا دعوت  
کردم، ❖ سپس آشکار و پنهان آنان را خواندم. ❖ پس [به آنان] گفتم: از پروردگارتان  
آمزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است. ❖ تا بر شما از آسمان باران پی در  
پی و با برکت فرستد، ❖ و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ‌ها و نهرها  
قرار دهد، ❖ شما را چه شده که [ربوبیت خدا را نفی کرده و در نتیجه از بندگی اش  
دست برداشته و] از عظمت و بزرگی خدا مأیوس هستید؟ ❖ در حالی که شما را مرحله  
به مرحله [خاک، نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و...] آفریده است ❖ آیا  
ندانسته‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟ ❖ و ماه را در میان  
آنها روشنی بخش، و خورشید را چراغ فروزان قرار داد، ❖ و خدا شما را از زمین [مانند]

گیاهی رویانید، \* سپس شما را در آن باز می‌گرداند و باز به صورتی ویژه بیرون می‌آورد، \* و خدا زمین را بر شما فرشی گسترده قرار داد، \* تا از راه‌ها و جاده‌های وسیع آن [هر جا که خواستید] بروید؟ \* نوح گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کردند و از کسانی [چون سردمداران کفر و متولیان بتخانه] پیروی نمودند که اموال و فرزندان‌شان جز خسارت و زیانی بر آنان نیفزود! \* و [این پیشوایان گمراهی، برای گمراه نگاه داشتن این مردم] نیرنگی بزرگ به کار گرفتند، \* و گفتند: دست از معبودانتان بردارید، و هرگز [بت‌های] وَدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید؛ \* همانا بسیاری را گمراه کردند. و [پروردگارا!] ستمکاران را جز گمراهی میفزاید. \* [همه آنان] به سبب گناهانشان غرق شدند و بی‌درنگ در آتشی درآورده شدند که [از آن] در برابر خدا برای خود یاورانی نیافتند، \* و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار \* که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند.»

بنابراین هر وقت که دیگر هیچ راهی برای دریافت حقیقت، وجود نداشته باشد، یا جای آه است یا آهن؛ یا پیامبری آه می‌کشد تا بدکاران هلاک شوند، یا آهنی به خرج داده و آنها را توسط مؤمنین، هلاک می‌گرداند.

پس باید در ابتدا، داخل جامعه ایران و شیعه، سپس عموم مسلمین، و در نهایت عموم مردم جهان، آماده تغییر شوند تا در نتیجه، افرادی که قابلیت اصلاح دارند، به دامان جبهه حق برگردند؛ بعد از آن، افرادی که بر باطل می‌مانند کسانی هستند که حق برای آنها روشن شده ولی با این حال، گردن‌کشی می‌کنند؛ اینجاست که انسان، از شکستن گردن گردن‌کشان، هیچ ابایی نخواهد داشت!

# فصل ششم

وظیفه ما در نبرد نهایی

## وظیفه عملی؛ تقوای فردی و تقوای اجتماعی

وظیفه ما در حال حاضر، «آمادگی و آماده‌سازی» است.

خداوند متعال در ضمن دستوری به اهل ایمان می‌فرماید:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ، عَدُوَّ اللَّهِ  
وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ<sup>۱</sup>

«و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو [و نفرات و ساز و برگ جنگی] و اسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید تا به وسیله آنها دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنانی غیر ایشان را که نمی‌شناسید، ولی خدا آنان را می‌شناسد بترسانید. و هر چه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به طور کامل به شما داده می‌شود، و مورد ستم قرار نخواهید گرفت.»

جمله **أَعِدُّوا لَهُمْ**، به معنای آمادگی فردی و اجتماعی است؛ یعنی تقوای فردی و تقوای اجتماعی. ما علاوه بر تقوای فردی، تقوای اجتماعی نیز لازم داریم.

---

۱. سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۶۰.

زندگی انسان جنبه‌های گوناگونی دارد که تمرکز بر یکی و غفلت از دیگری، او را از هدف زندگی، دور خواهد کرد.

برخی از این جنبه‌ها مثل جنبهٔ مادی و دنیایی، باید به عنوان نردبان جنبه‌های ملکوتی و معنوی در نظر گرفته شود تا مشغولیت تمام به آنها و غفلت از امور معنوی، ضربه‌های جبران‌ناپذیری در زندگی ابدی انسان پدید نیاورد.

عبارت «الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» در آیات قرآن کریم<sup>۱</sup>، به همین مطلب اشاره دارد؛ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا یعنی زندگی پستی که انسان در آن، فقط به امور مادی جاری فکر می‌کند، و نیازهای اولیه‌اش، منشأ اراده، تصمیم و تحرک اوست، و ادراکات درونی وی، صرفاً به محسوسات و نیازهای جسمی او منتهی می‌گردد؛ غافل از آنکه انسان، ادراکات و نیازهایی برتر از ادراکات و نیازهای مادی دارد.

ما انسان‌ها دو وجه داریم: ادراکات و تصمیمات؛ ابتدا یکسری چیزها را ادراک می‌کنیم، آنگاه بر اساس آنچه فهم و ادراک کرده‌ایم، تصمیم گرفته و رفتارهایی از ما سر می‌زند. حال اگر فهم و ادراک ما منحصر در ادراکات روزمره و مادی گردد و ادراکات درونی ما نیز صرفاً ادراکات اولیهٔ حیوانی - مانند: احساس گرسنگی، عطش، خشم، خوش آمدن‌ها و بد آمدن‌ها و... - باشد، در این صورت زندگی ما یک زندگی پست خواهد بود، چرا که سطح ادراکات مادی، پایین‌ترین و پست‌ترین سطح ادراکات هستند.

از طرفی دیگر، انسان دارای نیازهای متنوعی می‌باشد، مانند: نیازهای جسمی، جسمی‌روانی، روانی و نیازهای معنوی. به‌عنوان مثال، اگر انسان دو روز غذا نخورد، احساس ضعف و نیاز به غذا پیدا خواهد کرد، اما اگر دو روز ذکر خداوند را فراموش نموده و یاد خداوند نکند، یا مثلاً دو روز قرآن نخواند، یا خلوت و تهجد نداشته باشد،

۱. این عبارت، در ۶۰ آیه از آیات قرآن کریم آمده است.

آیا احساس می‌کند که چیزی در زندگی کم دارد؟ اگر احساس کمبودی ندارد، بدانند که تمام نیازهای او منحصر در نیازهای ظاهری و مادی شده و اَلْحَيَاةُ الدُّنْيَا در مورد او صدق می‌کند!<sup>۱</sup>

در زندگینامه مرحوم شهید اول علیه السلام<sup>۲</sup> آمده است که یک شب، توفیق نماز شب از ایشان سلب شد و در وقت اذان صبح بیدار شدند. آن عالم بزرگوار با حالی منقلب و چشمانی اشک‌بار به درگاه الهی رو کرده و عرضه داشتند: «عَظَمْتَ مُصِيبَةَ عَبْدِكَ الْمَسْكِينِ»؛ خدایا! تا چه اندازه من بیچاره هستم! آیا بیچارگی از این بالاتر می‌شود؟<sup>۳</sup>

۱. این مطلب در کتاب «نگرشی دیگر به قرآن» از مؤلف محترم، با بیان دیگری آمده است:

«... اما نگاه ما به قرآن، مبتلا به چه اشکالی شده است که قرآن به قلب ما نفوذ نکرده، به حقیقت تحول‌آفرین آن نرسیده‌ایم؟ مگر قرآنی که آنها با آن برخورد کردند، همین قرآنی نیست که ما با آن مواجهیم؟! آیا این قرآنی که چنین تأثیرگذار است، همان قرآنی است که ما به آن مراجعه می‌کنیم، آن را می‌بوسیم، برای مراسم ازدواج می‌خریم، در مراسم ختم می‌خوانیم و...؟! اگر آری، پس علت عدم تأثیر قرآن در وجود و زندگی ما چیست؟ چرا قرآن چنین تأثیر شگرفی در جان و زندگی ما نداشته است؟ این کتاب باید با نفس و جان ما چه کند؟ به راستی در زندگی ما، قرآن چقدر تأثیرگذار است؟ اگر یک هفته، این کتاب از زندگی ما حذف شود، چه اشکال و فاجعه‌ای در زندگی ما ایجاد می‌شود؟ آیا حذف این کتاب، تأثیر معناداری در زندگی ما می‌گذارد؟ «همان‌گونه که مثلاً اگر یک روز چای نخوریم سردرد می‌شویم؛ که این یعنی چای در زندگی ما تأثیرگذار است و نبودش اثری محسوس بر جای می‌گذارد.» آیا واقعاً قرآن به اندازه «چای» در زندگی ما نقش دارد؟! چرا چنین است؟» (نگرشی دیگر به قرآن، ص: ۲۵)

۲. شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی معروف به شهید اول (۷۳۴ - ۷۸۶ ق) از فقهای مشهور شیعه است. مهم‌ترین کتاب وی در فقه، لمعه دمشقیه نام دارد که شروح متعددی بر آن نوشته شده است.

۳. عَظَمْتَ مُصِيبَةَ عَبْدِكَ الْمَسْكِينِ  
 الاولیاءَ تَمَتَّعُوا بِكَ فِي الدُّجَى  
 فَطَرَدْتَنِي عَنْ قَرَعِ بَابِكَ دُونَهِمْ  
 اَوْ جَدْتَهُمْ لَمْ يَذْنِبُوا فَرَجَمْتَهُمْ  
 ان لم یکن للعفو عندک موضع  
 فی نومه عن مهر حورالعین  
 بتهجد و تحشع و حین  
 آتری لعظم جرانمی سبونی  
 ام آذنبوا فعفوت عنهم دونی  
 للمذنبین فاین حسن طنونی

خدایا! مصیبت بنده بیچاره‌ات زیاد شد که او را خواب، از مهر و کابین حور العین بازداشت. اولیای خدا در تاریکی‌های شب با تهجد و خشوع و ناله و زاری بهره‌ها برده‌اند. مرا از در خانه‌ات راندی و آنها را راه دادی! آیا

این، حال کسانی است که با از دست دادن یک تهجد، احساس می‌کنند چیزی در زندگی خود، از دست داده‌اند؛ اما بعضی از افراد نیز هستند که اگر نماز صبح آنها هم قضا شود، اصلاً چنین حالی ندارند و برای آنها چندان مهم نیست و هیچ کمبودی در زندگی خود احساس نمی‌کنند!

### آمادگی و ارتقاء در آرامش برای استقامت در سختی

وجه تمایز و مرز بین مؤمنان حقیقی و افرادی که ادعای ایمان دارند، حوادث سخت و شکننده است؛ شخص مدعی، در زمان‌های متفاوت بروز هیجانات، ممکن است هیجانی شده و به یاری دین بیاید، اما بعد از فروکش کردن هیجان، در گوهر ذات او یاری دین وجود ندارد! و این، یک هشدار مهمی برای ماست تا با سردوگم شدن‌های آنی، خسته نشده و میدان را رها نسازیم.

بلاها و حوادث، فرصت‌هایی برای رشد و تقویت انسان هستند؛ این فرصت‌ها برای کسانی که استفاده نمی‌کنند و فرصت را از دست می‌دهند، ضرر دارد؛ اما برای اهل ایمان و کسانی که اهل پیمودن راه خداوند هستند، بسیار مفید بوده و زمینه کسب قوت را برای آنان فراهم می‌سازد.

بنابراین باید از تک‌تک حوادث، استفاده کنیم تا مبادا دنیاطلبی در ما شکل بگیرد و ریشه بدواند. همین راحت‌طلبی و دنیاگرایی باعث شد که مردم کوفه و مؤمنین زمان امام حسن علیه السلام، به زندگی روزمره عادت کردند و پس از مرگ معاویه، همه به سمت یزید رفته و به طور رسمی یا غیر رسمی، آن ملعون را یاری نمودند! آنها به زندگی

---

به واسطه اعمال ناشایستم از آنها عقب ماندم؟ آیا آنها گناه نکرده بودند یا گناه داشتند اما تو ایشان را آمرزیدی ولی مرا نیامرزیدی؟ اگر گناه کاران راهی به عفو تو نداشته باشند پس حسن ظن ما به کجا می‌رود؟! (روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ص: ۵۹۱)

راحت، عادت کرده و هزاران زنجیر به پای خود بسته و سرگرم دنیای پست خود شده بودند.

ما باید این نکته مهم را مورد توجه قرار دهیم که جریانات شورآفرین، نباید در ذهن ما تبدیل به رسوب شوند، بلکه باید از آنها استفاده کرده و همیشه آمادگی را در خود تقویت نماییم.

هیجانان اجتماعی نیز به گونه‌ای هستند که در پی آنها، سکون و آرامش ایجاد خواهد شد؛ آن سکون و توقف، زمان انس و دل بستگی به زندگی مادی نیست، بلکه زمان کسب استعداد و آمادگی می‌باشد.<sup>۱</sup>

اینکه حضرت حجت علیه السلام تا این زمان تشریف نیاورده‌اند، از جهتی برای ما یک فرصت و یک نعمت است تا ما خود را به حد استاندارد و قابلیت لازم برسانیم؛ مانند تعطیلاتی که قبل از امتحانات، برای محصلین در نظر می‌گیرند؛ هیچ محصلی دوست ندارد که از او امتحان بگیرند اما فرصتی برای آمادگی و مطالعه به او ندهند! از این رو تعطیلات قبل از امتحان، برای افرادی که قدر آن فرصت را بدانند، نعمت است.

حوادث و هیجانان، در حکم همین فرصت‌ها هستند؛ یعنی برای انسان، افت‌وخیزهایی درست می‌کنند تا بدین وسیله، در باطن انسان، حال انقطاع ایجاد شده و کم‌کم خود را آماده سازد. این در حالی است که عموم انسان‌ها در این افت‌وخیزها، خود را رها ساخته و فرصت‌ها را از دست می‌دهند.

بنابراین یکی از مواردی که همیشه باید در ذهن منتظران امام زمان علیه السلام باشد، این است که با تغییر حوادث در زندگی، حال آنها باید به سمت تقویت معرفت و معنویت

---

۱. شبیه هیجان و شوری که با شهادت سردار پرافتخار، شهید حاج قاسم سلیمانی در بین مردم ایجاد شد؛ و طبیعی است که پس از مدتی کم‌رنگ شود.

سیر کند؛ این حال، همان حال لقمان حکیم است که به او گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان!<sup>۱</sup>

لقمان حکیم از بی ادب، ادب آموخت؛ ما نیز باید خود را این گونه تربیت نموده و از هر موقعیتی، برای تربیت خویش استفاده کنیم.

نفوس عمومی، از بی ادب، بی ادبی می آموزند! بسیاری از انسان ها در محیط خوب و شرایط مناسب، کارهای خوب انجام می دهند ولی در محیط بد و شرایط نامناسب، حال نامناسب پیدا می کنند؛ غافل از آنکه شرایط نامناسب، دقیقاً شرایطی است که انسان باید خود را تربیت کند. این ما هستیم که باید شرایط را تغییر دهیم، به گونه ای که در محیط خوب، نیکو رفتار بوده و در محیط بد نیز خوب باشیم؛ و به عبارت دیگر، چنانچه همه حوادث زندگی به سمت مثبت بود، ما به سمت خیر حرکت کنیم، و اگر به سمت شر بود، باز هم به سمت خیر حرکت کنیم؛ این موضوع را «عبرت» می نامند؛ عبرت یعنی از همه حوادث عبور کرده و به حقیقتی که باید برسیم، نائل شویم.

در هر بلا و حادثه ای، هیجاناتی پیش می آید؛ انسان مؤمن در آن هیجانات، به یک قدرت معنوی و به یک شور و حال خاصی دست پیدا خواهد کرد که نتیجه آن، حرکت به سمت خداوند است.

نکته ای که در اینجا نباید از آن غافل شد این است که گرچه در بحبوحه هیجانات، به دست آوردن این قدرت معنوی، بسیار خوب است اما امکان دارد با فروکش کردن آن شور و هیجانات، وجود انسان، سست شده و آن قدرت معنوی، کم کم سرد و کم رنگ شود؛ و اگر این مسأله، چند بار اتفاق بیفتد، به تدریج امور برای او

۱. «حکمی أنه قيل للقمان: ممن تعلمت الأدب؟ فأجاب: ممن لا أدب له.» (منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة

عادی گشته و در نهایت، همان هیجاناتی که باعث حرکت او می شد نیز او را تکان نخواهد داد؛ و این، هشداری است که خداوند در ماجرای قوم بنی اسرائیل، تذکر آن را بیان فرموده است.

درگیری حضرت موسی علیه السلام با فرعونیان، چهل سال به طول انجامید و قوم بنی اسرائیل به طور دائم در حال جنگ با فرعون بودند تا اینکه کم کم به افسردگی و کسالت در جنگ مبتلا گشتند؛ از این رو وقتی که از دریا عبور کردند، حضرت موسی علیه السلام به آنان فرمودند: جهاد کنید! اما بنی اسرائیل با وجود مشاهده آن همه حوادث، معجزات و سرنگونی فرعون در دریا، در پاسخ گفتند: ما دیگر جهاد نمی کنیم! ما زندگی بدون تنش می خواهیم!

قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَتِلَا  
إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ<sup>۱</sup>

«گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجا نمانند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم.»  
این آیه شریفه، بیانگر آن است که بنی اسرائیل، جسارت را در مقابل پیامبر خود به حداکثر ممکن رسانده بودند، زیرا اولاً با کلمه «لَن» و «أَبَدًا»، مخالفت صریح خود را اظهار داشتند، و ثانیاً با این جمله که «تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشسته ایم»، حضرت موسی علیه السلام و وعده های او را تحقیر کردند! حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکرده و شاید کمترین جوابی نگفتند!<sup>۲</sup>

اگر انسان در موقعیت های مختلف زندگی، خود را برای خداوند تربیت نکند، حوادث تکان دهنده برای او عادی شده و به تدریج از آن حوادث، احساس خستگی

۱. سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۲۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۴۲.

خواهد کرد؛ همان چیزی که در پایان جنگ تحمیلی نیز به وجود آمده بود؛ در اواخر دوران دفاع مقدس نیز خیلی از افراد می‌گفتند: دیگر بس است! چرا باید جنگ را ادامه دهیم؟!

آری، اگر انسان از خود و حالات خویش مراقبت نکند، این‌گونه خواهد شد؛ همان‌طور که قوم بنی‌اسرائیل و نیز امت اسلام در جریان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام این‌گونه شدند.

### انتظار آری؛ عجله نه!

یکی از عواملی که ابلیس و شیاطین انسی خیلی از آن بهره می‌برند، وعده تحقق یک مسأله و محقق نشدن آن است.

فرض کنید به ما بگویند که امام زمان علیه السلام تا یک ماه دیگر ظهور خواهند کرد و ما نیز سعی در کسب آمادگی داشته باشیم؛ اما ناگهان اعلام شود که امر ظهور به تأخیر افتاده است! و این مسأله، چندین بار تکرار گردد؛ نتیجه‌ای که حاصل خواهد شد این است که آرام‌آرام حالت ناامیدی و بی‌تفاوتی به انسان دست خواهد داد.

تعیین وقت و زمان خاص برای ظهور و آنگاه عدم تحقق آن، آثار سوء فراوانی به همراه دارد؛ یکی از آفت‌های آن، همین ناامیدی و بی‌تفاوتی است؛ تکرار دل‌بستن و سپس دل‌کندن، باعث می‌شود که آن حالت روحی آماده‌باش همیشگی، از بین برود. ما باید مراقب باشیم که اگر عاملی باعث ایجاد شور و شوق در ما شد، آن شور و شوق در ما کم نگردد، بلکه آن شور و شوق‌ها روی هم انباشته شده و موجب تقویت و فزونی اشتیاق‌های قبلی گردد.

در مورد آمدن حضرت موسی علیه السلام و نجات قوم بنی‌اسرائیل چنین وارد شده که قبل از حضرت موسی علیه السلام، ظلم‌های فراوانی به بنی‌اسرائیل شد؛ چه بسیار اطفالی که

کشته شدند و مادرانی که داغدار فرزندان خود گشتند. این مصائب آنقدر زیاد شد تا اینکه حضرت موسی علیه السلام طلوع نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می فرماید که آن حضرت فرمودند: «چون مرگ حضرت یوسف رسید، شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی گفت و سپس آنها را از سختی آینده که به آنان خواهد رسید، خبر داد و فرمود: در این سختی، مردان را می کشند و شکم زنان آبستن را می درند و کودکان را سر می برند تا اینکه خداوند، حق را در قائم، از فرزندان لایوی بن یعقوب ظاهر می سازد؛ و او مردی گندمگون و بلندقامت است و صفات او را برشمرد و سفارش کرد که به این وصیت من متمسک باشید.

دوره غیبت و سختی بنی اسرائیل فرا رسید و مدت چهارصد سال در انتظار قیام قائم به سر بردند تا آنگاه که مژده تولد او را دریافتند و نشانه های ظهورش را دیدند و گرفتاری، سخت تر شد و با سنگ به آنها حمله شد و دانشمندی که به احادیث او آرامش می گرفتند، تحت تعقیب قرار گرفت و پنهان شد و آنها را وا گذاشت؛ به او گفتند ما در هنگام سختی به گفته های تو دلخوش بودیم؛ او آنها را در یک بیابانی برد و نشست و حدیث قائم و اوصاف و مژده نزدیک بودن ظهور او را به آنها می گفت.

در همین میان موسی بر آنها وارد شد، در این وقت، تازه جوانی بود و از خانه فرعون بیرون آمده و گردش می کرد و از میان موبک خود کناره گرفته و در حالی که سوار بر استر بود و طیلسان خزی به دوش داشت، نزد آنها آمد؛ چون آن دانشمند، موسی را دید، از صفات او وی را شناخت، برخاست و خود را به پای او انداخت و بوسه زد و گفت: حمد خدا را که نمردم تا تو را دیدم؛ چون پیروانش چنین دیدند، دانستند که موسی، ناجی آنهاست؛ همه به شکرانه خدای عزوجل بر زمین افتادند؛ موسی جز این کلمه نگفت که امیدوارم خدای عزوجل فرج شما را زود برساند.

سپس موسی غائب شد و به شهر مدین رفت و مدت‌ها نزد حضرت شعیب ماند، این غیبت دوم موسی برای بنی اسرائیل، سخت‌تر از غیبت اول بود و پنجاه و چند سال طول کشید و گرفتاری آنها سخت شد و دانشمند هم پنهان گشت؛ به دنبال آن دانشمند فرستادند که ما بر پنهانی تو صبر نتوانیم! آن دانشمند به یک بیابانی رفت و آنها را خواست و با گفته‌های خود خوش دل ساخت و به آنها اعلام کرد که خدای عزوجل به او وحی فرموده که بعد از چهل سال، فرج بدهد؛ همه گفتند الحمدلله! خداوند به او وحی فرمود به آنها بگو: به خاطر گفتن الحمدلله، آن غیبت را به سی سال تخفیف دادم! گفتند: هر نعمتی از خداست؛ خداوند به او وحی فرمود به آنها بگو: غیبت را تا بیست سال تخفیف دادم! گفتند: کسی خبر نیاورد جز خدا؛ خداوند به او وحی فرمود به آنها بگو: غیبت را تا ده سال کم کردم! گفتند: جلوی بدی را نگیرد جز خدا؛ به او خطاب رسید که به آنان بگو: از جای خود حرکت نکنید، اکنون اجازه فرج شما را دادم!

در این میانه، موسی نمودار شد در حالی که سوار بر الاغی بود؛ و دانشمند خواست وظائف شیعه را نسبت به او شرح دهد؛ موسی آمد تا نزد آنها توقف کرد و بر آنها سلام داد؛ دانشمند از او پرسید: چه نام داری؟ گفت: موسی! پرسید: نام پدرت چیست؟ گفت: عمران! پرسید: پدر عمران کیست؟ گفت: قاهث بن لاوی بن یعقوب! پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفت: برای رسالت از طرف خدای عزوجل آمده‌ام! دانشمند برخاست و دست او را بوسید؛ سپس حضرت موسی با آنها نشست و آنها را خوش دل کرد و دستوره‌های خود را به آنها داد و آنها را متفرق ساخت و از این وقت تا غرق فرعون و فرج آنها، چهل سال طول کشید. <sup>[۸۳]</sup>

بنابراین، علاوه بر حفظ آمادگی و ارتقاء آن، از عجله نیز باید پرهیز کنیم. باید

واقعۀ ای به نهایت بلوغ خود برسد تا وعدهٔ خداوند و نصرت مؤمنین محقق گشته و عامل شرّ، انقطاع پیدا نماید.

اگر قضاء الهی بر امری باشد، تغییر وضعیت، زمانی رخ خواهد داد که آن امر، به مرحلهٔ بلوغ خود رسیده باشد؛ در این صورت است که نصرت الهی بعد از طی شدن آخرین مرحله، پدیدار خواهد گشت.

روایتی در مورد حضرت نوح علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل شده که بسیار قابل تأمل است. آن حضرت می فرمایند:

«نوح از پروردگار خود درخواست کرد که بر قومش عذاب فرو فرستد؛ خداوند به او وحی فرمود که دانهٔ خرمايي را در زمین بکارد و چون آن دانه رشد کرد و بارور شد و نوح از آن خورد، آنگاه قوم او را هلاک سازد و برایشان عذاب فرو فرستد.

پس نوح آن دانه را کاشت و اصحاب خود را از آن ماجرا آگاه ساخت. هنگامی که آن دانه، تبدیل به درخت شد و رشد کرد و میوه داد و نوح از آن برچید و خورد و به اصحاب خود نیز خوراند، آنان به او گفتند: ای پیامبر خدا! اینک وعده‌ای را که به ما داده بودی، وفا کن!

نوح پروردگار خویش را خواند و انجام وعده‌ای را که خداوند به او داده بود، درخواست کرد. خداوند به او وحی فرمود که برای بار دوم، عمل کاشتن دانهٔ خرما را تکرار کند تا هنگامی که نخل رسید و میوه داد و نوح از آن خورد، آن وقت بر ایشان عذاب نازل کند.

پس نوح یاران خود را از آن قضیه آگاه کرد، و آنان سه دسته شدند: دسته‌ای از دین برگشتند، و دسته‌ای دیگر نفاق ورزیدند، و دسته‌ای با نوح پابرجا ماندند.

نوح نیز آن دستور را اجرا کرد تا آنگاه که آن نخل رسید و میوه داد و نوح از آن میوه خورد و به یاران خود نیز خوراند. آنان گفتند: ای پیامبر خدا! آن وعده‌ای که به ما

داده بودی، وفا کن!

نوح پروردگار خود را خواند؛ خداوند به او وحی فرمود که آن دانهٔ خرما را برای بار سوم بکارد، تا هنگامی که آن درخت رسید و بارور شد، قوم او را هلاک کند. پس نوح آن را به یاران خود خبر داد، پس آن دو دسته که مانده بودند، خود سه دسته شدند: یک دسته از دین برگشتند، و فرقه‌ای منافق شدند، و یک دسته با نوح پابرجا باقی ماندند.

تا آنکه نوح ده بار این عمل را تکرار کرد و خداوند با یاران نوح که با او باقی مانده بودند، همچنان رفتار می‌کرد و هر دسته‌ای به همان ترتیب به سه دسته تقسیم می‌شد.

چون بار دهم شد، عده‌ای از یاران خاص و با ایمان نوح نزد او آمده و گفتند: ای پیامبر خدا! آنچه به ما وعده دادی، چه انجام دهی و چه انجام ندهی، تورا استگو و پیامبر و فرستادهٔ خداوند هستی و ما در مورد تو شکی نداریم هر چند با ما اینچنین رفتار کنی!

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند:

در آن هنگام که یاران خاص نوح چنین گفتند، خداوند به خاطر گفتهٔ نوح، قومش را هلاک ساخته و خاصان نوح را همراه با او به کشتی درآورد و خدای تعالی پس از آنکه ایشان صاف و پاک شدند و تیرگی از آنان رفت، نجاتشان داد و نوح را نیز با آنان نجات بخشید».<sup>۱ [۸۴]</sup>

آری، خداوند، حلیم است و هیچ عجله‌ای ندارد و قطعاً کسانی را که ایمان سطحی و ظاهری داشته و خود را معیار حق و باطل می‌دانند، غربال خواهد نمود. در پاسخ به این سؤال که چه عواملی باعث این‌گونه تأخیرها و محقق نشدن

۱. الغیبة للنعمانی، ترجمهٔ غفاری، ص: ۴۰۰.

وعده‌ها می‌شود؟ باید گفت: عوامل زیادی در این زمینه وجود دارد؛ گاهی به خاطر این است که جبهه حق، به معیار و حد نصاب لازم نرسیده است؛ گاهی به این دلیل است که جبهه باطل، به حد نصاب لازم برای ریشه‌کن شدن نرسیده‌اند؛ گاهی به علت آن است که در جبهه باطل، افرادی هستند که باید به جبهه حق برگردند و هنوز حجت برای قیام عذاب، تمام نشده است. در هر صورت باید کسانی که در اثر بروز حوادث، به وعده‌های خداوند پشت می‌کنند، مشخص شوند تا از صف مؤمنان واقعی جدا گردند، آن وقت است که عذاب الهی نازل خواهد شد.

بنابراین برای تأخیر در ظهور، عوامل زیادی وجود دارد که برخی از آنها هنوز محقق نشده است؛ علاوه بر اینکه ما به تمام عوامل، اشراف نداریم؛ در نتیجه هر لحظه باید آماده باشیم.

به ما دستور فرموده‌اند که همیشه منتظر فرج امام زمان علیه السلام باشید.<sup>۱</sup> انتظار باید دائماً فزونی یابد؛ و این، یک بحث بسیار مهمی است که باید به آن توجه داشت. در زمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز چنین مسأله‌ای وجود داشت؛ مردمی که به خیال خود مؤمن بودند، در زمان حضرت امام حسن علیه السلام به حالت اعتراض می‌گفتند: چرا با معاویه نمی‌جنگیم؟! چرا ما را ذلیل کرده‌ای؟! باید قیام کنیم! ده سال از این ماجرا گذشت تا آنکه امام حسین علیه السلام قیام فرمود؛ افراد زیادی که در زمان امام حسن علیه السلام معترض بودند که چرا نمی‌جنگیم، دست از یاری حضرت سیدالشهداء علیه السلام کشیدند!

۱. «انْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْمُؤْمِنُ.»  
(عیون الحکم و المواعظ (للبيهي)، ص: ۹۳)

«مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ انْتِظَارَ الْفَرَجِ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ: اذْتَقِبُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ رَقِيبًا فَانْتَظِرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنْ الْمُتَنَظِّرِينَ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَجِيءُ الْفَرَجُ عَلَى الْيَأْسِ، وَ قَدْ كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ.» (قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: ۳۸۰)

به فرض بپذیریم که آن افراد، در زمان امام حسن علیه السلام صادقانه به دنبال مبارزه با طاغوت بودند، اما در زمان حضرت اباعبدالله علیه السلام، آن روحیه مبارزه با طاغوت در آنها یافت نمی‌شد! زیرا در طول این ده سال، به جای کسب آمادگی بیشتر، به زندگی روزمره، انس و الفت پیدا کرده بودند و زندگی دنیا چنان آنها را به خود مشغول ساخته بود که دیگر نمی‌توانستند اهمیت ارزش‌ها را متوجه شوند و فهم این مطلب که کدام ارزش، مهم‌تر است، برای آنها غیر ممکن شده بود!

### آمادگی و تقوای اجتماعی

چه بسا افرادی هستند که در تقوای فردی، نمره خوبی دارند اما در تقوای اجتماعی، دچار سستی و لغزش می‌باشند؛ یعنی اگر به زندگی شخصی آنها بنگریم، ملاحظه خواهیم کرد که اهل دنیا نبوده و زندگی غافلانه‌ای ندارند؛ بلکه باتقوا و اهل ایمان و عمل صالح هستند اما در جریانات اجتماعی، کارهایی را انجام می‌دهند که خواسته دشمنان اسلام است! حتی برخی از علماء نیز که در تقوای فردی، سرآمد جامعه می‌باشند، گاهی در مسائل اجتماعی دچار لغزش می‌شوند! و از این نمونه‌ها در تاریخ، بسیار است.

تقوای فردی، معجونی است که با ایمان و عمل صالح به دست می‌آید، و گرچه در جای خود بسیار خوب و لازم است، اما به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ دینداری، صرفاً با تقوای فردی و بدون تقوای اجتماعی، ناقص است و تمام نمی‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیعت مردم با ایشان، در اولین خطبه‌ای که ایراد فرمودند<sup>۱</sup> چنین می‌فرمایند:

«ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيئَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۵۷، خطبه ۱۶.

### مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجْرَتُهُ التَّقْوَىٰ عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ

«آن چه می‌گویم به عهده می‌گیرم و خود به آن پای‌بندم؛ کسی که عبرت‌ها برای او آشکار شود، و از عذاب آن‌پند گیرد، تقوا و خویش‌داری او را از سقوط در شبهات ننگه می‌دارد.»

عبرت‌گرفتن از حوادثی که برای انسان پیش می‌آید، باعث ایجاد تقوای ناشی از عبرت، در وجود او می‌گردد؛ بسیاری از افراد، تقوای ناشی از ایمان و عمل صالح را شنیده و می‌دانند، اما تقوای ناشی از عبرت را کمتر شنیده‌اند.

تقوای ناشی از عبرت، باعث می‌شود که فرد، در ورطه شبهات نیفتد و در روزگاری که بسیاری از افراد، فرق بین حق و باطل را تشخیص نمی‌دهند، حق را بشناسد. بنابراین تقوای ناشی از عبرت، یا به تعبیر دیگر: تقوای اجتماعی و سیاسی، یک تقوای خاص می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می‌فرمایند:

«أَلَا وَ إِنِّ بَلِيَّتِكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ»

«آگاه باشید، تیره روزی‌ها و آزمایش‌ها، همانند زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر به شما روی آورد.»

این فرمایش حضرت خیلی عجیب است! حضرت خطاب به مسلمانانی که اهل نماز و روزه هستند، می‌فرمایند: امروز، شما به همان مشکل زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار شده و شرک‌های شما برگشته است!

جهلی که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت و کارهای جاهلانه‌ای که مردم دوران جاهلیت انجام می‌دادند، روشن بود؛ کارهایی از قبیل: بت‌پرستی، زنده به گور کردن دختران و...؛ این در حالی است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ‌کدام از آن کارها انجام نمی‌شد، اما حضرت به مسلمانانِ خداپرست می‌فرماید: شما به همان

شرکی که در ابتدا داشتید، گرفتار شده‌اید!

حقیقت آن است که جهل و شرک در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ساده و بسیط بود، اما شرک در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به صورت جهل مرکب بوده و عناصر شرک، به نحو پیچیده‌تری ظهور و بروز کرده بود؛ گرچه ظاهر حوادث، متفاوت بود، اما حقیقت و روح مطلب، یکی بود.

همین جهل مرکب است که واقعه کربلا را به وجود می‌آورد و مسلمانان به ظاهر اهل نماز و دیانت را در سپاه یزید، گرد هم جمع می‌کند! این موضوع را افراد معمولی نمی‌توانند درک کنند، بلکه تنها کسانی می‌توانند جهل مرکب را متوجه شده و حق را از باطل تشخیص دهند که علم به زمان داشته باشند.

حضرت در ادامه خطبه خویش می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُتَّبَلَ لَنْ يَبْلُغَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُعْزَبَنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتَسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ».

«سوگند به خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می‌شوید، چون دانه‌ای که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند! به هم خواهید ریخت، زیر و رو خواهید شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود!»

حضرت هشدار داده و می‌فرماید: به حوادث سخت و تکان‌دهنده‌ای مبتلا خواهید شد، و غربال می‌شوید، آن هم چه غربال شدنی! چنان غربالی که ممکن است اکثریت شما در جمع اهل آخرت باقی نمانید!

ابتلائات مردم زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، ابتلائات خیلی سختی بوده است و بسیاری از آنها در آن امتحانات، مردود شدند! به‌گونه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام، آن ولی معصوم الهی، بالای منبر از دست مردم گریه می‌کردند!

در یکی از خطبه‌ها - که در نهج البلاغه نیز مذکور است - حال حضرت به اندازه‌ای منقلب بود که نمی‌توانستند صحبت کنند، از این رو خطبه خود را نوشتند و به شخصی دادند تا بر فراز منبر بخواند!

این‌گونه امتحانات و ابتلائات هنوز برای ما اتفاق نیفتاده است و هنوز به این کیفیت، غربال نشده‌ایم! ما تا به حال ندیده‌ایم که ولی فقیه به هنگام سخنرانی، بلندبلند گریه کنند! در حالی که ایشان ولی معصوم هم نیستند.

با اینکه هنوز اتفاقات سخت و شکننده‌ای برای ما نیامده، اما مشاهده می‌شود که بسیاری از افراد، ریزش کرده‌اند! خداوند به همه ما رحم کند و از زلزله غربال‌هایی که هنوز به آن مبتلا نشده‌ایم، نجات بخشد.

بنابراین، عبرت‌ها به انسان تقوا می‌دهد، و تا وقتی که انسان از عبرت‌ها بهره‌نگیرد، تقوای سیاسی و اجتماعی پیدا نخواهد کرد.

### وظیفه علمی؛ علم به زمان

برای تحصیل تقوای سیاسی و اجتماعی، علاوه بر ایمان و عمل صالح، به مؤلفه‌های دیگری نیز احتیاج داریم؛ و به عبارتی، به دانش‌هایی مقدماتی نیازمندیم تا راه ما را در این نبرد حساس، روشن سازد.

یکی از ارکان و لوازم تقوای اجتماعی، علم به زمان است. علم به زمان، شکل‌دهنده تقوای سیاسی و اجتماعی انسان است و اگر نباشد، تقوای اجتماعی مختل خواهد شد. علم به زمان، هم در فهم دین و هم در اجرای دین، تأثیر می‌گذارد.<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَايِسُ»<sup>۲</sup>

۱. فهم و اجرای دین، از شؤون ولی فقیه می‌باشد؛ اما آن مقداری که ما لازم داریم در ادامه بحث گفتگو خواهد شد.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۷.

آن کس که نسبت به زمان خود عالم باشد، از هجوم شبهه‌ها در امان است. «لوابس» یعنی امور دشواری که فهم آن از ذهن عموم مردم، پنهان می‌ماند.<sup>۱</sup> بنابراین اگر کسی علم به زمان داشته باشد، حوادث شبهه‌انگیزی که همه را به خطا می‌اندازد، او را دچار اشتباه نخواهد ساخت.

این روایت، با تعبیر دیگری نیز آمده است:

«وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْهَوَاجِسُ»

«هواجس» به معنای افکار شیطانی و وسوسه‌های نفسانی است؛ یعنی عالم به زمان، علاوه بر حوادث بیرونی شبهه‌ساز، وسوسه‌ها و افکار درونی و شیطانی نیز او را زمین نخواهد زد.

مسأله علم به زمان، از مسائلی است که در جریانات تاریخی، به وضوح مشاهده می‌شود؛ و چه بسیار افراد دیندار و با سابقه درخشانی که عالم به زمان نبودند و همین مسأله، باعث لغزش و انحراف آنها گردید.

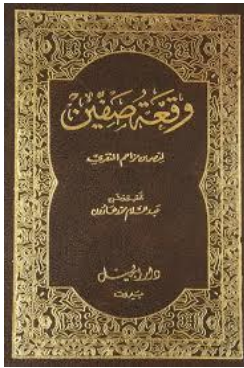
«ربیع بن خثیم» که از تابعین مشهور و از زهاد و عبّاد زمان خود بود، یکی از همین افراد است.<sup>۲</sup>

در تاریخ چنین آمده که در جنگ‌های بین مسلمانان، ربیع بن خثیم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: برای من روشن نیست که چرا دو گروه مسلمان باید با هم بجنگند!

در کتاب «وقعة صفین» چنین نوشته شده:

۱. مجمع البحرین، ج ۴، ص: ۱۰۳.

۲. «و حکى ان ربیع بن خثیم کان یسهر باللیل الی الفجر فی رکوع واحد (رکعة واحدة)، فاذا أصبح یزفر، و قال أوه سبق المخلصون و قطع بنا.» حکایت شده که ربیع بن خثیم شب را تا طلوع فجر در رکوع واحد و یا در یک رکعت به آخر می‌رسانید، و چون صبح می‌شد نفس عمیقی با اندوه کشیده و می‌گفت: آه که اشخاص مخلص پیش رفتند و راه بر ما مسدود شده است و ما مانده‌ایم.» (مصباح الشریعة / ترجمه مصطفوی، ص: ۶۲)



«بیشی از مردم برای عزیمت و جهاد به علی علیه السلام پاسخ مثبت دادند، جز اینکه یاران عبدالله بن مسعود که عبیده السلمانی و همراهانش نیز با آنان بودند نزد وی آمدند و به او گفتند: ما با تو رهسپار می شویم ولی در لشکرگاه شما فرود نمی آییم و خود اردویی

جداگانه می زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم؛ هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست، دست یازید یا گردن کشی و ظلمی از او سرزد، ما بر ضد او وارد پیکار می شویم.

علی علیه السلام گفت: آفرین، خوش آمدید، این معنی به کار بردن بصیرت در دین، و کار بستن دانش در سنت است و هر کس به چنین پیشنهادی راضی نشود، بی گمان خائن و ستمگر باشد.

پاره ای دیگر از یاران عبد الله بن مسعود نیز که ربیع بن خثیم با آنان بود و آن روز چهارصد تن می شدند، نزد وی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، ما با وجود شناخت فضل و برتری تو، در این پیکار (داخلی) شک داریم و نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان هیچ کدام از وجود افرادی که با دشمنان برون مرزی پیکار کنند، بی نیاز نیستیم؛ پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم و در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم.

پس علی علیه السلام او را به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزداری) ربیع بن خثیم بود. <sup>۱</sup> [۸۵]

این سخنان ربیع بن خثیم برای فرار از جنگ نبود، بلکه تقوا و احتیاط قدسی را

در این می‌دید که با مسلمان نجنگد؛ سخنش آن بود که می‌گفت مرا بفرستید تا با کافران بجنگم اما با طلحه و زبیر و امثال آنها نبرد نکنم!

افراد زیادی بوده‌اند که در تاریخ، این‌گونه عمل کرده‌اند. آری اگر دو طرف جنگ، مسلمان باشند، باید بصیرت داشت و طرف حق را از طرف باطل، جدا نمود؛ و آنان که بصیرت ندارند در این میدان خواهند لغزید، هرچند در رکاب رسول اکرم ﷺ با کفار جنگیده باشند! و این، همان مشکلی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در هر سه جنگ خویش با آن مواجه بودند.

«اسامه بن زید» نیز یکی دیگر از این افراد است؛ وی همان کسی بود که رسول اکرم ﷺ برای جنگ با روم، او را فرمانده لشکر اسلام قرار دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومت خود، وقتی وی را برای جنگ با دشمن دعوت کردند، او سرپیچی نموده و دعوت حضرت را نپذیرفت!

دلیل امتناع وی این بود که در یکی از جنگ‌های زمان رسول اکرم ﷺ، فردی را که اظهار اسلام کرده بود، به قتل رساند، با این تصور که اظهار اسلام او ظاهری و برای فرار از مرگ است!

وقتی رسول خدا ﷺ این جریان را شنیدند، فرمودند: آیا کسی را کشتی که لا اله الا الله بر زبان جاری کرده بود؟ اسامه عرضه داشت: وقتی آن فرد مشاهده کرد که من بر او غالب شدم، برای زنده ماندن خویش، «أشهد أن لا إله إلا الله» گفت و اظهار مسلمانی کرد!

حضرت ص فرمودند: «فَلَا شَقَقْتَ الْغِطَاءَ عَنْ قَلْبِهِ»؛ مگر تو از درون قلب او با خبر بودی؟ «وَلَا مَا قَالَ بِلِسَانِهِ قِيلَتْ وَ لَا مَا كَانَ فِي نَفْسِهِ عَلِمَتْ»؛ کار درستی نکردی! نه آنچه به زبان گفت را پذیرفتی و نه احاطه‌ای به قلب او داشتی! از آن به بعد بود که اسامه قسم خورد که دیگر با هیچ مسلمانی وارد جنگ نشود؛ زیرا آنها

نیز می‌گویند: أشهد أن لا إله إلا الله! [۱۸۶]

گرچه این شبهات، پاسخ‌های ساده‌ای دارد و شبهه‌شدن این مسائل برای آن افراد، نشان‌دهنده ضعف ایمان آنهاست.

بنابراین عده‌ای از روی تقوا و احتیاط، این‌گونه واکنش نشان می‌دهند! یعنی تقوای فردی آنها باعث می‌شود که تقوای اجتماعی نداشته باشند و در نهایت نیز سقوط می‌کنند.

علم به زمان، علاوه بر اینکه رکنی از ارکان تقوای اجتماعی محسوب می‌شود، یکی از ارکان اجتهاد نیز به شمار می‌آید. یک مجتهد برای به دست آوردن حکم در یک مسأله، علاوه بر کنکاش در ادله شرعی، باید مسأله مورد نظر را در بستر علم به زمان نیز بررسی نماید. چه بسا ممکن است مسأله‌ای در گذشته حکم خاصی داشته، اما بعد از گذشت زمان و با عوض شدن موضوع، حکم آن مسأله تغییر پیدا می‌کند. مجتهد در چنین مواردی که موضوع یک مسأله، دست‌خوش تغییرات و تحولات شده، باید با توجه به شناخت از زمانه، درباره آن مسأله تصمیم بگیرد، و اگر بخواهد بدون توجه به تغییر موضوع و شرایط زمانه، فتوا دهد، ممکن است دچار اشتباه شود.

به عنوان مثال در بحث قتل و قصاص، چنین آمده است که قاتل، مباشر در قتل بوده و آمر، سبب در تحقق قتل می‌باشد؛ در اینکه مباشر، قاتل حقیقی و محکوم به قصاص است، اختلافی نیست، ولی ثبوت حکم قصاص بر آمر به قتل، متوقف بر صدق حقیقی عنوان قاتل، بر وی می‌باشد.

**بنا بر نظر مشهور فقهاء<sup>۱</sup>**، مباشرت شخص آگاه و دارای اختیار در قتل، موجب استناد قتل به وی بوده و حکم او اعدام است؛ اما استناد قتل به آمر، حقیقی نیست،

۱. مانند: شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی، ابوالصلاح حلبی، ابن حمزه طوسی، ابن زهره، شهید اول، شهید

ثانی، صاحب جواهر، آیه‌الله خویی رحمته‌الله و...

از این رو حکم اعدام برای آمر به قتل، اجرا نمی‌شود، بلکه حکم حبس ابد برای او جاری می‌گردد.

در مقابل، برخی دیگر از فقهاء، بر پایهٔ تحلیلی از فهم عرف در استناد افعال به علل طولی، معتقدند که صدق عنوان قاتل بر آمر به قتل نیز، حقیقی است؛ از این رو هم فرد مباشر در قتل و هم فرد آمر به قتل، هر دو قصاص می‌شوند.

این موضوع در اوایل انقلاب که گروهک‌ها و منافقین به شکل گسترده‌ای اقدام به ترور می‌کردند، چالش‌هایی را به وجود آورد. برای ترور یک شخصیت، شاید ده نفر از اعضای یک گروهک تروریستی درگیر بودند، اما نهایتاً یک نفر گلوله را شلیک می‌کرد، و هنگامی که این افراد را دستگیر می‌کردند، فرد مباشر را اعدام نموده و سایر افراد را به اندازهٔ میزان جرم آنها، حبس می‌کردند. این افراد محبوس نیز پس از طی دوران زندان، دوباره آزاد شده و به همان فعالیت‌های تروریستی خود ادامه می‌دادند!

در اینجا بود که رهبر فقید انقلاب که یک مجتهد عالم به زمان بودند، فرمودند: حکم قصاص برای فرد مباشر به قتل، و رهایی آمر به قتل از قصاص، مربوط به زمانی است که ترور و جرائم نظامی، به صورت سازمانی صورت نگیرد؛ اما اگر جرمی به صورت سازمانی اتفاق بیفتد، در این صورت، آن سازمان مجرم است و حکم قصاص برای تمام افراد آن سازمان، ثابت می‌شود.

بعضی از فقهاء به نظریهٔ ایشان اعتراض نموده و گفتند: چرا حکم قتل را بر کسانی ثابت می‌کنید که مباشر نبوده‌اند؟!

تفاوت این دو فتوا، به همان مسألهٔ علم به زمان برمی‌گردد؛ بنابراین فارغ از علم به زمان و مکان، نمی‌توان فقاهت داشت.

اینکه مرحوم شهید مطهری رحمته‌الله موفقیت‌های خاصی را حاصل نموده و در بین طلاب سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ شمسی معروف شده بودند، علاوه بر جنبهٔ تقوا،

طهارت، معنویت و ذکاوت، یکی از توفیقات ایشان، قوت وی در مواجهه با شبهات روز بود که در اثر ارتباط با محیط‌های دانشگاهی برای ایشان حاصل شده بود؛ و به همین دلیل سخنان ایشان برای مخاطبین، جاذبه داشت و ایشان در اثر آگاهی و علم به زمان، به خوبی دین را مرزبانی کردند.

فردی که از مشکلات عبرت بگیرد، قطعاً تقوایی ناشی از علم به زمان پیدا خواهد کرد که او را از غوطه‌ور شدن در شبهات نجات خواهد بخشید.

بنابراین منظور از تقوایی که در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره شد، تقوای اجتماعی و سیاسی است که به واسطه تجربیات و بینش اجتماعی و سیاسی انسان به دست خواهد آمد.

این نکته، در قرآن کریم نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ خداوند در این باره می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا<sup>۱</sup>

«آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند»

این سیر در زمین و آشنایی با سرگذشت‌ها، باعث ایجاد یک نوع فهم می‌شود؛ و نتیجه و محصول آن، قلبی خواهد بود که بینشی عمیق پیدا کرده‌اند.

از این نکته هم نباید غافل شد که خود سیر کردن، در تحصیل آن فهم خاص، موضوعیت دارد و با صرف شنیدن - از طریق اخبار و امثال آن - آن مقدار فهم مطلوب، حاصل نخواهد شد؛ از این رو چه بسا در بعضی از موارد، لازم باشد که فقیه، سفر نموده و از نزدیک، مسائل را ببیند و موضوعات را لمس نماید.

حضرت آیت الله جوادی آملی رحمته الله در رساله توضیح المسائل خود، فتوا به

۱. سوره مبارکه حج، قسمتی از آیه شریفه ۴۶.

نجاست اهل کتاب داده بودند؛ پس از مدتی ایشان برای درمان بیماری میگرن، به انگلیس سفر کردند؛ با توجه به اینکه در انگلیس، بارندگی زیاد است و لباس‌ها خیس شده و به هنگام سوارشدن در ماشین، لباس‌ها به صندلی و دستگیره ماشین برخورد کرده و نجس می‌شود، پس اگر قرار باشد اهل کتاب را نجس بدانیم، در چنین مواقعی باید دائماً خود را تطهیر کنیم! و این کار، مشقت‌های زیادی در پی خواهد داشت؛ از این رو معظم له وقتی به ایران برگشتند، فتوای خود را تغییر داده و حکم به طهارت اهل کتاب نمودند.<sup>۱</sup>

## ارکان علم به زمان

رکن اصلی تقوای اجتماعی، علم به زمان و بصیرت است. علم به زمان و بصیرت نیز برای خود رکن‌هایی دارد و از مهم‌ترین وظایف ما در جهت آمادگی برای زندگی در شرایط آخر الزمان، دانستن این ارکان است که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌کنیم.

## رکن اول: شناخت تاریخ

یکی از ارکان علم به زمان، شناخت تاریخ و خصوصاً تاریخ معاصر است. تاریخ، محصول روندهای گذشته است و شناخت تاریخ، سرچشمه‌ها را به ما نشان می‌دهد که چگونه زمان به اینجا رسیده است؛ بنابراین تاریخ، یکی از علوم لازم و مؤثر در شکل‌گیری علم به زمان است، زیرا روندهای گذشته، جریان‌ات امروز را

۱. رساله توضیح المسائل آیت الله جوادی آملی رحمته الله علیه، مسأله ۱۱۰: همه بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او، نجس است؛ [مگر] اهل کتاب که ذاتاً پاکند و اگر بر اثر آلوده شدن به چیزهای نجس، متنجس شوند با تطهیر پاک می‌شوند.

می‌سازد، و روندهای امروز، جریانات آینده را رقم خواهد زد؛ از این رو ما باید با شناخت صحیح از حرکت‌ها و جریانات، روندهای این جریانات را به خوبی بشناسیم؛ مثلاً باید بدانیم که فلان حرکت، در کدام بستر تاریخی به وجود آمد؟ ریشه‌ها و عواملش چه بود؟ به کدام سمت پیش رفت؟ نتیجه‌اش چه شد؟ و... روندها، مهم‌تر از حوادثی است که در طول تاریخ اتفاق افتاده است؛ این بدان معنا نیست که حوادث مهم نباشند، بلکه به این معناست که روندهای تاریخی، اهمیت بیشتری دارند، زیرا به وسیله روندها می‌توانیم حدس بزنیم که اکنون، به کدام سمت در حال حرکت هستیم.

### رکن دوم: شناخت دقیق افراد جریان‌ساز

رکن دوم که از اثرات علم به زمان است، شناخت دقیق افراد جریان‌ساز می‌باشد.

در حوادث، عده‌ای شاخص هستند که باید آنها را بشناسیم؛ مثلاً در تاریخ آمده است که چهار نفر با یزید بیعت نکرده و بر علیه او قیام کردند: حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی‌بکر؛ هر کدام از این افراد، یک جریان می‌باشند؛ بنابراین چهار جریان در مقابل یزید ایستادند که هر یک از آنها به یک پایانی مبتلا گشتند. <sup>[۸۷]</sup>

ما باید این‌گونه مسائل را با دقت پیگیری کرده و به‌طور کامل بشناسیم؛ و این شناخت به ما کمک می‌کند تا مسائل دیگر را نیز به‌طور دقیق شناسایی نموده و با تحلیل صحیح، از افتادن در جاده جهل و دره ضلالت و هلاکت، رهایی یابیم. در جریانات اجتماعی و سیاسی، هر کدام از افراد، شعاری می‌دهند که در بسیاری از اوقات، به حسب ظاهر، شعارهای خوبی به نظر می‌رسد، و اگر ما قدرت

کافی برای تحلیل و تشخیص حق از باطل را نداشته باشیم، دچار تردید و انحراف خواهیم شد.

شناخت افراد شاخص و رهبران جریان‌ها، اهمیت فوق‌العاده‌ای در نگرش‌ها و عملکرد ما دارد؛ باید افراد شاخص جریان حق و ویژگی‌های آنان را بشناسیم تا در صف آنان قرار گرفته و پیرو ایشان باشیم؛ و از آن طرف، باید افراد شاخص جریان باطل و ویژگی‌های آنان را نیز بشناسیم تا از صف آنان خارج شده و راه و روش آنها را کنار بگذاریم؛ زیرا پیروی کردن از افراد - حق باشند یا باطل - باعث می‌شود که انسان در حزب آنها قرار گیرد.

باید بدانیم که هر انسانی، دارای سه نامه عمل می‌باشد:

(۱) اولین نامه عمل هر انسانی، «نامه عمل فردی» است که به دست راست

و یا چپ او داده می‌شود:

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِئَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرُّوا كِتَابِيَهُ<sup>۱</sup>

«اما کسی که پرونده‌اش را به دست راستش دهند، می‌گوید: [ای مردم!] پرونده

مرا بگیرید و بخوانید.»

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلِيَّتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَهُ<sup>۲</sup>

«و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند، می‌گوید: ای کاش

پرونده‌ام را دریافت نمی‌کردم.»

نامه عمل فردی، در نفس انسان قرار دارد و هر کسی، اعمال خویش را ملاقات

خواهد نمود:

۱. سوره مبارکه حاقه، آیه شریفه ۱۹.

۲. همان، آیه شریفه ۲۵.

وَكُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَهُ طَيْرُهُ فِي عُنُقِهِ ۚ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا<sup>۱</sup>

«و عمل هر انسانی را برای همیشه ملازم او نموده‌ایم، و روز قیامت نوشته‌ای را [که کتاب عمل اوست] برای او بیرون می‌آوریم که آن را پیش رویش گشوده می‌بیند.»  
**(۲)** دومین نامه عملی که برای هر انسانی وجود دارد، «نامه عمل جمعی» است؛ این نامه عمل، کمرشکن بوده و بسیار سخت‌تر از نامه عمل اول می‌باشد.  
 خداوند در قرآن کریم در مورد این نامه عمل می‌فرماید: وقتی این پرونده به دست افراد داده شود، چنان شوک بزرگی به آنان وارد خواهد شد که از شدت ترس و وحشت، به زانو در آمده و توان برخاستن نخواهند داشت! مانند حادثه ناگواری که هنگام شنیدن، زانوهای انسان سست شده و حس فلج بودن به او دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند راه برود!

خداوند در سوره مبارکه جاثیه - که نام آن نیز از ریشه «جثی» به معنای «به زانو در آمدن» گرفته شده<sup>۲</sup> - می‌فرماید:

وَتَرَى كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعَى اِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُحْزَرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>۳</sup>  
 «و هر امتی را در آن روز به زانو در افتاده می‌بینی، [آن روز] هر امتی به سوی نامه اعمالش خوانده می‌شود [و به آنان می‌گویند]: امروز همان اعمالی که همواره انجام می‌دادید به شما پاداش می‌دهند.»

می‌فرماید: در روز قیامت، هر امت و جمعیتی را می‌بینی که جُثُو دارند، یعنی چنان شوک عظیمی به آنان وارد شده که به زانو درآمده‌اند و نمی‌توانند از روی

۱. سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۱۳.

۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۱۸۷.

۳. سوره مبارکه جاثیه، آیه شریفه ۲۸.

زانوهایشان بلند شوند! چرا؟ زیرا كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا، هر امتی به سوی نامه عمل خود (نامه عمل جمعی) فرا خوانده می شوند!

بنابراین ما در روز قیامت، علاوه بر پرونده شخصی، یک پرونده جمعی و تشکیلاتی نیز داریم؛ و این بدان معناست که هر کدام از ما وقتی در یک جمع، یا یک سازمان، یا یک گروه قرار می گیریم، در قبال کارهایی که توسط آن گروه انجام می پذیرد، مسؤول هستیم و فردای قیامت باید پاسخگو باشیم؛ اگر خدای ناکرده خود را در یک مجموعه باطل دیدیم، یا باید خود را از آن مجموعه جدا کنیم، یا در مقابل کارهای باطل آنها واکنش نشان داده و موضع گیری نماییم؛ ولی اگر در مقابل رفتارهای باطل گروهی که در آن هستیم، سکوت کنیم، آن رفتارها در پرونده اعمال ما نیز ثبت خواهد شد و سکوت ما، توجیهی غیر قابل پذیرش خواهد بود.

در نامه عمل جمعی، پای تمام افراد یک مجموعه، گیر است و حضورشان در آن مجموعه، مهر تأییدی است بر فعالیت ها و تصمیمات آن جمع، به طوری که تک تک تصمیمات و فعالیت های آن جمع، به پای تمام افراد آن گروه، نوشته خواهد شد.

خداوند در سوره مبارکه شمس می فرماید:

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا<sup>۱</sup>

«ولی به تکذیب او برخاستند و ناقه را پی کردند، و در نتیجه پروردگارشان به خاطر گناهشان عذاب سختی بر آنان فرو ریخت و همه قوم را با خاک یکسان و برابر ساخت.»

خداوند در این آیه شریفه، پی کردن ناقه را به تمام قوم حضرت صالح علیه السلام نسبت می دهد در حالی که تک تک افراد قوم، ناقه را ذبح نکردند، بلکه ذبح، توسط یک نفر

از آنها انجام شد، اما از آنجایی که بقیه مردم نیز به آن عمل راضی بودند، پی کردن ناقه را به پای تک تک آنان نیز نوشته است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسُ الرِّضَا وَ السُّخْطُ وَ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ  
فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا»<sup>۱</sup>

مردم را خشنودی و خشم از چیزی، در عواقب آن شریک می سازد و بدانید که کشنده ماده شتر قوم ثمود يك تن بود ولی همه آن قوم را عذاب در برگرفت، زیرا در دل خواستار کشتن آن بودند.

بنابراین خیلی باید حواس ما جمع باشد! بدانیم که با تک تک کارهای خود، در حال شکل دادن به وجود خویش و ساختن ابدیت خود هستیم؛ از این رو در گروه‌ها و مجموعه‌هایی که قرار داریم، نباید بی جهت چیزی را به گردن خود بیندازیم، بلکه باید در مقابل اعمال کسانی که با یکدیگر در یک مجموعه قرار گرفته‌ایم هوشیار بوده، واکنش درست نشان داده و در مقابل منکرات، سکوت نکنیم؛ چرا که سکوت، باعث می شود تا عمل آن مجموعه، در نامه عمل جمعی ما نیز ثبت گردد. به همین دلیل است که مدل احزاب در جریانات سیاسی، یک مدل اسلامی و شرعی نیست؛ زیرا احزاب می خواهند در مقابل جریانات مختلف، واکنش نشان دهند و لازمه این کار آن است که نسبت به دین، فهم عمیقی داشته باشند در حالی که چنین شرطی محقق نیست.

در جهالت انسان همین بس که در مقابل همه چیز، به سرعت و بدون تأمل، واکنش نشان دهد!

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۳۱۹، خطبه ۲۰۱.

## خُم پُر از باده، تهی از صداست

چون که تهی شد ز صدا، پر نواست<sup>۱</sup>

این نوع پرونده که به تعبیر قرآن، «کتاب امت» نام دارد، به دست فرد داده نمی‌شود، بلکه افراد را به منظور رؤیت آن فرا می‌خوانند: کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا؛ یعنی امت‌ها به سمت این کتاب، دعوت می‌شوند و مشاهده می‌کنند که در تصمیمات و کارها و موضع‌گیری‌های هر حزب و گروه و مجموعه‌ای که به آن متصل بودند، شریک می‌باشند.

(۳) سومین نامه عمل، «نامه عمل امام و رهبر گروه» می‌باشد.

خداوند در قرآن کریم به این نامه عمل اشاره نموده و می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ<sup>۲</sup> فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ<sup>۳</sup> وَبِئْمِينِهِ<sup>۴</sup> فَأُولَٰئِكَ يَفْرَهُونَ  
كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا<sup>۵</sup>

«[یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می‌خوانیم؛ پس کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان دهند، پس آنان نامه خود را [با شادی و خوشحالی] می‌خوانند و به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»

«فاء» در ابتدای جمله فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ، فاء تفریع است و نشان می‌دهد که این جمله، فرع بر جمله یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ می‌باشد؛ یعنی می‌خواهد بفهماند اینکه انسان از اهل یمین قرار خواهد گرفت یا از اهل شمال، بستگی به این دارد که امام او چه کسی باشد؛ به عبارت دیگر، قرار گرفتن نامه عمل فردی در دست راست یا چپ، فرع بر این است که امام او چه کسی است، به این معنا که اگر امام او دعوت‌کننده به حق و یمین باشد، آن فرد نیز از اهل یمین خواهد بود، و

۱. جامی، هفت اورنگ، تحفة الاحرار، بخش ۳۸.

۲. سورة مبارکه اسراء، آیه شریفه ۷۱.

اگر امام او دعوت‌کننده به باطل و سمت شمال باشد، آن فرد نیز داخل در اهل شمال قرار خواهد گرفت.

بنابراین امام ما چه کسی باشد، مهم‌تر است از اعمال فردی ما؛ زیرا امام، بیشترین تأثیر را در سعادت یا شقاوت ما دارد؛ و از این رو هر فردی به سمت امام خود خوانده می‌شود.

نامه عمل امام و رهبر گروه نیز به دست افراد داده نمی‌شود، بلکه افراد را به سمت آن فرا می‌خوانند؛ اگر آن امام، جهنمی بوده و مصداق آیه شریفه **وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْتَارِ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ**<sup>۱</sup> باشد، گفته می‌شود: بروید در سمت جهنم قرار بگیرید؛ و اگر آن امام، بهشتی باشد، گفته می‌شود: بروید و در سمت بهشت واقع شوید.

نکته دیگر آنکه فرقی نمی‌کند که فرد، آن امام و رهبر را به‌عنوان نهایی‌ترین الگوی خود اختیار نموده و تمام زندگی خویش را در اختیار او گذاشته باشد، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام برای اهل بهشت، و خلفای جور برای اهل جهنم؛ یا اینکه آن امام و رهبر را در سطوح پایین‌تر اختیار کرده باشد، مثلاً فردی بگوید من هر چه علامه طباطبایی علیه السلام بگویند، بدون چون و چرا می‌پذیرم!

بنابراین اگر انسان، امام حقی را پذیرفت، در راستای نفس او سیر خواهد کرد؛ یعنی در قطاری نشسته است که راننده آن، امام اوست و به هر سمتی که قطار را حرکت دهد، آن فرد نیز که مسافر آن قطار است، به همان سمت حرکت خواهد نمود.

حال اگر ما در قطاری نشسته باشیم که به سمت چپ در حال حرکت است، هر چه در راهروهای قطار به سمت راست بدویم، فایده‌ای نخواهد داشت!

۱. سوره مبارکه قصص، آیه شریفه ۴۱: «وَأَنَّا رَأَيْنَا بِهِ كَيْفَ يُنصَرُونَ» [پیشوایانی که دعوت به آتش می‌کنند قرار دادیم،

نتیجه آنکه انتخاب امام، مهم‌تر از عمل فردی است.

از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل است که خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«وَاللَّهِ، ثُمَّ وَاللَّهِ، ثُمَّ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الرَّجُلَ صَامَ النَّهَارَ وَ قَامَ اللَّيْلَ وَ حُمِلَ عَلَى الْجِيَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْغِضًا لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ لَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْحَرِيهِ فِي النَّارِ»<sup>۱</sup>

«به خدا قسم! به خدا قسم! به خدا قسم! اگر کسی روزها روزه بدارد و شب‌ها تا به صبح به عبادت بپردازد و در راه خدا همواره سوار اسبان باشد، اما روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات کند که بغض تو و اهل بیت تو را دارد، خداوند او را به رو در آتش خواهد افکند.»

بنابراین، شناخت افراد جریان‌ساز بسیار مهم است تا انسان بداند که در حال تبعیت از چه کسی بوده و زیر علم چه فردی قرار گرفته است. علاوه بر این، شناخت افرادی که قرار است مورد حمایت انسان واقع شوند نیز مهم است.

### رکن سوم: شناخت جریان‌های اعتقادی

سومین رکن که در مسأله علم به زمان، اهمیت دارد، شناخت جریان‌های اعتقادی و ایدئولوژیک - مانند وهابیت، بهائیت و... - است. این‌گونه جریان‌ها، در زمان خودشان شناخته شده نیستند، از این رو به راحتی افراد را فریب داده و به سمت خود جذب می‌کنند؛ اما پس از گذشت زمان، شناخته می‌شوند.

برای تحصیل این نوع شناخت، باید به بررسی زمینه شکل‌گیری آنها، منشأ پیدایش، اهداف، نحوه فعالیت، مولید و روند تغییر آنها پرداخت.

۱. الأربعون حدیثاً (للرازی)، ص: ۳۱. و نیز: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص: ۳۳۴.

## رکن چهارم: شناخت جریان‌های اجتماعی

رکن چهارم نیز عبارت است از شناخت جریان‌های اجتماعی؛ مانند جریان اصلاحات، جریان فمینیسم و حمایت از حقوق زنان و... جریانات اجتماعی، گرچه جدای از جریانات اعتقادی نیستند، اما صبغه اجتماعی دارند و ما امروزه با شیوع و تنوع جریان‌های اجتماعی مختلف در جامعه خود روبه‌رو هستیم. این جریانات، گاهی اثرگذاری بالایی دارند؛ مثل گروه‌های حامی فلان خواننده یا فلان بازیگر یا فلان ورزشکار که در فضای اینترنت، با هشتگ‌هایی از یک جریان خاص حمایت می‌کنند. بنابراین لازم است که ما گروه‌ها و جریانات اجتماعی را نیز مورد شناسایی قرار دهیم.

## رکن پنجم: شناخت تفاوت‌های اعتقادی در بین جریان‌ها

رکن پنجم در مورد علم به زمان، شناخت تفاوت‌های اعتقادی در بین جریان‌ها است؛ به این معنا که نسبت به جریان‌های فکری، شناخت مبنایی و ریشه‌ای داشته باشیم. کم نیستند گروه‌هایی که در جامعه ما علم اعتقادی برداشته‌اند، نظیر جریان تفکیک، جریان انجمن حجتیه و دیگر جریاناتی از این قبیل؛ و ما باید حداقل به شناخت جریان‌های مهم‌تر و اثرگذارتر بپردازیم.

جریانات اجتماعی گرچه فکری نیستند، اما یک جریان فکری در پشت سر آنها قرار دارد؛ مانند جریان سرمایه‌داری در دوران سازندگی. این جریانات، بیشتر با تبلیغات، رسانه و تکنیک‌های روانی همراه هستند.

## رکن ششم: علم به حوادث کلی جهان

یکی دیگر از ارکان علم به زمان، علم به حوادث کلی جهان است. علم به تاریخ

و حوادث کلی جهان، شما را با دورنمای تحولات دنیا آشنا ساخته و یک دید کلی به شما می‌دهد تا در جریانات جزئی، گم نشوید.

جریانات جزئی، چگونگی روند تغییرات و ساماندهی حرکت کلی را به شما نشان می‌دهد؛ مثلاً بنی‌عباس با چه اندیشه‌ای سامان پیدا کردند؟ غلبه چه تفکراتی باعث شد که جامعه، از جریان بنی‌امیه به سمت بنی‌عباس سوق داده شوند؟ چه شد که بنی‌امیه منحل شدند؟ و...

حضرت آیت الله جوادی آملی رحمته‌الله در کنار «شان نزول» قرآن، دو تعبیر دیگر را نیز تحت عنوان «فضای نزول» و «جوّ نزول»، مطرح فرموده‌اند. در بیان ایشان، فرق شأن نزول با فضا و جوّ نزول در این است که شأن نزول یا سبب نزول، عبارت است از حوادثی که در عصر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در محدوده حجاز یا خارج از آن رخ داده و همچنین مناسبت‌ها و عواملی که زمینه‌ساز نزول یک یا چند آیه از آیات قرآن کریم بوده است؛ اما فضای نزول که مربوط به مجموع یک سوره می‌باشد، به بررسی اوضاع عمومی، اوصاف مردمی، رخدادها و شرایط ویژه‌ای می‌پردازد که در مدت نزول یک سوره، در حجاز یا خارج آن وجود داشته است.

هر یک از سوره‌های قرآن کریم، فصل جدیدی بود که با نزول آیه شریفه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گشوده شده و با نزول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوره بعد، پایان می‌پذیرفت.

بعضی از سوره‌های قرآن کریم به طور دفعی نازل شده‌اند، مانند سوره‌های حمد، انعام و نصر؛ و برخی دیگر از سوره‌ها به تدریج و در طی چند ماه یا چند سال نازل شده‌اند؛ در طی مدت نزول یک سوره، در محدوده زندگی مسلمانان و جهان خارج، حوادثی رخ داده و شرایط خاصی حاکم بوده است؛ کشف و پرده‌برداری از این رخدادها و شرایط و تبیین آن در آغاز هر یک از سوره‌ها، موجب ترسیم فضای نزول

آن سوره خواهد بود.

و اما جوّ نزول، مربوط به سراسر قرآن کریم است؛ و مراد از آن، بستر مناسب زمانی و مکانی نزول سراسر قرآن می‌باشد. قرآن کریم در طی ۲۳ سال بر قلب مطهر و گرامی پیامبر اکرم ﷺ نازل شد؛ حادثی که در طی این ۲۳ سال نزول قرآن، در حوزه اسلامی و یا خارج از قلمرو زندگی مسلمانان و حکومت اسلامی پدید می‌آمد و نیز شرایط و افکاری که بر آن حاکم بود و یا رخدادهایی که بر اثر نزول آیات قرآن کریم در جهان آن روز پدیدار می‌گشت، حکایت از جوّ نزول قرآن دارد.<sup>۱</sup>

این فرمایش ایشان، تطبیق درستی است؛ یعنی قرآن کریم فقط ناظر به یک حادثه و یک منطقه خاص نیست، بلکه برای فهم آیات، شناخت تمام جهان بشری نیز که آیات در آن نازل شده، لازم می‌باشد. البته واضح است که شناخت منطقه خود، از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار است.

### رکن هفتم: شناخت جوامع مختلف به‌ویژه جامعه خود

رکن هفتم از ارکان علم به زمان، علم به حوادث جامعه خود و مسائل دیگر جوامع می‌باشد. یکی از کتاب‌هایی که در شناخت فضای جهانی و شرایط فعلی جنبه استکبار می‌تواند به ما کمک کند، کتاب «رؤیای آمریکایی» است که در فصل اول مورد اشاره قرار گرفت.<sup>۲</sup>

### رکن هشتم: شناخت مسائل مبتلا به جامعه

هشتمین رکن از ارکان علم به زمان، علم به موضوعات مبتلا به است. گاهی

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، پیشگفتار مفسر، فصل هشتم.

۲. صفحه: ۴۷؛ و نیز رجوع کنید به پی‌نوشت [۲۳].

ممکن است انسان، علم به موضوع مبتلابه را نداشته باشد، مثل فقیهی که پا به سن گذاشته و در عین حال می‌خواهد در مورد ازدواج جوانان صحبت کند، چنین فقیهی که در حال حاضر به‌طور مستقیم، درگیر مسأله ازدواج نیست، چه‌بسا نسبت به فشارهای دوران مجردی، آن هم در این زمانه، علم نداشته باشد؛ در این صورت با توجه به عدم اشراف کافی به شرایط متن جامعه، نمی‌داند که عدم ازدواج جوانان چه مصیبتی به بار آورده است! در چنین شرایطی نوعاً فقهاء فتوا به استحباب ازدواج می‌دهند، در حالی که ممکن است در شرایط کنونی، ازدواج به موقع، واجب باشد.

احکام در ساحت فردی، دارای یک حکم هستند و در ساحت اجتماعی، دارای حکم دیگری می‌باشند؛ فهم تفاوت حکم اجتماعی و فردی نیز بر یک فقیه، لازم است؛ و اگر فقیهی بین این دو حکم، تفاوتی قائل نشود، چه‌بسا مشکلات زیادی ایجاد خواهد شد.

به‌عنوان نمونه اگر بخواهیم مثال قبل را در فضای فردی بررسی کنیم، حکم می‌کنیم به اینکه اگر فرد می‌ترسد که به گناه بیفتد، ازدواج برای او واجب می‌باشد و در غیر این صورت، ازدواج برای او مستحب است.

حال اگر بخواهیم همین حکم را در ساحت اجتماعی فتوا بدهیم، باید بررسی کنیم که آیا با ازدواج نکردن جوانان، جامعه کنونی به خطر خواهد افتاد یا خیر؟ اگر جامعه به خطر خواهد افتاد، حکم به وجوب ازدواج می‌کنیم. منتها مخاطب این حکم و این فتوا، مشخص نیست؛ یعنی ممکن است تسهیل و اقدام برای ازدواج جوانان، بر خانواده‌ها یا افراد فامیل واجب باشد، یا ممکن است بر همه افراد اجتماع واجب باشد، یا حتی ممکن است وجوب ازدواج جوانان، بر عهده حکومت باشد که در این صورت، بر حکومت اسلامی واجب است که شرایط ازدواج را برای جوانان مهیا سازد.

در قرآن کریم، واژه **السَّيِّحُونَ** و **سَيِّحَتٍ** به کار رفته است؛ در سوره مبارکه

توبه می فرماید:

الَّتَّائِبُونَ الْعَبِيدُونَ الْحَمِيدُونَ اللَّسَّاعُونَ الرَّكِعُونَ السَّجِدُونَ الْأَمْرُونَ  
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

«آن مؤمنان، همان [توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاس‌گزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، فرمان‌دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خداوند؛ و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.»  
و در سوره مبارکه تحریم می فرماید:

عَسَىٰ رَبُّهُٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبَدِّلَهُٗٓ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مَسَلَمَتٍ مَّؤْمِنَتٍ  
قَنَيْتٍ تَتَّبِعَتِ عِبَادَتِ سَيِّحَتٍ تَتَّبِعَتِ وَأَبْكَارًا<sup>۲</sup>

«اگر پیامبر، شما را طلاق دهد امید است که پروردگارش همسرانی بهتر از شما که: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه‌کار، خداپرست، روزه‌دار، غیر باکره و باکره باشند، به او عوض دهد.»

یکی از ویژگی‌های مؤمن، سیاحت و سیر کردن است. این عبارت تفسیرهای گوناگونی می‌تواند داشته باشد:

یکی اینکه انسان به منظور عبرت‌گیری سیر کند؛ بنابراین مشاهده از نزدیک، می‌تواند برای ما اثر علمی داشته باشد؛ و البته برای مجتهد نیز در سطح بالاتری اثر علمی خواهد داشت؛ اما برای معصوم که دارای علم لدنی است، اثر علمی ندارد بلکه اثر روانی ایجاد خواهد نمود، با این توضیح که وقتی معصوم با حادثه‌ای مواجه می‌شود، گرچه قبلاً نسبت به آن حادثه، علم داشته است، اما در اثر مواجهه با حادثه، انعکاس‌های دیگری در وجود وی ایجاد خواهد شد.

۱. سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۱۲.

۲. سوره مبارکه تحریم، آیه شریفه ۵.

بنابراین گاهی اوقات، علم غیب به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه مواجهه با موضوع نیز لازم است تا نسبت به موضوع و ویژگی‌های آن، علم پیدا نماید. خداوند در کوه طور، به حضرت موسی علیه السلام خبر داد که قوم تو دچار فتنه شده و سامری، آنان را منحرف کرده و به گوساله پرستی مبتلا نموده است:

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ<sup>۱</sup>

«[خدا] گفت: ای موسی! ما به راستی قوم تو را پس از آمدن تو امتحان کردیم و سامری آنان را گمراه کرد.»

بنابراین با اینکه حضرت نسبت به این انحراف علم داشتند، اما وقتی از نزدیک با موضوع مواجه شدند و از نزدیک آن صحنه را مشاهده نمودند، حالشان متفاوت بود و بیشتر متأثر شدند و تعصب خاصی در ایشان پدیدار گشت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

«لَيْسَ الْخَيْرُ كَالْمُعَايَنَةِ»<sup>۲</sup>؛ شنیدن کی بود مانند دیدن!

می‌فرمایند تا وقتی که خود انسان، به طور کامل با موضوع - هرچند ساده باشد - درگیر نشود و بالعیان مشاهده نکند، متوجه تمام زوایای آن نخواهد شد؛ و شاید به همین دلیل است که حضرات معصومین علیهم السلام، خودشان شخصاً به نیازمندان رسیدگی می‌کرده‌اند.<sup>[۸۸]</sup>

یکی از اصحاب امام سجاد علیه السلام می‌گوید: آن حضرت را دیدم که انبانی از آذوقه را بر دوش گرفته‌اند؛ به ایشان عرض کردم: اجازه دهید تا من هم در رساندن این آذوقه‌هایی که برای نیازمندان مهیا کرده‌اید، کمک کنم. حضرت فرمودند: بردن و دادن این آذوقه‌ها به خانواده‌های مستحق، باید توسط خودم انجام گیرد. حتی آن حضرت،

۱. سوره مبارکه طه، آیه شریفه ۸۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص: ۳۷۸.

کیسه‌های آذوقه را به دست اصحاب خویش هم نمی‌دادند!<sup>۱</sup> فقهای زیادی در عصر ناصرالدین شاه بودند، اما مرحوم میرزای شیرازی رحمته‌الله بود که فتوای تحریم تنباکو را صادر فرمود. ایشان دامادی داشتند که از نزدیک، نسبت به حوادث ایران، اشراف کامل داشت و به همین خاطر، اطلاعات دقیقی به میرزای شیرازی می‌رساند؛ همین اطلاعات دقیق که در اثر مواجهه مستقیم با موضوع حاصل شده بود، مرحوم میرزای شیرازی رحمته‌الله را بر آن داشت تا آن فتوای مهم و تاریخی را صادر کنند.

### رکن نهم: علم به عبرت‌های روزگار

از دیگر ارکان علم به زمان، علم به عبرت‌های روزگار است؛ خصوصاً عبرت‌های تلخ روزگار که باید بیشتر مورد بررسی قرار گیرد، چرا که دارای نکات بیشتری می‌باشد.

اولین و مهم‌ترین جنگ تعیین‌کننده اسلام، غزوه بدر بود، اما با این وجود، تعداد آیات مربوط به جنگ احد، تقریباً دو تا سه برابر بیشتر از آیات جنگ بدر نازل شده است، زیرا جنگ احد، دارای عبرت‌های زیادی بود؛ و در شکست، عبرت‌هایی نهفته است که در پیروزی نیست.

علاوه بر عبرت‌های روزگار، بررسی جریانات اجتماعی سرکوب‌شده و علل شکست و به حاشیه رفتن آنها نیز در پیدایش علم به زمان، اهمیت ویژه‌ای دارد.

### رکن دهم: مطالعات تطبیقی میان مکاتب

مسیحیت در عصر جدید، دو کار اصلی را انجام می‌دهد:

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۲۳۱.

۱- ارضاء و اشباع نیازهای مالی و جسمی؛ مسیحیان در جهت رسیدن به این هدف، هزینه‌های زیادی را انجام می‌دهند؛ به‌عنوان مثال در مورد شهوات، خدماتی را به‌صورت رایگان در اختیار جوانان قرار می‌دهند! البته بهائیان نیز به همین شکل عمل می‌کنند.

۲- تبلیغ مسیحیت؛ یعنی در کنار القاء شبهه نسبت به افکار متفاوت، دین خود را به‌صورت گسترده، تبلیغ می‌کنند.

بنابراین بر ما لازم است که حقیقت افکار و عقائد مختلف را سنجیده و پاسخ شبهات را بدانیم. در چنین شرایطی است که بحث‌های تطبیقی، موضوعیت پیدا می‌کند.

یکی از مشکلاتی که باعث شده تا ما در این زمینه رکود داشته باشیم، عدم توجه به بحث‌های تطبیقی است. بحث تطبیقی، یعنی افکار مختلف - چه اعتقادی و چه سیاسی - را با هم مقایسه کنیم؛ مثلاً در طول تاریخ، افکار ملی‌گرایی چه اموری را پیش برده و چه ضررهایی به همراه داشته است؟ یا مثلاً افکاری که وابسته به جریان‌های بیرونی بوده است - مثل تفکرات توده‌ای و کمونیستی - چه ضررهایی را ایجاد کرده است؟

بنابراین بحث‌های تطبیقی ادیان، بسیار کمک‌کننده و ضروری هستند و اگر این بحث‌ها شکل می‌گرفت، حقیقتاً جامعه را واکسینه می‌کرد. وقتی بحث‌های تطبیقی نداشته باشیم، از زمانه عقب می‌مانیم.

انسان در کنار شنیدن احکام، باید شبهات را نیز بشنود و به‌طور کلی خود را واکسینه نماید. یکی از امتیازات مرحوم آیت الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه در فقه و احکام این بود که قدم‌به‌قدم، **فقه مقارن تطبیقی** را رعایت نموده و در درس‌های خود، فتاوا و احکام سایر فرق اسلامی را نیز مورد بررسی قرار می‌دادند.

مرحوم شیخ انصاری<sup>۱</sup> در مورد اثبات ولایت فقیه، عبارت «دونه خَرَطِ القِتَاد»<sup>۱</sup> را به کار می‌برند؛ «قتاد»، به درخت پُرتیغ جنگلی گفته می‌شود که هیچ ثمره‌ای جز خارهای درشت و تیغ‌های بلند، ندارد؛ به طوری که اگر کسی با دست بخواهد تیغ‌های آن درخت را از بالا تا پایین جدا سازد، دستانش آسیب دیده و زخم خواهد شد، به این عمل، «خَرَط» می‌گویند؛ پس خَرَط یعنی انسان دست برده و تمام تیغ‌های درخت قتاد را کشیده و جدا کند.

تعبیر «دونه خَرَطِ القِتَاد»، یک مَثَل معروف است و در مورد کاری استعمال می‌شود که مشقت و سختی آن کار، بیشتر از جداکردن تیغ‌های درخت قتاد باشد! از این رو گفته می‌شود: «خرط قتاد» آسان‌تر از فلان کار است!

مرحوم شیخ انصاری<sup>۲</sup> می‌فرماید: اثبات ولایت فقیه، سخت‌تر از خرط قتاد می‌باشد! زیرا در زمان ایشان، حکومتی وجود نداشته تا حاکم آن، ولایت فقیه باشد؛ اما در نگاه رهبر فقید انقلاب<sup>۳</sup>، ولایت فقیه، یک امری بدیهی و بی‌نیاز از دلیل دانسته شده است، به طوری که تصور آن مساوی است با تصدیق آن.<sup>۲</sup>

برای فهم بهتر مطلب، ناچاریم قدری بیشتر توضیح دهیم.

## وحی و عقل؛ منابع اصلی علم به زمان

تفاوت انسان و حیوان در عقل است نه در حس و خیال و وهم؛ زیرا برخی از

۱. «و بالجمله، فأقامه الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه کالامام علیه السلام - إلا ما خرج بالدلیل - دونه خرط القتاد!» (کتاب المکاسب، ج ۳، ص: ۵۵۳)

۲. «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلامی را، حتی اجمالاً، دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد، و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (ولایت فقیه (حکومت اسلامی - ویرایش جدید)، ص: ۹).

حیوانات نیز خیال منتشر را دارا هستند.<sup>۱</sup> بنابراین تفاوت رفتار انسانی و حیوانی در استفاده از عقل می‌باشد.

بالا تر از عقل بشری، وحی است که از جانب عقل کل به ما رسیده و مبدأ اعلاّی عمل انسانی شمرده می‌شود؛ به تعبیر دیگر مبدأ عمل انسان، حقیقت است، آن هم حقیقتی که آگاهانه به آن رسیده باشد نه مقلدانه.

اگر وحی و عقل، مبدأ اعمال انسان قرار نگیرد، رفتار انسان شبیه رفتار حیوان خواهد شد؛ بنابراین قوای محرکه انسان، باید از این دو سرچشمه گرفته باشند تا رفتار او، رفتار انسانی قلمداد شود.

قرآن وقتی می‌خواهد حضرت ابراهیم علیه السلام و برخی فرزندان ایشان را به یاد بیاورد، چنین می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ اُوْلٰی الْاٰیْدِی وَ الْاَبْصٰرِ ۝ اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةِ ذِکْرِی الْدٰرِ ۲

«و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که دارای قدرت و بصیرت بودند. ۝ ما آنان را با [صفت بسیار پرارزش] یاد کردن سرای آخرت با اخلاصی ویژه خالص ساختیم.»

در این عبارات نورانی دقت کنید! در آیه اول می‌فرماید: حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام هستند که دارای دست و چشم‌اند؛ یعنی می‌خواهد بفهماند آن دستی که بت را نمی‌شکند، دست نیست؛ و آن چشمی که عبرت بین نباشد، چشم نیست. بنابراین خداوند این دست را برای بت‌شکنی - چه بت بیرون و چه بت درون -

۱. برخی از حیوانات مراتبی از ادراک خیالی را دارند و به همین دلیل است که تربیت‌پذیر هستند. صورتی کلی که از صورت‌های محسوس در نظر می‌آید، خیال منتشر نامیده می‌شود.

۲. سوره مبارکه ص، آیات شریفه ۴۵ و ۴۶.

خلق فرموده است؛ و چشم را نیز بدین منظور آفریده که انسان، با نظر عبرت، به عالم هستی بنگرد و از این طریق به خداوند نزدیک گردد.

در آیه بعد، علت اینکه چرا آنها اُولی الْأَیْدِی وَّ الْأَبْصَرِ هستند را بیان نموده و می‌فرماید: **إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ**. چقدر این عبارت لطیف است! چندین نکته ادبی در این عبارت وجود دارد که در این مقام، قصد پرداختن به آن نکات را نداریم، اما پیام کلی آیه این است که به ما بفهماند وقتی شما می‌توانید صاحب دست و چشم شوید که یاد معاد را در وجود خود، احیاء نموده و توجه‌تان به معاد باشد. [۱۸۹]

قرآن کریم می‌فرماید: اگر کسی دست و چشم نداشته باشد، با حیوان فرقی نخواهد داشت:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ  
 أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ  
 أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ<sup>۱</sup>

«و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.»

## عقلِ نجات‌بخش؛ عقلِ رها از هوای نفس

شناخت انسان از تاریخ، جریان‌ها، جریان‌های فکری و افراد جریان‌ساز، به راحتی قابل دسترسی است، البته به شرطی که انسان در کسب این موارد، قلب خویش را از میل و کراهت خودش خالی کند.

امیال و کراهت‌ها، حبّ و نفرت‌ها، همچون زنجیرهای نامحسوس و ظریفی به انسان وصل شده است. به‌عنوان نمونه، فردی که در خانواده‌ای با جهت‌گیری خاص سیاسی یا اجتماعی بزرگ شده، ناخودآگاه همان جهت‌گیری را خواهد داشت و وابسته به همان جریان خواهد بود؛ خصوصاً اگر بین آن فرد و افراد مدافع آن جریان، روابط عاطفی و محبت‌آمیز برقرار باشد.

به همین دلیل است که سفارش شده عقاید را از روی تحقیق یاد بگیرید؛ یعنی اعتقادات ما نه تنها نباید از روی تقلید باشد، بلکه از روی حبّ و بغض نیز نباید باشد. از این رو برای رسیدن به اعتقادات صحیح، باید وجود خویش را از حبّ و بغض‌ها خالی کنیم؛ در استدلال نباید محبت و علاقه، جای دلیل و استدلال را بگیرد.

در یکی از جلسات، در مورد **آیه شریفه لیلۃ المبیت** سؤال شد که آیا این آیه شریفه دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ همهٔ مخاطبین گفتند: بله! اما پس از طرح یکسری اشکالات و شبهات، مشاهده شد که هیچ‌کدام از مخاطبین، توانایی پاسخ و دفاع از این مسأله را نداشتند! زیرا یقین آنها، یقین عاطفی، احساسی و مبتنی بر محبت بود، نه یقین ناشی از استدلال و تحقیق.

بنابراین صرف علاقه و محبت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، نمی‌تواند دلیل اثبات آن باشد که آیه لیلۃ المبیت در شأن آن حضرت است.

اگر بدون تحقیق و بررسی دلایل، عقاید خود را حق بدانیم، در این صورت تفاوتی بین ما و اهل تسنن نخواهد بود، زیرا اهل تسنن نیز نسبت به اولیاء خود، علاقه

داشته و ولایت آنان را قبول دارند. به عنوان مثال در کتب خود، روایتی را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که آن حضرت در مورد خلیفه دوم فرمودند: شیطان از عمر فرار می‌کند! <sup>۱۹۰</sup> اهل تسنن نیز با دیدن این روایت، خوشحال شده و علاقه و محبت آنها نسبت به عمر بیشتر می‌گردد!

این سخن به معنای آن نیست که ما خود را از عشق و محبت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام خالی کنیم، بلکه صرفاً خواستیم تذکر دهیم که برای تحصیل اعتقادات یقینی، حتی درباره اثبات حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام، استدلال و تحقیق، لازم است، تا چه رسد به حقانیت جریان‌های مختلف اجتماعی و سیاسی.

اسحاق کندی که از فلاسفه اسلام و عرب به شمار می‌رفت و در عراق اقامت داشت، کتابی تألیف نمود به نام «تناقض‌های قرآن!»؛ او مدت زیادی گوشه‌نشینی اختیار کرده و در منزل نشست و خود را به نگارش آن کتاب، مشغول ساخت.

روزی یکی از شاگردان وی به محضر امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد؛ هنگامی که چشم حضرت به او افتاد، فرمودند: آیا در میان شما مردی رشید وجود ندارد که گفته‌های استادتان «کندی» را پاسخ گوید؟ آن شاگرد عرض کرد: ما همگی از شاگردان او هستیم و نمی‌توانیم به اشتباه استاد خویش اعتراض کنیم!

امام فرمودند: اگر مطالبی به تو تلقین و تفهیم کنم، می‌توانی آن را برای استاد خود نقل کنی؟ شاگرد گفت: آری!

حضرت فرمودند: از اینجا که برگشتی، به حضور استادت برو و با او به گرمی و محبت رفتار نما و سعی کن با او انس و الفت پیدا کنی؛ هنگامی که کاملاً انس گرفتی، به او بگو: «مسأله‌ای برای من پیش آمده است و آن اینکه آیا ممکن است گوینده قرآن از گفتار خود، معنایی غیر از آنچه شما حدس می‌زنید، اراده کرده باشد؟ استادت در پاسخ خواهد گفت: بلی، ممکن است چنین منظوری داشته باشد! در این

هنگام بگو: شما چه می دانید، شاید گوینده قرآن، معانی دیگری غیر از آنچه شما حدس می زنید، اراده فرموده باشد و شما الفاظ او را در غیر معنای خود به کار برده باشید!

آنگاه حضرت به آن شاگرد فرمودند: کندی، آدم باهوشی است؛ طرح این مسأله کافی است تا او را متوجه اشتباه خود سازد.

شاگرد کندی از محضر امام عسکری علیه السلام مرخص شده و به حضور استاد خود رسید و طبق دستور امام علیه السلام با او رفتار نمود تا وقتی که زمینه برای طرح مسأله، مساعد گردید. در این هنگام سؤالی را که امام عسکری علیه السلام به او آموخته بود، مطرح کرد و گفت: آیا ممکن است گوینده ای سخنی بگوید و از سخن خود، مطلبی اراده کند که به ذهن مخاطب نیاید؟

فیلسوف عراقی با کمال دقت به سؤال شاگردش گوش داد و گفت: سؤال خود را تکرار کن!

شاگرد دوباره پرسید: آیا ممکن است مقصود گوینده از سخنان خود، چیزی باشد که با آنچه در ذهن مخاطب است، مغایر باشد؟

کندی با شنیدن این سؤال، قدری تأمل کرد و سپس گفت: آری! ممکن است چیزی در ذهن گوینده سخن باشد که به ذهن مخاطب نیاید و شنونده از ظاهر کلام گوینده، چیزی بفهمد که وی خلاف آن را اراده نموده است.

استاد که می دانست شاگرد او چنین سؤالی را از پیش خود نمی تواند مطرح نماید و در حد اندیشه او نیست، رو به شاگرد کرد و گفت: تو را قسم می دهم که حقیقت را به من بگو! چنین سؤالی از کجا به فکر تو خطور کرد؟

شاگرد گفت: چه ایرادی دارد که چنین سؤالی به ذهن خود من آمده باشد؟

استاد گفت: تو هنوز زود است که به چنین درک و فهمی رسیده باشی! به من بگو که این سؤال را از کجا فرا گرفتی؟

شاگرد پاسخ داد: حقیقت آن است که ابو محمد - امام حسن عسکری علیه السلام - مرا با این سؤال آشنا نمود!

استاد گفت: «الآن حُتَّتْ بِهِ وَ مَا كَانَ لِيُخْرَجَ مِثْلُ هَذَا إِلَّا مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ»؛ اکنون حقیقت را گفتی! چنین سؤال‌هایی تنها زینده این خاندان است.

آنگاه استاد با درک واقعیت و توجه به اشتباه خود، دستور داد آتشی روشن کردند و آنچه را که به عقیده خود، درباره «تناقض‌های قرآن» نوشته بود، تماماً سوزاند! <sup>۱۹۱</sup> آنچه که در این داستان قابل توجه است این است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، به جواب شبهات و تناقضات پرداختند، بلکه فقط ذهن کندی را متوجه این مسأله نمودند که: به شرطی در مورد سخن گوینده می‌توانیم اظهار نظر قطعی کنیم که مراد گوینده از سخنش را صددرصد فهمیده باشیم و اطمینان حاصل کنیم که منظور و مقصود گوینده، دقیقاً همان است که ما فهمیده‌ایم.

بنابراین انسان وقتی می‌تواند با اطمینان بگوید آیات قرآن متناقض‌اند که مقصود خداوند را صددرصد فهمیده باشد! به طوری که با اطمینان بگوید منظور خداوند از فلان آیه، این معناست و مطلب دیگری را قصد نفرموده است! چند نفر سراغ دارید که چنین اشرافی نسبت به قرآن داشته باشند؟ انسان وقتی به دانسته‌های خود اعتماد کند، راه عقل او بسته خواهد شد.

بنابراین پایه شناخت جریانات و شرط اساسی فهم آنها، دوری از دنیاطلبی و حب دنیا است؛ البته دنیاطلبی نیز همیشه به معنای مال‌دوستی و ثروت‌اندوزی نیست، بلکه دوست‌داشتن موقعیت اجتماعی یا موقعیت خانوادگی نیز می‌تواند از مصادیق دنیاطلبی باشد؛ کم نیستند افرادی که همسران آنها مانع سعادتشان شدند، چرا که

همه چیز آنها همسرانشان بوده است!

در تقوای فردی، به لحاظ عملی، نیاز به خودسازی دائم و مستمر داریم، و انتظار فرج نیز با خودسازی مستمر معنا پیدا می‌کند؛ و از حیث علمی معرفتی نیز باید به دنبال کسب معرفت‌های عمیق‌تر باشیم که نامش همان بصیرت است.

بصیرت مسأله بسیار مهمی است و خداوند نیز آن را به وجود مقدس خود

نسبت داده و در آیات زیادی از قرآن کریم می‌فرماید من بصیر هستم:

وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا<sup>۱</sup>؛ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ<sup>۲</sup>

از طرفی، به رسول گرامی خود نیز می‌فرماید تو نیز بصیر هستی و دعوت تو

هم باید مبتنی بر بصیرت باشد:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ ۖ  
مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ<sup>۳</sup>

«بگو: این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرد با بصیرت و بینایی

به خدا دعوت می‌کنیم، و خدا منزّه است و من از مشرکان نیستم.»

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: دعوت من بر اساس بصیرت است؛ هر کسی هم

که تابع من است، باید دعوت او نیز همراه با بصیرت باشد.

بنابراین اگر فردی که حرف خداوند را قبول داشته و در مسیر صحیحی حرکت

می‌کند، بصیرت نداشته باشد، این حرکت وی ارزشی نخواهد داشت، زیرا به صراحت

فرموده است که حرکت در راه خیر، باید مبتنی بر بصیرت باشد.

از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل است که می‌فرماید:

۱. سوره مبارکه فرقان، قسمتی از آیه شریفه ۲۰.

۲. سوره مبارکه حج، قسمتی از آیه شریفه ۷۵.

۳. سوره مبارکه یوسف، آیه شریفه ۱۰۸.

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ وَ الْبَصِيرَةَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ الْيَقِينِ وَ الْجَهْلِ»<sup>۱</sup>

«و بدان که عمل مستمر کمی که بر اساس یقین و بصیرت انجام گیرد، در نزد خداوند با فضیلت تر است از عمل زیادی که بر اساس غیر یقین و جهل باشد.»  
 نکته مهم و لازمی که باید در کنار بصیرت باشد، دل‌کندن از دنیاست، و بلکه به تعبیر دقیق‌تر، دل‌کندن از غیر خداوند است؛ و چنانچه این دل‌کندن از غیر خداوند نباشد، چشم بصیرت، کور خواهد شد.

لازمه دل‌کندن از دنیا، آن است که انسان به اندازه نیاز از دنیا استفاده کند. در دعاهای وارده از معصومین علیهم‌السلام نیز آمده است: «وَلَا تَكِلْنِي إِلَى غَيْرِكَ»<sup>۲</sup>؛ خداوندا! مرا فقط به خودت متصل کن و به غیر خودت وا مگذار؛ یعنی نه تنها از نفس و دنیا دل بکنم، بلکه از غیر تو نیز دل بکنم.

دل انسان، از یک طرف به گونه‌ای است که نمی‌تواند معلق و بی‌میل باشد، بلکه نیاز به تکیه‌گاه دارد و حتماً باید به طرفی میل پیدا کند؛ و از طرف دیگر، نمی‌تواند به دو چیز متضاد، میل داشته باشد:

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ<sup>۳</sup>

«خدا برای هیچ مردی در درونش دو قلب قرار نداده»

در نتیجه، هر دل‌کنندنی، مساوی است با یک دل‌دادن؛ دل‌کندن از دنیا و غیر خداوند، مساوی است با دل‌دادن به خداوند.

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: ۳۵۶.

۲. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۴۴۸، فصل فيما تذكره من صفة صلاة العيد يوم الأضحى؛ و نیز ص:

۵۲۱، و من الدعاء في يوم المباهلة ما وجدناه في كتب الدعوات.

۳. سورة مبارکه احزاب، قسمتی از آیه شریفه ۴.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن<sup>۱</sup>

### پیروی از دلیل و سند

یکی از مشکلات فراگیر در جامعه، کثرت حرف‌های بدون دلیل و سند است؛ اگر ما هر آنچه را که از دیگران شنیده‌ایم، یا در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی و... دیده و خوانده‌ایم، کنار بگذاریم، آن وقت معلوم خواهد شد که چه مقدار از اطلاعات دریافتی ما، مستند بوده و به سند مورد اعتمادی منتهی می‌گردد.

هر یک از ما می‌توانیم کم و بیش در هر زمینه‌ای سخن بگوییم، در زمینه مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مسائل فراوان دیگر؛ اما آیا یک درصد از آنچه که به‌عنوان دانسته‌های خود بر زبان جاری می‌کنیم، مستند و مستدل هست؟ و آیا می‌توانیم با دلیل محکم، گفته‌ی خویش را اثبات کنیم؟

اگر کسی حقیقتاً خود را مقید کند که فقط مطالب مستند و بادلیل را بر زبان جاری سازد، در این صورت سخنانش به یک‌صدم، کاهش پیدا خواهد کرد!

کم گوی و گزیده گوی چون دُر

تا ز اندک تو جهان شود پُر<sup>۲</sup>

مرحوم شهید مطهری رحمته‌الله علیه در کتاب «حماسه حسینی» می‌نویسد:

«گریز زدن خود یک هنری است در میان اهل منبر و روضه‌خوان‌ها. قهراً برای اینکه مردم بهتر و بیشتر گریه کنند، و به ظاهر برای اینکه اجر و ثواب بیشتری پیدا کنند، روضه‌های دروغ جعل شد. مردم ما هم فعلاً

۱. دیوان سنایی، قصیده شماره ۱۳۴.

۲. نظامی گنجوی، خمسه، لیلی و مجنون، بخش ۹.

مثل چایخورهایی که به جای پررنگ عادت کرده باشند که چای کمرنگ آنها را نمی‌گیرد، به روضه‌های خیلی داغ و پرحاشیه عادت کرده‌اند و این خود عاملی شده که اجباراً عده‌ای از اهل منبر برای اینکه مردم گریه نکنند، روضه‌های دروغ و اگر بخواهیم محترمانه بگوییم روضه‌های ضعیف می‌خوانند.

اینجا دو داستان دارم: می‌گویند یکی از علمای آذربایجان همیشه از روضه‌های بی‌اصلی که خوانده می‌شد رنج می‌برد و به اهل منبر اعتراض می‌کرد. معمولاً می‌گفت این زهرمارها چیست که شما می‌خوانید؟! ولی کسی به سخنانش گوش نمی‌کرد، تا آنکه یک دهه خودش در مسجد خودش روضه گرفت و بانی هم خودش بود. با روضه‌خوان شرط کرد به اصطلاح خودش از آن زهرمارها قاطی نکند. روضه‌خوان گفت: آقا! من حرفی ندارم ولی بدانید که مردم گریه نمی‌کنند. گفت: تو چه کار داری؟! در مجلس من نباید از آن زهرماری‌ها یعنی روضه‌های دروغ خوانده شود. مجلس پیاشد. آقا خودش در محراب، و منبر هم کنار محراب. منبری وارد روضه شد ولی هرچه خواست با روضه راست مردم گریه کنند نشد. آقا خودش هم دست را به پیشانی گذاشته بود و دید عجب! مجلس خیلی یخ شد؛ و لابد با خود گفت الان مردم عوام خواهند گفت علت اینکه روضه آقا نمی‌گیرد این است که تیت آقا صاف نیست و مریدها خواهند پاشید. یواشکی سرش را به طرف منبر برد و گفت: قدری از آن زهرماری‌ها قاطیش کن!«<sup>۱</sup>

اگر کسی می خواهد در روز قیامت مؤاخذه نشود، باید هر چه می گوید، مستند و با حجت و دلیل باشد، خصوصاً در اموری که سخنش به عنوان موضع گیری محسوب شده و باعث ایجاد یک جریان می گردد، یا خبری که می خواهد در مورد انسان های مهمی بیان کند؛ در این گونه موارد، حتماً باید پایبند دلیل باشیم؛ نحن أبناء الدلیل. ما نیازمند تربیت عقلانی هستیم؛ هم باید خود ما این گونه تربیت شویم و هم فرزندان خود را این گونه تربیت کنیم. مهم ترین رکن تربیت فرزند، بیش از تربیت اخلاقی و تربیت دینی و بیش از تمام انواع تربیت ها، تربیت عقلانی است. یکی از ارکان مهم تربیت عقلانی، این است که ما یاد بگیریم و یاد دهیم که هر حرفی را بی دلیل نپذیریم و بی دلیل رد نکنیم، و به تعبیر قرآن کریم، تَبَيَّنْ كُنْمِ؛ قرآن کریم در آیه شریفه نَبَأَ تَذَكَّرَ دَادَه و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَلَةٍ  
فَتُصِيبُحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِينَ<sup>۱</sup>

«ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبدا از روی ناآگاهی گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید.»

بنابراین داشتن الگوی رصد اطلاعاتی، یکی از ارکان تربیت عقلانی است؛ یعنی فرد بتواند اطلاعات صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد. در حال حاضر، تشخیص اطلاعات صحیح، سخت است و نیاز به فحص و جستجو دارد. پایه بسیاری از تغییر و تبدیل ها، الگوی اطلاعاتی و کیفیت کسب معارف است: آیا هر مطلبی که در دسترس ماست، باید بخوانیم؟ و اگر می خوانیم، به چه کیفیتی بخوانیم؟ آیا باید

انواع اطلاعات را کسب کنیم؟ راه‌های کسب اطلاعات کدام است؟ کدام یک از راه‌های کسب اطلاعات، به سلامت نزدیک‌تر است؟ و...

گاهی انسان به خاطر نداشتن الگوی اطلاعاتی، زمین می‌خورد! می‌خواهد انسان خوبی باشد و هیچ غرض منفی هم ندارد، اما نمی‌داند که باید چه کار کند! زیرا الگو و نقشه صحیحی ندارد؛ در نتیجه، بدون آگاهی لازم عمل کرده و از کرده خود، آسیب خواهد دید.

به‌عنوان مثال پرستاری را تصور کنید که می‌خواهد به بیمار تصادفی و اورژانسی کمک کند، اما نمی‌داند که آیا اول باید جلوی خونریزی مریض را بگیرد یا اینکه اول باید راه تنفسی او را باز کند؛ گرچه هر دو عمل، لازم و مهم است، اما باز کردن راه تنفسی بیمار، از درجه اهمیت بالاتری برخوردار است؛ حال اگر آن پرستار، ابتدا بخواهد جلوی خونریزی بیمار را بگیرد، آن بیمار خواهد مرد!

یکی از مسائلی که فی‌نفسه برای انسان کثرت می‌آورد، اخبار جزئی است. گرچه ما برای جهت‌گیری‌های صحیح، به اخبار نیازمندیم، اما اطلاعاتی که می‌خواهیم از اخبار جاری به‌دست آوریم، باید کلی باشد نه جزئی؛ چرا که کلیات اخبار و جریانات، برای جهت‌گیری صحیح، کفایت می‌کند؛ و ضرر دانستن جزئیات، از فایده آن بیشتر است.

البته در بعضی مواقع، دانستن کلیات اخبار، کافی نیست، بلکه باید جزئیات نیز به دست آید، و این در جایی است که ما می‌خواهیم در مورد مسأله‌ای تصمیم بگیریم یا نسبت به جریانی، موضع‌گیری کنیم؛ در این‌گونه موارد، باید موضوع مورد نظر، کاملاً و به وضوح برای ما روشن باشد تا مبادا در تصمیم‌گیری یا موضع‌گیری خود دچار اشتباه شویم.

به عنوان مثال، فردی به نام «احمد الحسن البصری» ادعا کرده که من همان یمانی در عصر ظهور هستم<sup>۱۹۲۱</sup>؛ حال ما در مواجهه با این موضوع، می خواهیم بدانیم که آیا این ادعا، صحیح است؟ آیا می توانیم به این جریان اعتماد کنیم؟ در اینجا دانستن این خبر کلی که «وی قائل به تحریف قرآن است»، برای عدم اعتماد، کفایت می کند و نیاز نیست که ما با پیگیری جزئیات، به تمام زوایای فکری او احاطه پیدا کنیم؛ اما اگر قصد داشته باشیم که همین موضوع را برای افرادی که تحت تأثیر مبنای فکری او هستند، بیان کنیم، در این صورت لازم است که از تمام زوایا و جزئیات فکری او آگاه باشیم.

خلاصه و عصاره کلام اینکه باید همیشه آماده باشیم تا در لحظه حادثه، با تصمیمی درست، واکنش صحیح و سریعی را اتخاذ کنیم.

والحمد لله رب العالمین

## پی نوشتها

[۱] پیامبر اکرم ﷺ در اولین دعوت عمومی، بر بالای کوه ابوقیس - که صفا (مبدأ سعی) در دامنه آن قرار دارد - رفتند و فرمودند: اگر من بگویم پشت این کوه، یک لشکر خونریز ایستاده و تا ساعتی دیگر به شما حمله می کند، قبول می کنید؟ گفتند: بله قبول می کنیم! حضرت فرمودند: پس من فرستاده خداوند هستم و به شما می گویم که خداوند واحد است و شریکی ندارد.

«رُويَ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ الصَّفَا فَقَالَ يَا صَبَا حَاهُ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ فَقَالُوا مَا لَكَ قَالَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعُدُوَّ مُصْبِحُكُمْ أَوْ مُمَسِّكُمْ مَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَنِي قَالُوا بَلَى قَالَ فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ تَبًّا لَكَ أَلِهَذَا دَعَوْتَنَا فَزَكَرْتُ سُورَةَ تَبَّتْ.»<sup>۱</sup>

## [۲] روایت اول:

«جابر بن عبد الله، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن أول ما خلق الله تعالى، فقال: (يا جابر، أول ما خلق الله نور نبيك، اشتقه من نوره، فأقبل ذلك النور يتردد حتى لحق بالعظمة، فسجد لها، فقسم الله تعالى ذلك النور على أربعة أجزاء، فخلق من الجزء الأول العرش، ومن الثاني القلم، وقال للقلم: در حول العرش و اكتب؛ قال: يا رب، و ما اكتب؟ قال: توحيدي، و فضل نبيي محمد، فدار و كتب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله؛ و خلق من الثالث اللوح، و قال للقلم: أجز في اللوح و اكتب، قال: يا رب، و ما اكتب؟ قال: علمي في خلقي، و ما أنا خالقه إلى يوم القيامة؛ فجزى القلم و كتب (ذلك على اللوح)؛ و بقي الجزء الرابع يتردد حتى لحق بالعظمة فسجد للعظمة، و لذلك تسجد أمتي إلى يوم القيامة. و ما من نبي إلا كانت له سجدة واحدة إلا نبيك (فإنه) سجد سجدتين، و هو نور، فقسم سبحانه النور على أربعة أجزاء، فخلق من الأول: الشمس، و القمر، و النجوم، و ضوء النهار، و الإبصار؛ و خلق من الثاني: العقل، و أسكنه الدماغ؛ و خلق من الثالث: المعرفة، و أسكنها الصدر؛ و بقي الجزء الرابع قسمه على خمسة أجزاء، فأنا منهم على يمين العرش أسبحة إلى أن خلق الله تعالى الدنيا و ما أسكن فيها من الأمم؛ و خلق الملائكة؛ و إن إبليس كان من المجتهدين في الأرض، فرفعه الله لعبادته و شدة اجتهاده، فكان في صفوف الملائكة، و كان

۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص: ۴۶؛ تفسير الصافي، ج ۵، ص: ۳۸۹؛ تاريخ الأمم و الملوك،

یزهو علیهم بعلمه، فامتحنه الله تعالی بآدم، كما امتحن موسى بالخضر، لأن موسى زها بالتوراة والألواح، فقال لبني إسرائيل: قد علمت كل علم، فلما لقي الخضر، هبط الأمين جبرئيل عليه السلام، فقال: إن مثل علمك في الصحف والتوراة والألواح، وما علمت منه كمثل رجل جاء إلى بحر زاخر تتلاطم أمواجه فغمس خنصره فيه، والذي بيدك من العلم كذلك...»<sup>۱</sup>

روایت دوم:

«جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ فَقَالَ نُورٌ نَبِيَّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللَّهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ ثُمَّ أَقَامَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي مَقَامِ الْقُرْبِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَامًا فَخَلَقَ الْعَرْشَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْكُرْسِيِّ مِنْ قِسْمٍ وَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ حَزَنَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْحُبِّ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَقْسَامًا فَخَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ قِسْمٍ وَ اللَّوْحَ مِنْ قِسْمٍ وَ الْجَنَّةَ مِنْ قِسْمٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْخَوْفِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءً فَخَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ جُزْءٍ وَ الشَّمْسَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْقَمَرَ وَ الْكَوَاكِبَ مِنْ جُزْءٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الرَّجَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ أَجْزَاءً فَخَلَقَ الْقُلُوبَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ مِنْ جُزْءٍ وَ الْعِصْمَةَ وَ التَّوْفِيقَ مِنْ جُزْءٍ وَ أَقَامَ الْقِسْمَ الرَّابِعَ فِي مَقَامِ الْحَيَاءِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ فَوَسَّحَ ذَلِكَ النُّورَ وَ قَطَرَتْ مِنْهُ مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ قَطْرَةً فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ رُوحَ نَبِيٍّ وَ رَسُولٍ ثُمَّ تَنَفَّسَتْ أَرْوَاحُ الْأَنْبِيَاءِ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْ أَنْفَاسِهَا أَرْوَاحَ الْأَوْلِيَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ.»<sup>۲</sup>

[۳] مسعودی ابتدا کتابی با عنوان «اخبار الزمان و من اباده الحدثان» در ۳۰ جلد نگاشت، سپس آن را مختصر کرد و «الکتاب الاوسط» نامید، اختصاری از این کتاب را نیز برگزید و «مروج الذهب» نامید. او بهترین و عالی ترین مطالب دیگر کتاب هایش را برگزید و در این کتاب آورد. از این رو کتاب را مروج الذهب (مرغزار طلا) نامید. مروج الذهب دارای دو بخش است. در بخش نخست تاریخ خلقت و انبیاء و ملل مختلف تا قبل از بعثت پیامبر ﷺ بررسی شده است. بخش دوم کتاب با بعثت پیامبر ﷺ آغاز و با ذکر حوادث تا سال ۳۳۶ پایان می یابد. مروج الذهب تاریخی است عمومی که علاوه بر تاریخ مسلمانان، به تاریخ جهان و احوال دیگر ملل نیز پرداخته است.

[۴] کتاب «اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب ﷺ» در موضوع اثبات امامت و دربردارنده اطلاعاتی پیرامون زندگی پیامبر اکرم ﷺ و دوازده امام ﷺ است. همان گونه که از نام کتاب پیداست، موضوع بحث در این اثر، اثبات وصایت و جانشینی امام علی از پیامبر اختصاص دارد؛ اما به مناسبت، از سایر ائمه هم سخن گفته و نیمی از کتاب را به آنان اختصاص داده است. هدف مؤلف آن بوده که

۱. غرر الأخبار، ص: ۱۹۵.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۱.

تسلسل وصایت و جانشینی را در میان انبیاء اثبات و به امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از ایشان متصل نماید. بدین جهت شرحی از زندگی پیامبران از آدم تا خاتم همراه جانشینان آنان ارائه می‌دهد.

**۵] طبق نقل‌های روایی، شیطان در مقاطعی از زمان، به شکل و صورت انسان درآمده و به صورت مستقیم، پا به عرصه اغواء و گمراه‌کردن نهاده است؛ از جمله در ماجرای سقیفه و نیز در نقشه ترور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت است.**

**اما در ماجرای سقیفه:**

«... قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرْتُ عَلِيًّا ع وَ هُوَ يُغَسَّلُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِمَا صَنَعَ الْقَوْمُ وَ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ السَّاعَةَ لَعَلَى مُنْبِرِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا يَرْضُونَ يُبَايِعُونَهُ بِيَدٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّهُمْ لَيُبَايِعُونَهُ بِيَدَيْهِ جَمِيعاً بِيَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ ع يَا سَلْمَانُ وَ هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ عَلِيٌّ مُنْبِرِ رَسُولِ اللَّهِ قُلْتُ لَا إِلَّا أَنِّي رَأَيْتُهُ فِي ظِلِّ بَنِي سَاعِدَةَ حِينَ خَصَمَتِ الْأَنْصَارُ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ الْمُخَيْرَةُ بِنْتُ شُعْبَةَ ثُمَّ بَشِيرُ بْنُ سَعِيدٍ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ الْجُرَّاحُ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ قَالَ ع لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ هَؤُلَاءِ وَ لَكِنْ هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ حِينَ صَعِدَ الْمُنْبِرَ قُلْتُ لَا وَ لَكِنْ رَأَيْتُ شَيْخاً كَبِيراً يَتَوَكَّأُ عَلَى عَصَاةٍ بَيْنَ عَيْنَيْهِ سَجَادَةٌ شَدِيدَةٌ التَّشْمِيرِ صَعِدَ الْمُنْبِرَ أَوَّلُ مَنْ صَعِدَ [وَ خَرًّا] وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَمِثْنِي حَتَّى رَأَيْتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ انْبِطُّ يَدُكَ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعَهُ [ثُمَّ قَالَ يَوْمَ كَيْوَمِ آدَمَ] ثُمَّ نَزَلَ فَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ عَلِيٌّ ع يَا سَلْمَانُ أَ تَدْرِي مَنْ هُوَ قُلْتُ لَا وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي مَقَالَتَهُ كَأَنَّهُ شَامِتٌ بِمَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ عَلِيٌّ ع فَإِنَّ ذَلِكَ إِبْلِيسُ [لَعَنَهُ اللَّهُ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص] أَنْ إِبْلِيسَ وَ رُؤَسَاءَ أَصْحَابِهِ شَهِدُوا نَصَبَ رَسُولِ اللَّهِ ص [يَأَيَّ] [يَوْمَ] عَدِيرِ حَمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَخْيَرَهُمْ بِأَنِّي أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبْلَغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ فَأَقْبَلَ إِلَى إِبْلِيسَ أَبَالَسْتَهُ وَ مَرَدَّهُ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ مَرْحُومَةٌ مَعْصُومَةٌ فَمَا لَكَ وَ لَا لَنَا عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ وَ قَدْ أَعْلَمُوا مَفْرَعَهُمْ وَ إِمَامَهُمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ فَانْطَلَقَ إِبْلِيسُ كَنِيباً حَزِيناً قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص [بَعْدَ ذَلِكَ] وَ قَالَ يُبَايِعُ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فِي ظِلِّ بَنِي سَاعِدَةَ بَعْدَ تَخَاصُمِهِمْ بِحَقِّنَا وَ حَجَّتِنَا ثُمَّ يَأْتُونَ الْمَسْجِدَ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ عَلِيٌّ مُنْبِرِي إِبْلِيسَ فِي صُورَةِ شَيْخٍ كَبِيرٍ مُسَمَّرٍ يَقُولُ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَجْمَعُ [أَصْحَابَهُ] وَ سَيَاطِينَهُ وَ أَبَالَسْتَهُ فَيَخْرُونَ سَجْداً فَيَقُولُونَ يَا سَيِّدَنَا يَا كَبِيرَنَا أَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَيُّ أُمَّةٍ لَنْ تَضِلَّ بَعْدَ نَبِيِّهَا كَلَّا زَعَمْتُمْ أَنْ لَيْسَ لِي عَلَيْهِمْ [سُلْطَانٌ] وَ لَا سَبِيلٌ فَكَيْفَ رَأَيْتُمُونِي صَنَعْتُ بِهِمْ حِينَ تَرَكُوا مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ [مِنْ طَاعَتِهِ] وَ أَمَرَهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيباً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ...»<sup>۱</sup>

ترجمه: «سلمان فارسی می گوید: کار مردم را به علی علیه السلام - در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می داد - خیر دادم و گفتم: ابو بکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر قرار گرفته، و مردم به این راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند! علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، آیا می دانی اول کسی که با او بر منبر پیامبر بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم هنگامی که انصار محکوم شدند، و اولین کسانی که با او بیعت کردند مغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جراح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند. فرمود: درباره اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا رفت اول کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیر مرد سالخورده ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او بعنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می گریست گفت: «سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا ترا در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن». ابو بکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: «روزی است مثل روز آدم!» و بعد از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد. علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، می دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گوئی مرگ پیامبر را با شماتت و مسخره یاد می کرد. فرمود: او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن آن حضرت مرا به امر خداوند در روز غدیر خم، حاضر بودند. آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیار ترم، و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند. (در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند: «این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده اند، و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد». ابلیس غمگین و محزون رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند بعد از آنکه با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیر مرد سالخورده پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت. سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: «ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!» (ابلیس) می گوید: «کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشوند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند ترك کردند». و این

همان قول خداوند تعالی است که می‌فرماید: وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند.»<sup>۱</sup>

و اما در ماجرای ترور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

پس از جنگ نهروان، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه نشسته بودند که بزرگ یهودیان به محضر ایشان رسیده و سؤالی را مطرح نمود. حضرت در ضمن حدیثی طولانی، به سؤال وی پاسخ فرمودند؛ ایشان در بخشی از فرمایشات خویش به ماجرای ترور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه اشاره نموده و فرمودند:

«إِنَّ قُرَيْشًا لَمْ تَزَلْ تَحْيَلُ الْآرَاءَ وَ تَعْمَلُ الْحِيَلِ فِي قَتْلِ النَّبِيِّ ص حَتَّى كَانَ آخِرَ مَا اجْتَمَعَتْ فِي ذَلِكَ يَوْمَ الدَّارِ دَارَ النَّدْوَةِ وَ إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ حَاضِرٌ فِي صُورَةٍ أَعْوَرَ تَقِيفٍ فَلَمَّ تَزَلْ تَصْرِبُ أَمْرَهَا ظَهَرَ الْبَطْنُ حَتَّى اجْتَمَعَتْ آرَاؤها عَلَى أَنْ يَنْتَدِبَ مِنْ كُلِّ فِجْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ ثُمَّ يَأْخُذُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ سَيْفَهُ ثُمَّ يَأْتِي النَّبِيَّ ص وَ هُوَ نَائِمٌ عَلَى فِرَاشِهِ فَيَضْرِبُونَهُ [فَيَضْرِبُونَهُ] جَمِيعًا بِأَسْيَافِهِمْ ضَرْبَةً رَجُلٍ وَاحِدٍ فَيَقْتُلُونَهُ وَ إِذَا قَتَلُونَهُ مَنَعَتْ قُرَيْشٌ رَجَالَهَا وَ لَمْ تُسَلِّمْهَا فَيَمْضِي دَمُهُ هَدْرًا فَهَيَّطَ جَبْرَائِيلُ ع عَلَى النَّبِيِّ ص فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ وَ أَخْبَرَهُ بِاللَّيْلَةِ الَّتِي يَجْتَمِعُونَ فِيهَا وَ السَّاعَةَ الَّتِي يَأْتُونَ فِرَاشَهُ فِيهَا وَ أَمْرَهُ بِالْخُرُوجِ فِي الْوَقْتِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ إِلَى الْغَارِ فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْحَبْرِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَضْطَجِعَ فِي مَضْجِعِهِ وَ أَقْبَهُ بِنَفْسِي فَاسْرَعْتُ إِلَى ذَلِكَ مُطِيعًا لَهُ مَسْرُورًا لِنَفْسِي بِأَنْ أَقْتَلَ دُونَهُ فَمَضَى ع لَوَجْهِهِ وَ اضْطَجَعْتُ فِي مَضْجِعِهِ وَ أَقْبَلْتُ رَجَالَاتٍ قُرَيْشٍ مُوقِنَةً فِي أَنْفُسِهَا أَنْ تُقْتَلَ النَّبِيُّ ص فَلَمَّا اسْتَوَى بِي وَ بِهِمُ الْبَيْتُ الَّذِي أَنَا فِيهِ نَاهَضْتُهُمْ بِسَيْفِي فَدَفَعْتُهُمْ عَنِّي بِمَا قَدْ عَلِمَهُ اللَّهُ وَ النَّاسُ...»<sup>۲</sup>

ترجمه: «قریش در اندیشه کشتن پیامبر بودند و نقشه‌ها می‌کشیدند، تا اینکه آخرین بار در روز الدار و در محلی به نام دار الندوة اجتماع کردند و شیطان ملعون نیز به شکل مرد یک چشم از قبیله تقیف (مغیره بن شعبه) حاضر بود، آنها در این کار مشورت کردند و به طور جمعی به این نتیجه رسیدند که از طایفه‌ای از قریش مردی انتخاب شود و هر کدام از آنها شمشیر خود را بردارد و به سوی پیامبر در حالی که در رختخواب خود خوابیده است بروند و با شمشیرهای خود او را بزنند به طوری که گویا یک نفر شمشیر زده است و او را بکشند و چون او را کشتند قریش این اشخاص را منع می‌کند و تحویل نمی‌دهد و خون او به هدر می‌رود، پس جبرئیل به پیامبر نازل و این جریان را به او خبر داد و شبی را که بنا بود این کار انجام شود و لحظه‌ای را که به سوی بستر او خواهند آمد خبر داد و به او دستور داد که در آن ساعت از خانه خارج شود و به سوی غار برود، پیامبر مرا از این موضوع باخبر

۱. أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲۱۹.

۲. الخصال، ج ۲، ص: ۳۶۶؛ الإختصاص، ص: ۱۶۵.

ساخت و به من دستور داد که در رختخواب او بخوابم و جانم را سپر بلای او کنم و من با شتاب و شادمانی به این کار اقدام کردم تا به جای او کشته شوم، او رفت و من در رختخواب او خوابیدم و مردان قریش روی آوردند و یقین داشتند که پیامبر کشته می‌شود و چون در آن خانه من و آنها روبروی هم قرار گرفتیم، من با شمشیر خودم بلند شدم و آنها را از خودم دور کردم به گونه‌ای که خدا و مردم می‌دانند.»<sup>۱</sup>

### [۶] روایت اول:

«عَنْ وَهْبِ بْنِ جَمِيعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ إِبْلِيسَ: «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»، قَالَ لَهُ وَهْبٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ؟ قَالَ: يَا وَهْبُ أَتَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمَ يَبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسَ، إِنَّ اللَّهَ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُ فِيهِ فَأَيْمَانًا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ فَأَيْمَانًا كَانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ جَاءَ إِبْلِيسُ حَتَّى يَجْتُو بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ: يَا وَيْلَهُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عَنْقَهُ فَذَلِكَ الْيَوْمُ هُوَ الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ.»<sup>۲</sup>

ترجمه: (وهب بن جمیع مولی اسحاق بن عمار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره سخن ابلیس که گفته بود: «رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» پرسیدم و گفتم: فدایت شوم! منظور از «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» چه روزی است؟ فرمود: ای وهب! گمان می‌کنی منظور از آن روز، روز رستاخیز مردم است؟ خداوند تا روزی که قائم ما ظهور کند، به ابلیس مهلت داده است. وقتی قائم ما ظهور کند در مسجد کوفه، ابلیس به نزد آن حضرت آمده و در مقابل او زانو می‌زند و می‌گوید: وای از این روز؛ حضرت پیشانی او را گرفته و گردنش را می‌زند، و آن روز، همان روز معین خواهد بود.)

### روایت دوم:

«عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو وَ الْمُخْتَمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: إِنَّ إِبْلِيسَ قَالَ: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» فَأَبَى اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» فَإِذَا كَانَ يَوْمُ [الْوَقْتِ] الْمَعْلُومِ ظَهَرَ إِبْلِيسُ (لَعَنَهُ اللَّهُ) فِي جَمِيعِ أَشْيَاعِهِ، مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، وَ هِيَ آخِرُ كَرَّةٍ يَكْرِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ). فَقُلْتُ: وَ إِنَّهَا لَكُرَّاتٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهَا لَكُرَّاتٌ وَ كُرَّاتٌ، مَا مِنْ إِمَامٍ فِي قُرْنٍ، إِلَّا وَ يَكُرُّ فِي قُرْبِهِ، يَكُرُّ مَعَهُ الْبِرُّ وَ الْفَاجِرُ فِي دَهْرِهِ، حَتَّى يُدْبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ كَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي أَصْحَابِهِ، وَ جَاءَ إِبْلِيسُ وَ أَصْحَابُهُ، وَ يَكُونُ مِيقَاتُهُمْ فِي أَرْضٍ مِنْ أَرْضِي الْفُرَاتِ،

۱. الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۷.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۲۴۲.

يَقَالُ لَهَا: رُوحَاءُ، قَرِيبٌ مِنْ كُوفَتِكُمْ، فَيَقْتَبِلُونَ قِتَالًا لَمْ يُقْتَلْ مِنْهُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَالَمِينَ. فَكَانَتِي أَنْظُرُ إِلَى أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَدْ رَجَعُوا إِلَى خَلْفِهِمُ الْقَهْقَرَى مِائَةَ قَدَمٍ، وَ كَانَتِي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ قَدَّ وَقَعَتْ بَعْضُ أَرْجُلِهِمْ فِي الْفِرَاتِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْطُ الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَ الْمَلَابِكَةِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ، وَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بِيَدِهِ حُرْبَةٌ مِنْ نُورٍ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا إِبْلِيسُ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، نَاكِصًا عَلَى عَقْبَيْهِ، فَيَقُولُ لَهُ أَصْحَابُهُ: أَيْنَ تُرِيدُ وَ قَدْ ظَفَرْتَ؟ فَيَقُولُ: إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ فَيَلْحَقُهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فَيَطْعَنُهُ طَعْنَةً بَيْنَ كَتِفَيْهِ، فَيَكُونُ هَالِكًا وَ هَالِكٌ جَمِيعُ أَشْيَاعِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُعْبَدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَ يَمْلِكُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَزْبَعًا وَ أَزْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، حَتَّى يَلِدَ الرَّجُلُ مِنَ شِيعَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَلْفَ وَ لَدِيدٍ مِنْ صُلْبِهِ ذَكَرًا، فِي كُلِّ سَنَةٍ ذَكَرٌ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَظْهَرُ الْجَبَّتَانِ الْمُدَاهِمَتَانِ عِنْدَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ مَا حَوْلَهُ بِمَا شَاءَ اللَّهُ.»<sup>۱</sup>

ترجمه: «از عبد الکریم بن عمر خثعمی نقل شده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: خدایا! به من تا روز رستاخیز مهلت بده؛ اما خداوند چنین نکرد فرمود: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ». وقتی آن روز معین برسد، ابلیس با همه یاران خود که از زمان خلقت آدم علیه السلام تا به آن روز داشته، ظاهر می شود و آن روز آخرین حمله و نبرد امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود. پرسیدم یعنی چندین بار حمله می کند؟ فرمود: آری، چندین و چند بار، هر امامی در عصر خود حمله می کند و همه بدکاران و نیکوکاران زمان او همراه او حمله می کنند. تا اینکه خداوند مؤمنان را بر کافران پیروز می گرداند. وقتی آن روز معین برسد، امیرالمؤمنین علیه السلام همراه یاران خود علیه ابلیس و یاران او حمله می کنند. مکان این نبرد در منطقه روحاء از زمین های فرات نزدیک کوفه است. آن دو گروه چنان می جنگند که از زمانی که خداوند دو جهان را آفریده، چنین جنگی و نبردی واقع نشده است. گویا می بینم آن لحظه ای را که یاران امیرالمؤمنین علیه السلام صد قدم به عقب برمی گردند و گویا می بینم که پای برخی از آنها به آب فرات می خورد. در این حال است خداوند جَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ هبوط می کند فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَ الْمَلَابِكَةِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ [و فرشتگان در (زیر) سایبان هایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسره شود] پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ روبروی او ایستاده و نیزه ای از نور به دست دارد. وقتی نگاه ابلیس به حضرت بیفتد، روی برگردانده و عقب نشینی می کند. یارانش به او می گویند: کجا می روی، تو پیروز شده ای؟ جواب می دهد: من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من از پروردگار عالمیان می ترسم. آن گاه پیامبر

صلی الله علیه و آله او را تعقیب می‌کند و نیزه‌ای بین دو کتفش می‌زند که در اثر آن خود و یارانش هلاک می‌شوند، پس از آن، تنها خداوند پرستش می‌شود و هیچ چیز را شریک او نمی‌سازند. امیرالمؤمنین علیه السلام آن روز چهل و چهار هزار سال دارد و حتی مردی از شیعیان علی علیه السلام صاحب هزار پسر از صلب خود می‌شود و هر سال یک پسر، در این هنگام دو باغ «مُدْهَاتَانِ» [که از (شدت) سبزی سیه‌گون می‌نماید] نزدیک مسجد کوفه و اطراف مسجد ظاهر می‌شوند.»

#### روایت سوم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» قَالَ: «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» يَوْمٌ يَذْبَحُهُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ.»<sup>۱</sup>

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» پرسیدند، فرمود: روز معین، روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلیس را بر روی سنگی که در بیت المقدس است، سر ببرد.»

#### روایت چهارم:

بعضی از روایات، مهلت شیطان را تا قبل از نفخ صور دوم تعیین فرموده‌اند. به‌عنوان نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثٌ طَوِيلٌ يَقُولُ فِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ: «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ فَيَمُوتُ إِبْلِيسُ مَا بَيْنَ النَّفْخَةِ الْأُولَى وَ الثَّانِيَةِ.»<sup>۲</sup>

ترجمه: «فردی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» سؤال کرد. حضرت فرمودند: يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ روزی است که در صور یک بار دمیده شود و بین دمیدن اول و دوم ابلیس هلاک می‌شود.»

[V] در روایتی که مسلم در صحیح خود نقل می‌کند، آمده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوهریره فرمودند: «أَذْهَبَ بِنَعْلِي هَاتَيْنِ فَمَنْ لَقِيَتْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيِّمًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ، بَرُو وَ هَر كَس رَا دِيدِي كَه غَوَاهِي بَه يَكَانُكِي خَدَاوَنَد مِي دَهْد وَ اَز دَل وَ جَان آن رَا بَاوَر دَارَد، بَه بَهْشْت بَشَارَت دَه.»

ابوهریره می‌گوید: من رفتم و نخستین کسی را که ملاقات کردم، عمر بود. سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را برای

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۴۵.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص: ۱۳؛ علل الشرائع، ج ۲، ص: ۴۰۲.

او بازگو کردم. ناگهان وی به من حمله‌ور شد و چنان بر سینه من کوبید که با نشیمنگاه به زمین افتادم! سپس به من گفت: برگرد! من گریان به محضر رسول خدا برگشتم و او نیز از پی من آمد. پیامبر ﷺ فرمود: چه شده است؟ من ماجرا را گفتم.

رسول خدا ﷺ به عمر اعتراض کرد که چرا چنین کردی؟ او (به جای عذرخواهی به رسول خدا) گفت: «فَلَا تَفْعَلْ! فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَتَكَلَّمَ النَّاسُ عَلَيَّهَا فَحَلَّهْمُ يَعْمَلُونَ! چنین دستوری را صادر مکن! زیرا می‌ترسم مردم بر همین مطلب تکیه کنند و عمل را رها نمایند! ولی رسول خدا ﷺ بر گفته خویش اصرار ورزیدند.<sup>۱</sup>

[۸] یکی از وقایعی که در کتب تاریخی و روایی معتبر نزد شیعه و سنی از آن یاد می‌شود، جسارت عمر بن خطاب نسبت به پیامبر اکرم ﷺ است. او از کسانی بود که زیر بار صلح حدیبیه نمی‌رفت و به طوری که گفته شده، شدیدترین انکار را در بین صحابه، نسبت به صلح داشت!

«فَلَمَّا أَجَابَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى الصَّلْحِ أَنْكَرَ عَلَيْهِ عَامَّةُ أَصْحَابِهِ وَ أَسَدٌ مَا كَانَ إِنْكَارًا عَمْرُ<sup>۲</sup>» [۹] «وَهَذَا كَمَا رَوَى مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ وَ الْحُمَيْدِيُّ فِي مُسْنَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا احْتَضَرَ النَّبِيُّ ص وَ فِي بَيْتِهِ رَجَالٌ مِنْهُمْ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصِلُوا بَعْدَهُ فَقَالَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ إِنْ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ حَسْبُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ. وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ لِيَهْجُرَ. قَالَ الْحُمَيْدِيُّ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحَابِينَ فَاخْتَلَفَ الْحَاضِرُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ الْقَوْلَ مَا قَالَهُ النَّبِيُّ ص وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ الْقَوْلَ مَا قَالَهُ عَمْرُ فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَ الْإِخْتِلَافَ قَالَ النَّبِيُّ ص قَوْمُوا عَنِّي وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ يَبْكِي حَتَّى تَبَلَّ دُمُوعُهُ الْحَصَى وَ يَقُولُ يَوْمَ الْحَمِيمِ وَ مَا يَوْمَ الْحَمِيمِ وَ كَانَ يَقُولُ الرَّزِيَّةُ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَيْنَ كِتَابِهِ.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «مسلم در صحیح خود و حمیدی در مسند عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند: هنگامی که پیامبر در حال احتضار بود و مردم در خانه‌اش گرد آمده بودند، فرمود: «بیاید چیزی برای شما بنویسم که پس از من گمراه نشوید»؛ عمر بن خطاب گفت: درد بر او چیره شده و هذیان می‌گوید

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص: ۶۰؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص: ۵۷۰؛ الرياض النضرة في مناقب العشرة، ج ۲، ص: ۳۳۴؛ الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص: ۴۳۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۰، ص: ۳۵۰؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۸۰؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص: ۳۵.  
 ۳. نهج الحق و كشف الصدق، ص: ۳۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص: ۱۲۵۹؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص: ۹۴ و ج ۹، ص: ۱۱۵ و ج ۱۱، ص: ۱۲۰؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص: ۱۳۵ و ۲۲۲؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲، ص: ۵۵؛ السنن الكبرى، ج ۳، ص: ۴۳۳ و ج ۴، ص: ۳۶۰.

کتاب خدا شما را بسنده است! (و در روایت پسر عمر آمده که گفت: همانا پیامبر هذیان می گوید!) حمیدی در جمع بین صحیحین می گوید: حاضران نزد پیامبر به اختلاف برخاستند. برخی گفتند: آنچه پیامبر فرمود درست است و گروهی سخن عمر را تأیید کردند. چون جنجال و اختلاف بالا گرفت پیامبر فرمود: از نزد من برخیزید و بیرون روید که در چنین محضری، غوغا روا نیست. عبدالله بن عباس چنان می گریست که اشکش سنگریزه ها را تر می کرد و می گفت: پنجشنبه چه روزی بود! هر مصیبتی از آنجا آغاز شد که میان پیامبر و نوشته او فاصله افکندند.<sup>۱</sup>

۱۰۱] روایات زیادی در این باره وجود دارد که به پنج روایت، اشاره می کنیم:

### روایت اول:

«... حَنَّانٌ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ النَّاسُ أَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صِ إِلَّا ثَلَاثَةً فَقُلْتُ وَمَنْ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرَّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَرَفَ أَنَسٌ بَعْدَ يَسِيرٍ...»<sup>۲</sup>

ترجمه: «حنان از پدرش و او از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: همه مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دین برگشتند جز سه نفر. عرض کردم: آن سه نفر چه کسانی بودند؟ فرمود: مقداد بن اسود، ابو ذر غفاری و سلمان فارسی که رحمت خدا و برکاتش بر ایشان باد. آن گاه پس از گذشت زمان کوتاهی مردمان دیگری هم از مسأله آگاه شدند...»<sup>۳</sup>

### روایت دوم:

«... عَنْ عَمْرٍو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ النَّبِيَّ ص لَمَّا قُبِضَ اِرْتَدَّ النَّاسُ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ كَفَّارًا إِلَّا ثَلَاثًا سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرَّ الْغِفَارِيُّ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالُوا لَا وَ اللَّهُ لَا نُعْطِي أَحَدًا طَاعَةً بَعْدَكَ أَبَدًا قَالَ وَ لِمَ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِيكَ يَوْمَ غَدِيرِ [خِمْ] قَالَ وَ تَفْعَلُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَأَتُونِي عِدَا مُحَلِّقِينَ قَالَ فَمَا أَتَاهُ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ قَالَ وَ جَاءَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ الظُّهْرِ فَضْرَبَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْعُقْلَةِ اذْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطِيعُونِي فِي حَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطِيعُونِي فِي قِتَالِ حِبَالِ الْمُحْدِيدِ اذْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ.»<sup>۴</sup>

ترجمه: «از عمرو بن ثابت روایت شده که گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

۱. نهج الحق و كشف الصدق / ترجمه کهنسال، ص: ۳۴۴.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۸، ص: ۲۴۵.

۳. بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: ۲۸۹.

۴. الإختصاص، ص: ۶.

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت مردم همه به کفر پیشین خویش بازگشتند مگر سه تن: سلمان، مقداد و ابوذر غفاری. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت چهل تن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند: به خداوند سوگند، پس از تو به هیچ‌کس دیگر دست طاعت نمی‌دهیم. پرسید: چرا؟ گفتند: زیرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر درباره تو سخن می‌گفت. پرسید: واقعا چنین می‌کنید؟ گفتند: آری. فرمود: فردا سر تراشیده نزد من آید. اما از آنان تنها همین سه تن حضور یافتند. راوی گوید: پس از ظهر عمار بن یاسر به حضور آمد. امام دست بر سینه او زد و فرمود: چرا نمی‌خواهی از خواب غفلت بیدار شوی؟ همه بازگردید که مرا به شما نیازی نیست. شما در این که موی سر بتراشید از من فرمان نبردید؛ چگونه در پیکار با کوه‌هایی پولادین از من فرمان خواهید برد؟ بازگردید که مرا به شما نیازی نیست.»<sup>۱</sup>

### روایت سوم:

«... عَنِ الْحَارِثِ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعِينٍ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ قَلَمٍ يَزُلُّ يَسْأَلُهُ حَتَّى قَالَ: فَهَلْكَ النَّاسُ إِذَا فَقَالَ إِي وَاللَّهِ يَا ابْنَ أَعِينٍ هَلَّكَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ قُلْتُ أَهْلَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ قَالَ إِنَّهَا فُتِحَتْ عَلَى الصَّلَالِ إِي وَاللَّهِ هَلَكُوا إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبُو ذَرَّ وَ الْمُقَدَّادَ وَ لَحِقَهُمُ عَمَارٌ وَ أَبُو سَاسَانَ الْأَنْصَارِيُّ وَ حَذِيفَةُ وَ أَبُو عَمْرَةَ فَصَارُوا سَبْعَةً.»<sup>۲</sup>

ترجمه: «از حارث نقل شده که گفته است: شنیدم که عبد الملک بن اعین از امام صادق علیه السلام می‌پرسید و همچنان به پرسش ادامه می‌داد تا جایی که گفت: پس همه مردم تباه شدند؟ فرمود: ای پسر اعین، آری. همه مردم تباه شدند. من پرسیدم: ساکنان شرق و غرب؟ فرمود: زمین بر گمراهی آفوش گشود. آری، به خداوند سوگند همه تباه شدند مگر سه تن: سلمان فارسی، ابوذر و مقداد. آن‌گاه، عمار، ابو ساسان انصاری، حذیفه و ابو عمره نیز به آنان پیوستند و بدین‌سان هفت تن شدند.»<sup>۳</sup>

### روایت چهارم:

«... عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ إِزْتَدَ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرٍ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرَّ الْغِفَارِيُّ وَ الْمُقَدَّادُ قَالَ فَقُلْتُ فَعَمَارٌ فَقَالَ قَدْ كَانَ جَاصَ جَيْضَةً ثُمَّ رَجَعَ...»<sup>۴</sup>

ترجمه: «از ابو بکر خضرمی نقل شده که گفته است: امام باقر علیه السلام فرمود: پس از پیامبر

۱. اختصاص (ترجمه صابری)، ص: ۸.

۲. الإختصاص، ص: ۶.

۳. اختصاص (ترجمه صابری)، ص: ۷.

۴. الإختصاص، ص: ۱۰.

صلی الله علیه و آله همه مردم از دین برگشتند مگر سه تن: سلمان، ابوذر و مقداد. راوی گوید: پرسیدم: پس عمار؟ فرمود: او را تردید و تمایلی بود. اما پس از چندی از آن برگشت.»<sup>۱</sup>

### روایت پنجم:

«... قَالَ سَلْمَانَ فَلَمَّا أَنْ كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عَ فَاطِمَةَ عَ عَلَى جَمَارٍ وَ أَخَذَ بِيَدِي ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ فَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا أَنَّهُ فِي مَنْزِلِهِ فَذَكَرَهُمْ حَقَّهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نُصْرَتِهِ فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ وَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا [بُكْرَةً] مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ مَعَهُمْ سَالِحُهُمْ لِيُيَاغِعُوا عَلَى الْمَوْتِ فَأَصْبَحُوا [فَلَمْ يُؤَافِ] مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَرْبَعَةٌ فَقُلْتُ لِسَلْمَانَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ فَقَالَ أَنَا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ ثُمَّ أَنَاهُمْ عَلِيٌّ عَ مِنَ اللَّيْلَةِ الْمُقْبِلَةِ فَنَاشَدَهُمْ فَقَالُوا نُصْبِحُكَ بُكْرَةً فَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَنَاهَ غَيْرُنَا ثُمَّ أَنَاهُمْ اللَّيْلَةَ الثَّالِثَةَ فَمَا أَنَاهَ غَيْرُنَا...»<sup>۲</sup>

ترجمه: «سلمان می گوید: وقتی شب شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت، و هیچ‌یک از اهل بدر از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه‌هایشان آمد و حق خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فرا خواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه‌هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند. وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد. (سلیم می گوید: به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام. امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می‌آئیم». ولی هیچ‌یک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد.»<sup>۳</sup>

جریان جسارت به حضرت صدیقه کبری علیها السلام، در بسیاری از منابع شیعه و اهل تسنن نقل شده است

که به ذکر دو روایت، بسنده می‌کنیم:

### روایت اول از منابع شیعی:

شیخ مفید رحمته الله در ضمن بیان حدیث فدک، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«... فَقَالَ عَلِيٌّ عَ لَهَا أَنْتِي أَبَا بَكْرٍ وَ حُدَّةٌ فَإِنَّهُ أَرَقُّ مِنَ الْأَخْرِ وَ قَوْلِي لَهُ أَدْعَيْتَ مَجْلِسَ أَبِي وَ أَنْتَ خَلِيفَتُهُ وَ جَلَسْتَ مَجْلِسَهُ وَ لَوْ كَانَتْ فَدُكٌ لَكَ لَكُنْتُ اسْتَوْهَبْتُهَا مِنْكَ لَوْجِبَ رُدُّهَا عَلَيَّ فَلَمَّا أَتَتْهُ وَ قَالَتْ لَهُ ذَلِكَ

۱. اختصاص (ترجمه صابری)، ص: ۱۱.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص: ۵۸۰.

۳. اسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲۲۱.

قَالَ صَدَقْتَ قَالَ فَدَعَا بِكِتَابٍ فَكَتَبَهُ لَهَا بِرَدِّ فَدَكَ فَقَالَ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابَ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَا هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكَ فَقَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَ لِي أَبُو بَكْرٍ بِرَدِّ فَدَكَ فَقَالَ هَلُمَّيْهِ إِلَيَّ فَأَبَتْ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَيْهِ فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ وَ كَانَتْ حَامِلَةً بِابْنِ اسْمُهُ الْمُحْسَنُ فَأَسْفَطَتِ الْمُحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا ثُمَّ لَطَمَهَا فَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ نُقِفْتُ ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ...»<sup>۱</sup>

ترجمه: «... پس علی علیه السلام به زهرا علیها السلام گفت: در حالی که ابوبکر تنها است، نزد او برو، که او از آن دیگری نازک‌دل‌تر است. به او بگو: تو مدعی کرسی پدرم هستی و این که جانشین او شده‌ای و بر جای وی نیز نشسته‌ای. اگر فدک از آن تو می‌بود و من آن را از تو هبه می‌خواستم لازم بود آن را به من بازگردانی. چون فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و این سخن با او در میان نهاد. ابوبکر گفت: راست می‌گویی. راوی گوید: پس صحیفه‌ای خواست و در آن فرمان بازگرداندن فدک به فاطمه را نوشت. فاطمه علیها السلام در حالی که آن نوشته را به همراه داشت، از نزد ابوبکر بیرون خارج شد. پس عمر در راه با او برخورد کرد و پرسید: ای دختر پیامبر، این نوشته همراه تو چیست؟ حضرت فرمود: سندی است که ابوبکر برای بازگرداندن فدک به من، نوشته است. عمر گفت: آن را بده! فاطمه علیها السلام از این که آن را به او بدهد خودداری ورزید. عمر نیز آن حضرت را با لگد زد در حالی که ایشان، به حضرت محسن حامله بود، و در اثر این ضربت، محسن سقط شد. سپس عمر چنان سیلی به صورت آن حضرت زد که گویا آن صحنه هنوز در برابر دیدگان من است و من آن وقتی را که گوشواره از گوش ایشان افتاد، می‌بینم. آنگاه نوشته را از آن حضرت گرفت و پاره کرد...»<sup>۲</sup>

### روایت دوم از منابع اهل تسنن:

«وفي كلام سبط ابن الجوزي رحمه الله أنه رضي الله تعالى عنه كتب لها بفدك، و دخل عليه عمر رضي الله تعالى عنه فقال: ما هذا. فقال: كتاب كتبه لفاطمة بميراثها من أبيها فقال: مماذا تنفق علي المسلمين و قد حاربتك العرب كما ترى، ثم أخذ عمر الكتاب فشقّه.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «در کلام سبط بن جوزی آمده است که ابوبکر برای فاطمه رضی الله عنها سند و نامه‌ای درباره فدک نوشت. در همین هنگام، عمر بر ابوبکر وارد شد و گفت: این چیست؟ ابوبکر گفت: نامه‌ای است که برای فاطمه در مورد میراثش از پدرش نوشته‌ام. عمر گفت: از کدام منبعی برای مردم انفاق خواهی کرد در حالی که عرب، علیه تو پیا خواسته‌اند؟ سپس نوشته را از فاطمه گرفته و آن را پاره کرد.»

۱. الإختصاص، ص: ۱۸۵؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۵۵؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص: ۹۲.

۲. إختصاص (ترجمه صابری)، ص: ۲۳۹ [با اندکی دخل و تصرف].

۳. السیرة الحلیبیه (إنسان العیون فی سیرة الأئمة المأمون)، ج ۳، ص: ۵۱۲.

۱۱۲] بر اساس منابع روایی و تاریخی، هجوم مهاجمین و غاصبین به خانه حضرت زهرا علیها السلام و آتش زدن آن، طی سه مرحله، عملی شد:

مرحله اول: شکستن تحصن معترضین به خلافت ابوبکر و پراکنده کردن آنان از خانه امیرالمؤمنین علیه السلام

طبق نقل شیخ صدوق رحمته الله، تعدادی از مخالفان خلافت ابوبکر، در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تحصن کرده بودند. <sup>۱</sup> خلیفه دوم، خطاب به حضرت زهرا علیها السلام گفت: «إيْمُ اللَّهِ مَا ذَاكَ بِمَانِعِي إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفْرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمُرَ بِتَحْرِيقِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمْ»؛ <sup>۲</sup> به خدا سوگند! اگر اجتماع این افراد در خانه تو ادامه داشته باشد، دستور خواهم داد تا خانه تو را به آتش بکشند!

متحصنین، به تهدید او توجهی نکردند. از این رو ابوبکر به عمر دستور داد که ابتدا اجتماع متحصنین را پراکنده سازد و اگر مقاومت کردند، با آنها بجنگد. <sup>۳</sup>

در پی این دستور، عمر بن خطاب به همراه برخی افراد از جمله خالد بن ولید و اسید بن حضیر و سلمة بن أسلم به درب خانه حضرت صدیقه علیها السلام آمدند. عمر اهل خانه را خطاب قرار داده و فریاد کشید: «وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَيُخْرِجَنَّ أَوْ لَأَحْرِقَنَّهُ عَلَى مَا فِيهِ»؛ <sup>۴</sup> قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا اهالی خانه از خانه خارج می شوند، یا خانه را با هر چه در آن است به آتش می کشم! در این هنگام زبیر بن عوام به همراه عده‌ای از متحصنین، از خانه بیرون آمده و با شمشیر، به مقابله با مهاجمین پرداختند. در این میان، زبیر در حالی که شمشیرش را از غلاف بیرون آورده بود، می گفت: «يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَيْفَعُلْ هَذَا بِعَلِيِّ وَ أَنْتُمْ أَحْيَاءُ؟»؛ <sup>۵</sup> ای فرزندان عبدالمطلب! شما زنده باشید و با علی علیه السلام چنین برخوردی شود؟! <sup>۶</sup>

مهاجمین حمله بردند و زبیر را دستگیر کردند. در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام بیرون آمدند و مهاجمین را تهدید به نفرین کردند. پس آنان برای مدتی عقب‌نشینی کردند تا دستور بعدی صادر

۱. الخصال، ج ۲، ص: ۴۶۱. گرچه در تاریخ، اشاره دقیقی به تعداد افراد متحصن نشده است، ولی شیخ صدوق رحمته الله تعداد دوازده

نفر از متحصنین را نام می‌برد؛ از جمله: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و...

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۳۱۳.

۳. «فقال أبو بكر لعمر: انتني بأعنف العنف وأخرجهم، وإن أبوا فقاتلهم» (الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها،

ج ۱۰، ص: ۲۲۵)

۴. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۸۰.

۵. «وَأَقْبَلَ الرَّبِيبُ مُخْتَرِطاً سَيْفَهُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَيْفَعُلْ هَذَا بِعَلِيِّ وَ أَنْتُمْ أَحْيَاءُ وَ شَدَّ عَلَى عُمَرَ لِيَضْرِبَهُ بِالسَّيْفِ فَرَمَاهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِصَخْرَةٍ فَأَصَابَتْ قَفَاهُ وَ سَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ فَأَخَذَهُ عُمَرُ وَ صَرَبَهُ عَلَى صَخْرَةٍ فَانْكَسَرَ»

(الإختصاص، ص: ۱۸۶؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص: ۲۰۲)

گردد!

حضرت زهرا علیها السلام با توجه به لزوم حفاظت از جان امیرالمؤمنین علیه السلام، دستور خروج سایر افراد متحصن را صادر نموده و فرمودند: «فَانصِرْفُوا عَنَّا زَاشِدِينَ»<sup>۱</sup>؛ به صلاح‌دید خود عمل کنید و نزد من باز نگردید!

متحصنین دیگر به خانه حضرت زهرا علیها السلام بازنگشتند و مهاجمین، آنان را برای بیعت اجباری به نزد ابوبکر بردند. اهل سقیفه، پس از پیروزی در گام نخست، همچنان در پی بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین علیه السلام بودند.

### مرحله دوم: تهدید اهل خانه و ارباب مردم به واسطه عربده‌کشی و قدرت‌نمایی

پس از آنکه مهاجمین و اصحاب سقیفه، در گام نخست موفق شدند تحصن طرفداران امیرالمؤمنین علیه السلام را بشکنند و آنان را پراکنده سازند، اینک در گام دوم، با عربده‌کشی و قدرت‌نمایی درصدد ارباب و ترساندن اهل خانه و مردم مدینه برآمدند.

آنها با فراری دادن متحصنین و گرفتن بیعت اجباری از آنان، نیمی از راه را رفته بودند، و اینک ترس آنها از این بود که مبادا مردم مدینه، در دفاع از اهلیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، شورش کنند و مانع اهداف اهل سقیفه شوند. بنابراین در گام دوم، باید مردم نظاره‌گر مدینه را از هرگونه اقدام بر علیه حکومت، منصرف سازند. آنان دیده بودند که پس از هجوم اول، وقتی عمر بن خطاب، اهل خانه را به سوزاندن، تهدید کرده بود، بعضی از مردم مدینه خطاب به او گفته بودند: «إِنَّ فِيهِ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ وُلْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ!»؛ آیا تو قصد آتش‌زدن خانه فاطمه دختر رسول خدا را داری در حالی که در این خانه، فرزندان و آثار و یادگاران رسول اکرم هستند؟! و او هم در مقابل مخالفت مردم گفته بود: «أَأَتْرُونِي فَعَلْتُ ذَلِكَ؟ إِنَّمَا أَرَدْتُ التَّهْوِيلَ!»<sup>۲</sup>؛ آیا گمان کرده‌اید که من این کار را انجام می‌دهم؟ من با این عمل، فقط خواستم اهل خانه را بترسانم!

بنابراین، اهل سقیفه در این گام دوم، به واسطه ارباب می‌خواستند مردم را با خود همراه کنند، یا حداقل مانع تحریک و شورش آنان شوند که این حره آنان نیز به ثمر نشست؛ تا جایی که در تاریخ نقل نشده که در مقابل عربده‌کشی‌ها و قدرت‌نمایی‌های عمر بن خطاب در مقابل خانه حضرت

۱. «فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاءَهَا فَقَالَتْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ جَاءَنِي وَ حَلَفَ لِي بِاللَّهِ إِنْ عُدْتُمْ لِيَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ الْبَيْتَ وَ أَيْمَ اللَّهِ لَيُضَيِّرَنَّ لِي مَا حَلَفَ لَهُ فَانصِرْفُوا عَنَّا زَاشِدِينَ فَلَمْ يَزَجِعُوا إِلَيَّ بَيْتَهَا وَ ذَهَبُوا فَبَابِعُوا لِأَبِي بَكْرٍ.» (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۳۱۳)

۲. «فَقِيلَ لَهُ إِنَّ فِيهِ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ وُلْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ وَ النَّاسُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ فَلَمَّا عَرَفَ إِنْكَارَهُمْ قَالَ مَا بَأْسَكُمْ أَأَتْرُونِي فَعَلْتُ ذَلِكَ إِنَّمَا أَرَدْتُ التَّهْوِيلَ.» (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۲۰۴)

زهرامؤمنین<sup>علیه السلام</sup>، کسی مخالفت کرده باشد! مردم، هجوم به خانه تنها یادگار پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> را می دیدند، ولی جرأت مخالفت نداشتند! از این رو، شرایط برای گام نهایی فراهم آمد!

مرحله سوم: تجمع و یورش به خانه حضرت زهرامؤمنین<sup>علیه السلام</sup> و آتش زدن خانه و ضرب و جرح آن حضرت

در یورش نهایی، عمر بن خطاب به همراه بسیاری از مهاجمین بر در خانه حضرت زهرامؤمنین<sup>علیه السلام</sup> تجمع کردند.

علامه مجلسی<sup>رحمته الله</sup> می نویسد:

«ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ... أَقْبَلَ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ إِلَى مَنْزِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَطَالِبُهُ بِالْخُرُوجِ فَأَبَى فَدَعَا عُمَرَ بِحَطَبٍ وَ نَارٍ<sup>۱</sup>؛ عمر با جمع کثیری از افراد خود، به منزل امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> آمد و از آن حضرت درخواست کرد تا از خانه خارج شود.

امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> از خروج، اباہ کردند؛ در این هنگام، عمر آتش و هیزم طلب کرد! در این هجوم، نه از دفاع متحصنین خبری بود و نه از اعتراض مردم مدینه!

شهرستانی می نویسد: «وَمَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرِ عَلِيٍّ وَ فاطمةَ وَ الحسنِ وَ الحسينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»<sup>۲</sup>؛ در آن روز، غیر از امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین<sup>علیهم السلام</sup> کسی در خانه نبود!

در این هنگام حضرت زهرامؤمنین<sup>علیه السلام</sup> به پشت درب منزل آمدند و خطاب به عمر فرمودند: «لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَشْوَأَ مَحْضَرًا مِنْكُمْ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ فَلَمْ تُؤْمَرُوا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ حُجْمٍ وَ اللَّهُ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ وَ لِكَيْتُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَ اللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>۳</sup>؛ در تمام عمر خود، هیچ قومی را نمی شناسم که بی وفاتر و بی عاطفه تر از شما باشند، جنازه رسول خدا را نزد ما گذاشته و سرگرم کار خود و به دست آوردن خلافت شدید، نه مشورتی با ما نمودید و نه کمترین حقی برای ما قائل شدید، گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر در روز غدیر خم نداشتید؟ به خدا سوگند در همان روز، آن چنان امر ولایت را محکم ساخت که جای هر طمع و امیدوی برای شما باقی نگذاشت، ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه ای را با پیامبرتان قطع نمودید. البته خداوند متعال میان ما و شما حکم خواهد فرمود.

عمر که ترس از تحریک و شورش مردم داشت، مجدداً شروع به عربده کشی کرد.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۲۰۴.

۲. طرف من الأنباء و المناقب، ص: ۳۹۷؛ به نقل از: الملل و النحل، ج ۱، ص: ۵۹.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۲۰۵.

«فَأَقْبَلَ بَقْبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرِبَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ»<sup>۱</sup>؛ عمر در دست خود، شعله‌ای از آتش حمل می‌کرد که قصد به آتش کشیدن خانه حضرت زهراء علیها السلام را داشت. او فریاد می‌کشید: «أَحْرِقُوا دَارَهَا بِمَنْ فِيهَا»<sup>۲</sup>؛ خانه را با اهلش به آتش بکشید!

در این هنگام حضرت زهراء علیها السلام خطاب به او فرمود: «يَا ابْنَ الْخَطَابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟»؛ ای پسر خطاب! آیا آمده‌ای خانه ما را به آتش بکشی؟ عمر گفت: «نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَّةُ»<sup>۳</sup>؛ آری! مگر آنکه با ابوبکر بیعت کنید، چنانکه امت بیعت کردند!

حضرت زهراء علیها السلام فرمود: «یا عمر! أما تتقي الله عز و جل تدخل على بيتي و تهجم على داري؟!»؛ ای عمر! از خدا نمی‌ترسی که به سرایم وارد شده و به خانه‌ام هجوم آورده‌ای؟!

عمر حیا نکرد و برگشت؛ سپس آتش خواست و درب خانه را آتش زد و در حالی که حضرت در پشت درب خانه ایستاده بودند، با لگد به درب خانه کوبید و... شد آنچه نباید می‌شد!

در این هنگام، حضرت ناله‌ای زدند و فرمودند: «يَا أَبَتَا! يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَ ابْنَتِكَ، أَوْ يَا فَصْنَةً! إِلَيْكَ فَخُذْنِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْسَانِي مِنْ حَمَلٍ»<sup>۴</sup>...

[۱۳] «وَعَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِّنَّا قَالَ: أَتَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَذَلَّتْ رِقَابَنَا وَ جَعَلْتَنَا مَعَشَرَ الشَّيْعَةِ عبيداً مَا بَقِيَ مَعَكَ رَجُلٌ؟ قَالَ وَمِمَّ ذَاكَ؟ قَالَ قُلْتُ بِتَسْلِيمِكَ الْأَمْرَ لِهَذَا الطَّاعِيَةِ قَالَ وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَحِذْ أَنْصَاراً وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً لَقَاتَلْتُهُ لِيَلِي وَ نَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ لَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَ بَلَوْتُهُمْ وَ لَا يَصْلُحُ لِي مِنْهُمْ مَنْ كَانَ فَاسِداً إِنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَ لَا ذِمَّةَ فِي قَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ إِنَّهُمْ لِمُخْتَلِفُونَ وَ يَقُولُونَ لَنَا إِنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَنَا وَ إِنَّ سُيُوفَهُمْ لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا...»<sup>۵</sup>

ترجمه: «باسناد مذکور در متن مروی است که مردی نزد امام حسن علیه السلام رسیده و گفت: ای زاده رسول خدا، گردنهایمان را خوار و ذلیل ساختی، و آنچه‌مان ما شیعیان را به بردگی انداختی که هیچ کسی برایت باقی نماند!! حضرت فرمود: برای چه؟! گفت: به اینکه حکومت را تسلیم این طاغیه نمودی! حضرت فرمود: بخدا این حکومت به او واگذار نکردم جز برای اینکه یار و یاور برای خود

۱. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها، ج ۱۰، ص: ۱۷۵.

۲. الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ط-قديم)، ج ۵، ص: ۲۴۱.

۳. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ۷، ص: ۱۰۳.

۴. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها، ج ۱۰، ص: ۱۸۰.

۵. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۰، ص: ۲۹۴.

۶. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص: ۲۹۱.

نیافتیم، وگرنه با او شبانه‌روز جنگ می‌کردم تا خود خداوند میان من و او حکم و داوری فرماید، ولی اهل کوفه را شناخته و آزمودم، و هیچ خیری ندیدم، اینان عاری از هر وفا و عهدی در سخن و کردار و دمدمی مزاجند، اینان معتقدند که قلب و دلشان با ماست ولی شمشیرهاشان علیه ما کشیده شده است.»<sup>۱</sup>

**[۱۴]** یکی از نخستین اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیعت مردم با ایشان، برکنارکردن کارگزاران عثمان بود. سیاستمدارانِ علاقه‌مند به امام علیه السلام، برکناری دو نفر را مصلحت نمی‌دانستند: یکی معاویه و دیگری ابوموسی اشعری. سرانجام با توضیحات بسیار و وساطت‌های مالک اشتر، امام علیه السلام با ابقاء ابوموسی اشعری موافقت فرمودند، اما در مورد معاویه، هر چه برای قانع کردن آن حضرت تلاش کردند، نتیجه‌ای نداشت و امیرالمؤمنین علیه السلام، ابقاء معاویه بر حکومت شام را حتی برای یک لحظه نپذیرفتند، زیرا ایشان، به کارگرفتن فرد فاسق را جایز نمی‌دانستند. معاویه نیز نه تنها با امام علیه السلام بیعت نکرد، بلکه مانع بیعت مردم شام با آن حضرت شد و از همان روز اول حکومت امام علیه السلام، توطئه بر علیه آن حضرت را شروع کرد و زمینه را برای برخورد نظامی، فراهم ساخت.<sup>۲</sup>

**[۱۵]** «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَوْفٍ الْغَامِدِيِّ قَالَ: دَعَانِي مُعَاوِيَةُ فَقَالَ: إِنِّي بَاعَيْتُكَ فِي جَيْشِ كَثِيفٍ ذِي أَدَاةٍ وَ جَلَادَةٍ فَالَزِمَ لِي جَانِبَ الْفِرَاتِ حَتَّى نَمُرَّ بِبَيْتٍ فَتَمْتَطَعَهَا فَإِنْ وَجَدْتَ بِهَا جُنْدًا فَأَعِزَّ عَلَيْهِمْ وَإِلَّا فَاْمُضْ حَتَّى تُغَيِّرَ عَلَيَّ الْأَنْبَارَ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ بِهَا جُنْدًا فَاْمُضْ حَتَّى تُغَيِّرَ عَلَيَّ الْمَدَائِنَ ثُمَّ أَقْبِلْ إِلَيَّ وَ اتَّقِ أَنْ تَقْرَبَ الْكُوفَةَ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ أَعَزْتَ عَلَيَّ أَهْلَ الْأَنْبَارِ وَ أَهْلَ الْمَدَائِنِ فَكَأَنَّكَ أَعَزْتَ عَلَيَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنْ هَذِهِ الْغَارَاتُ يَا سُفْيَانُ عَلَيَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ تُزْهَبُ قُلُوبُهُمْ وَ تُجَرِّئُ كُلَّ مَنْ كَانَ لَهُ هَوَى مِنْهُمْ وَ بَرَى فِرَاقُهُمْ وَ تَدْعُو إِلَيْنَا كُلَّ مَنْ كَانَ يَخَافُ الدَّوَابَّ وَ خَرَّبَ كُلَّ مَا مَرَزَتْ بِهِ مِنَ الْقُرَى وَ أَقْتَلَ كُلَّ مَنْ لَقِيَتْ مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ عَلَيَّ رَأْيِكُ وَ أَحْرَبَ الْأَمْوَالَ فَإِنَّهُ شَبِيهٌ بِالْقَتْلِ وَ هُوَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «سفيان بن عوف غامدی گوید: معاویه مرا به نزد خود خواند و گفت: می‌خواهم تو را با لشکری گران با ساز و برگ فراوان روانه کارزار کنم. کنار فرات را در پیش گیر تا به هیت برسی. اگر در آنجا لشکری یافتی بر آن حمله کن و اگر نیافتی همچنان برو تا به انبار رسی و بر انبار حمله بر و تاراج نمای، سپس اگر در انبار هم مدافعی چنانکه باید، نبود برو تا به مداین برسی و آنجا حمله کن

۱. الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۷۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به: الإختصاص، ص: ۱۵۰؛ الأمالي (للطوسي)، ص: ۸۷؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۰، ص: ۱۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۱۸۰؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص: ۴۳۹؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص: ۳۵۴؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۰، ص: ۲۴۵.

۳. الغارات (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۳۲۰.

و تاراج، آن‌گاه بازگرد و به نزد من آی و مبادا به کوفه نزدیک شوی. بدان که اگر بر مردم انبار و مداین بتازی و قتل و تاراج کنی چنان است که به کوفه حمله کرده‌ای. ای سفیان این قتل و تاراجها مردم عراق را می‌ترساند و کسانی را که در زمره مخالفان‌اند، یا تصمیم به جدایی دارند در کار خود دلیر می‌گرداند. و آنان را که از این کشاکشها بیمناکند به نزد ما فرا می‌خواند. به هر روستا که رسیدی ویرانش کن و هر که را با عقیده خود مخالف یافتی بکش و هر چه یافتی تاراج کن که این کار نیز همانند قتل است و دلها را به درد می‌آورد.»<sup>۱</sup>

سپس ماجرای قتل و غارت شهر انبار را شرح می‌دهد و در پایان می‌گوید:

«فَوَاللَّهِ مَا لَبِئْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى رَأَيْتُ رِجَالَ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَأْتُونَنَا عَلَى الْإِبِلِ هُرَابًا مِنْ قِبَلِ عَلِيٍّ.»<sup>۲</sup>

ترجمه: «به خدا سوگند، جز اندکی درنگ نکردیم که دیدیم مردانی از مردم عراق سوار بر شتران به سوی ما می‌آیند. اینان از لشکرگاه علی گریخته بودند.»<sup>۳</sup>

**[۱۶۶]** «وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَتَزَعُّ حِجْلَهَا وَ قُبْحَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رُعْتَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَ الْإِسْتِزْحَامِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ أَفْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَ لَا أَرِيقٌ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا»<sup>۴</sup>

ترجمه: «به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته‌اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است!»<sup>۵</sup>

**[۱۷۷]** جنگ صِغین، نبرد میان امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> و معاویه است که در صفر سال ۳۷ هجری در منطقه‌ای به نام صغین رخ داد. در میانه جنگ، سپاه معاویه که در آستانه شکست بودند، قرآن بر نیزه کردند و به

۱. الغارات / ترجمه آیتی، ص: ۱۷۷.

۲. الغارات (ط - القلیدیة)، ج ۲، ص: ۳۲۳؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۴، ص: ۵۲؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲، ص: ۸۵.

۳. الغارات / ترجمه آیتی، ص: ۱۷۸.

۴. نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: ۶۹، خطبة ۲۷.

۵. نهج البلاغة / ترجمه دشتی، ص: ۷۵.

همین دلیل برخی از سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام از ادامه جنگ، سر باز زدند! سرانجام، حکمیت بر امام تحمیل شد و داورانی برای حکمیت میان دو طرف تعیین گردیدند که در نهایت، با فریب عمر و عاص و ساده لوحی ابوموسی اشعری، امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت، عزل شدند! <sup>۱</sup>

**[۱۸۸]** امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۳۹ هجری، پس از شنیدن غارتگری های فرماندهان معاویه در «عین التمر»، در نکوهش کوفیان فرمودند:

«كَمْ أَدَارِكُمْ كَمَا تَدَارَى الْبِكَارُ الْعِمْدَةَ وَ النَّيَابُ الْمُنْدَاعِيَةَ كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتُ مِنْ آخَرَ كُلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُمْ مُنْسِرٌ مِنْ مَنَابِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَ أَنْجَحَرَ أَنْجَحَارَ الصَّبَةِ فِي جُحْرِهَا وَ الضُّعْفُ فِي وَجَارِهَا الدَّلِيلُ وَ اللَّهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ وَ مَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ إِنَّكُمْ وَ اللَّهُ لَكَثِيرٌ فِي الْأَبْحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرِّيَّاتِ...» <sup>۲</sup>

ترجمه: «چه مقدار با شما کوفیان مدارا کنم؟ چونان مدارا کردن با شتران نو باری که از سنگینی بار، پشتشان زخم شده است، و مانند وصله زدن جامه فرسوده ای که هر گاه از جانبی آن را بدوزند، از سوی دیگر پاره می گردد؟ هر گاه دسته ای از مهاجمان شام به شما یورش آوردند، هر کدام از شما به خانه رفته، درب خانه را می بندید، و چون سوسمار در سوراخ خود می خزید، و چون کفتار در لانه می آرمد. سوگند به خدا! ذلیل است آن کس که شما یاری دهندگان او باشید، کسی که با شما تیر اندازی کند گویا تیری بدون پیکان رها ساخته است. به خدا سوگند، شما در خانه ها فراوان، و زیر پرچم های میدان نبرد اندکید...» <sup>۳</sup>

**[۱۹۱]** اسپایکر، یک پایگاه هوایی در حومه شمالی نکریت است که از گذشته های دور از مهم ترین پایگاه های ارتش عراق بوده و یک مرکز آموزشی با سابقه داشته است. آمریکایی ها بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی نام این پایگاه هوایی را به یاد خلبان کشته شده آمریکایی در جنگ خلیج فارس، «اسپایکر» گذاشتند.

۱. جهت اطلاع بیشتر درباره جنگ صفین، مطالعه کتاب «وقعة صفین» پیشنهاد می شود. این کتاب که اثر نصر بن مزاحم بن سیار منقری (متوفی ۲۱۲ ق) از مورخان بزرگ شیعه می باشد، از قدیمی ترین و معروف ترین اسناد تاریخی است که درباره جنگ صفین نگاشته شده و به دست ما رسیده است. کتاب با قلمی روان به نقل حوادث کوفه و دمشق در عصر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته است. این کتاب، به قلم آقای پرویز اتابکی، تحت عنوان «پیکار صفین»، به فارسی ترجمه شده است.

و نیز رجوع کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص: ۳۷۴ تا ۴۰۳؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص: ۵؛ الأخبار الطوال، ص: ۱۵۵؛ موسوعة الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، جلد: ۱۱، صفحه: ۲۰۳.

۲. نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: ۹۸، خطبة ۶۹.

۳. نهج البلاغة / ترجمه دشتی، ص: ۱۱۹.

روز ۲۳ خرداد سال ۹۳ (مصادف با ۱۵ ژوئن سال ۲۰۱۴) جنایتی در پایگاه هوایی اسپایکر به وقوع پیوست که در تاریخ کم نظیر است. شهید حاج قاسم سلیمانی در سال ۹۶، در یکی از سخنرانی‌های خود در وصف آن روز می‌گوید: «در هیچ دوره‌ای از تاریخ، در زمان بربرها و تاتارها، حتی در حمله مغول، تاریخ شاهد این همه خشونت، توحش و سختی نبوده است.»

در پایگاه هوایی اسپایکر، ۴۰۰۰ جوان دانشجوی نظامی عراقی (که اغلب زیر ۲۲ سال سن داشتند) در حال گذراندن دوره‌های خود بودند که داعش در عملیاتی به آنجا حمله کرد و ۲۲۰۰ از این افراد را که ۱۷۰۰ تن از آنها شیعه بودند، دست‌بسته سر بریدند، تیرباران کردند و بیکر برخی از آنها را در این قتل عام دسته‌جمعی، به رود دجله انداختند. آنقدر از این دانشجوهای بی‌گناه خون ریخته شده بود که آب‌های دجله به خون نشسته و قرمز شده بود!

این تروریست‌های وحشی در حالی به پایگاه حمله کردند که نظامیان داخل پایگاه بدون سلاح بودند. تکفیری‌ها با کمک خاننانی از عشایر منطقه، مسئولان محلی منطقه صلاح الدین و برخی نظامی‌ها توانستند دست به چنین کاری بزنند.<sup>۱</sup>

## ۲۰] طبق نقل تاریخ طبری:

«فلما قتل المختار بعث من في القصر يطلب الامان، فأبى مصعب حتى نزلوا على حكمه، فلما نزلوا على حكمه قتل من العرب سبعمائة او نحو ذلك، و سائرهم من العجم، قال: فلما خرجوا اراد مصعب ان يقتل العجم و يترك العرب، فكلمه من معه، فقالوا: ای دین هَذَا؟ و كيف ترجو النصر و أنت تقتل العجم و تترك العرب و دينهم واحدا! فقد مهم فضرب أعناقهم قال ابو جعفر: و حدثني عمر بن شبة، قال: حدثنا علي بن محمد، قال: لما قتل المختار شاور مصعب اصحابه في المحصورين الذين نزلوا على حكمه، فقال عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث و محمد بن عبد الرحمن ابن سعيد بن قيس و أشباههم ممن و ترهم المختار: اقتلهم... فامر مصعب بالقوم جميعا فقتلوا، و كانوا سته آلاف...»<sup>۲</sup>

ترجمه: «وقتی مختار کشته شد، آنها که در قصر بودند کس فرستادند و امان خواستند، اما مصعب نپذیرفت تا به حکم وی تسلیم شدند، هفتصد کس یا در این حدود، از عربان را بکشت و بقیه از عجمان بودند. گوید: وقتی آنها برون شدند مصعب می‌خواست عجمان را بکشد و عربان را واگذارد، اما همراهان وی گفتند: «این چه دینی است که تو می‌خواهی عجمان را بکشی و عربان را واگذاری در صورتی که دینشان یکی است، چگونه امید ظفر داری؟» گوید: پس همه را پیش آورد و گردنهایشان را بزد. ابو جعفر گوید: در روایت علی بن محمد چنین آمده که وقتی مختار کشته شد

۱. منبع خبر: وبگاه خبرگزاری صدا و سیما.

۲. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۶، ص: ۱۱۵.

مصعب درباره محصورانی که به حکم وی تسلیم شده بودند با یاران خویش مشورت کرد، عبد الرحمن بن محمد بن اشعث و محمد بن عبد الرحمن و کسانی همانند آنها که مختار کسی از آنها را کشته بود گفتند: «آنها را بکش»... آنگاه مصعب بگفت تا همه آن جمع را که شش هزار کس بودند بکشند...»<sup>۱</sup>

### طبق نقل تاریخ یعقوبی:

«فجعل مصعب يقول: يا أيها الناس، المختار كذاب، وإنما يغرکم بأنه يطلب بدم آل محمد... ثم خرج المختار يوما، فلم يزل يقاتلهم أشد قتال يكون، حتى قتل، ودخل أصحابه إلى القصر فتحصنوا، وهم سبعة آلاف رجل، فأعطاهم مصعب الأمان، وكتب لهم كتابا بأغظ العهود، وأشد المواثيق، فخرجوا على ذلك، فقد مهم رجلا رجلا فضرب أعناقهم، فكانت إحدى الغدرات المذكورة المشهورة في الإسلام.»<sup>۲</sup>

«مصعب بن زبیر به مردم چنین می‌گفت: ای مردم، مختار بسیار دروغگوست و شما را فریب می‌دهد که او را به خون خواهی آل محمد قیام کرده است... سپس روزی مختار بیرون آمد و پیوسته با آنان نبرد کرد، سخت‌ترین نبردی که می‌شود، تا آنکه کشته شد و یارانش که هفت هزار مرد بودند، به قصر در آمدند و بدان پناه بردند، مصعب به آنان امان داد و برای ایشان امان‌نامه‌ای با محکم‌ترین عهد و پیمان‌ها نوشت و به اطمینان آن بیرون آمدند، پس آنان را یک نفر یک نفر پیش داشت و همه را گردن زد و این یکی از پیمان‌شکنی‌های معروف و مشهور اسلام است.»<sup>۳</sup>



**[۲۱]** انفجار پیجرها در بین نیروهای حزب الله لبنان که قریب دو ماه قبل (در شهریور ۱۴۰۳) انجام شد، شاهد دیگری است بر اینکه دشمنان ما، خواب نیستند؛ بلکه دائماً در حال دسیسه بر علیه ما هستند.

**[۲۲]** درباره ازدواج سفید، کتابی تحت عنوان «ازدواج سفید در ایران! علل، آثار و راهکارهای برون رفت» به قلم حجت الاسلام جلال عراقی، با هدف تبیین چیستی، چرایی و درمان معضل ازدواج سفید، تألیف گردیده که توسط انتشارات پژوهشکده بین‌المللی عروة الوثقی به زیور طبع آراسته شده است. محور اصلی این پژوهش، پدیده ازدواج سفید به‌عنوان مقوله‌ای اثرگذار در مناسبات سبک زندگی است و محتوای علمی آن در چهار بخش و یک خاتمه به شرح ذیل تنظیم شده است:

در بخش اول مواردی هم‌چون مفهوم‌شناسی و مبانی نظری ازدواج سفید در ایران مورد بررسی قرار

۱. ترجمه تاریخ طبری، ج ۸، ص: ۳۴۲۱.

۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص: ۲۶۳.

۳. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۲۰۹.

گرفته است. در بخش دوم به آسیب‌شناسی و بیان پیامدهای اجتماعی و فرهنگی ازدواج سفید در ایران پرداخته شده است. در بخش سوم علل و زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بروز چنین پدیده‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش چهارم نیز به ارائه راهکارهای فرهنگی، اجتماعی و دینی درمان پدیده ازدواج سفید پرداخته شده است. در خاتمه نیز جمع‌بندی و حاصل علمی این پژوهش بیان شده است.

**[۲۳]** کتاب «رؤیای آمریکایی، روایتی دیگر از تاریخ مردم آمریکا» اثر هاوارد زین، نسخه خلاصه‌شده کتاب «تاریخ مردم ایالت متحده»، به قلم همین نویسنده برای جوانان است. نویسنده در این کتاب به عنوان مورّخی مارکسیستی، تاریخ آمریکا را از نگاه کارگران، مردم‌گرایان، سیاه‌پوستان، زنان، بردگان و سرخ‌پوستان این کشور، مورد بررسی قرار داده است. او در بررسی خود، جنگ داخلی آمریکا؛ جدایی آمریکا از بریتانیای کبیر؛ راه‌اندازی انقلاب بلشویکی؛ تأثیرهای جنگ جهانی اول و دوم بر آمریکا و نقش یهود و خاندان‌های زرسالار همچون: «روچیلدها»؛ «راکفلرها» و... در تحولات تاریخی غرب را مورد توجه قرار داده است. همچنین کتاب او، منازعات سرخ‌پوستان با اروپائیان تازه‌وارد، فعالیت‌های جان‌فروسی سیاه‌پوستان علیه برده‌داری، کارگران علیه نظام سرمایه‌داری، زنان علیه نظام مردسالار و جنبش مدنی سیاه‌پوستان آمریکا در دهه ۱۹۶۰ میلادی را به تصویر می‌کشد. رؤیای آمریکایی، روایتی دیگر از تاریخ مردم آمریکا؛ مؤلف: هاوارد زین؛ مترجم: فاطمه شفیعی سروستانی؛ انتشارات هلال؛ ۱۳۸۸ ش.



**[۲۴]** مستندها و فیلم‌هایی از پرستش گاو در هندوستان، موجود می‌باشد که با یک جستجوی ساده، قابل دسترسی است.

**[۲۵]** کتاب‌های متعددی به شرح و تفصیل وقایع دهه اول انقلاب پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه، کتاب «وقایع دهه اول انقلاب: ۱۳۵۷-۱۳۶۷»، نوشته ابوالفضل لطفی‌زاده، انتشارات قلم مهر، پیشنهاد می‌شود.

**[۲۶]** اوپک (OPEC) از اصطلاحات تجارت بین‌المللی و مخفف نام انگلیسی سازمان کشورهای صادرکننده نفت: (Organization of petroleum Exporting Countries) است که در کنفرانسی در سال ۱۹۶۰ میلادی در بغداد با حضور نمایندگان کشورهای ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا بنیان گذاشته شد. بعدها کشورهای دیگری نیز به اعضای اوپک اضافه شدند.

**[۲۷]** «فَكْتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ فِي الْهُدْنَةِ وَالصُّلْحِ وَ أَنْفَذَ إِلَيْهِ بِكُتُبِ أَصْحَابِهِ الَّتِي صَمِنُوا لَهُ فِيهَا الْفَتْكُ بِهِ وَ تَسْلِيمَهُ إِلَيْهِ...»<sup>۱</sup>

ترجمه: «پس معاویه برای آن حضرت نامه نوشت و پیشنهاد آتش بس و صلح را مطرح کرد، و نامه‌های یاران آن حضرت را نیز ضمیمه کرد که آنان به او نوشته بودند و در آن تعهد کرده بودند که امام حسن علیه السلام را غافلگیر کرده و تسلیم او نمایند.»<sup>۱</sup>

**[۲۸]** روز یکشنبه ۱۳۶۷/۴/۱۲ هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران که فرودگاه بندرعباس را به مقصد دبی ترک کرده بود، دقایقی پس از پرواز، مورد اصابت دو فروند موشک ناو وینسنس آمریکا قرار گرفت و در نزدیکی جزیره ایرانی «هنگام»، سقوط کرد و تمام ۲۹۱ سرنشین آن به شهادت رسیدند. پس از سقوط هواپیما، مقامات آمریکایی ادعا کردند که هواپیما خارج از کریدور بین‌المللی و در حال کم کردن ارتفاع و نزدیک شدن با حداکثر سرعت به طرف رزم‌ناو بوده و مسئولان وینسنس، هواپیمای مسافربری را با جنگنده اف ۱۴ اشتباه گرفته‌اند! رونالد ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا، اقدام ناو وینسنس را بجا و دفاع از خود دانست؛ اما بیم از خشم افکار عمومی مردم جهان، وی را واداشت تا در همان روز حادثه، طی نامه‌ای به دولت ایران، اقدام ناو جنگی وینسنس را خطا بدانند و از خانواده‌های قربانیان عذرخواهی کند.

**[۲۹]** یهودیان بنی قریظه در جنگ احزاب، نقض پیمان کرده و با مشرکان مکه در جنگ علیه مسلمانان، همکاری کردند. از این رو بعد از پایان جنگ، پیامبر اکرم ﷺ به دستور خداوند، سپاهیان را به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت قلعه‌های یهودیان بنی قریظه روانه کردند. تصمیم نهایی بنی قریظه این شد که بدون قید و شرط تسلیم مسلمانان شوند و یا بنا به نقل برخی از مورخان، آن چه «سعد معاذ» درباره آنان روا دانست، بی چون و چرا آن را بپذیرند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز داوری سعد معاذ را پذیرفتند. جالب آنکه علاوه بر مسلمانان، بنی قریظه نیز از داوری سعد معاذ خوشنود بودند. سعد معاذ، نظر خود را این گونه بیان کرد که: مردان جنگنده بنی قریظه، اعدام شوند و اموالشان تقسیم، و زنان و فرزندانشان اسیر گردند.

آیات شریفه ۲۶ و ۲۷ سوره مبارکه احزاب، به همین جنگ بنی قریظه اشاره می‌فرماید.<sup>۲</sup>

**[۳۰]** مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر شریف المیزان می‌فرماید:

«مراد از تأویل آیات قرآن، مفهومی نیست که آیه بر آن دلالت دارد، چه اینکه آن مفهوم مطابق ظاهر

۱. ارشاد (ترجمه موسوی مجاب)، ص: ۳۱۶.

۲. جهت اطلاع بیشتر در این باره، رجوع کنید به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۹۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۶۸؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص: ۱۰۹؛ فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ص: ۶۳۴؛ المغازی، ج ۲، ص: ۴۹۶؛ تاریخ‌نامه طبری، ج ۳، ص: ۱۹۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص: ۵۷؛ السیره النبویه (لابن هشام)، ج ۲، ص: ۲۳۳.

باشد، و چه مخالف آن؛ بلکه تأویل از قبیل امور خارجی است. البته نه هر امر خارجی، تا توهم شود که مصداق خارجی يك آیه هم تأویل آن آیه است؛ بلکه امر خارجی مخصوصی که نسبت آن به کلام، نسبت ممثل به مثل و نسبت باطن به ظاهر باشد...

تأویل حقیقتی است واقعی که بیانات قرآنی چه احکامش، و چه مواعظش، و چه حکمت‌هایش مستند به آن است، چنین حقیقتی در باطن تمامی آیات قرآنی هست، چه محکمش و چه متشابهاش. و نیز بگوییم که این حقیقت از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد نیست، بلکه امور عینی است که از بلندی مقام ممکن نیست در چار دیواری شبکه الفاظ قرار گیرد، و اگر خدای تعالی آنها را در قالب الفاظ و آیات کلامش در آورده در حقیقت از باب «چون که با کودک سر و کارت فتاد» است، خواسته است ذهن بشر را به گوشه‌ای و روزه‌ای از آن حقایق نزدیک سازد. در حقیقت، کلام او به منزله مثل‌هایی است که برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصد گوینده زده می‌شود، تا مطلب بر حسب فهم شنونده روشن گردد.<sup>۱</sup>

**[۳۱]** «لَمَّا أَنْهَرَمُ النَّاسُ يَوْمَ الْجَمَلِ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع مُنَادِيًا يَنَادِي أَنْ لَا يُجْهَرُوا عَلَيَّ جَرِيحٌ وَلَا يُتَعَمَّرُوا مُدْبِرًا.» و در روایت دیگر آمده است که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُجْهَرُوا عَلَيَّ جَرِيحٌ وَلَا تَكْشِفُوا عَوْرَةَ وَلَا تُهَيِّجُوا امْرَأَةً وَلَا تَمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ.»<sup>۲</sup>

### [۳۲] روایت اول:

«... عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ... [قَالَ:] كَتَبَ إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ يَسْأَلُنِي عَنْ عَشْرِ مَسَائِلَ أَوْ تِسْعَةٍ فَدَخَلْتُ عَلَيَّ أَحْيَى فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ ابْنِ أَكْثَمَ كَتَبَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي عَنْ مَسَائِلَ أَفْتِيهِ فِيهَا فَضْحِكٌ ثُمَّ قَالَ فَهَلْ أَفْتَيْتَهُ قُلْتُ لَا قَالَ وَ لِمَ قُلْتُ لَمْ أَعْرِفْهَا قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ كَتَبَ إِلَيَّ ... أَخْبَرَنِي عَنْهُ لِمَ قَتَلَ أَهْلَ صِفِّينَ وَ أَمَرَ بِذَلِكَ مُقْبِلِينَ وَ مُدْبِرِينَ وَ أَجَارَ عَلَيَّ جَرِيحَهُمْ وَ يَوْمَ الْجَمَلِ غَيْرَ حُكْمَهُ لَمْ يَقْتُلْ مِنْ جَرِيحِهِمْ وَ لَا مِنْ دَخَلَ دَارًا وَ لَمْ يُجْزِ عَلَيَّ جَرِيحَهُمْ وَ لَمْ يَأْمُرْ بِذَلِكَ وَ مَنْ أَلْقَى سَيْفَهُ أَمَنَهُ لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ؟ فَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ صَوَابًا كَانَ الثَّانِي خَطَاءً فَقَالَ ع أَكْتُبُ ... وَ أَمَا قَوْلُكَ عَلَيَّ قَتَلَ أَهْلَ صِفِّينَ مُقْبِلِينَ وَ مُدْبِرِينَ وَ أَجَارَ عَلَيَّ جَرِيحَهُمْ وَ يَوْمَ الْجَمَلِ لَمْ يَنْتَعِ مُؤَلِيًّا وَ لَمْ يُجْزِ عَلَيَّ جَرِيحٌ وَ مَنْ أَلْقَى سَيْفَهُ أَمَنَهُ وَ مَنْ دَخَلَ دَارَهُ أَمَنَهُ فَإِنَّ أَهْلَ الْجَمَلِ قَتَلُوا إِمَامَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا وَ إِنَّمَا رَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ غَيْرَ مُحَارِبِينَ وَ لَا مُحْتَالِينَ وَ لَا مُتَجَسِّسِينَ وَ لَا مُنَابِذِينَ وَ قَدْ رَضُوا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ فَكَانَ الْحُكْمُ رَفْعَ السِّيفِ وَ الْكَفَّ عَنْهُمْ إِذَا لَمْ يَطْلُبُوا عَلَيْهِ أَعْوَانًا وَ أَهْلَ صِفِّينَ يَرْجِعُونَ إِلَى فِتْنَةٍ مُسْتَعِدَّةٍ وَ إِمَامٍ لَهُمْ مُنْتَصِبٍ يَجْمَعُ لَهُمُ السَّلَاحَ مِنَ الدُّرُوعِ وَ الرِّمَاحِ وَ السُّيُوفِ وَ

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص: ۷۱ و ۷۵.

۲. الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة، ص: ۳۴۲ و ۴۰۵.

يَسْتَعِدُّ لَهُمُ الْعَطَاءَ وَيَهَيِّئُ لَهُمُ الْأَنْزَالَ وَيَتَفَقَّدُ جَرِيحَهُمْ وَيَجْبُرُ كَسِيرَهُمْ وَيُدَاوِي جَرِيحَهُمْ وَيَحْمِلُ رَجَلَتَهُمْ وَيَكْسُو حَاسِرَهُمْ وَيُرُدُّهُمْ فَيَرْجِعُونَ إِلَى مُحَارَبَتِهِمْ وَقِتَالِهِمْ لَا يُسَاوِي بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ فِي الْحُكْمِ وَ لَوْلَا عَلِيُّ ع وَ حُكْمُهُ لِأَهْلِ صِفِّينَ وَ الْجَمَلِ لَمَا عُرِفَ الْحُكْمُ فِي عَصَاةِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ لَكِنَّهُ شَرَحَ ذَلِكَ لَهُمْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْهُ يُعْرَضْ عَلَى السَّيْفِ أَوْ يَتَوَبَ مِنْ ذَلِكَ...»<sup>۱</sup>

ترجمه: «از موسی<sup>۲</sup> بن محمد بن علی بن موسی نقل شده که گفته است: یحیی بن اکثم برایم نامه نوشت و درباره ده یا نه مسأله از من پرسید. من به حضور برادر خویش [امام هادی علیه السلام] رفتم و گفتم: فدایت شوم، این اکثم برایم نامه‌ای نوشته و در آن پیرامون مسأله‌هایی چند پرسیده است تا در آنها فتوا دهم. برادرم لبخندی زد و پرسید: آیا به او نظری هم داده‌ای؟ گفتم: نه. پرسید: چرا؟ گفتم: پاسخ نمی‌دانسته‌ام. پرسید: آن مسأله‌ها کدامند؟ گفتم: به من نوشته است که... چرا علی علیه السلام در پیکار صفین همه سپاهیان دشمن را کشت و فرمود هر کدام از آنان را که می‌توانند، بکشند؛ خواه پشت کرده باشد و خواه رو به پیکار آورده باشد، چونان که اجازه داد بر پیکر مجروحانشان نیز بگذرند و آنان را بکشند، در حالی که در پیکار جمل فرمان خود تغییر داد، نه کسی از مجروحانشان را کشت، نه به سرای کسی درآمد، نه بر مجروحانشان تازاند، نه به چنین کاری فرمان داد و حتی فرمود هر کس شمشیر خویش بيفکند در امان است؟ چرا چنین کرد؟ اگر آن روش نخست درست بود، ناگزیر این روش دوم نادرست است! راوی گوید: امام علیه السلام فرمود: بنویس...

و اما اینکه گفتم «علی سپاهیان صفین را، خواه آنان که به پیکار روی می‌آوردند و خواه آنان که می‌گریختند، کشت و بر مجروحانشان تازاند، اما در پیکار جمل هیچ گریزانی را تعقیب نکرد، به هیچ مجروحویی تازاند و او را نکشت و هرکس را که شمشیر خویش افکند و هرکس را که به سرای خود درآمد امان داد» این از آن روی بوده است که پیشوای سپاهیان جمل کشته شده بود و پایگاهی نداشتند تا بدان بازگردند. آن مردم درحالی به خانه‌های خویش برگشتند که دیگر آهنگ پیکار نداشتند، خدعه جنگی به کار نبسته بودند، قصد جاسوسی نداشتند و پیمان نیز نمی‌شکستند و بدان خرسند بودند که دست از پیکار با آنان برداشته شود. درباره چنین کسانی حکم آن است که اگر درصدد گردآوردن یاران و صف‌آراستن در برابر امام نباشند، از پیکار با ایشان دست بدارند و شمشیر از ایشان برگیرند. اما سپاهیان صفین به سوی گروهی آماده و پیشوایی بر کرسی نشسته بازمی‌گشتند

۱. الإختصاص، ص: ۹۱ و ۹۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۷۵؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۴۰۵.

۲. مقصود، ابوالاحمد موسی بن محمد بن علی، مشهور به «مبرقع» برادر تنی امام هادی علیه السلام است. مادر امام هادی علیه السلام و امامزاده موسی مبرقع، کنیزی به نام سمانه مغربیه بود.

که برایشان ابزار پیکار از زره تا نیزه و شمشیر فراهم می‌ساخت، برایشان توشه مهیا می‌کرد، آنان را مقرر می‌داد، به مجروحانشان رسیدگی می‌کرد و به درمانشان می‌پرداخت و مرهم بر زخمشان می‌نهاد، پیادگانشان را مرکب می‌داد، برهنگانشان را می‌پوشاند و بدین‌سان، آنان دیگر بار به پیکار بازمی‌گشتند و می‌جنگیدند. از همین روی، این دو گروه حکمی یکسان ندارند. اگر علی علیه السلام و این داوری‌اش درباره پیکارجویان جمل و صفین نبود، حکم الهی درباره نافرمانان اهل توحید دانسته نمی‌شد. اما علی علیه السلام آن را روشن ساخت. پس هرکه از امام روی برتابد، مخاطب شمشیر است. مگر آن‌که توبه کند...»<sup>۱</sup>

### روایت دوم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدَّافٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا هَرَمَ النَّاسُ يَوْمَ الْجَمَلِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا تَتَّبِعُوا مُوَلِّيَا وَلَا تُجِيرُوا عَلِيَّ جَرِيحَ وَمَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفِّينَ قَتَلَ الْمُقْبِلَ وَالْمُدْبِرَ وَأَجَازَ عَلِيَّ جَرِيحَ فَقَالَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ هَذِهِ سِيرَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْجَمَلِ قُتِلَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ قَانِمًا بِعَيْنِهِ وَكَانَ قَانِدُهُمْ»<sup>۲</sup>

ترجمه: «روزی که شورشیان جنگ جمل هزیمت شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فراریان جنگی را تعقیب نکنید. مجروحین جنگی را از دم تیغ مگذرانید. هرکس به خانه‌اش پناه ببرد و در را ببندد در امان است. و در روز صفین، حمله‌کننده و فرارکننده هردو را کشت و مجروحین جنگی را از دم تیغ گذراند. ابان بن تغلب از راوی حدیث می‌پرسد: آیا این دو سیره جنگی باهم تناقض ندارند؟ راوی حدیث می‌گوید: نه. (زیرا در جنگ جمل، رهبران جنگ - یعنی طلحه و زبیر - کشته شدند؛ ولی در جنگ صفین، رهبر سپاه شام - یعنی معاویه - همچنان زنده بود و سپاه را رهبری می‌کرد).»<sup>۳</sup>

[۳۳] مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر آیه شریفه «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۱۹۳/بقره) می‌فرماید:

«این آیه همانطور که قبلاً گفتیم مدت قتال را تحدید می‌کند، و کلمه فتنه در لسان این آیات به معنای شرك است، به اینکه بتی برای خود اتخاذ کنند، و آن را بپرستند، آن طور که مشرکین مکه مردم را وادار به آن می‌کردند، دلیل اینکه گفتیم فتنه به معنای شرك است جمله «وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» است، و آیه مورد بحث نظیر آیه «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً... وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعَمَ

۱. اختصاص (ترجمه صابری)، ص: ۱۱۶ و ۱۲۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص: ۳۳؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص: ۲۷۴.

۳. گزیده کافی، ج ۴، ص: ۲۲۳.

الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» است که می‌فرماید با مشرکین قتال کنید تا زمانی که دیگر شرکی باقی نماند حال اگر پشت کردند بدانید که سرپرست شما تنها خداست، که چه خوب سرپرست و چه خوب یابوری است.

و آیه نامبرده این دلالت را دارد که قبل از قتال باید مردم را دعوت کرد، اگر دعوت را پذیرفتند که قتالی نیست، و اگر دعوت را رد کردند آن وقت دیگر ولایتی ندارند، یعنی دیگر خدا که نعم الولی و نعم النصیر است ولی و سرپرست ایشان نیست و دیگر یاریشان نمی‌کند، چون خدا تنها بندگان مؤمن خود را یاری می‌فرماید. و معلوم است که منظور از قتال این است که دین برای خدا به تنهایی شود و قتالی که چنین هدفی دارد و تنها به این منظور صورت می‌گیرد معنا ندارد بدون دعوت قبلی به دین حق که اساسش توحید است آغاز شود.

از آنچه گفتیم این معنا روشن شد که آیه شریفه به وسیله آیه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» نسخ نشده به این گمان که آیه مورد بحث می‌فرماید تا محو آخرین اثر فتنه و نابودی آخرین فرد مشرک و اهل کتاب با ایشان قتال کنید، و آیه سوره توبه می‌فرماید اگر تن به ذلت دادند و جزیه پرداختند دست از قتالشان بردارید پس این آیه ناسخ آیه مورد بحث است. ما گفتیم که آیه مورد بحث اصلاً ربطی به اهل کتاب ندارد تنها مشرکین را در نظر دارد و مراد از اینکه فرمود: «تا آنکه دین برای خدا شود» این است که مردم اقرار به توحید کنند و خدا را بپرستند و اهل کتاب اقرار به توحید دارند هر چند که توحیدشان توحید نیست و این اقرارشان در حقیقت کفر به خدا است هم چنان که خدای تعالی در این باره فرموده: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» ایشان ایمان به خدا و روز جزا ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق متدین نمی‌شوند و لیکن اسلام به همین توحید اسمی از ایشان قناعت کرده، مسلمین را دستور داده با ایشان قتال کنند تا حاضر به جزیه شوند و در نتیجه کلمه حق بر کلمه آنان مسلط گشته دین اسلام بر همه ادیان قاهر شود.<sup>۱</sup>

**[۳۴]** تخریب کعبه معظمه، یک‌بار در سال ۶۴ هجری و در زمان خلافت یزید، توسط سپاه شام صورت گرفت<sup>۲</sup>؛ و مرتبه دوم در سال ۷۲ هجری و در زمان خلافت مروان بن حکم، توسط حجاج بن یوسف ثقفی به وقوع پیوست.<sup>۳</sup>

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص: ۹۰.

۲. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص: ۷۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۲۵۱.

۳. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص: ۳۸؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص: ۳۵۰.

**[۳۵]** شاه سلطان حسین صفوی، یا شاه حسین یکم، (۱۱۳۹-۱۰۷۹ق) نهمین پادشاه سلسله صفویان بود. او فرزند و جانشین سلیمان یکم بود و به مدت ۲۹ سال سلطنت کرد. راحت‌طلبی و ناکارآمدی سیاسی وی در حمله محمود افغان، موجب ازدست‌رفتن تاج و تخت سلطنت صفویان شد. اشرف افغان که جانشین محمود افغان شد، در سال ۱۱۳۹ق به علت حمایت سلطان عثمانی از شاه سلطان حسین، دستور قتل شاه سلطان حسین را صادر کرد. او را در اصفهان کشتند، سرش را برای اشرف افغان فرستادند و پیکرش را در قم به خاک سپردند.

### **[۳۶]** مقام معظم رهبری علیه‌السلام می‌فرمایند:

«اگر آن روز که شاه سلطان حسین در مقابل افغان‌ها با این بهانه که اگر تسلیم نشویم و دروازه اصفهان را در مقابل هجوم آنها باز نکنیم، ممکن است عده‌ای کشته شوند، بر مردان غیوری که در اصفهان آن روز بودند - چه انسان‌های غیرتمند سپاهی و چه مردم عادی - تکیه می‌کرد و می‌گفت من در مقابل دشمن تسلیم نمی‌شوم، قطعاً عده کمتری از ملت ایران، از مردم اصفهان و از مردمی که در حمله افغان‌ها ازدست‌رفتند، کشته می‌شدند و ملت ایران آن ذلت و ننگ را هم تحمل نمی‌کرد. البته امروز شرایط، شرایط دیگر و دشمن هم دشمن دیگری است؛ اما اصل عدم تسلیم در مقابل زیاده‌خواهی دشمن و اینکه هرگونه تسلیم و نرمش، او را تشویق خواهد کرد، پابرجاست. این اصل، همیشگی است.»<sup>۱</sup>

### در جای دیگر می‌فرمایند:

«شما تصور کنید اگر شاه سلطان حسین صفوی به‌جای اینکه دروازه‌های اصفهان را بر روی مهاجمان می‌گشود - بعد از ورود مهاجمان هم خودش به دست خودش تاج شاهی را روی سرشان می‌گذاشت - فکر می‌کرد که اگر به فکر خودم هستم، یک جان بیشتر ندارم و این قدر هم عمر کرده‌ام، مگر دیگر چقدر عمر خواهیم کرد؟ اگر به فکر مردم هستم، که در صورت تسلیم کردن شهر اصفهان، بلایی بر سر مردم خواهد آمد که از بلایی که در صورت جنگیدن با مهاجمان بر سرشان می‌آید، کمتر نیست، هرگز شهر را تسلیم نمی‌کرد. تاریخ اصفهان را نگاه کنید و ببینید بعد از آنکه مهاجمان وارد اصفهان، کاشان، مناطق مرکزی ایران، فارس و مناطق دیگر شدند، چه بلایی بر سر این مردم آوردند و چه کشتاری بعد از تسلیم شدن مردم کردند! مهاجمان نگفتند که چون خودتان تسلیم شدید، پادشاهان این است که همه‌تان در امن و امان زندگی کنید. امروز هم همین‌طور است. امروز هم شما ببینید در عراق با مردم چه می‌کنند! هر جایی که اینها سیطره پیدا کنند، کارشان همین

۱. بیانات در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی؛ مورخ: ۱۳۸۲/۰۲/۲۲.

است. اگر شاه سلطان حسین این‌گونه فکر کرده بود که يك جان که ارزشی ندارد، هزار جان را انسان برای حاکمیت اسلام، رضای خدا و سربلندی مردم فدا می‌کند و آن بلایی که قرار است در صورت تسلیم من بر سر مردم بیاید، سخت‌تر و توأم با ذلت است، اما آن بلایی که در صورت مقاومت پیش می‌آید، دست‌کم بدون ذلت است، وارد میدان جنگ می‌شد و می‌جنگید. بنده به دلیل اراده ایستادگی در مردم، احتمال قوی‌ام این است که اصفهان به دست مهاجمان نمی‌افتاد.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌فرمایند:

«آن روزی که شهر اصفهان در دوره شاه سلطان حسین مورد غارت قرار گرفت و مردم قتل‌عام شدند و حکومت باعظمت صفوی نابود شد، خیلی از افراد غیور بودند که حاضر بودند مبارزه و مقاومت کنند؛ اما شاه سلطان حسین ضعیف بود. اگر جمهوری اسلامی دچار شاه سلطان حسین‌ها بشود، دچار مدیران و مسئولانی بشود که جرأت و جسارت ندارند؛ در خود احساس قدرت نمی‌کنند، در مردم خودشان احساس توانائی و قدرت نمی‌کنند، کار جمهوری اسلامی تمام خواهد بود.»<sup>۲</sup>

[۳۷] «و عظم عند ذلك البلاء، و اشتد الخوف، و أتاهم عدوهم من فوقهم، و من أسفل منهم، حتى ظن المؤمنون كل الظن، و نجم النفاق من بعض المنافقين، حتى قال معتب بن قشير، أخو بني عمرو بن عوف: كان محمد يعدنا أن نأكل كنوز كسرى و قيصر، و أهدنا اليوم لا يأمن على نفسه أن يذهب إلى الغائط.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «و بلیه بزرگ شد و ترس فزونی گرفت و دشمن از بالا و زیر بیامد و مؤمنان گمان‌های ناروا کردند و نفاق منافقان نمایان شد تا آنجا که مُعْتَب بن قُشَيْر گفت: «محمد به ما وعده می‌دهد که گنج‌های کسری و قیصر را می‌خوریم اما به قضای حاجت نمی‌توانیم رفت!»<sup>۴</sup>

[۳۸] «در مجمع البیان ذیل آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ» گفته: این آیات درباره ابی‌سفیان بن حرب، و عکرمه بن ابی‌جهل، و ابی‌الاعور سلمی، نازل شده، که وقتی جنگ احد تمام شد، از رسول خدا ﷺ امان گرفتند، و سپس به مدینه آمده بر عبد الله بن ابی‌وارد شدند، و آنگاه بوسیله میزبان خود از رسول خدا ﷺ رخصت خواستند تا با آن جناب گفتگو کنند، بعد از کسب اجازه به اتفاق میزبان و عبد الله

۱. بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ مورخ: ۱۳۸۲/۰۳/۰۷.

۲. بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت؛ مورخ: ۱۳۸۷/۰۹/۲۴.

۳. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة و...، ج ۸، ص: ۳۷۳؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص: ۱۰۴؛ السيرة النبوية (لابن هشام)، ج ۲، ص: ۲۲۲؛ المغازي، ج ۲، ص: ۴۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۵۱؛ تاریخ الطبري، ج ۲، ص: ۵۷۲.

۴. ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص: ۱۰۷۳.

بن سعید بن ابی‌سرح، و طعنه بن ابی‌ریق، به خدمت آن جناب رفتند، و گفتند: ای محمد! تو دست از خدایان ما بردار، و «لات» و «عزی» و «منات» را ناسزا مگو، و چون ما معتقد باش که این خدایان شفاعت می‌کنند کسی را که آنها را بپرستد، ما نیز دست از پروردگار تو برمی‌داریم. این سخن، سخت بر رسول خدا ﷺ گران آمد، عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله اجازه بده تا هم‌اکنون گردنشان را بزنی، فرمود: آخر من به ایشان امان داده‌ام، ناگزیر دستور داد تا از مدینه بیرونشان کنند، آنگاه می‌گوید: آیه «وَ لَا تُطْعِ الْكٰفِرِيْنَ» در این باره نازل شد، که مراد از کافرین کفار اهل مکه ابوسفیان و ابوعور سلمی و عکرمه است، و مراد از «وَ الْمُنافِقِيْنَ» ابن ابی، و ابن سعید، و طعنه می‌باشد.<sup>۱</sup>

**[۳۹]** «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: ذَكَرَ أَحَدُهُمَا أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ غَنِيمَةِ حُنَيْنٍ وَ كَانَ يُعْطِي الْمَوْلَةَ قُلُوبُهُمْ يُعْطِي الرَّجُلَ مِنْهُمْ مِائَةَ رَاحِلَةٍ وَ نَحْوَ ذَلِكَ وَ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَيْثُ أَمَرَ فَأَتَاهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ قَدْ أَرَاغَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ زَانَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مَا عَدَلْتَ حِينَ قَسَمْتَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَيْلَكَ مَا تَقُولُ أَلَا تَرَى قَسَمْتُ الشَّاةَ حَتَّى لَمْ يَبَقَ مَعِيَ شَاةٌ أَوْ لَمْ أَقْسِمِ الْبَقْرَ حَتَّى لَمْ يَبَقَ مَعِيَ بَقْرَةٌ وَاحِدَةٌ أَوْ لَمْ أَقْسِمِ الْإِبِلَ حَتَّى لَمْ يَبَقَ مَعِيَ بَعِيرٌ وَاحِدٌ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَهُ ائْتِرْكُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى نَضْرِبَ عَنْقَ هَذَا الْحَبِيبِ فَقَالَ لَا هَذَا يَخْرُجُ فِي قَوْمٍ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجُوزُ تَرَاثِيهِمْ بَلَى قَاتِلُهُمْ غَيْرِي.»<sup>۲</sup>

**[۴۰]** به عنوان نمونه، به چند روایت از روایاتی که به تعریف و تمجید افراد حاضر در جنگ بدر پرداخته‌اند، اشاره می‌کنیم:

#### روایت اول:

ابن حجر عسقلانی (از علمای بزرگ شافعی) در کتاب خود می‌نویسد: «قد ثبت أنه صَلَّى اللهُ عليه وسلم قال: لا يدخل النار أحد شهد بدرا و الحديبية.»<sup>۳</sup>

#### روایت دوم:

و نیز در جای دیگر می‌نویسد: «روى مسلم وغيره من طريق أبي الزبير عن جابر أنّ عبدا لحاطب بن أبي بلعنة جاء يشكو حاطبا، فقال: يا رسول الله، ليدخلن حاطب النار. فقال: لا، فإنه شهد بدرا و الحديبية.»<sup>۴</sup>

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص: ۴۱۹؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۵۲۵.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۹۲.

۳. الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص: ۵۱۷.

۴. همان، ج ۲، ص: ۵.

روایت سوم:

ابوبکر بیهقی (از محدثین و فقهای شافعی) در کتاب خود می‌نویسد: «سأل جبریل النبی صلی الله علیه و سلم کیف أهل بدر فیکم؟ قال: خيارنا، قال: و كذلك من شهد بدرا من الملائكة هم خيار الملائكة، هم خيار الملائكة. رواه البخاري في الصحيح عن سليمان بن حرب.»<sup>۱</sup>

روایت چهارم:

ابن سید الناس (از مورخین و محدثین و فقیهان شافعی) در کتاب خود می‌نویسد: «روينا من طريق البخاري: حدثني إسحق بن إبراهيم قال: أنا جرير عن يحيى بن سعيد بن معاذ بن رفاعة بن رافع الزرقی عن أبيه و كان أبوه من أهل بدر قال: جاء جبریل إلى النبی صلی الله علیه و سلم فقال: ما تعدون أهل بدر فیکم؟ قال: من أفضل المسلمين أو كلمة نحوها، قال: و كذلك من شهد بدرا من الملائكة.»<sup>۲</sup>

[۴۱] «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي وَفَّتِ الظَّهيرةَ وَ أَمَرَ بِنَصْبِ خَيْمَةٍ وَ أَمَرَ عَلِيًّا ع أَنْ يَدْخُلَ فِيهَا وَ أَوَّلُ مَنْ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص هُمَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَلَمْ يَقُومَا إِلَّا بَعْدَ مَا سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَلْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ هَذِهِ الْبَيْعَةُ فَأَجَابَهُمَا نَعَمْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَلَا وَ اعْلَمَا أَنَّ مَنْ نَقَضَ هَذِهِ الْبَيْعَةَ كَافِرٌ وَ مَنْ لَمْ يَطِيعْ عَلِيًّا كَافِرٌ فَإِنَّ قَوْلَ عَلِيٍّ قَوْلِي وَ أَمْرُهُ أَمْرِي فَمَنْ خَالَفَ قَوْلَ عَلِيٍّ وَ أَمْرَهُ فَقَدْ خَالَفَنِي وَ بَعْدَ مَا أَكَّدَ عَلَيْهِمْ هَذَا الْكَلَامَ أَمَرَهُمْ بِالْإِسْرَاعِ فِي الْبَيْعَةِ فَفَعَلُوا وَ دَخَلَا عَلَى عَلِيٍّ ع وَ بَايَعَاهُ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ عُمَرُ عِنْدَ الْبَيْعَةِ بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ظهر پیا خاست و دستور داد تا خیمه‌ای نصب کردند، و به علی علیه السلام دستور داد تا داخل آن شود. اول کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان دستور داد تا با حضرتش به امارت مؤمنان بیعت کنند، ابوبکر و عمر بودند. آن دو بلند نشدند مگر بعد از آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا این بیعت به امر خداست؟ حضرت جواب داد: آری، از امر خداوند جل و علا است، و بدانید که هر کس این بیعت را بشکند کافر است، و هر کس از علی علیه السلام اطاعت نکند کافر است، چرا که سخن علی سخن من، و امر او امر من است. هر کس با سخن علی و امر او مخالفت کند با من مخالفت کرده است. بعد از آنکه حضرت این سخن را بر آنان تأکید کرد دستور داد تا هر چه زودتر بیعت کنند. آن دو برخاستند و نزد علی علیه السلام رفتند و بعنوان «امیرالمؤمنین» با او بیعت کردند. عمر هنگام بیعت گفت: «خوشا به

۱. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، ج ۳، ص: ۱۵۱.

۲. عيون الأثر، ج ۱، ص: ۳۳۳.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالي، ج ۲، ص: ۸۲۹.

حالت یا علی، صاحب اختیار من و هر مرد و زن مؤمنی شدی.»<sup>۱</sup>

[۴۲] «وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّمْيِيزِ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ...» معنای این آیه روشن است، و میان آن و آیه «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ التَّقَاتِ فَتَةً تَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ» (۱۳/آل عمران) بنا بر اینکه اشاره باشد به واقعه بدر، هیچ منافاتی وجود ندارد. برای اینکه اندک‌نشان‌دادنی که در آیه مورد بحث است مقید شده به جمله «إِذِ التَّمْيِيزِ» و با همین قید، تنافی برداشته شده، گویا خدای سبحان مؤمنین را در اولین برخورد به نظر مشرکین اندک نشان داده، تا مغرور شده و ایشان را غیر قابل اعتناء تلقی کند و همین معنا ایشان را بر پیاده‌شدن و جنگیدن دلیر کند، ولی وقتی دست به کار جنگ شده و در هم آمیختند، خداوند همان مؤمنین را که تا آن موقع به نظرشان اندک می‌آمد در نظرهایشان بسیار و دو برابر وانمود، و همین معنا باعث شد که عزیمت‌هایشان سست گشته و دل از دست داده و در نتیجه شکست خوردند.»<sup>۲</sup>

[۴۳] «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ... فَسَرَّبُوا مِنْهُ إِلَّا ثَلَاثِمِائَةً وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْهُمْ مَنْ اعْتَرَفَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَشْرَبْ فَلَمَّا بَرَزُوا قَالَ الَّذِينَ اعْتَرَفُوا لَنَا طَافَةً لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ وَ قَالَ الَّذِينَ لَمْ يَعْتَرِفُوا كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «همه آشامیدند جز سیصدوسیزده نفر، که برخی یک مشت نوشیدند و برخی اصلاً نچشیدند و اینان بودند که به پیکار رفتند. آنان که یک مشت نوشیده بودند گفتند: ما عده اندک تاب مقاومت با جالوت نداریم. و آنان که اصلاً نچشیدند گفتند: چه بسیار شد که گروه اندک بر گروه انبوه چیره شد با رخصت حق و خدا با صابران است.»<sup>۴</sup>

[۴۴] در قرآن برای اثبات معجزه‌بودن قرآن، منکران، به مبارزه دعوت شده‌اند و از آنها خواسته شده که اگر قرآن را از جانب خداوند نمی‌دانند، همانندی برای آن بیاورند که اصطلاحاً به آن «تحدی به قرآن» گفته می‌شود. قرآن در شش آیه، به تحدی دعوت نموده که در سه دسته، قابل تقسیم است:

### دسته اول: تحدی به کل قرآن

– در آیه شریفه ۳۴ از سوره مبارکه طور می‌فرماید: فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؛ «پس اگر [در ادعای خود] راستگوئید، سخنی مانند آن بیاورید.»

۱. أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۵۱۳.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص: ۱۲۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۸، ص: ۳۱۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۱۳۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۲۳۶.

۴. گزیده کافی، ج ۶، ص: ۴۰۲.

- در آیه شریفه ۴۹ از سوره مبارکه قصص می فرماید: قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ «بگو: [بنا بر ادعای شما چنانچه تورات و قرآن از جانب خدا نیست] اگر راست می گوید کتابی از نزد خدا بیاورید که هدایت کننده تر از این دو باشد تا آن را پیروی کنم.»

- در آیه شریفه ۸۸ از سوره مبارکه اسراء می فرماید: قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا وَكُنْ لَهُمْ لِبَعْضِ ظَهِيرًا؛ «بگو: قطعاً اگر جن و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

#### دسته دوم: تحدی به ده سوره

- در آیه شریفه ۱۳ از سوره مبارکه هود می فرماید: أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ «بلکه [در برابر همه قرآن می ایستند و] می گویند: او این قرآن را از نزد خود ساخته [و به خدا نسبت می دهد] بگو: اگر راستگوید، شما هم ده سوره مانند آن بیاورید و هر کس را غیر خدا می توانید به یاری خود دعوت کنید.»

#### دسته سوم: تحدی به یک سوره

- در آیه شریفه ۳۸ از سوره مبارکه یونس می فرماید: أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ «ولی [این سبک مغزان بی منطق، در عین روشن بودن حقیقت] می گویند: [پیامبر] آن را به دروغ بافته است. بگو: پس اگر [در ادعای خود] راستگو هستید، سوره ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می توانید [برای این کار] به یاری خود دعوت کنید.»

- در آیه شریفه ۲۳ از سوره مبارکه بقره می فرماید: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ «و اگر در آنچه ما بر بنده خود [محمد صلی الله علیه و آله] نازل کرده ایم، شک دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره ای مانند آن بیاورید، و [برای این کار] غیر از خدا، شاهدان و گواهان خود را [از فصحا و بلغای بزرگ عرب به یاری] فرا خوانید، اگر [در گفتار خود که این قرآن ساخته بشر است نه وحی الهی] راستگوید.»

[۴۵] مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان، ذیل تفسیر آیه شریفه ۶۴ سوره مبارکه مائده

می‌فرماید:

«و في قوله تعالى: ﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ ما لا يخفى من الدلالة على بقاء أمّتهم إلى آخر الدنيا.»<sup>۱</sup>  
ترجمه: «و در جمله «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» نکته‌ایست و آن اینکه این امت تا قیامت باقی خواهند ماند و منقرض نخواهند شد.»<sup>۲</sup>

حضرت آیه‌الله جوادی آملی<sup>۳</sup> نیز در تفسیر تسنیم، ذیل تفسیر آیه ۱۴ سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

«تعبیر (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) درباره یهود و نصارا نشان می‌دهد که پیروان این دو آیین تا قیامت هستند و با یکدیگر اختلاف دارند. هم‌اکنون نیز بسیاری از جنگ‌ها را اقوام مختلف مسیحیت تشکیل می‌دهند و آنان با یکدیگر و با یهودی‌ها و مسلمانان نیز اختلاف دارند.

قیامت، یا همان روز ظهور حضرت ولی عصر<sup>۴</sup> است که از اشراف الساعه به‌شمار می‌آید؛ یا آخرت است. بر این پایه، هنگام ظهور آن حضرت<sup>۵</sup> نیز آنها با یکدیگر اختلاف دارند و چنین نیست که همه آنها مسلمان شوند، بلکه عده‌ای جزیه می‌پردازند و گروهی منافقانه زندگی می‌کنند و وجود مبارک آن حضرت<sup>۶</sup> را نیز با همکاری بداندیشان دیگر شهید خواهند کرد...

تذکر: کلمه «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یا متعلق به اغراء است؛ یا مرتبط به عداوت و بغضاء. به هر روی، کینه‌توزی این گروه تا قیامت استمرار دارد.»<sup>۳</sup>

و نیز در ذیل تفسیر آیه ۶۴ سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

«از دیگر اوصاف رذیله و کيفری یهود، ناسازگاری آنان با یکدیگر است؛ عداوت و کینه‌ای که تا قیامت دامنگیر آنهاست... تعبیر (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) نشان می‌دهد که یهود و نصارا تا روز قیامت هستند.»<sup>۴</sup>

[۴۶] در کتاب «بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم»، یک باب تحت عنوان «باب في

الأئمة من آل محمد ع أنهم إذا ظهروا و حكموا بحكومة آل داود ع» بیان شده که مشتمل است بر روایاتی که در این زمینه می‌باشد؛ از جمله:

**روایت اول:**

«عَنْ أَبَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنِّي رَجُلٌ يَحْكُمُ بِحُكْمَةِ

۱. الميزان في تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۳۶.

۲. ترجمه تفسیر الميزان، ج ۶، ص: ۵۰.

۳. تسنیم، ج ۲۲، ص: ۱۷۳.

۴. همان، ج ۲۳، ص: ۲۳۳ و ۲۳۶.

آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُ عَنْ بَيْتِهِ يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حُكْمَهَا.»<sup>۱</sup>

روایت دوم:

«إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ بَيْتَهُ.»<sup>۲</sup>

[۴۷] «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ... وَ قَالَ إِنَّ دَاوُدَ ع قَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَقَّ كَمَا هُوَ عِنْدَكَ حَتَّى أَقْضِيَ بِهِ فَقَالَ إِنَّكَ لَا تُظَيِّقُ ذَلِكَ فَالْحَقَّ عَلَى رَبِّهِ حَتَّى فَعَلَ فَجَاءَهُ رَجُلٌ يَسْتَعْدِي عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا أَخَذَ مَالِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع أَنَّ هَذَا الْمُسْتَعْدِي قَتَلَ أَبَا هَذَا وَ أَخَذَ مَالَهُ فَأَمَرَ دَاوُدَ ع بِالْمُسْتَعْدِي فَقَتَلَ وَ أَخَذَ مَالَهُ فَدَفَعَهُ إِلَى الْمُسْتَعْدَى عَلَيْهِ قَالَ فَعَجِبَ النَّاسُ وَ تَحَدَّثُوا حَتَّى بَلَغَ دَاوُدَ ع وَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَا كَرِهَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْفَعَ ذَلِكَ فَفَعَلَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَضْفُهُمْ إِلَى اسْمِي يَحْلِفُونَ بِهِ.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «امام صادق علیه السلام می فرمایند: ... حضرت داوود علیه السلام عرضه داشت: ای خدای من! حق را آنگونه که نزد توست، به من نشان ده تا طبق آن حکم کنم! خداوند فرمود: تو طاقت و توان آن را نداری. داوود علیه السلام اصرار ورزید تا اینکه خداوند، خواسته اش را بر آورد. پس مردی آمد که از دیگری شکایت داشت و گفت: این شخص مالم را گرفته است. خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود که این شاکی، پدر این شخص را کشته و مال او را گرفته است. به دستور داوود علیه السلام شاکی کشته شد. مالش را هم گرفت و به آن شخص داد. مردم تعجب کردند و در این باره سخن گفتند تا خبر به داوود علیه السلام رسید و از این جهت اندوهگین شد. از خداوند خواست تا این حالت را از او باز ستاند. آنگاه خداوند به او وحی فرمود که با بینه و قسم، میان مردم داوری کند.»

[۴۸] روایت اول:

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که به «خطبة البیان» معروف است، می فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ أَحْسَنَ النَّاسِ خَلْقًا وَ خَلْقَةً ثُمَّ إِذَا قَامَ تَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ عَلَى عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَصْحَابِ طَالُوتَ وَ هُمُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ لِيُوثٍ قَدْ خَرَجُوا مِنْ غَابَاتِهِمْ مِثْلَ زَبْرِ الْحَدِيدِ، لَوْ أَنَّهُمْ هَمُّوا بِإِزَالَةِ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي لِأَزَالُوهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا فَهَمُّ الَّذِينَ وَحَدَّوْا اللَّهَ تَعَالَى حَقَّ تَوْحِيدِهِ، لَهُمْ بِاللَّيْلِ أَصْوَاتٌ كَأَصْوَاتِ التَّوَاكُلِ حَزَنًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى، قَوَامَ اللَّيْلِ صَوَامَ النَّهَارِ كَأَنَّمَا رَبَّاهُمْ أَبٌ وَاحِدٌ وَ أُمٌّ وَاحِدَةٌ، قُلُوبُهُمْ مَجْتَمِعَةٌ بِالْمَحَبَّةِ وَ النَّصِيحَةِ، أَلَا وَ إِنِّي لِأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ

۱. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص: ۲۵۸.

۲. همان، ص: ۲۵۹.

۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۴، ص: ۲۷۹.

و أمصارهم»<sup>۱</sup>

روایت دوم:

«... فَيَحْضُرُ الْقَائِمُ فَيَصَلِّي عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، وَ حَوَالِيهِ أَصْحَابُهُ، وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، إِنْ فِيهِمْ لَمَنْ يَسْرِي مِنْ فِرَاشِهِ لَيْلًا، فَيَخْرُجُ وَ مَعَهُ الْحَجَرُ، فَيَلْقِيهِ فَتَعْتَشِبُ الْأَرْضُ.»<sup>۲</sup>

روایت سوم:

«وَ يَقِفُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، فَيَصْرُخُ صَرْخَةً فَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ نَبِيَّيْ وَ أَهْلِ خَاصَّتِي، وَ مَنْ ذَخَرَهُمُ اللَّهُ لِنَصْرَتِي قَبْلَ ظُهُورِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ! انْتُونِي طَانِعِينَ، فَتَرِدُ صَيِّحَتُهُ عَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ فِي مَحَارِبِهِمْ وَ عَلَى فُرُشِهِمْ، فِي سَرَقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا، فَيَسْمَعُونَهُ فِي صَيِّحَةٍ وَاحِدَةٍ، فِي أُذُنِ كُلِّ رَجُلٍ، فَيَجِئُونَ جَمِيعُهُمْ نَحْوَهَا، وَ لَا يَمْضِي لَهُمْ إِلَّا كَلِمَةٌ بِصَرَ حَتَّى يَكُونُوا كُلُّهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ عَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ... وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، بَعْدَةَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ بَدْرٍ.»<sup>۳</sup>

روایت چهارم:

«... ثُمَّ يَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ أَصْحَابَهُ وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ فُرْعَاءَ كَفَّرَعِ الْحَرِيفِ...»<sup>۴</sup>

روایت پنجم:

«فيجمع الله تعالى عسكره في ليلة واحدة و هم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا من أقاصي الأرض»<sup>۵</sup>

[۴۹] روایت اول:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَنْزِلُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمُ الْمَهْدِيُّ تَعَالَى صَلِّ بِنَا فَيَقُولُ أَلَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمْرَاءُ تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ.»<sup>۶</sup>

روایت دوم:

امام رضا<sup>علیه السلام</sup> به نقل از رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> می فرماید:

۱. إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص: ۱۶۵.

۲. دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص: ۴۷۲.

۳. مختصر البصائر، ص: ۴۴۱.

۴. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۸۷.

۵. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص: ۲۱۷.

۶. كشف الغمة في معرفة الأنمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۴۷۴.

«إِذَا خَرَجَ الْمُهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع فَصَلَّى خَلْفَهُ.»<sup>۱</sup>

[۵۰] روایت اول:

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى ع إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِثْتُ جُورًا وَظُلْمًا فَقَالَ ع يَا أَبَا الْقَاسِمِ... يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ مَا تَكُونُوا بَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةٌ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَزَالُ يَمُتُّلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.»<sup>۲</sup>

روایت دوم:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ ع حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَ كَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةٌ آلَافٍ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ...»<sup>۳</sup>

روایت سوم:

«عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع كَمْ يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ ع فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ يَخْرُجُ مَعَهُ مِثْلُ عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَ مَا يَخْرُجُ إِلَّا فِي أُولِي قُوَّةٍ وَ مَا تَكُونُ أُولُو الْقُوَّةِ أَقَلُّ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ.»<sup>۴</sup>

روایت چهارم:

«وَ يُبَايِعُهُ الثَّلَاثُمِائَةُ وَ قَلِيلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَكُونَ فِي مِثْلِ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَ مَا الْحَلَقَةُ قَالَ عَشْرَةٌ آلَافٍ رَجُلٍ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهْرُ الرَّايَةَ الْحَلِيَّةَ وَ يُنْشَرُهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص السَّحَابَةُ وَ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ ص السَّابِغَةُ وَ يَتَّقَلَّدُ بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ص ذِي الْفَقَارِ.»<sup>۵</sup>

[۵۱] مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله عليه در تفسیر شریف المیزان، در معنای واژه «احتناک» می فرماید:

«کلمه «احتناک» به طوری که در مجمع البیان گفته به معنای قطع شدن از ریشه است، و وقتی گفته می شود: «احتناک فلان ما عند فلان من مال او علم، فلانی آنچه مال یا علم نزد فلان کس بود همه

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۰۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۳۷۷.

۳. الغيبة للنعمانی، ص: ۳۰۷.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۶۵۴.

۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۲، ص: ۳۰۷.

را احتناك كرد» معنایش این است که جستجو نموده تا دینار آخرش را از او گرفت، و یا وقتی گفته می‌شود: «احتناك الجراد المزرع، ملخ زراعت را احتناك كرد» معنایش این است که تا دانه آخرش را خورد. بعضی گفته‌اند اصل این کلمه از «حنك» است، وقتی گفته می‌شود: «حنك الدابة بحبلها» معنایش این است که ریسمانی به گردن حیوان بست و او را کشید؛ و ظاهراً معنای آخری معنای اصلی احتناك است، چون احتناك خود به معنای افسار کردن است. و معنای آیه «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» این است که: ابلیس بعد از آنکه سرپیچی کرد دچار غضب الهی شد و گفت: پروردگارا این بود آن کس که مرا به سجده کردن بر وی مامور نمودی؟ و چون انجام ندادم از درگاه خودت دورم ساختی؟ سوگند که اگر تا روز قیامت که مدت عمر بشر در زمین است مرا مهلت دهی فرد فرد ذریه او را افسار می‌کنم مگر اندکی را که بندگان مخلص توانند.<sup>۱</sup>

### ۵۲] روایت اول:

«لَا يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ حَتَّى يُقْتَلَ ثُلُثٌ وَيَمُوتَ ثُلُثٌ وَيَبْقَى ثُلُثٌ»<sup>۲</sup>

ترجمه: «حضرت مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند، مگر زمانی که یک‌سوم مردم کشته شوند، و یک‌سوم دیگر بمیرند، و یک‌سوم باقی بمانند.»

### روایت دوم:

«لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ؛ فَقِيلَ لَهُ: فَإِذَا ذَهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ فَمَا يَبْقَى؟ فَقَالَ ع: أَمَا تَرَضُونَ أَنْ تَكُونُوا الثُّلُثَ الْبَاقِي.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «این امر (قیام حضرت مهدی علیه السلام) واقع نمی‌شود تا آنکه دوسوم مردم (از دنیا) بروند. به حضرت عرض شد: اگر دو ثلث مردم بروند، پس چه کسی باقی می‌ماند؟ حضرت فرمودند: شما دوست ندارید که از آن ثلث باقیمانده باشید؟»

### ۵۳] قرن بیستم به خصوص پس از جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم، محمل شکل‌گیری اندیشه‌های گوناگون

در باب پایان تاریخ بود. از جمله افرادی که در این زمینه سخن گفته‌اند، «فرانسیس فوکویاما» نظریه‌پرداز و ایدئولوگ آمریکایی است. رهبر معظم انقلاب علیه السلام در بیاناتی به مناسبت سالروز تسخیر لائنه جاسوسی، اشاره‌ای کوتاه به سخنان او مبنی بر تجدیدنظرش درباره‌ی پایان تاریخ داشتند. پایگاه

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص: ۱۹۹.

۲. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص: ۱۲۸.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۶۵۶.



اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR در یادداشتی، ضمن مرور زمینه‌های تاریخی و فکری طرح نظریه «پایان تاریخ»، دلایل این تجدیدنظر را تحلیل و بررسی کرده است.

**[۵۴]** در بدو امر، برخی از تحلیل‌گران، نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما را نظریه بدیع و مهمی توصیف نمودند، لیکن تحولات سریع‌الوقوع در عرصه بین‌الملل، به‌ویژه بروز ناسیونالیسم افراطی، درگیری‌های قومی‌مذهبی و منطقه‌ای و حرکت‌های اسلام‌خواهی در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، ارکان این نظریه را سست کرد و زمینه را برای طرح نظریه هشداردهنده هانتینگتون با عنوان «برخورد تمدن‌ها» هموار ساخت. هانتینگتون در پاسخ به این پرسش که «آیا جنگ سرد را می‌توان اتمام مناقشات سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک تفسیر کرد؟» نظریه «برخورد تمدن‌ها» را مطرح می‌سازد که فاقد خوش‌بینی نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما است. هانتینگتون معتقد است که امروز جهانیان، هرگونه تمایل به اصول اعتقادی اعم از کمونیسم، آنارشیسم یا نژادپرستی را کنار گذاشته‌اند، اما قطع وابستگی آنان به ریشه‌های «تمدنی» شان امکان‌پذیر نیست. وی دنیا را به چهار حوزه تمدنی اصلی تقسیم می‌کند: تمدن غرب مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی و تمدن هندویی. دیگر تمدن‌های کوچک‌تر، از نظر او عبارت‌اند از: تمدن آمریکای لاتین، تمدن آفریقای سیاه، تمدن ارتودکسی، تمدن بودایی و ژاپنی. به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نورا شکل می‌دهد. خصومت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آستان بروز حوادثی خونین می‌شود. وی در کتابش بیان می‌دارد تا زمانی که اسلام، اسلام باقی بماند (که باقی خواهد ماند) و تا زمانی که غرب، غرب باقی بماند (چیزی که بعید به نظر می‌رسد) تنها عامل تعیین‌کننده روابط موجود میان این دو دایره فرهنگی عظیم و دو سبک متفاوت زندگی، کشمکش بنیادین میان آن دو خواهد بود. کشمکشی که هزار و چهارصد سال تمام تعیین‌کننده روابط میان این دو فرهنگ بوده است. هانتینگتون برای اثبات «خطر اسلام» نتایج نظرسنجی انجام شده در آمریکا را منتشر نمود. نظرسنجی که طی آن اکثریت پرسش‌شوندگان به این گمان بودند که خطری به‌نام خطر اسلام، وجود دارد. از زمان انتشار نتایج این نظرسنجی، ظاهراً بسیاری از مردم بدان اعتقاد پیدا کرده‌اند. هانتینگتون جهان امروز را به بخش‌های فرهنگی متفاوتی تقسیم می‌کند و معتقد است آن قسمت از جهان که دارای فرهنگ اسلامی است، اصلی‌ترین دشمن احتمالی غرب خواهد بود!<sup>۱</sup>

**[۵۵]** برنارد لوئیس (Bernard Lewis) فردی است که در محافل سیاست خارجی آمریکا، به‌عنوان یک

۱. نظریه برخورد تمدن‌ها، ساموئل هانتینگتون، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

نظریه‌پرداز و کارشناس برجسته تاریخ خاورمیانه شناخته می‌شود. یکی از مشهورترین نظریات وی که به «دکترین لوئیس» شهرت یافته، موضوع برخورد تمدن‌ها و تجزیه ایران و کشورهای دیگر خاورمیانه است. از این طریق، با تجزیه کشورهای ایران، عراق، سوریه، ترکیه و عربستان سعودی، خاورمیانه جدید متشکل از کشورهایی خواهد بود که دیگر توان تبدیل شدن به تهدید برای امنیت ملی و منافع منطقه‌ای آمریکا را نخواهند داشت و به موازنه یکدیگر مشغول خواهند بود. او تقریباً در تمامی زمینه‌های عربی و اسلامی تألیفاتی دارد؛ موضوعاتی مانند: تاریخ اسلام، جنبش‌های اسلامی معاصر، جامعه اسلامی، تحقیقات ویژه مربوط به عثمانی، نوشته‌ها و مقالاتی درباره یهود و فلسطین و...



**[۵۶]** فیلم سینمایی «مصائب مسیح» اثر «مل گیسون» در سال ۲۰۰۴ منتشر شد. این فیلم که ۱۲ ساعت آخر عمر حضرت عیسی مسیح علیه السلام را به تصویر می‌کشد، زندگی وی را بر اساس روایاتی از کتاب‌های عهد جدید، انجیل، انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا و همچنین نوشته‌های مذهبی آنه کاترین اِبریک به نمایش درآورده است. این فیلم که یهود را بر اساس متون عهد جدید، پشت صحنه و عامل دستگیری و قتل مسیح (به زعم مسیحیان) معرفی می‌کند، با اعتراض شدید یهودیان مواجه شد و در نهایت با مقاومت کارگردان، با مقداری اصلاحات منتشر شد. در سال ۲۰۲۵ نیز نسخه جدیدی از این فیلم منتشر گشت.

**[۵۷]** «پولس که تثلیث را در دین مسیح تعبیه نمود، یهودی‌ای بود که نام حقیقی او شانول بود و قبل از مسیحی شدن در قدس مشغول تحقیق و مطالعه بر روی کتاب کابالا - منبع میستیزم عبرانی بود. انحراف دیگری که توسط پولس در مسیحیت ایجاد گردیده و به وسیله لوتر نهادینه گردید، روانشناسی «تسلیم محض» بود. پولس پیش از این اعلام داشته بود که ایستادگی ولو در مقابل حکام جور هم که باشد نادرست است.

روژه گارودی در آخرین کتاب خود تحت عنوان «Avons-nous besoin de Dieu» انتشار یافته است این سخنان پولس را عامل نهادینه شدن استعمار عنوان می‌کند. گارودی می‌نویسد که پولس با این سخن مردم مسیحی را در خدمت حکام ظالم قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

**[۵۸]** بر اساس قوانین تدوین شده در اسرائیل، خدمت سربازی برای مردان ۳۲ ماه و برای زنان ۲۴ ماه است. همه جوانان بالای ۱۸ سال (به جز یهودیان افراطی ارتدوکس و عرب‌های اسرائیلی) باید این دوره را بگذرانند. میزان فرار از سربازی آنقدر زیاد است که این رژیم، سربازان مبتلا به اختلال طیف

۱. پروتستانتیزم، پیورتانسیسم و مسیحیت صهیونیستی، ص: ۳۱.

اوتیس را هم پس از طی دوره‌ای آموزشی به خدمت می‌گیرد. در این رژیم حتی دانش‌آموزان هم در ابتدا برای موضوعات نظامی آموزش می‌بینند و در همه مقاطع تحصیلی قبل از هر چیز باید یک سرباز نظامی باشند. بعد از خدمت اجباری، مردان وارد نیروهای ذخیره می‌شوند و تا ۴۰ سالگی، هر سال چند هفته وظایف نیروی ذخیره را انجام می‌دهند. با توجه به این برنامه، اسرائیل تقریباً بالاترین درصد شهروندان با آموزش نظامی در جهان را دارد. بنابراین در اسرائیل همه افراد یا نیروی ارتش هستند یا نیروی ذخیره ارتش؛ یعنی یا نظامی بالفعل یا نظامی بالقوه! پس در سرزمین‌های اشغالی، شهروند عادی وجود ندارد.<sup>۱</sup>



[۵۹] پاپ بندیکت شانزدهم، با چاپ کتاب «عیسی ناصری»، یهودیان را از مذمت تاریخی کشتن حضرت مسیح علیه السلام مبرا کرد. این کتاب، تفسیر جدیدی از فصل بیست و هفتم انجیل متی ارائه کرده و با این تفسیر، یهودیان را از عذاب وجدان دو هزار ساله کشتن عیسی علیه السلام رها کرده است. مسیحیان، به خصوص مسیحیان کاتولیک، به طور سنتی یهودیان را عامل کشتن حضرت مسیح علیه السلام قلمداد می‌کنند و حتی به همین خاطر، جنگ‌های قرون وسطی را مشروع قلمداد کرده‌اند؛ ولی بندیکت شانزدهم در کتاب خود گفته است که محکومیت حضرت مسیح علیه السلام به مرگ، مبتنی بر دلایل سیاسی و مذهبی پیچیده‌ای بوده که نمی‌توان آن را به کل یهودیان نسبت داد. او با ارائه تفسیری جدید از انجیل متی گفته است نمی‌توان بر اساس این عبارت انجیلی که «خون او بر ضمه ما و فرزندان ماست»، خون حضرت مسیح علیه السلام را بر گردن یهودیان دانست. پاپ نوشته است که این جملات، توسط جمعیتی بیان شده که خواستار مرگ حضرت مسیح علیه السلام شده‌اند و نیازمند این است که با نور ایمان خوانده شود.<sup>۲</sup>

[۶۰] برای اطلاع بیشتر از فسادهای صهیونیسم در جهان معاصر، می‌توانید به کتاب‌ها و مستندهای ذیل مراجعه فرمایید:

(۱) کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون، برنامه عمل صهیونیسم جهانی»، نوشته عجاج نویهض، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۷. این کتاب شامل تاریخچه‌ای از قوم یهود و متن پروتکل‌های سران صهیونیسم و نحوه شکل‌گیری رژیم غاصب صهیونیستی در فلسطین است. مؤلف در این اثر، از توطئه و برنامه‌های صهیونیسم جهانی برای سیطره بر ادیان و تشکیل حکومت جهانی یهود، پرده برمی‌دارد.



۱. منبع: خبرگزاری مشرق، مورخ: ۱۴۰۲/۷/۱۸.

۲. منبع: خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، مورخ: ۸۹/۱۲/۲۱.

(۲) کتاب «پروتستان‌تیزم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی»، نوشته نصیر صاحب‌خلق، تهران:

مؤسسه انتشارات و تبلیغات هلال، ۱۳۸۳. این کتاب، گزارشی است تاریخی و مستند از



ناگفته‌های تاریخ قرون میانه و جدید اروپا؛ تاریخ ناگفته‌ای که در فرآیند تلاش‌های یهود، افکار عمومی از بازشناسی و توجه بدان بازمانده است.



(۳) کتاب «ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی» اثر روزه گارودی، ترجمه منوچهر بیات مختاری، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۴.

(۴) مجموعه مستند «شکوفه‌های زیتون»؛ ناگفته‌هایی از اسرائیل و صهیونیسم. این مستند در

رویکردی نو و با بهره‌گیری از انبوهی از تصاویر کمتر دیده شده، به تحقیق و انعکاس واقعیت



سرنوشت ۲۶ هنرمند و نخبه فرهنگی آمریکایی و اروپایی یهودی و مسیحی حامی فلسطین می‌پردازد.

(۵) مستند «امپراطوری هالیوود»؛ مروری بر زندگی خالقان یهودی سینما. این مستند به سراغ



زندگی تک‌تک صاحبان کمپانی‌های معروف هالیوودی رفته و از کودکی آنها در اروپای شرقی تا مهاجرت به آمریکا و تسخیر هالیوود توسط آنها را روایت می‌کند.

(۶) مجموعه مستند «آن سوی غبار». این مجموعه، به آشنایی با نحوه شکل‌گیری و

قدرت‌یافتن نهادهای سری و قدرتمند جهانی، همانند بانک جهانی، یونسکو، شورای حقوق

بشر، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و... می‌پردازد که با سیاست‌ها و برنامه‌های استراتژیک خود،

عقاید، عواطف، سلاطین و عمیق‌ترین لایه‌های شخصیتی مردم و دولت‌ها را تحت تأثیر قرار

می‌دهند. هدف آنها تغییر سبک زندگی مردم از طریق کنترل اذهان عمومی (امپراطوری رسانه‌ای

در دنیا، قاچاق بین‌المللی مواد مخدر و...) برای تشکیل یک جامعه همگن و یکساخت



جهانی می‌باشد. خصوصاً در قسمت ۱۲ این مجموعه، به جریان رابرت مرداک، غول رسانه‌ای حامی یهود می‌پردازد.



(۷) مستند «بازی انگلیسی»؛ با موضوع پشت‌پرده شکل‌گیری رژیم صهیونیستی و نقش انگلستان در این راستا.



(۸) مستند «مادر اسرائیل»؛ روایت گلدامایر، نخست‌وزیر سابق اسرائیل از اشغال فلسطین و چگونگی شکل‌گیری رژیم صهیونیستی.

[۶۱] «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ: «و كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» فَقَالَ:

كَانَتْ الْيَهُودُ تَحْدُ فِي كُنْهَيْهَا أَنَّ مَهَا جَرَّ مُحَمَّدٍ ص مَا بَيْنَ عَيْرٍ وَ أَحَدٍ فَحَرَجُوا يَطْبُؤْنَ الْمَوْضِعَ فَمَرُوا

بِحَبْلِ يَسْمَى حَدَادًا فَقَالُوا حَدَادٌ وَ أَحَدٌ سَوَاءً فَتَفَرَّقُوا عِنْدَهُ، فَزَلَّ بَعْضُهُمْ بِدَكَ وَ بَعْضُهُمْ بِحَبِيرٍ وَ

بَعْضُهُمْ بِبَيْمَاءَ فَاشْتَاقَ الَّذِينَ بِبَيْمَاءَ إِلَى بَعْضِ إِخْوَانِهِمْ فَمَرَّ بِهِمْ أَعْرَابِيٌّ مِنْ قَيْسِ فَتَكَارَوْا مِنْهُ وَقَالَ لَهُمْ: أَمْرُكُمْ مَا بَيْنَ عَيْرٍ وَ أَحَدٍ فَقَالُوا لَهُ: إِذَا مَرَرْتَ بِهِمَا فَأَرِنَاهُمَا فَلَمَّا تَوَسَّطَ بِهِمْ أَرْضَ الْمَدِينَةِ قَالَ لَهُمْ: ذَلِكَ عَيْرٌ وَ هَذَا أَحَدٌ، فَزَلُّوا عَنْ ظَهْرِ إِبِلِهِ فَقَالُوا لَهُ: قَدْ أَصَبْنَا بُغَيْتًا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي إِبِلِكَ، فَادْهَبْ حَيْثُ شِئْتَ وَ كَتَبُوا إِلَى إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ بِفَدَكٍ وَ حَيِّيرَ: أَنَا قَدْ أَصَبْنَا الْمَوْضِعَ فَهَلُمُّوا إِلَيْنَا فَكَتَبُوا إِلَيْهِمْ: أَنَا قَدْ اسْتَقَرَّتْ بِنَا الدَّارُ وَ اتَّخَذْنَا الْأَمْوَالَ وَ مَا أَقْرَبْنَا مِنْكُمْ وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَا أَسْرَعْنَا إِلَيْكُمْ فَاتَّخَذُوا بِأَرْضِ الْمَدِينَةِ الْأَمْوَالَ فَلَمَّا كَثُرَتْ أَمْوَالُهُمْ بَلَغَ تَبَعُ فَعَزَاهُمْ فَتَحَصَّنُوا مِنْهُ فَحَاصَرَهُمْ، فَكَانُوا يَرِيقُونَ لِضِعْفَاءِ أَصْحَابِ تَبَعٍ، فَيَلْقُونَ إِلَيْهِمُ بِاللَّيْلِ التَّمْرَ وَ الشَّعِيرَ، فَيَلْعَقُ ذَلِكَ تَبَعٌ فَفَرَّقَ لَهُمْ وَ آمَنَهُمْ فَزَلُّوا إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي قَدْ اسْتَطْبْتُ بِلَادِكُمْ وَ لَا أَرَى إِلَّا مُقِيمًا فِيكُمْ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ إِنَّهَا مُهَاجِرٌ نَبِيٌّ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُمْ: فَإِنِّي مُحَلِّفٌ فِيكُمْ مِنْ أَسْرَتِي مَنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ سَاعِدَهُ وَ نَصَرَهُ، فَحَلَفَ فِيهِمْ حَيِّينَ الْأَوْسَ وَ الْخَزْرَجَ فَلَمَّا كَثُرُوا بِهَا كَانُوا يَتَنَاولُونَ أَمْوَالَ الْيَهُودِ، فَكَانَتِ الْيَهُودُ تَقُولُ لَهُمْ: أَمَا لَوْ بَعَثَ مُحَمَّدٌ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ دِيَارِنَا وَ أَمْوَالِنَا، فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَ آمَنَتْ بِهِ الْأَنْصَارُ وَ كَفَرَتْ بِهِ الْيَهُودُ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» إِلَى «فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

[۶۲] «عن ابن عباس ان يهود كانوا يستفتحون على الأوس و الخزرج برسول الله صلى الله عليه و سلم قبل مبعثه فلما بعثه الله من العرب كفروا به و جحدوا ما كانوا يقولون فيه فقال لهم معاذ بن جبل و بشر ابن البراء و داود بن سلمة يا معشر يهود اتقوا الله و اسلموا فقد كنتم تستفتحون علينا بمحمد و نحن أهل شرك و تخبرونا بانه مبعوث و تصفونه بصفته فقال سلام بن مشكم أحد بنى النضير ما جاءنا بشيء نعرفه و ما هو بالذي كنا نذكر لكم فانزل الله «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» الآية»<sup>۲</sup> ترجمه: «در تفسیر الدر المنثور است که ابن اسحاق، و ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم و ابونعیم، (در کتاب دلائل)، همگی از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: یهود قبل از بعثت برای اوس و خزرج خط نشان میکشید، که اگر رسول خدا ﷺ مبعوث شود به حساب شما می‌رسیم، ولی همین که دیدند پیغمبر آخر الزمان از میان یهود مبعوث نشد، بلکه از میان عرب برخاست، باو کفر ورزیدند، و گفته‌های قبلی خود را انکار نمودند. معاذ بن جبل و بشر بن ابی البراء و داوود بن سلمه، بایشان گفتند، ای گروه یهود! از خدا بترسید، و ایمان بیاورید، مگر این شما نبودید که علیه ما به محمد ﷺ خط نشان می‌کشیدید؟ با اینکه ما آن روز مشرک بودیم، و شما بما خبر میدادید که: بزودی محمد ﷺ مبعوث خواهد شد، صفات او را برای ما می‌گفتید پس چرا حالا که مبعوث شده

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۴۹.

۲. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص: ۸۸.

بوی کفر می‌ورزید؟! سلام بن مشکم که یکی از یهودیان بنی‌النضیر بود، در جواب گفت: او چیزی نیاورده که ما بشناسیم، و او آن کسی نیست که ما از آمدنش خبر میدادیم، در باره این جریان بود که آیه شریفه: (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) الخ، نازل شد.<sup>۱</sup>

[۶۳] «تلمود» نام کتابی است که اصطلاحاً به آن، شریعت شفاهی یهود می‌گویند. آنها دو کتاب دارند: یک کتاب مقدس دارند که خودش دارای ۳۹ یا ۴۶ کتاب می‌باشد و به «عهد عتیق» معروف است. در کنار کتاب مقدس، کتابی دارند به نام «تلمود» که معتقدند این کتاب، گنجینه شفاهی شریعت یهود است. تورات، کتابی در قالب داستان است، یعنی از داستان خلقت شروع شده تا خروج حضرت یوسف علیه السلام. البته در خلال این داستان‌ها، احکام، اعتقادات و حرف‌های دیگر نیز وجود دارد، ولی چهارچوب آن، چهارچوب داستانی است. آنچه در زندگی‌شان بیشتر است و آنچه بیشتر مورد عمل قرار گرفته، کتاب تلمود است که ۶۰۰۰ صفحه دارد و ترجمه نشده است! فقط بخشی از تلمود، به انگلیسی، عربی و فارسی ترجمه شده است؛ ترجمه فارسی آن، به نام «گنجینه‌ای از تلمود» موجود است؛ ولی اصل کتاب تلمود، ترجمه نشده است و سؤال اساسی اینجاست که اگر مطالب این کتاب، قابل ارائه و دفاع است، پس چرا تا کنون ترجمه کاملی از این کتاب در دست نیست؟

[۶۴] در تفسیر آیه مورد بحث (یعنی آیه شریفه ۱۰۱ سورة ماباکه اعراف):

- مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان می‌فرماید:

«بنابراین معنی آیه مورد بحث این می‌شود که: انبیای آنها به سویشان آمدند و لیکن از آنجایی که به آیات داعیه بر تضرع و بر شکر نعمت ایمان نیاورده بودند و در آن تردید نموده و آن را بر عادت دهر حمل کرده بودند از این رو آیات نازل به انبیای خود را نیز تکذیب نموده و چون ایشان را به دین حق دعوت کردند زیر بار نرفتند، زیرا خدای تعالی دل‌های ایشان را به خاطر تکذیبی که قبلاً کرده بودند مهر کرده بود. خلاصه اینکه ایمان نیاوردن کفار به دعوت انبیاء در اثر مهری است که خدا بر دل‌هایشان زد، و مهر خدا هم اثر تکذیبی است که نسبت به دلالت باساء و ضراء و سپس دلالت تبدیل سینه به حسنه بر وجود صانع روا داشته و گفتند باساء و ضراء کار دهر است.»<sup>۲</sup>

- در تفسیر البحر المحیط گوید:

«و قال ابن عطية: يحتمل أربعة وجوه من التأويل. أحدها: أن يرید أن الرسول جاء لكل فريق منهم فكذبوه لأول أمره ثم استبانت حجته و ظهرت الآيات الدالة على صدقه مع استمرار دعوته فلبجوا

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص: ۳۳۷.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص: ۲۵۸.

هم في كفرهم و لم يؤمنوا بما سبق به تكذيبهم من قبل و كأنه وصفهم على هذا التأويل باللجاج في الكفر و الصرامة عليه و يؤيد هذا التأويل قوله كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ و يحتمل في هذا الوجه أن يكون المعنى فما كانوا ليوقفهم الله إلى الإيمان بسبب أنهم كذبوا من قبل فكان تكذيبهم سببا لأن يمنعوا الإيمان بعد»<sup>۱</sup>

- مرحوم شيخ طوسی رحمته الله در تفسیر تبیان می فرماید:

«و قوله «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» قيل في معناه قولان: أحدهما: انه بمنزلة قوله «و لَوْ رُذُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» في قول مجاهد أي انا لم نهلكهم الا و في معلومنا أنهم لا يؤمنون. الثاني: ان عتوهم في كفرهم و تمردهم فيه يحملهم على ان لا يتركوه الى الايمان - في قول الحسن و الجبائي - فالآية على هذا مخصوصة بمن علم من حاله انه لا يؤمن. و قال الأخفش «بما كذبوا» معناه بتكذيبهم فجعل (ما) مصدرية. و المعنى لم يكونوا ليؤمنوا بالتكذيب»<sup>۲</sup>

- فخر رازی در تفسیر کبیر خود گوید:

«و قوله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ فِيهِ قَوْلَانِ: الاول: قال ابن عباس و السدي: فما كان أولئك الكفار ليؤمنوا عند إرسال الرسل بما كذبوا به يوم أخذ ميثاقهم حين أخرجهم من ظهر آدم، فأمنوا كرها، و أقروا باللسان و اضمروا التكذيب. الثاني: قال الزجاج: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بعد رؤية المعجزات بما كذبوا به قبل رؤية تلك المعجزات. الثالث: ما كانوا لو احببناهم بعد إهلاكهم و ردناهم الى دار التكليف ليؤمنوا بما ما كذبوا به من قبل إهلاكهم، و نظيره قوله: و لَوْ رُذُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ [الانعام: ۲۸] الرابع: قبل مجيء الرسول كانوا مصرين على الكفر، فهؤلاء ما كانوا ليؤمنوا بعد مجيء الرسل ايضا. الخامس: ليؤمنوا في الزمان المستقبل. ثم انه تعالى بين السبب في عدم هذا القبول فقال: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»<sup>۳</sup>

### ۶۵] روایت اول:

«عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّهُ كَانَ يَمَاءَ لَهُ فَبَلَغَهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ ع قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ فَبَجَاءَ إِلَيْهِ وَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالطَّاعَةِ وَ الْإِنْتِبَادِ وَ حَدَّثَهُ مِنْ مُسَاقَمَةِ أَهْلِ الْعِنَادِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا ع أَهْلِي إِلَى بَعْجِي مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعَلَّمَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَبْسَعُونَ وَ يَسْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ذِي انْتِقَامٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ

۱. البحر المحيط في التفسير، ج ۵، ص: ۱۲۴.

۲. التبيان في تفسير القرآن، ج ۴، ص: ۴۸۴.

۳. التفسير الكبير، ج ۱۴، ص: ۳۲۴.

يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي»<sup>۱</sup>

ترجمه (به صورت خلاصه): وقتی عبدالله بن عمر فهمید امام حسین (علیه‌السلام) قصد رفتن به سمت کوفه دارد، به نزد آن حضرت (علیه‌السلام) آمد تا حضرت‌شان را به اطاعت و فرمان‌برداری از رژیم اموی سفارش کند. امام (علیه‌السلام) در جواب وی فرمود: ای پسر عمر! آیا نمی‌دانی که نشانه پستی دنیا در نزد خدا آن است که سر بریده حضرت یحیی (علیه‌السلام) به انسان آلوده و زشت‌کرداری از آلودگان بنی اسرائیل هدیه شد؟! آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل تا جایی پیش رفتند که بامدادان میان طلوع فجر تا طلوع خورشید هفتاد پیامبر الهی را به شهادت رساندند و سپس (بدون احساس زشتی و فاجعه این جنایت هولناک) به خرید و فروش پرداختند؛ چنان‌که گویی هیچ فاجعه‌ای به وجود نیاورده‌اند؟!

### روایت دوم:

«عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: ... وَكَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَقْتُلُ نَبِيًّا وَ اثْنَانِ قَانِمَانٍ وَ يَقْتُلُونَ اثْنَيْنِ وَ أَرْبَعَةَ قِيَامٍ حَتَّى أَنَّهُ كَانَ رَبَّمَا قَتَلُوا فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَ يَقْتُلُونَ سَوْفَ قَتْلِهِمْ آخِرَ النَّهَارِ»<sup>۲</sup>

ترجمه: «امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: ... شیوه بنی اسرائیل آن بود که یک پیامبر را می‌کشتند، در حالی که دو پیامبر دیگر ایستاده (و منتظر کشته شدن) بودند و دو پیامبر را می‌کشتند، در حالی که چهار تن دیگر از آنان ایستاده بودند تا اینکه در یک روز هفتاد پیامبر را کشتند و بازار کشتار آنها تا پایان روز برقرار بود!»<sup>۳</sup>

### نقل‌های دیگر:

گزارش‌هایی نیز وجود دارد که آمارهای بیشتری را ارائه داده و گفته‌اند: بنی اسرائیل در یک روز، تعداد انبیائی را که به قتل رسانده:

- صد پیامبر بوده است: «و قد روينا عن الحسن أنه قال قال كان العجائب في بني إسرائيل و كانوا يقتلون مائة نبي في غداة واحدة ثم يقوم يسوق أهلهم ولا يكثر ثون»<sup>۴</sup>
- صد و بیست پیامبر بوده است.<sup>۵</sup>

۱. مثير الأحزان، ص: ۴۱؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۴، ص: ۳۶۵؛ رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج ۱، ص: ۲۱۵.

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۱۱۶.

۳. الروضة من الكافي يا گلستان آل محمد / ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص: ۲۲۳.

۴. البدء و التاريخ، ج ۳، ص: ۷.

۵. کامل البهانی، ج ۲، ص ۴۵.

- سیصد پیامبر بوده است: «و یروی أن بنی اسرائیل كانوا یقتلون فی الیوم ثلاثمائة نبی ثم تقوم سوقهم آخر النهار، و روی سبعین نبیا ثم تقوم سوق بقلهم آخر النهار»<sup>۱</sup>  
 - و حتی هزار پیامبر بوده است: «و قیل: جاء أنهم كانوا یقتلون ألف نبی کل یوم»<sup>۲</sup>  
 البته شاید نتوان همه این روایات و نقل قول‌ها را پذیرفت؛ اما آنچه که بدون شک از طرف یهود سرزده است، کشتن انبیاء الهی می‌باشد.

[۶۶] این ماجرا را به جرجیس پیامبر علیه السلام نسبت داده‌اند:

«قصة جرجیس: یذکر من امره العجائب زعم وهب أنه رجل من فلسطين و كان أدرك بعض الحواریین فبعته الله إلى ملك الموصل قال قتلوه فأحياه الله ثم قطعوه فأحياه الله ثم طبعوه فأحياه الله حتى عدّ ضروبا من العذاب و الله أعلم.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «داستان جرجیس: درباره او سخنان شگفت‌آوری می‌گویند. وهب گوید: وی مردی از مردم فلسطین بود که بعضی از حواریان عیسی را دریافت و خداوند او را بر سرزمین موصل پیامبر گردانید. او را کشتند سپس خداوند او را زنده کرد؛ باز او را قطعه‌قطعه کردند دیگر بار خداوند او را زنده گردانید؛ پس ایشان او را پختند باز هم خداوند او را زنده کرد و او انواع عذاب را چشید! و خدای داناتر است.»<sup>۴</sup>

[۶۷] بعضی از آیات قرآن، ملاک برتری و فضیلت را ایمان و تقوا معرفی می‌کند، از جمله:

- در سوره مبارکه اعراف، آیه شریفه ۹۶ می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند [به عذابی سخت] گرفتیم.»

- در سوره مبارکه حجرات، آیه شریفه ۱۳ می‌فرماید:

يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ

۱. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ۱، ص: ۱۷۷؛ تفسير الثعالبي المسمى بالجواهر الحسان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۲۷۷.

۲. تأويلات أهل السنة (تفسير الماتريدي)، ج ۲، ص: ۳۴۰.

۳. البدء و التاريخ، ج ۳، ص: ۱۳۴.

۴. آفرینش و تاریخ / ترجمه البدء و التاريخ، ج ۱، ص: ۴۹۳.

عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْنَكُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است.»

در روایات نیز به این مسأله اشاره فرموده‌اند. به‌عنوان نمونه به پنج روایت از رسول اکرم ﷺ اشاره می‌کنیم:

- «لَيْسَ أَحَدٌ أَكْرَمَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>۱</sup>  
 - «لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>۲</sup>  
 - «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>۳</sup>  
 - «إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلَ أُسْنَانِ الْمُسْطِ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>۴</sup>

- «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»<sup>۵</sup>

**[۶۸]** در روایات آمده است که رسول اکرم ﷺ به واسطه سَمی که توسط دو تن از همسران ایشان به آن

حضرت داده شده بود، به شهادت رسیدند:

«عِنْدَ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَذَرُونَ مَاتَ النَّبِيُّ ص أَوْ قُتِلَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ إِنَّهُمَا سَمَّاهُ فَقُلْنَا إِنَّهُمَا وَ أَبُوهُمَا شَرٌّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ.»<sup>۶</sup>

در پاورقی کتاب بحار الأنوار آمده است:

«ضمیر التثنية كناية عن المرأتين اللتين يقول الله عزّ وجلّ فيهما: إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ.»<sup>۷</sup>

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۱۷۱.

۲. المجازات النبویة، ص: ۲۶۳.

۳. تحف العقول، ص: ۳۴.

۴. الإختصاص، ص: ۳۴۱.

۵. معدن الجواهر و رياضة الخواطر، ص: ۲۱.

۶. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۲۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۴۰۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۷۰۰؛

همگی به نقل از: تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۲۰۰.

۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۲۱.

مرحوم فیض کاشانی رحمته الله علیه نیز مرجع ضمیر را آن دو زن (عایشه و حفصه) می‌داند.<sup>۱</sup>  
 علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در بیان سبب نزول آیه شریفه ۱۲ سوره تحریم، جریان‌ی را نقل  
 نموده و در پایان آن می‌گوید: «فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ أَنْ يَسْمُوا رَسُولَ اللَّهِ»<sup>۲</sup>، آنان (خلیفه اول و خلیفه دوم و  
 دختران آن دو [یعنی عایشه و حفصه که همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند]) با یکدیگر اجتماع کردند  
 تا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سم بخوراند!



برای اطلاع بیشتر درباره دست‌داشتن یهود در به شهادت رساندن رسول اکرم صلی الله علیه و آله،  
 مطالعه کتاب «تبار انحراف»، اثر حجت الاسلام مهدی طائب، پیشنهاد می‌شود.

### [۶۹] ماجرای عقبه اول:<sup>۳</sup>

«پیامبر در موسم حج با شش نفر از قبیله «خزرج» ملاقات کرد و به آن‌ها گفت: آیا شما با یهود هم  
 پیمانید؟ گفتند: بلی. فرمود: بنشینید تا با شما سخن بگویم. آنان نشستند و سخنان پیامبر را شنیدند.  
 پیامبر آیاتی چند تلاوت کرد و سخنان رسول گرامی تأثیر عجیبی در آن‌ها نهاد که در همان مجلس  
 ایمان آوردند. چیزی که به گرایش آنان به اسلام کمک کرد این بود که آنان از یهودیان شنیده بودند  
 پیامبری از نژاد عرب که مروج آیین توحید خواهد بود و حکومت بت پرستی را منقرض خواهد  
 ساخت، به این زودی مبعوث خواهد شد، لذا با خود گفتند: پیش از آن‌که یهودیان پیش دستی کنند  
 ما یاریش کنیم. گروه مزبور، رو به پیامبر کرده و گفتند: میان ما آتش جنگ پیوسته فروزان بوده، امید  
 است که خداوند به سبب آیین پاک تو، آن را فرو نشاند. ما اکنون به سوی یشرب برمی‌گردیم و آیین تو  
 را عرضه می‌داریم. هرگاه همگی اتفاق بر پذیرفتن آن کردند، گرامی‌تر از شما کسی برای ما نیست.  
 این شش نفر فعالیت پی گیری برای انتشار اسلام، در میان یشرب آغاز کردند؛ به طوری که خانه‌ای  
 نبود که در آن‌جا سخن از پیامبر نباشد. تبلیغات پی گیر این شش تن اثر خوبی بخشید و سبب شد  
 که گروهی از یشربیان به آیین توحید گرویدند و در سال دوازدهم بعثت، دسته‌ای دوازده نفری، از  
 مدینه حرکت کردند و با رسول گرامی در «عقبه» ملاقات کرده و نخستین پیمان اسلامی بسته شد.  
 معروف‌ترین این دوازده تن «اسعد بن زراره» و «عباده بن صامت» بودند. متن پیمان آن‌ها پس از  
 پذیرفتن اسلام به قرار زیر بوده است: با رسول خدا پیمان بستیم که به وظایف زیر عمل کنیم: به خدا  
 شرک نوزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، به یکدیگر تهمت نزنیم و کار زشت انجام

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص: ۳۹۰.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۳۷۶.

۳. جهت اطلاع بیشتر در این باره، رجوع کنید به: السیره النبویه (لابن هشام)، ج ۱، ص: ۴۲۸؛ عیون الاثر، ج ۱، ص: ۱۸۱؛ دلائل

النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة، ج ۲، ص: ۴۳۴؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص: ۱۷۸.

ندهیم و در کارهای نیک نافرمانی نکنیم.»<sup>۱</sup>

[۷۰] از رسول اکرم ﷺ روایت شده که در توصیف آخر الزمان و جریانات قبل از ظهور امام زمان علیه السلام،

می‌فرماید:

«وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجًا وَ مَرْجًا وَ تَطَاهَرَتِ الْفِتْنُ وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ وَ أَعَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا وَ لَا صَغِيرَ يُوقِّرُ كَبِيرًا فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مَهْدِيَّنَا التَّاسِعَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ ع يَفْتَحُ حُصُونِ الضَّلَالَةِ وَ قُلُوبًا غُفْلًا يَقُومُ بِالذِّمَّةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ وَ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا...»<sup>۲</sup>

ترجمه: «مهدی این امت از ماست. هنگامی فرا می‌رسد که دنیا هرج و مرج می‌شود، فتنه و آشوب همه جا را فرا می‌گیرد، راه‌ها بسته می‌گردد و مردم یکدیگر را غارت می‌کنند. نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگه می‌دارد. در این هنگام خداوند، مهدی ما، نهمین فرزند از صلب حسین، را بر می‌انگیزد که قلب‌هایی را بر آنها قفل زده شده است، فتح کند...»

[۷۱] روایت اول:

رسول اکرم ﷺ در حضور مردم فرمودند: «يا أيها الناس أوصيكم بحبّ ذي قرنيها، أخي و ابن عمّي عليّ بن أبي طالب، فإنه لا يحبّه إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «ای مردم به شما سفارش می‌کنم که ذو القرنین یعنی برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را دوست بدارید؛ زیرا فقط مؤمن او را دوست می‌دارد و تنها منافق به او بغض می‌ورزد.»

روایت دوم:

و نیز می‌فرماید: «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا - و یروی: کنزاً - و أنت لذو قرنیها»<sup>۴</sup>

ترجمه: «برای تو در بهشت خانه‌ای - و بنا به روایتی: گنجی - است و تو ذو القرنین بهشت هستی.»

روایت سوم:

از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت است که فرمودند: «أَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ»<sup>۵</sup>

[۷۲] عموم مورخین و اهل حدیث از دانشمندان شیعه و اهل تسنن، با اندک اختلافی داستان سفر رسول اکرم ﷺ به شام در معیت عمومی بزرگوارشان حضرت ابوطالب علیه السلام و برخورد آن حضرت را با «بحیرا»

۱. فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ص: ۳۹۲.

۲. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص: ۶۳.

۳. الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب، ج ۳، ص: ۲۶۴.

۴. همان، ج ۶، ص: ۴۴۳.

۵. عیون الحكم و المواعظ (للبيهي)، ص: ۱۶۷؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۶، ص: ۶.

نقل کرده‌اند، مانند شیخ صدوق، ابن شهر آشوب، ابن هشام، طبری، یعقوبی، ابن سعد و...  
ما در اینجا خلاصه‌ای از آن داستان را ذکر می‌کنیم:

«طبق نقل مشهور، نُه سال - و به قولی دوازده سال - از عمر مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشته بود که ابوطالب عازم سفر شام شد تا با مال التجاره مختصری که داشت، تجارت کند. مقصد در این سفر، شهر بصری بود که در آن زمان، یکی از شهرهای بزرگ شام و از مهم‌ترین مراکز تجارتی آن عصر به شمار می‌رفت. در نزدیکی شهر بصری، صومعه و کلیسائی وجود داشت که عالمی از نصاری به نام «بحیرا» در آن زندگی می‌کرد. مسیحیان آن زمان معتقد بودند که کتاب‌ها و علوم‌ی که در نزد دانشمندان گذشته مسیحیت بوده، دست‌به‌دست به بحیرا منتقل گشته است. جناب ابوطالب تصمیم گرفت تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله را همراه خود به این سفر ببرد. کاروان قریش حرکت کرد اما پس از پیمودن مقداری از راه، کاروانیان متوجه شدند که این سفر مانند سفرهای قبلی نیست و احساس راحتی و آرامش بیشتری می‌کنند، همچنین آفتاب، آن سوزشی را که در سفرهای قبل داشت، ندارد. این اوضاع برای همه مردم کاروان، تعجب‌آور بود تا جائی که یکی از آنها چند بار گفت: این سفر چه سفر مبارکی است! ولی شاید کمتر کسی بود که بداند اینها همه از برکت همان کودک دوازده ساله است که در این سفر همراه کاروان آمده بود. بالاتر از همه، کم‌کم متوجه شدند که روزها لکه ابری، پیوسته بالای سر کاروان در حرکت است و برای آنها در آفتاب گرم، سایه می‌افکند، و این مطلب وقتی برای آنها به خوبی واضح شد که به صومعه بحیرا نزدیک شدند. بحیرا وقتی از دور، گرد و غبار کاروانیان را دید، به لب پنجره‌ای که از صومعه به بیرون باز شده بود آمد و چشم به کاروانیان دوخت و گاهی نیز سر به سوی آسمان می‌کشید و گویا همان لکه ابر را جستجو می‌کرد که بر سر کاروانیان سایه افکنده بود. هیچ بعید نیست که روی صفای باطنی که پیدا کرده بود و نیز اخباری که از گذشتگان بدو رسیده بود، منتظر دیدن چنین منظره، و چشم به راه آمدن آن قافله بود؛ جریانات بعدی، این احتمال را تأیید می‌کند، زیرا بعضی از مورخین مانند ابن هشام و دیگران می‌نویسند:

کاروان قریش هر ساله از کنار صومعه بحیرا عبور می‌کرد و گاهی در آنجا منزل می‌کردند و تا آن سفر، هیچ‌گاه بحیرا با آنان سخنی نگفته بود؛ اما این بار همین‌که کاروان در نزدیکی صومعه بحیرا منزل کردند، غذای زیادی تهیه کرد و کسی را به نزد ایشان فرستاد تا مهمان وی شوند.

ابن هشام از ابن اسحاق نقل کرده که خود بحیرا پس از دیدن آن لکه ابر در بالای سر کاروانیان، از صومعه به زیر آمده و از کاروان قریش دعوت کرد تا برای صرف غذا به صومعه او بروند. یکی از کاروانیان به او گفت: ای بحیرا!! به خدا سوگند مثل اینکه این بار برای تو ماجرای تازه‌ای رخ داده است، زیرا چندین بار تاکنون ما از اینجا عبور کرده‌ایم و هیچ‌گاه مانند امروز، به فکر پذیرائی از ما نیفتاده

بودی!

بحیرا گویا نمی‌خواست راز خود را به این زودی فاش کند، از این‌رو در جواب او گفت: راست می‌گویی! اما اکنون شما میهمان من هستید، و من دوست داشتم این‌بار نسبت به شما اکرامی کرده باشم.

کاروان قریش وارد صومعه بحیرا شدند. بحیرا در قیافه تک‌تک آنها نگرست و اوصافی را که از پیامبر اسلام ﷺ شنیده یا خوانده بود، در چهره آنها ندید؛ از این‌رو با تعجب پرسید: آیا کسی از شما بجای نمانده؟ یکی از کاروانیان پاسخ داد: فقط کودکی بجای مانده است! بحیرا گفت: او را هم بیاورید! وقتی رسول اکرم ﷺ وارد مجلس شدند، بحیرا با دقت به چهره آن حضرت خیره شد. کاروانیان مشغول صرف غذا شدند ولی بحیرا تمام حرکات و رفتار رسول اکرم ﷺ را به دقت زیر نظر گرفته و چشم از آن حضرت بر نمی‌داشت و محو تماشای او شده بود.

وقتی سفره غذا برچیده شد، بحیرا نزد حضرت آمد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که سؤالات مرا پاسخ دهی! حضرت فرمودند: هر چه می‌خواهی بپرس! بحیرا از حالات و زندگانی خصوصی و حتی خواب و بیداری آن حضرت سؤالاتی پرسید و حضرت پاسخ دادند. بحیرا پاسخی را که می‌شنید با آنچه در کتاب‌ها درباره پیغمبر اسلام دیده و خوانده بود، تطبیق می‌داد و مطابق می‌دید. آنگاه میان دیدگان آن حضرت را با دقت نگاه کرد، سپس برخاست و میان شانه‌های آن حضرت را تماشا کرد و مهر نبوت را دید و بی‌اختیار آنجا را بوسه زد.

کاروانیان که تدریجاً متوجه کارهای بحیرا شده بودند به یکدیگر می‌گفتند: محمد نزد این راهب، مقام و منزلتی دارد! از آن‌سو جناب ابوطالب، نگران کارهای بحیرا شده بود و می‌ترسید که مبدا بحیرا سوء قصدی نسبت به برادرزاده‌اش داشته باشد.

در این هنگام بحیرا نزد جنا ابوطالب آمد و پرسید: این پسر با شما چه نسبتی دارد؟ ابوطالب پاسخ داد: فرزند من است! بحیرا گفت: او فرزند تو نیست، و نباید پدرش زنده باشد! ابوطالب پاسخ داد: او فرزند برادر من است. بحیرا پرسید: پدرش چه شده است؟ ابوطالب پاسخ داد: هنگامی که مادرش بدو حامله بود، پدرش از دنیا رفت. بحیرا پرسید: مادرش کجاست؟ ابوطالب پاسخ داد: مادرش نیز چند سالی است که از دنیا رفته است! بحیرا گفت: راست گفتی! اکنون بشنو تا چه می‌گویم:

او را به شهر و دیار خود بازگردان و از یهودیان محافظت کن و مواظب باش تا آنها او را نشناسند که به خدا سوگند اگر آنچه من در مورد این جوان می‌دانم آنها بدان آگاه شوند، نابودش می‌کنند! ای ابوطالب! بدان که کار این برادرزاده‌ات بزرگ و عظیم خواهد گشت، بنابراین هرچه زودتر او را به شهر خود بازگردان؛ من آنچه لازم بود، به تو گفتم و مواظب بودم این نصیحت را به تو بنمایم.

جناب ابوطالب پس از شنیدن سخنان بحیرا، درصدد برآمد تا هرچه زودتر به مکه باز گردد...<sup>۱</sup>

[۷۳] موشه فرزند یوحنا قسّیس در کلیسا کندی ارومیه (از مناطق باستانی و مسیحی نشین ایران) دیده به جهان گشود. پدر و اجداد او همگی از روحانیان و کشیشان بزرگ و صاحب نام مسیحی بودند. او از ابتدای کودکی تحت سرپرستی پدرش احکام و عقاید مسیحیت را آموخت، بعد از مدتی به طور رسمی در جلسات تدریس روحانیونی از جمله یوحنا بکیر، یوحنا جان، عاژ، تالو و کورکز حاضر شد و کتاب‌های تورات، انجیل و سایر علوم رایج مسیحی در آن زمان را به خوبی فرا گرفت. موشه، نوجوان نابغه مسیحی، با جدیت و اشتیاق مراحل علمی را یکی پس از دیگری و به سرعت طی می‌کرد به طوری که در ۱۲ سالگی به درجه «قسّیسیت» [کشیشی] نایل آمد. وی این مرحله از روحانیت را کافی ندانسته و لذا راهی واتیکان شد و در آنجا به فراگیری سطوح عالیّه احکام و علوم مسیحیت و کسب مراحل معنوی پرداخت و از آنجا که از دانشجویان ممتاز دوره تحصیلی خود به‌شمار می‌رفت، بسیار مورد احترام و اکرام استادانش بود. موشه در خلال ارتباطش با یکی از اساتید صاحب منصب و شاخص واتیکان، به رازی بزرگ پی می‌برد که در متن کتاب حاضر (صفحه: ۲۴۸) به آن اشاره کردیم. وی بعد از پی‌بردن به حقیقت، واتیکان را ترک کرد و به زادگاهش بازگشت و در آنجا مخفیانه با شیخ حسن مجتهد دیدار کرد و او را از اسلام آوردن خویش آگاه نمود. شیخ حسن خوشحال شد و چکیده‌ای از عقاید و احکام اسلامی را به او تعلیم داد. موشه بعد از این دیدار، غسل کرده و شهادت به اسلام داد و نام «محمدصادق» را برای خود برگزید. محمدصادق تا مدتی از ابراز مسلمان شدنش خودداری کرد و در این مدت، به تحصیل علوم اسلامی نزد اساتیدی از جمله شیخ حسن مجتهد پرداخت و با هوش و نبوغ سرشارش، علوم مقدماتی اسلامی را در اندک زمانی به پایان برد. سپس برای کسب مراحل عالیّه دینی و کمالات معنوی، راهی عراق گردید و در شهرهای نجف، کربلا و سامرا در محضر فقهای بزرگ آن زمان، حضور یافت و به درجه اجتهاد نائل آمد. بعد از آن به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی، به قصد زیارت امام رضا<sup>علیه السلام</sup> راهی مشهد شد؛ طی این سفر، از هر شهر که می‌گذشت، مردم آن دیار که آوازه او را شنیده بودند، از وی به گرمی استقبال کرده و مصرّانه از او درخواست توقف و ترتیب جلسات خطابه و مناظره با اقلیت‌های مذهبی می‌کردند. ایشان نیز با سعه صدر، بسیاری از درخواست‌ها را می‌پذیرفتند و در جلسات مناظره با

۱. برای اطلاع بیشتر از داستان بحیرای راهب، رجوع کنید به: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۸۲؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص: ۶۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص: ۷۱ و ۱۳۸؛ دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة، ج ۲، ص: ۲۴؛ السیرة النبویة (لابن هشام)، ج ۱، ص: ۱۸۰؛ عیون الأثر، ج ۱، ص: ۵۲؛ منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص: ۱۲۴؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص: ۱۹۳ و ج ۱۷، ص: ۲۳۱ و...

تسلط کامل به زبان‌های عبری و سریانی و استدلال‌های بی‌شمار از کتاب مقدس، باعث شیعه‌شدن بسیاری از مسیحیان می‌شدند. ایشان پس از زیارت حرم امام رضا علیه‌السلام و اقامت چند ماهه در مشهد مقدس، راهی تهران شد. ناصرالدین شاه قاجار نیز که نام و آوازه او را شنیده بود، جلسه ملاقاتی با او ترتیب داد و در این دیدار، ایشان را به «فخر الاسلام» ملقب ساخت. از مهم‌ترین فعالیت‌های شیخ محمدمصدق فخر الاسلام در سه دهه آخر عمر، مناظره با روحانیون مسیحی در شهرهای مختلف، به‌ویژه در تهران است. او در هر فرصتی، بیان شیوا و احاطه فوق‌العاده‌اش بر تورات و انجیل و زبان‌های سریانی، عبرانی و عربی را به‌کار می‌بست و با روحانیون مسیحی و یهودی به بحث و گفتگوی علمی می‌پرداخت و در طی این مناظرات، تعداد خیلی زیادی از مسیحیان را به مذهب تشیع، مشرف کرد؛ تعداد مسیحیان شیعه‌شده به حدی زیاد بودند که بعضی از کشیش‌ها، مسیحیان را حتی از مکالمه معمولی و کوتاه با او منع می‌کردند! وی نه تنها از مواجهه با انحرافات و شبهات گمراه‌کننده امتناع نمی‌کرد، بلکه از آنها استقبال می‌نمود. ایشان در کتاب «برهان المسلمین» که موضوع آن، مناظره با مسیحیان است، بیان می‌کند: «چون خود را در حضور خداوند، مدیون می‌دانم که حق را آشکار نمایم، همان‌طور که برای این حقیر آشکار گشته است، از این‌رو در کمال احترام به تمامی قتیسین و مسیحیان روی زمین اعلام می‌کنم هرکس طالب نجات است و یا شکی در مباحث ایراد شده این حقیر دارد، برای اثبات آن حاضرم و هرکسی که دستش به من نمی‌رسد، اگر برای من بنویسد، جواب داده خواهد شد. مقصود این حقیر آن است که نزاع مذهبی مرتفع شود و حق، ظاهر و هویدا گردد.» ایشان خطاب به مسیحیان جهان می‌گوید: «ای برادران، پدران، دوستان و آشنایان، من نیز مسیحی بودم و نزد روحانیون مسیحی تربیت شدم و با پیروان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سر جنگ داشتیم؛ ولی با الطاف الهی، حقیقت به‌طور مستدل بر من آشکار گشت. شما نیز ای برادران مسیحی، راه حق و راستی را قبول کنید و دست از تعصبات نابجا بردارید، از تقلید کورکورانه پدران و اجداد خود دوری کنید، ذهن و روح خود را از عناد و لجاجت پاک نمایید، قرآن را مطالعه و آن را با کتاب مقدس که مشتمل بر بیش از چندین هزار غلط و اشتباه است، مقایسه کنید، در این صورت است که نور هدایت الهی را در قلب خود مشاهده خواهید نمود.» وی در سن ۷۰ سالگی در سال ۱۳۳۰ قمری، دیده از جهان فروبست.

**[۷۴]** البیت المُقدَّس (یا بیت المقدس یا اورشلیم یا قدس)، شهری در فلسطین اشغالی است که نخستین قبله و سومین شهر مقدس مسلمانان (پس از مکه و مدینه) و مقدس‌ترین شهر جهان در نزد یهودیان و مسیحیان است. این شهر، از مراکز زیارتی ادیان ابراهیمی است و هر یک از این ادیان، آثار و ساختمان‌هایی در آن دارند. بیت المقدس هم‌اکنون در اشغال کامل رژیم غاصب اسرائیل است که

از حدود هفت سال قبل، پایتخت خود را از تل‌آویو به این شهر انتقال دادند. در ۶ دسامبر ۲۰۱۷، رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، رسماً اعلام کرد که آمریکا از این پس، «قدس» را به‌عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی قبول دارد و سفارت آمریکا از تل‌آویو به این شهر انتقال می‌یابد. در پی این اقدام، سیل اعتراضات از سوی کشورهای مختلف متوجه وی شد و اندیشکده‌های آمریکایی نسبت به این اقدام، اخطار داده و آن را بسیار خطرناک دانستند.



۷۰۱] مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر شریف المیزان می‌فرماید:

«از آن روزی که بنی اسرائیل استقلال یافته و در میان سرها سری بلند کردند بلا و گرفتاری بسیاری دیدند، - بطوری که تاریخ این قوم ضبط کرده - این بلایا از دو تا بیشتر است. و آیات مورد بحث با دو تای آنها قابل انطباق هست و لیکن آن حادثه‌ای که بطور مسلم یکی از دو حادثه مورد نظر آیات است، حادثه ایست که به دست بخت النصر (نبوکدنصر) یکی از سلاطین بابل در حدود ششصد سال قبل از میلاد بر آنان آمده است. وی پادشاهی نیرومند و صاحب شوکت و یکی از ستمکاران عهد خود به شمار می‌رفت و در آغاز از بنی اسرائیل حمایت می‌کرد و لیکن چون از ایشان تمرد و عصیان دید لشکرهای بی‌شمار به سرشان گسیل داشت، و ایشان را محاصره و شهرهایشان را در هم کوبید و همه را ویران ساخت، مسجد اقصی را خراب و تورات و کتب انبیاء را طعمه حریق ساخت و مردم را قتل عام نمود، بطوری که جز عده قلیلی از ایشان آن هم از زنان و کودکان و مردان ضعیف، کسی باقی نماند. باقیمانده ایشان را هم اسیر گرفته و به بابل کوچ داد، بنی اسرائیل هم چنان در ذلت و خواری و بی کسی در بابل بسر می‌بردند و تا بخت النصر زنده بود و مدتی بعد از مرگ او، احدی نبود که از ایشان حمایت و دفاع کند. تا آنکه کسرای کورش یکی از پادشاهان ایران تصمیم گرفت به بابل سفر نموده و آنجا را فتح کند. وقتی فتح کرد نسبت به اسرای بنی اسرائیل تلافی و مهربانی نمود و به ایشان اجازه داد تا دوباره به وطن خود سرزمین مقدس بروند و ایشان را در تجدید بنای هیکل (مسجد اقصی) و تجدید بناهای ویران شده کمک نمود، و به عزرا یکی از کاهنان ایشان اجازه داد تا تورات را برایشان بنویسد، و این حوادث در حدود چهار صد و پنجاه و اندی قبل از میلاد بود. و آنچه از تاریخ یهود برمی‌آید این است که اول کسی که از ناحیه خدا مبعوث شد که بیت المقدس را ویران کند بخت النصر بود که در این نوبت هفتاد سال خرابه افتاده بود، و آن کس که در نوبت دوم بیت المقدس را ویران کرد قیصر روم اسپیانوس بود که تقریباً یک قرن قبل از میلاد می‌زیسته و وزیر خود طوطوز را روانه کرد تا مسجد را خراب و مردمش را ذلیل ساخته و تنبیه نماید. و بعید نیست که این دو حادثه، مورد نظر این آیات باشد، زیرا بقیه حوادثی که تاریخ برای بنی اسرائیل نشان می‌دهد طوری نبوده که به کلی آنان را از بین برده و استقلال و مملکتشان را از ایشان گرفته باشد، به

خلاف داستان بخت النصر که همه آنان و آقایی و استقلالشان را تا زمان کورش به کلی از بین برد. آن گاه کورش بعد از مدتی همه آنان را جمع نموده و سر و صورتی به زندگیشان داد. بار دیگر رومیان بر آنان دست یافتند و قوت و شوکتشان را گرفتند و دیگر تا زمان اسلام نتوانستند قدم علم کنند.»<sup>۱</sup>

[۷۶] «... ثُمَّ غَيَّبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَصْفَ غَيْبَةً طَالَ أَمْدُهَا ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَيَّنَّ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ الْمُلْتَقَى قَالَ عَلَى الصَّرَاطِ وَغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَاسْتَدَّتْ الْبُلُوى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِغَيْبِهِ وَتَسَلَطَ عَلَيْهِمْ بُحْتٌ نَصَرَ فَحَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يظْفُرُ بِهِ مِنْهُمْ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَهْرُبُ وَ يَسْبِي ذَرَارِيَهُمْ فَاصْطَفَى مِنَ السَّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودَا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ اصْطَفَى مِنْ وُلْدِ هَارُونَ عَزْرِيئاً وَ هُمُ يَوْمَئِذٍ صَبِيغٌ صَغَارٌ فَمَكَّنُوهُ فِي يَدِهِ وَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ وَ الْحُجَّةِ دَانِيَالُ عَ أُسَيْرٍ فِي يَدٍ بُحْتٌ نَصَرَ تِسْعِينَ سَنَةً...»<sup>۲</sup>

[۷۷] قوم یهود در ابتدا توسط حضرت موسی (علیه السلام) دولت تشکیل دادند. سپس توسط حضرت داوود و حضرت سلیمان (علیهم السلام) در منطقه فلسطین مستقر شدند. یهود به منطقه فلسطین، ارض موعود می‌گویند. البته ادعای آنها محدود به ارض موعود نمی‌شود، بلکه بر اساس آموزه‌های خود، مدعی حکومت بر کل جهان هستند. آنها برای رسیدن به مقصود خود، برنامه‌ای سه مرحله‌ای طراحی کرده‌اند:

اول: تسلط بر بیت المقدس؛ دوم: گرفتن نیل تا فرات؛ سوم: حاکمیت بر کل جهان.

در پرچم اسرائیل یک علامت شش گوشه وجود دارد که اشاره به حکومت حضرت داوود (علیه السلام) است؛ دو خط آبی نیز علامت از نیل تا فرات می‌باشد.

[۷۸] مرحوم سید قطب در تفسیر خود گوید:

«و لقد عادوا إلى الإفساد فسلط الله عليهم المسلمين فأخرجوهم من الجزيرة كلها. ثم عادوا إلى الإفساد فسلط عليهم عبادا آخرين، حتى كان العصر الحديث فسلط عليهم «هتلر» .. و لقد عادوا اليوم إلى الإفساد في صورة «إسرائيل» التي أذقت العرب أصحاب الأرض الويلات. و ليسلطن الله عليهم من يسومهم سوء العذاب، تصديقا لوعده الله القاطع، وفاقا لسنته التي لا تتخلف. و إن غدا لناظره قريب!»<sup>۳</sup>

[۷۹] کلیسای کاتولیک، رسماً در سال ۱۹۶۵ میلادی، اصل اعتقادی قدیمی در الهیات کاتولیک، مبنی بر اینکه «یهودیان جمعاً گناه مصلوب شدن عیسی مسیح را بر شانه دارند» را مطرود اعلام کرد. این اصل منجر به قرن‌ها آزار و اذیت یهودیان در جوامع مسیحی شده بود. همچنین در سال ۱۹۹۹ یک

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص: ۵۸؛ و نیز رجوع شود به: جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، ج ۱۵، ص: ۱۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۱۵۷.

۳. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص: ۲۲۱۴.

گروه شش نفره متشکل از سه کارشناس یهودی و سه کارشناس کاتولیک، پس از مذاکرات فراوان، وارد آرشیو محرمات و اتیکان شدند و اسناد واقعه را درآوردند و در سال ۲۰۰۰ برخی از آنها را منتشر کردند. این اسناد جنجالی باعث شد تا پاپ وقت، رسماً از یهودیان جهان عذرخواهی کند.<sup>۱</sup>

**[۸۰]** در قضیه برج‌های دوقلوی آمریکا در ۱۱ سپتامبر، دو هواپیمایی که به برج‌های دوقلو اصابت کردند، در صد و بیست متری زمین بودند؛ در یک تحقیقی، از افراد آن منطقه پرسیده بودند: آیا شما صدای هواپیماها را شنیدید؟ پاسخ آنها منفی بود! درحالی‌که هواپیما با آن سرعت، امکان ندارد صدایش شنیده نشود؛ و این موضوع عجیبی است. از طرفی فیلمبرداری با آن دقت از هواپیماهای در حال حرکت، حتماً باید از قبل تجهیزتاش آماده شده باشد؛ با دوربین‌های ساده نمی‌توان چنین فیلمی گرفت. نکته دیگر آنکه اگر یک هواپیما به ساختمانی با آن خصوصیات برخورد کند، امکان ندارد که بتواند آن را فرو بریزد. آن ساختمان، هزار ستون و شش هزار متر مربع در هر طبقه مساحت داشت. مطلب دیگر آنکه از این هواپیماها هیچ اثری حتی جعبه سیاه پیدا نشد! یعنی به اندازه‌ای این انفجار مهیب بوده که هواپیماها دود شده و چیزی از آن باقی نمانده است! همچنین هشتاد درصد برج‌های دوقلو مربوط به یهودیان بود و سه هزار و پانصد نفر در آن ساختمان کار می‌کردند و کسی نپرسید که چرا در آن روز تمام سه هزار و پانصد نفر به محل کار نیامدند؟! و سؤالات بسیار دیگری که بی‌پاسخ مانده است.

**[۸۱]** بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی دو عملیات اتمی بود که در زمان جنگ جهانی دوم به دستور هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، علیه امپراطوری ژاپن انجام گرفت. در این دو عملیات، دو بمب اتمی به فاصله ۳ روز روی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی انداخته شد که باعث ویرانی و کشتار گسترده شهروندان این دو شهر گردید. تاریخ: ۶ اوت ۱۹۴۵ و ۹ اوت ۱۹۴۵.

**[۸۲]** «عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَةً وَقَالَ سَتَخَلُّو كُوفَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْزُرُ [بِأَرْزُ] عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْزُرُ [تَأْزُرُ] الْحَيَّةَ فِي جُحْرِهَا ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدَّةٍ يُقَالُ لَهَا قُمْ وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضَعَّفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُحَدَّرَاتُ فِي الْجِبَالِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَ أَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَيُفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَيَسْمُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَ الْعِلْمُ ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ ع وَ يَسِيرُ سَبَبًا لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ إِنكَارِهِمْ حُجَّةً.»<sup>۲</sup>

۱. منبع: مقاله «مناقشه بر سر عملکرد واتیکان در مورد هولوکاست»؛ شهروند ۱۳۸۶؛ شماره ۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۷، ص: ۲۱۳.

ترجمه: «کوفه زمانی از مؤمنان خالی می‌شود و علم نیز در آن پنهان می‌شود همان‌گونه که مار در لانه خود فرو می‌رود و پس از آن علم در شهری به نام قم ظهور می‌کند و آن شهر معدن علم و دانش می‌شود تا جایی که هیچ‌کس در زمین از لحاظ دینی مستضعف نمی‌ماند حتی دختران پرده‌نشین. و این اتفاق هنگام نزدیک شدن ظهور قائم ما رخ می‌دهد و خداوند قم و اهلس را جانشینان حجت قرار می‌دهد و اگر این گونه نبود زمین اهل خود را فرو می‌برد و حجتی در زمین باقی نمی‌ماند. و علم در آن زمان از قم به سایر سرزمین‌ها در مشرق و مغرب سرازیر می‌شود و حجت خداوند بر بندگان تمام می‌شود تا جایی که پیام دین و دانش به تمام اهل زمین می‌رسد و پس از آن قائم ظهور می‌کند و باعث نزول عذاب خداوند بر بندگان می‌شود، زیرا خداوند بندگان را عذاب نمی‌کند مگر اینکه حجت را بر آنها تمام کرده باشد».

**[۸۳]** متن روایت: «عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا حَضَرَتْ يَوْسُفَ ع الْوَفَاةَ جَمَعَ شِيعَتَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِسِدَّةٍ تَنَالَهُمْ يُقْتَلُ فِيهَا الرَّجَالُ وَ تَسْقُبُ بَطُونُ الْحَبَالَى وَ تُدْبِخُ الْأَطْفَالَ حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ الْحَقَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِ لَأْوَى بْنِ يَعْقُوبَ وَ هُوَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ طَوَالٌ وَ نَعْتَهُ لَهُمْ بِنَعْتِهِ فْتَمَسَّكُوا بِذَلِكَ وَ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَ الشَّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هُمْ مُنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوَلَادَتِهِ وَ رَأَوْا عَلَامَاتِ ظُهُورِهِ وَ اسْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْبَلْوَى وَ حَمِلَ عَلَيْهِمُ بِالْخَشْبِ وَ الْحِجَارَةِ وَ طَلِبَ الْفَقِيهَ الَّذِي كَانُوا يَسْتَرِيحُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ فَاسْتَسْرَّ وَ رَأَسَلُوهُ فَقَالُوا كُنَّا مَعَ الشَّدَّةِ نَسْتَرِيحُ إِلَى حَدِيثِكَ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارِيِّ وَ جَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثَ الْقَائِمِ وَ نَعْتَهُ وَ قُرْبَ الْأَمْرِ وَ كَانَتْ لَيْلَةً قَمْرَاءَ فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ مُوسَى ع وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ حَدِيثَ السَّنِّ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ دَارِ فِرْعَوْنَ يُظْهِرُ التَّوْبَةَ فَعَدَلَ عَنْ مَوْكِهِ وَ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ وَ تَحْتَهُ بَغْلَةٌ وَ عَلَيْهِ طَبْلَسَانُ خَزٌّ فَلَمَّا رَأَاهُ الْفَقِيهَ عَرَفَهُ بِالنَّعْتِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَ انْكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَبَّلَهُمَا ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي حَتَّى أَرَانِيكَ فَلَمَّا رَأَى الشَّيْعَةَ ذَلِكَ عَلِمُوا أَنَّهُ صَاحِبُهُمْ فَأَكْبَرُوا عَلَى الْأَرْضِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى أَنْ قَالَ أَرْجُو أَنْ يُعَجِّلَ اللَّهُ فَرَجَكُمْ ثُمَّ غَابَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ خَرَجَ إِلَى مَدِينَةِ مَدْيَنَ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ فَكَانَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ اسْتَدَّ عَلَيْهِمُ مِنَ الْأَوْلَى وَ كَانَتْ نَيْفًا وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ اسْتَدَّتْ الْبَلْوَى عَلَيْهِمْ وَ اسْتَسْرَّ الْفَقِيهَ فَبَعَثُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى اسْتِئْرَاكِ عَنَّا فَخَرَجَ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارِيِّ وَ اسْتَدْعَاهُمْ وَ طَيَّبَ نُفُوسَهُمْ وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ مُفْرَجٌ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ قَدْ جَعَلْتُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً لِقَوْلِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالُوا كُلُّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرِينَ سَنَةً فَقَالُوا لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرًا فَقَالُوا لَا

يَصْرَفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ لَا تَبْرَحُوا فَقَدْ أَذْنُتُ لَكُمْ فِي فَرَجِكُمْ فَبَيَّنَّا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسَى عِزًّا رَاكِبًا جَمَارًا فَأَرَادَ الْفَقِيهَ أَنْ يَعْرِفَ الشَّيْعَةَ مَا يَسْتَبْصِرُونَ بِهِ فِيهِ وَ جَاءَ مُوسَى حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ الْفَقِيهَ مَا اسْمُكَ فَقَالَ مُوسَى قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ عِمْرَانَ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ قَاهِثِ بْنِ لَأَوَى بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ بِمَاذَا جِئْتَ قَالَ جِئْتُ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَفَقَّامَ إِلَيْهِ فَتَقَبَّلَ يَدَهُ ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَيَّبَ نَفْسَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ أَمْرَهُ ثُمَّ فَرَّقَهُمْ فَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ بَيْنَ فَرَجِهِمْ بِعَزْرِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ سَنَةً.<sup>١</sup>

**[٨٤]** متن روايت: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلَ نُوحٌ ع رَبَّهُ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيَّ قَوْمِي الْعَذَابَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَغْرَسَ نَوَّاءً مِنَ النَّخْلِ فَإِذَا بَلَغَتْ فَأَثْمَرَتْ وَ أَكَلَ مِنْهَا أَهْلُكَ قَوْمَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فَغَرَسَ نُوحٌ النَّوَّاءَ وَ أَخْبَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ فَلَمَّا بَلَغَتِ النَّخْلَةَ وَ أَثْمَرَتْ وَ اجْتَنَى نُوحٌ مِنْهَا وَ أَكَلَ وَ أَطْعَمَ أَصْحَابَهُ قَالُوا لَهُ يَا نَبِيَّ اللَّهُ الْوَعْدُ الَّذِي وَعَدْتَنَا فِدَعَا نُوحٌ رَبَّهُ وَ سَأَلَ الْوَعْدَ الَّذِي وَعَدَهُ فَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يُعِيدَ الْغَرَسَ ثَانِيَةً حَتَّى إِذَا بَلَغَ النَّخْلُ وَ أَثْمَرَ وَ أَكَلَ مِنْهُ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فَأَخْبَرَ نُوحٌ ع أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ فَصَارُوا ثَلَاثَ فِرْقٍ فِرْقَةٌ اِزْتَدَتْ وَ فِرْقَةٌ نَافَقَتْ وَ فِرْقَةٌ تَبَتَّتْ مَعَ نُوحٍ فَفَعَلَ نُوحٌ ذَلِكَ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ النَّخْلَةَ وَ أَثْمَرَتْ وَ أَكَلَ مِنْهَا نُوحٌ وَ أَطْعَمَ أَصْحَابَهُ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهُ الْوَعْدُ الَّذِي وَعَدْتَنَا فِدَعَا نُوحٌ رَبَّهُ فَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَغْرَسَ الْغَرَسَةَ الثَّلَاثَةَ فَإِذَا بَلَغَ وَ أَثْمَرَ أَهْلُكَ قَوْمَهُ فَأَخْبَرَ أَصْحَابَهُ فَفَتَرَقَّ الْفِرْقَتَانِ ثَلَاثَ فِرْقٍ فِرْقَةٌ اِزْتَدَتْ وَ فِرْقَةٌ نَافَقَتْ وَ فِرْقَةٌ تَبَتَّتْ مَعَهُ حَتَّى فَعَلَ نُوحٌ ذَلِكَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ بِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ يَتَّقُونَ مَعَهُ فَيَمْتَرِقُونَ كُلَّ فِرْقَةٍ ثَلَاثَ فِرْقٍ عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ فِي الْعَاشِرَةِ جَاءَ إِلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ الْخَاصَّةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهُ فَعَلْتَ بِنَا مَا وَعَدْتَ أَوْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَنْتَ صَادِقٌ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ لَا نَشْكُ فِيكَ وَ لَوْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِنَا قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِمْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ لِقَوْلِ نُوحٍ وَ أَدْخَلَ الْخَاصَّ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ فَنَجَّاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَجَّى نُوحًا مَعَهُمْ بَعْدَ مَا صَفَوْا وَ هَدَّبُوا وَ ذَهَبَ الْكَذِبُ مِنْهُمْ.»<sup>٢</sup>

**[٨٥]** متن حكايت: «... فَأَجَابَ عَلِيًّا إِلَى السَّبْرِ وَ الْجِهَادِ جُلُ النَّاسِ إِلَّا أَنْ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنْوَهُ وَ فِيهِمْ عُبَيْدَةُ السَّلْمَانِيُّ وَ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَ لَا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَ نَعُسْكَرُكَ عَلَى حِدَةٍ حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَ أَمْرَ أَهْلِ الشَّامِ فَمَنْ رَأَيْنَاهُ أَرَادَ مَا لَا يَجِلُّ لَهُ أَوْ بَدَأَ مِنْهُ بَعْضِي كُنَّا عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ: «مَرْحَبًا وَ أَهْلًا هَذَا هُوَ الْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَ الْعِلْمُ بِالسُّنَّةِ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهِدًا فَهُوَ جَائِرٌ حَائِنٌ». وَ آتَاهُ آخَرُونَ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِيهِمْ رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَ هُمْ يَوْمئِذٍ أَرْبَعُمَائَةٍ رَجُلٌ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا شَكَّكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ عَلَى مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا غَنَاءَ بِنَا وَ لَا بِكَ وَ لَا الْمُسْلِمِينَ عَمَّنْ

١. كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص: ١٤٥.

٢. الغيبة للنعماني، ص: ٢٨٦.

يَقَاتِلُ الْعَدُوَّ فَوَلَّانَا بَعْضَ الثُّغُورِ نَكُونَ بِهِ ثُمَّ نَقَاتِلُ عَنْ أَهْلِهِ فَوَجَّهَهُ عَلِيٌّ عَلَى ثَغْرِ الرَّيِّ فَكَانَ أَوَّلَ لَوَاءٍ عَقَدَهُ بِالْكُوفَةِ لَوَاءَ رَبِيعِ بْنِ خَثِيمٍ.»<sup>۱</sup>

[۸۶] «وَقَوْلُهُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَيْنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» فَإِنَّهَا نَزَلَتْ لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ غَزْوَةِ خَيْبَرَ وَبَعَثَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فِي خَيْبِلٍ إِلَى بَعْضِ قُرَى الْيَهُودِ فِي نَاحِيَةِ فَدَكٍ لِيَدْعُوَهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ يُقَالُ لَهُ مُزْدَاسُ بْنُ نَهْيَكِ الْفَدَكِيِّ فِي بَعْضِ الْقُرَى فَلَمَّا أَحَسَّ بِخَيْبِلِ رَسُولِ اللَّهِ ص جَمَعَ أَهْلَهُ وَآمَالَهُ وَصَارَ فِي نَاحِيَةِ الْجَبَلِ فَأَقْبَلَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص، فَمَرَّ بِأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَخْبَرَ بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص قَتَلْتَ رَجُلًا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا قَالَ تَعَوُّذًا مِنَ الْقَتْلِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَا سَقَطَ الْعِظَاءِ عَنْ قَلْبِهِ وَ لَا مَا قَالَ بِلِسَانِهِ قَبِلْتَ وَ لَا مَا كَانَ فِي نَفْسِهِ عَلِمْتَ فَحَلَفَ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ أَحَدًا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص، فَتَحَلَّفَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي حُرُوبِهِ.»<sup>۲</sup>

[۸۷] برخی نکات از زندگی عبدالله بن عمر، عبدالله ابن زبیر و عبدالرحمان بن ابی‌بکر:

- عبدالله فرزند عمر بن خطاب پس از مرگ عثمان، خلافت معاویه را به رسمیت شمرد و با وی بیعت کرد و از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی کرد. آن هنگام که معاویه برای یزید بیعت می‌ستاند، ابن عمر به گروه مخالفان پیوست، اما معاویه از او بیمناک نبود و به وفاداری او در آینده ایمان داشت. در آغاز خلافت یزید و پس از ورود امام حسین علیه السلام به مکه، ابن عمر برای ترغیب آن حضرت به بیعت با یزید، نزد ایشان رفت و گفت: از دشمنی دیرینه این خاندان با شما آگاهی داری، مردم به او (یزید) روی آورده‌اند و درهم و دینار در دست اوست، در صورت مخالفت با او کشته می‌شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی می‌گردند. اما امام علیه السلام در پاسخ پیشنهاد او چنین فرمود: ... ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس و از یاریم دست بردار. ابن عمر دعوت حجت خدا را رد کرد و راهی مدینه شد و پس از شهادت امام، نامه‌ای به یزید نگاشت و ضمن پذیرش خلافتش با وی بیعت کرد. در جریان شورش مردم مدینه، او ضمن نکوهش پیمان‌شکنی مردم، خطاب به خاندان خویش گفت: اگر بدانم کسی از شما دست از بیعت با یزید برداشته و از مخالفان او حمایت کرده‌اید رابطه من با او قطع خواهد گردید. در زمان خلافت عبدالملک مروان و پس از ورود حجاج بن یوسف به مدینه، عبدالله بن عمر شبانه نزد حجاج رفت تا به وسیله او با عبدالملک بیعت نماید، او در توجیه

۱. وقعة صفین، ص: ۱۱۵.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۱۴۸.

شتاب خود این سخن رسول خدا ﷺ را یادآور شد «هر کس بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است» و گفت: می ترسم شب را بدون امام به صبح برسانم! گویند که حجاج برای تحقیر ابن عمر پای خود را از فراش بیرون کرد و گفت: برای بیعت دست خود را بر روی پایم بگذار. - عبدالله بن زبیر از همان دوران جوانی، چندان رابطه خوبی با امیرالمؤمنین ﷺ و فرزندان آن حضرت نداشته است. در حدیثی از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است که فرمودند: رابطه ما با زبیر خوب بود تا زمانی که فرزند او عبدالله بزرگ شد و موجب جدایی او از ما گشت. عبدالله بن زبیر در جنگ جمل بر علیه امیرالمؤمنین ﷺ و در جهت تحریک پدرش زبیر، تلاش بسیاری کرد و نقش فعالی داشت. بیشتر منابع می گویند که ابن زبیر در دل، خواستار رفتن امام حسین ﷺ از مکه بود هر چند ظاهراً پیشنهاد ماندن در مکه را نیز مطرح می کرد. مسعودی آورده است: «ابن زبیر اقامت حسین ﷺ را در مکه خوش نداشت؛ زیرا مردم ابن زبیر را با وی برابر نمی گرفتند و به نظر او چیزی دلپسندتر از آن نبود که حسین ﷺ از مکه بیرون رود؛ بدین جهت پیش وی رفت. امام حسین ﷺ فرمودند: قصد دارم به کوفه بروم. ابن زبیر گفت: خدا تو را توفیق دهد، اگر من آنجا یارانی مثل تو داشتم از کوفه چشم نمی پوشیدم! آنگاه از بیم آنکه امام بدگمان شود، گفت: اما اگر اینجا بمانی و ما و اهل حجاز را به دعوت خود بخوانی، می پذیریم و به دور تو جمع می شویم چرا که از یزید و پدرش به خلافت شایسته تری!» ابن سعد نیز می نویسد: «هر بامداد و شامگاه پیش حسین ﷺ می رفت و او را به رفتن به عراق تشویق می کرد و می گفت: عراقیان، شیعیان پدرت و پیروان تو هستند.»

- عبدالرحمن بن ابی بکر برای شانه خالی کردن از بیعت با یزید و قبل از اینکه بیعت گیری برای یزید تمام شود، رهسپار مکه شد، اما قبل از رسیدن به مکه، در مکانی به نام «حَبْشَى» در نزدیکی مکه فوت کرد، سپس جنازه اش به مکه حمل شد و در آنجا دفن گردید. گفته شده که او در خواب مرده است.<sup>۱</sup>

### [۸۸] روایت اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ الصَّمَةِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَدِينَةِ رَجُلًا عَلَى ظَهْرِهِ قَرْبَةً وَ فِي يَدِهِ صَحْفَةٌ يَقُولُ اللَّهُمَّ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَارَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْبَلَ قُرْبَانِي اللَّيْلَةَ فَمَا أَمْسَيْتُ أَمْلِكُ سِوَى مَا فِي صَحْفَتِي وَ غَيْرَ مَا يُوَارِينِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مَنَعْتُهُ نَفْسِي مَعَ شِدَّةِ سَخْبِي فِي طَلَبِ الْقُرْبَةِ إِلَيْكَ عُنْمًا لِلَّهِمَّ فَلَا تَخْلُقْ وَجْهِي وَ لَا تَرُدَّ دَعْوَتِي فَإِنَّتَهُ حَتَّى عَرَفْتَهُ فَإِذَا هُوَ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَتَى رَجُلًا فَأَطَعَمَهُ.»<sup>۲</sup>

۱. منبع: دانشنامه حوزوی «ویکی فقه» و دانشنامه مجازی مکتب اهلیت ﷺ «ویکی شیعه» با اقتباس از منابع تاریخی.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص: ۷۶.

ترجمه: «محمد بن الصمه از طریق پدرش از عموی خود نقل کرده است: شبی در مدینه، مردی را دیدم که مشکی بر دوش و کاسه غذایی در دست گرفته بود و می‌گفت: ای خدای من که صاحب اختیار و آفریدگار و پناه‌دهنده مؤمنانی، قربانی امشب مرا بپذیر، به چیزی جز آنچه در این کاسه دارم و آنچه بر دوش کشیده‌ام به شبانگاه درنیامده‌ام و تو خود می‌دانی که من علی‌رغم شدت گرسنگی و تشنگی، به خاطر تقرب به تو و هدیه به پیشگاهت آن را از خود دریغ داشتم. ای پروردگار من! پس روی مرا برنگردان و دعایم را بپذیر! به او نزدیک شدم تا آنکه او را شناختم، ناگهان متوجه شدم که او علی بن ابی طالب بود؛ سپس به سراغ مردی رفته و اطعامش نمود.»

### روایت دوم:

«عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: رَأَى الزُّهْرِيُّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ لَيْلَةَ بَارِدَةٍ مَطِيرَةً وَعَلَى ظَهْرِهِ دَفِيقٌ وَحَطَبٌ وَهُوَ يَمْشِي فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا قَالَ أُرِيدُ سَفْرًا أَعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمِلُهُ إِلَيَّ مُؤْضِعَ حَرَبِزٍ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ فَهَذَا غَلَامِي يَحْمِلُهُ عَنْكَ فَأَبَى قَالَ أَنَا أَحْمِلُهُ عَنْكَ فَإِنِّي أَزْفَعُكَ عَنْ حَمْلِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لَكِنِّي لَا أَزْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يَنْحِينِي فِي سَفَرِي وَيُحْسِنُ وُرُودِي عَلَيَّ مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيْتَ لِحَاجَتِكَ وَتَرَكْتَنِي فَأَنْصَرَفْتُ عَنْهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَسْتُ أَرَى لِدَلِّكَ السَّفَرِ الَّذِي ذَكَرْتَهُ أَثَرًا قَالَ بَلَى يَا زُهْرِيُّ لَيْسَ مَا ظَنَنْتَهُ وَ لَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَ لَهُ كُنْتُ أَسْتَعِدُّ إِنَّمَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجَنُّبُ الْحَرَامِ وَ بَدَلُ النَّدَى وَ الْخَيْرِ.»<sup>۱</sup>

ترجمه: «سفیان بن عیینة نقل نموده، می‌گوید: زهری علی بن الحسین علیهما السلام را شبی سرد و طوفانی در حالی که بر دوشش آرد و هیزم حمل می‌کرد دید، محضرش عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا این بار چیست؟ حضرت فرمودند: قصد سفر دارم و برای آن توشه‌ای آماده کرده‌ام که به مکان امن و محفوظی می‌برم. زهری عرض کرد: این غلام من است و بار شما را حمل می‌کند، حضرت از دادن بار امتناع نمودند. زهری عرض کرد: من خودم آن را برمی‌دارم و شما را خلاص می‌کنم. حضرت فرمودند: ولی من خود را از آنچه در این سفر نجاتم می‌دهد و ورودم بر آنچه اراده کرده‌ام را نیکو می‌گرداند خلاص نمی‌کنم، تو را به حق خدا پی کارت برو و مرا رها کن. پس زهری می‌گوید: از حضرت منصرف شدم و به کار خویش پرداختم، بعد از چند روز دیگر که با آن جناب ملاقات کردم به آن حضرت عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا هیچ اثری از سفری که فرمودید در شما نمی‌بینم. حضرت فرمودند: آری، سفری که تو پنداشتی مقصودم نبود بلکه مرادم از آن مرگ بود و برای آن خود را آماده می‌کنم و آماده شدن برای مرگ به این است که از حرام اجتناب کرده و خیرات

را بذل و اعطاء نمود.<sup>۱</sup>

روایت سوم:

«وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع لَيَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ فَيَحْمِلُ الْحِرَابَ فِيهِ الصُّرُّ مِنَ الدَّنَائِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ حَتَّى يَأْتِيَ أَبَا بَابًا فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يَتَأَوَّلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَقَدُوا ذَلِكَ فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع الَّذِي كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ.»<sup>۲</sup>

«و علی بن الحسین علیهما السلام شبهای ظلمانی از منزل خارج می شدند و بر دوش مبارک انبانی بود که در آن کیسه‌هایی از دنانیر و دراهم قرار داشت و آن را حمل می کرد تا به درب منازل فقراء می رسید، يك يك را دقّ الباب می کرد سپس کسی که به درب منزل حاضر می شد اهدایی حضرت را دریافت می کرد و وقتی آن جناب از دنیا رفتند مردم دانستند که آن شخص علی بن الحسین علیهما السلام بوده است.»<sup>۳</sup>

روایت چهارم:

«لَمَّا وَضِعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع عَلَى السَّرِيرِ لِيُغَسَّلَ نُظِرَ إِلَى ظَهْرِهِ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ رَكْبِ الْإِبِلِ مِمَّا كَانَ يَحْمِلُ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ.»<sup>۴</sup>

«وقتی بدن مطهر علی بن الحسین علیهما السلام را روی تخت گذاردند تا غسل دهند نظر بینندگان به پشت حضرت افتاد که همچون زانوی شتر پینه داشت و این به خاطر کثرت بارهایی بود که به دوش می گذاردند و به منازل فقراء و مساکین حمل می فرمودند.»<sup>۵</sup>

روایت پنجم:

«كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا أَعْتَمَ وَ ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ شَطْرَهُ أَخَذَ جِرَابًا فِيهِ خُبْزٌ وَ لَحْمٌ وَ الدَّرَاهِمُ فَحَمَلَهُ عَلَى عُنُقِهِ ثُمَّ ذَهَبَ بِهِ إِلَى أَهْلِ الْحَاجَةِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَقَسَمَهُ فِيهِمْ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ فَلَمَّا مَضَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَدُوا ذَلِكَ فَعَلِمُوا أَنَّهُ كَانَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع.»<sup>۶</sup>

«عادت امام صادق علیه السلام این بود که در تاریکی شب، انبانی را بر دوش می گرفت که نان و گوشت و پول در آن بود و به منزل تهی دستان مدینه می رفت و آنها را میان آنان تقسیم می کرد، در

۱. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۶.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۲۳۲.

۳. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۹.

۴. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۲۳۱.

۵. علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۷۴۷.

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۸.

حالی که او نمی‌شناختند. بعد از وفات امام صادق علیه السلام متوجه شدند که احسان‌کننده، او بوده است.»

[۸۹] مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر شریف المیزان، ذیل آیات شریفه ۴۵ و ۴۶ سوره ص، می‌فرماید:

«این آیه شریفه انبای نامبرده را مدح می‌کند به اینکه: دارای ایدی و ابصارند، و کلمه «اید» و نیز کلمه «بصر» وقتی قابل مدحند که دست و چشم انسان باشند (و گرنه حیوانات هم دست و چشم دارند) و در مواردی استعمالش نمایند که آفریدگار آن دو را برای همان موارد آفریده باشد، و شخص نامبرده دست و چشم خود را در راه انسانیت خود به خدمت گرفته باشد، و در نتیجه با دست خود اعمال صالح انجام داده، و خیر به سوی خلق خدا جاری ساخته باشد. و با چشم خود راه‌های عافیت و سلامت را از موارد هلاکت تمیز داده، و به حق رسیده باشد، نه اینکه حق و باطل برایش یکسان و مشتبّه باشد. پس اینکه فرمود: ابراهیم و اسحاق و یعقوب دارای دست و چشم بودند، در حقیقت خواسته است به کنایه بفهماند نامبردگان در طاعت خدا و رساندن خیر به خلق، و نیز در بینایی‌شان در تشخیص اعتقاد و عمل حق، بسیار قوی بوده‌اند... کلمه «خالصة» وصفی است که در جای موصوف خود آمده. و حرف «با» که بر سر آن است، بای سببیت است، و تقدیر کلام «بسبب خصلة خالصة» است. و جمله «ذکری الدار» بیان آن خصلت است. و منظور از کلمه «دار» دار آخرت می‌باشد. این آیه، یعنی جمله «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ...» تعلیل مضمون آیه قبلی است که نام‌بردگان از انبیا را «أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ» می‌خواند. ممکن هم هست تعلیل باشد برای کلمه «عبادنا» و یا برای جمله «و اذکر» و از این سه احتمال اولی از همه مناسبتر است، برای اینکه وقتی انسان مستغرق در یاد آخرت و جوار رب العالمین شد، و تمامی همش مرتکز در آن گردید، قهراً معرفتش نسبت به خدا کامل گشته، نظرش در تشخیص عقاید حق مصاب می‌گردد، و نیز در سلوک راه عبودیت حق، تبصر پیدا می‌کند، و دیگر بر ظاهر حیات دنیا و زینت آن مانند انبای دنیا جمود ندارد، هم چنان که در شأن چنین کسانی در جای دیگر نیز فرموده: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، پس جمله «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ» برای تعلیل جمله «أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ» مناسبتر است تا برای جمله «عبادنا» و یا جمله «و اذکر». و معنای آیه این است که: اگر گفتیم اینان صاحبان ایدی و ابصارند، برای این است که ما آنان را به خصلتی خالص و غیر مشوب، خالص کردیم، خصلتی بس عظیم الشان، و آن عبارت است از یاد خانه آخرت.»<sup>۱</sup>

[۹۰] برخی برای اثبات پرهیزکاری و ایمان خلیفه دوم، به روایاتی ساختگی تمسک کرده‌اند که مضمون

آنها این است که شیطان از عمر فراری است! از جمله روایتی است که از بریده نقل شده:  
 «... حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ بُرَيْدَةَ يَقُولُ: حَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ أَنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالْدُفِّ وَاتَّعَنِّي، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ كُنْتَ نَذَرْتَ فَأَضْرِبِي، وَإِلَّا فَلَا» فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ، فَالْقَتَّ الدُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا، ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ؛ إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، فَلَمَّا دَخَلَتْ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتَّ الدُّفَّ.»<sup>۱</sup>

ترجمه: «رسول خدا ﷺ برای یکی از جنگ‌ها از مدینه خارج شد و چون بازگشت کنیزی سیاه آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده‌ام اگر خدا تو را به سلامت باز گرداند در حضور شما دَفّ بزنم و آواز خوانی کنم. رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر نذر کرده‌ای، دَفّ بزن وگرنه خیر». پس شروع به دَفّ زدن کرد، و ابوبکر داخل شد و او هنوز دَفّ می‌زد، سپس علی داخل شد و او هنوز دَفّ می‌زد، سپس عثمان داخل شد و او دَفّ می‌زد، ولی تا عمر داخل شد، کنیز دَفّ را زیر پایش گذاشت و روی آن نشست. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود: «ای عمر! همانا شیطان از تو می‌ترسد، من نشسته بودم و او دَفّ می‌زد، و ابوبکر آمد و او می‌زد، سپس علی آمد و او می‌زد، سپس عثمان آمد و او می‌زد، و چون تو وارد شدی دَفّ را انداخت!».

[۹۱] «أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ التَّبْدِيلِ أَنْ إِسْحَاقَ الْكِنْدِيَّ كَانَ فِيلَسُوفَ الْعِرَاقِ فِي زَمَانِهِ أَخَذَ فِي تَأْلِيفِ تَنَاقُضِ الْقُرْآنِ وَ شَغَلَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ وَ تَفَرَّدَ بِهِ فِي مَنَزِلِهِ وَ أَنَّ بَعْضَ تَلَامِيذِهِ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَ مَا فِيكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَرِدُ عَ أَسَاتِذِكُمُ الْكِنْدِيَّ عَمَّا أَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشَاغُلِهِ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ التَّلْمِيزُ نَحْنُ مِنْ تَلَامِيذِهِ كَيْفَ يَجُوزُ مِنَّا الْإِعْتِرَاضُ عَلَيْهِ فِي هَذَا أَوْ فِي غَيْرِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ أُنُوذِي إِلَيْهِ مَا أَلْقِيهِ إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَصِرَ إِلَيْهِ وَ تَلَطَّفَ فِي مُؤَانَسَتِهِ وَ مَعُونَتِهِ عَلَى مَا هُوَ بِسَبِيلِهِ فَإِذَا وَقَعَتِ الْأُنْسَةُ فِي ذَلِكَ فَقُلْ قَدْ حَضَرْتَنِي مَسْأَلَةٌ أَسْأَلُكَ عَنْهَا فَإِنَّهُ يَسْتَدْعِي ذَلِكَ مِنْكَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ أَتَاكَ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ بِهَذَا الْقُرْآنِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُرَادُهُ بِمَا تَكَلَّمَ مِنْهُ غَيْرَ الْمَعَانِي الَّتِي قَدْ طَنَنْتَهَا أَنْتَ ذَهَبَتْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ إِنَّهُ مِنَ الْجَائِزِ لِأَنَّهُ رَجُلٌ يَمْهَمُ إِذَا سَمِعَ فَإِذَا أَوْجَبَ ذَلِكَ فَقُلْ لَهُ فَمَا

۱. الجامع الصحيح و هو سنن الترمذي، ج ۵، ص: ۴۳۹؛ و نیز: مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۸، ص: ۹۳ و...

يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ قَدْ أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي ذَهَبْتَ أَنْتَ إِلَيْهِ فَيَكُونُ وَاضِعًا لِغَيْرِ مَعَانِيهِ فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى الْكِنْدِيِّ وَ تَلَطَّفَ إِلَى أَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ فَقَالَ لَهُ أَعِدْ عَلَيَّ فَأَعَادَ عَلَيْهِ فَتَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ وَرَأَى ذَلِكَ مُحْتَمَلًا فِي اللُّغَةِ وَ سَائِغًا فِي النَّظْرِ فَقَالَ أَقْسَمْتُ إِلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مِنْ أَيْنَ لَكَ فَقَالَ إِنَّهُ شَيْءٌ عَرَضَ بِقَلْبِي فَأَوْرَدْتُهُ عَلَيْكَ فَقَالَ كَلَّا مَا مِثْلُكَ مَنِ اهْتَدَى إِلَى هَذَا وَ لَا مَنْ بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ فَعَرَفْتَنِي مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا فَقَالَ أَمْرَنِي بِهِ أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْآنَ جِئْتُ بِهِ وَ مَا كَانَ لِيُخْرِجَ مِثْلُ هَذَا إِلَّا مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِالنَّارِ وَ أَحْرَقَ جَمِيعَ مَا كَانَ أَلْفَهُ.»<sup>۱</sup>

**[۹۲]** یکی از جریان‌های انحرافی مربوط به مهدویت که در سال‌های اخیر در عراق شکل گرفته، جریان «احمد الحسن» یا «احمد الحسن البصری» است. وی با نام کامل احمد اسماعیل صالح السلمی البصری، از قبیله صیامر و از اهالی استان بصره در عراق است. وی مدعی است ابتدا در خواب و سپس در بیداری با امام مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) ملاقات کرده و آن حضرت او را مامور به هدایت انسانها کرده است. وی ادعاهای خود را از حدود سال ۱۳۸۰ ه.ش آغاز کرد.

طرفداران او مدعی‌اند که این فرد، طبق روایات و وعده‌های امامان معصوم همان یمانی موعود، که فرزند باواسطه، وصی و فرستاده امام مهدی (عجل‌الله‌فرجه‌الشریف) است. آن‌ها براین باورند که احمد بصری، همان مهدی اول است و معتقدند که پس از وفات حضرت حجت، احمد حکومت را به دست می‌گیرد اما هم اکنون غایب شده است.

احمد الحسن در سال (۱۹۹۹ م) با فردی به نام «حیدر مُشتت چاسب القحطانی آل مُشَد» معروف به ابوحسن در حوزه علمیه آشنا شد و در همان سال به علت نامعلوم و به همراه حیدر المشتت در زندان ابوغریب زندانی شد. او پس از آزادی از زندان دوباره به حوزه برگشته و پس از تحصیل دروس حوزوی، در سال (۲۰۰۳ م) ادعای خود را بر اساس یک رؤیا و خواب آغاز کرده و خود را فرزند امام زمان (عجل‌الله‌فرجه‌الشریف) معرفی کرد! او پس از آن، حیدر مشتت را در سمت یمانیت و وزارت امام دوازدهم (عجل‌الله‌فرجه‌الشریف) قرار داد و با زیر سؤال بردن نیابت عامه فقها و ادعای فساد مالی در حوزه‌های علمیه و ناکارآمدی دروس، هر دو از ادامه تحصیل در حوزه علمیه انصراف دادند. حیدر مشتت اولین مسافرت تبلیغی‌اش را از محل زندگی خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز نموده و مردم را به سوی سفیر امام دوازدهم (علیه‌السلام) و یمانیت خود دعوت کرد.

احمد الحسن در سال (۲۰۰۳ م) طی بیانیه‌ای یمانیت را از خود سلب کرده و اعلام کرد: «فاعلموا ایها الناس انه لا یمانی الا کان لی کیمینی داعی لامری هادی لصراط الله الذی اسیر علیه بارشاد

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۴۲۴.

ابی الامام المهدی محمد بن الحسن (علیه السلام)... ای مردم بدانید! هیچ یمانی وجود ندارد مگر اینکه در سمت راست من قرار گرفته و فراخوان کننده به امر ما است. امری که هدایت کننده به راه خداست و یمانی با ارشاد پدرم مهدی (علیه السلام) حرکت می کند...»

در این میان بر اساس شهادت شاهدان عینی، تنها فردی که در مکتب احمد بصری با عنوان «یمانی» شناخته می شد، کسی نبود جز شیخ حیدر مشتت که در همان ایام با در دست داشتن این بیانیه، در شهرهای مختلف حاضر می شد و خود را یمانی و احمد بصری را فرزند وصی امام مهدی (علیه السلام) معرفی می کرد. در سال (۲۰۰۵م) با بروز اختلافات عدیده ای بین احمد بصری و حیدر مشتت، احمد بصری در تناقضی آشکار، با انتشار بیانیه ای، خود را به صورت توامان وصی امام (علیه السلام) و یمانی موعود معرفی کرده و گفت: «و امری ایمن من الشمس فی رابعه النهار و انی اول المهدیین و الیمانی الموعود؛ امر من روشن تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدی و همان یمانی موعود هستم!»

احمد الحسن با همراهی عبدالزهره الکرعوی در سال (۲۰۰۷م) پادگانی را در منطقه الزرکه (بین نجف و کربلا) تأسیس و قیام مسلحانه ای را علیه علمای شیعه آغاز کرد تا در روز تاسوعا به نجف اشرف حمله کرده و همه آنان را قتل عام کند. این اقدام که به سرکردگی احمد الحسن هدایت می شد قبل از هر اقدامی با مداخله قوای امنیتی عراق با شکست مواجه شد. در این درگیری، تعداد ۳۴۳ نفر کشته و ۱۰۸۹ نفر دستگیر شدند. در این درگیری احمد الحسن مفقود گردید و با مفقود شدن او، جریان انحرافی اش دچار انشقاق شد. برخی از ادعاهای او عبارت است از:

(۱) خود را فرزند با واسطه امام مهدی (علیه السلام) می داند و با این سلسله نسب خود را به آن حضرت منتسب می کند: احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن امام مهدی. (۲) خود را امام سیزدهم معرفی می کند. (۳) خود را مهدی و قائم می داند بدین بیان که معتقد است پس از امام مهدی (علیه السلام) دوازده مهدی که همگی قائم نیز هستند از فرزندان آن حضرت به ترتیب جانشین او خواهند شد و او اول المهدیین است. (۴) خود را وصی و جانشین امام مهدی (علیه السلام) می داند که به زودی و پس از حیات آن حضرت جانشین ایشان خواهد شد. (۵) خود را یمانی می داند. (۶) خود را فرستاده امام مهدی (علیه السلام) برای هدایت انسان ها می داند که همه

باید به او ایمان آورند و با وجود او دیگر تقلید از مراجع جایز نیست و همه باید از او تقلید کنند.<sup>۱</sup>



۱. منبع: دانشنامه حوزوی «ویکی فقه».

## کتابنامہ

۱. آشنایی با ادیان بزرگ؛ حسین توفیقی؛ سمت؛ ایران؛ ۱۴۰۳ ش؛ بی چا.
۲. آفرینش و تاریخ، ترجمه البدء و التاريخ؛ ابو نصر بن مطهر بن طاهر مقدسی (م ۵۰۷ ق)؛ مترجم: محمدرضا شفیعی کدکنی؛ آگه؛ تهران؛ ۱۳۷۴ ش؛ چاپ اول.
۳. إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب عليه السلام؛ علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ق)؛ انصاریان؛ قم؛ ۱۴۲۶ ق؛ چاپ سوم.
۴. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات؛ محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، «شیخ حر عاملی» (م ۱۱۰۴ ق)؛ اعلمی؛ بیروت؛ ۱۴۲۵ ق؛ چاپ اول.
۵. الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ ابو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م ۵۸۸ ق)؛ محقق / مصحح: محمدباقر خراسان؛ مرتضی؛ مشهد؛ ۱۴۰۳ ق؛ چاپ اول.
۶. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ترجمه جعفری؛ ابو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م ۵۸۸ ق)؛ مترجم: بهراد جعفری؛ اسلامیہ؛ تهران؛ ۱۳۸۱ ش؛ چاپ اول.
۷. اخبار الطوال؛ ابو حنیفہ احمد بن داود الدینوری (م ۲۸۲ ق)؛ تحقیق عبد المنعم عامر مراجعہ جمال الدین شیال؛ منشورات الرضی؛ قم؛ ۱۳۶۸ ش.
۸. الإختصاص؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، محمود محرمی زرنندی؛ المؤتمر العالمی لالفیة الشيخ المفید؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۹. الإختصاص، ترجمه صابری؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ مترجم: حسین صابری؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ ایران؛ تهران؛ ۱۳۸۸ ش؛ چاپ اول.
۱۰. الأربعون حدیثا (للرازی)؛ منتجب الدین، علی بن عبیداللہ بن بابویہ رازی (م ۵۸۵ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام؛ مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ قم؛ ۱۴۰۸ ق؛ چاپ اول.
۱۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ کنگره شیخ مفید؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۱۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ترجمه موسوی مجاب؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ مترجم: حسن موسوی مجاب؛ سرور؛ ایران؛ قم؛ ۱۳۸۸ ش، چاپ اول.

١٣. أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه كتاب سليم؛ سليم بن قيس هلالى عامرى كوفى (م ٧٦ ق)؛ مترجم: اسماعيل انصارى زنجانى خوئينى؛ الهادى؛ ايران، قم؛ ١٤١٦ ق؛ چاپ اول.
١٤. الإصابة في تمييز الصحابة؛ شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن احمد بن محمود بن احمد حجر عسقلانى كنانى مصرى «ابن حجر عسقلانى» (م ٨٥٢ ق)؛ الكتب العلمية؛ بيروت؛ ١٤١٥ ق؛ چاپ اول.
١٥. إعلام الورى بأعلام الهدى؛ ابو على فضل بن حسن بن فضل طبرسى، «امين الاسلام طبرسى» (م ٥٤٨ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت؛ آل البيت؛ قم؛ ١٤١٧ ق؛ چاپ اول.
١٦. إقبال الأعمال؛ على بن موسى بن جعفر بن طاووس «سيد بن طاووس» (م ٦٦٤ ق)؛ دار الكتب الإسلامية؛ تهران؛ ١٤٠٩ ق؛ چاپ دوم.
١٧. إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ على بن زين العابدين حائرى يزدى (م ١٣٣٣ ق)؛ محقق / مصحح: على عاشور؛ مؤسسة الأعلمی؛ بيروت؛ ١٤٢٢ ق؛ چاپ اول.
١٨. الأمالي؛ محمد بن على ابن بابويه، «شيخ صدوق» (م ٣٨١ ق)؛ كتابچى؛ تهران؛ ١٣٧٦ ش؛ چاپ ششم.
١٩. الأمالي؛ محمد بن الحسن طوسى، «شيخ طوسى» (م ٤٦٠ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة البعثة؛ دار الثقافة؛ قم؛ ١٤١٤ ق؛ چاپ اول.
٢٠. الإمامة و السياسة؛ أبو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى (م ٢٧٦ ق)، تحقيق: على شيرى؛ بيروت؛ دار الأضواء؛ ١٤١٠ ق، ١٩٩٠ م؛ چاپ اول.
٢١. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع؛ تقى الدين ابو محمد احمد بن على بن عبدالقادر مقرزى شافعى (م ٨٤٥ ق)؛ دار الكتب العلمية؛ بيروت؛ ١٤٢٠ ق؛ چاپ اول.
٢٢. أئیس الاعلام فى نصره الإسلام؛ محمدصادق فخر الإسلام (م ١٣٣٠ ق)؛ مرتضى؛ ايران؛ ١٣٨٤ ش؛ چاپ دوم.
٢٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، «علامه مجلسى - مجلسى دوم» (م ١١١٠ ق)؛ محقق / مصحح: جمعى از محققان؛ دار إحياء التراث العربى؛ بيروت؛ ١٤٠٣ ق؛ چاپ دوم.
٢٤. البحر المحيط فى التفسير؛ محمد بن يوسف بن على بن حيان نفزى غرناطى اندلسى (م ٧٤٥ ق)؛ محقق: صدقى محمد جميل؛ دار الفكر؛ لبنان، بيروت؛ ١٤٢٠ ق؛ چاپ اول.

۲۵. البداية و النهاية؛ ابن كثير دمشقى (م ۷۷۴ ق)؛ انتشارات دار الفكر؛ بيروت؛ بى تا.
۲۶. البدء و التاريخ؛ ابو نصر بن مطهر بن طاهر مقدسى (م ۵۰۷ ق)؛ بورسعيد؛ مكتبة الثقافة الدينية؛ بى تا؛ بى جا.
۲۷. برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی؛ ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington)؛ مترجم: محمدعلى حميدرفيعی؛ دفتر پژوهشهای فرهنگي؛ ۱۳۷۸ ش؛ چاپ اول.
۲۸. البرهان في تفسير القرآن؛ سيد هاشم بن سليمان بحراني (م ۱۱۰۷ ق)؛ محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة؛ مؤسسه بعثه؛ قم؛ ۱۳۷۴ ش؛ چاپ اول.
۲۹. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم؛ محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ ق)؛ محقق / مصحح: محسن بن عباسعلى كوجه باغی؛ مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ دوم.
۳۰. بهشت كافي، ترجمه روضه كافي؛ محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازی (م ۳۲۹ ق)؛ مترجم: حميدرضا آژير؛ سرور؛ قم؛ ۱۳۸۱ ش؛ چاپ اول.
۳۱. پروتستانتيزم، پيوريتانيسم و مسيحيت صهيونيستي؛ صاحب خلق، نصير؛ هلال؛ تهران؛ ۱۳۸۳ ش؛ چاپ اول.
۳۲. پيكار صفين، ترجمه وقعة صفين؛ نصر بن مزاحم بن سيار منقرى (م ۲۱۲ ق)؛ مترجم: پرويز اتابكى؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي؛ تهران؛ ۱۳۷۰ ش؛ چاپ دوم.
۳۳. تأويلات أهل السنة (تفسير الماتريدي)؛ محمد بن محمد بن محمود ماتريدي سمرقندی (م ۳۳۳ ق)؛ محقق: مجدى باسلوم؛ دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون؛ لبنان، بيروت؛ ۱۴۲۶ ق؛ چاپ اول.
۳۴. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ سيد شرف الدين، على حسيني استرآبادى (م ۹۴۰ ق)؛ محقق: حسين استاد ولى؛ جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ اول.
۳۵. تاريخ الأمم و الملوك؛ محمد بن جرير بن رستم طبرى آملی مازندرانی (م ۳۱۰ ق)؛ انتشارات دار التراث؛ بيروت؛ ۱۳۸۷؛ چاپ دوم.
۳۶. تاريخ پیامبر اسلام ﷺ؛ محمد ابراهيم آيتی (م ۱۳۵۳ ش)؛ دانشگاه تهران؛ تهران؛ ۱۳۷۸ ش؛ چاپ ششم.
۳۷. تاريخ اليعقوبی؛ احمد بن أبى يعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (م بعد از ۲۹۲ ق)؛ دار صادر؛ بيروت؛ بى تا.

۳۸. تاریخنامه طبری؛ ابو علی بلعمی (م ۳۲۹ ق)؛ انتشارات البرز؛ تهران؛ ۱۳۷۳ ش؛ چاپ سوم.
۳۹. التبیان فی تفسیر القرآن؛ ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی «شیخ طوسی - شیخ الطائفة» (م ۶۱۰ ق)؛ مصحح: احمد حبیب قصیر عاملی؛ دار إحياء التراث العربی؛ لبنان، بیروت؛ بی تا؛ چاپ اول.
۴۰. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ؛ حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی حلبی (م قرن ۴ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ انتشارات جامعه مدرسین؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ دوم.
۴۱. ترجمه تاریخ طبری؛ محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی (م ۳۱۰ ق)؛ مترجم: ابوالقاسم پاینده؛ اساطیر؛ تهران؛ ۱۳۷۵ ش؛ چاپ پنجم.
۴۲. ترجمه تاریخ یعقوبی؛ احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (م بعد از ۲۹۲ ق)؛ مترجم: محمد ابراهیم آیتی؛ علمی و فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۷۱ ش؛ چاپ ششم.
۴۳. ترجمه تفسیر المیزان؛ سید محمد حسین طباطبایی، «علامه طباطبایی» (م ۱۴۰۲ ق)؛ مترجم: محمدباقر موسوی؛ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی؛ ایران، قم؛ ۱۳۷۴ ش؛ چاپ پنجم.
۴۴. ترجمه تفسیر مجمع البیان؛ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، «امین الاسلام طبرسی» (م ۵۴۸ ق)؛ مترجم: حسین نوری همدانی، محقق: محمد مفتاح، مترجم: احمد بهشتی، ترجمه و تصحیح: هاشم رسولی، مصحح: سید آقا موسوی کلانتری، تصحیح و تنظیم: هدایت الله مسترحمی، مترجم: ضیاءالدین نجفی، مترجم: علی صحت، مترجم: علی کاظمی، مترجم: ابراهیم میرباقری، مترجم: محمد رازی، مصحح: رضا ستوده؛ فراهانی؛ ایران، تهران؛ بی تا؛ چاپ اول.
۴۵. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن؛ حسین بن محمد بن مفضل، «راغب اصفهانی» (م ۴۰۱ ق)؛ مترجم / محقق / مصحح: غلامرضا خسروی؛ مرتضوی؛ تهران؛ ۱۳۷۴ ش؛ چاپ دوم.
۴۶. التشریف بالمتن فی التعریف بالفتن؛ سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس «سید بن طاووس» (م ۶۶۴ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسه صاحب الأمر، اصفهان؛ گلپهار؛ مؤسسه صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ قم؛ ۱۴۱۶ ق؛ چاپ اول.
۴۷. تفسیر تسنیم؛ عبدالله جوادی آملی؛ محقق / مصحح: سعید بندعلی؛ اسراء؛ قم؛ ۱۳۸۹ ش؛ چاپ هشتم. (جلد ۱)
۴۸. تفسیر تسنیم؛ عبدالله جوادی آملی؛ محقق / مصحح: سعید بندعلی؛ اسراء؛ قم؛ ۱۳۸۹ ش؛ چاپ اول. (جلد ۲۲)

۴۹. تفسیر تسنیم؛ عبدالله جوادی آملی؛ محقق / مصحح: سعید بندعلی؛ اسراء؛ قم؛ ۱۳۹۰ ش؛ چاپ اول. (جلد ۲۳)
۵۰. تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن؛ عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف «ثعالبی» (م ۸۷۵ ق)؛ محقق: عادل احمد عبدالوجود، ابوسنه عبدالفتاح، علی محمد معوض؛ دار احیاء التراث العربی؛ لبنان، بیروت؛ ۱۴۱۸ ق؛ چاپ اول.
۵۱. تفسیر الصافی؛ محمد محسن بن شاه مرتضی، «ملا محسن فیض کاشانی» (م ۱۰۹۱ ق)؛ محقق / مصحح: حسین علملی؛ مکتبه الصدر؛ تهران؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ دوم.
۵۲. تفسیر العیاشی؛ محمد بن مسعود عیاشی (م ۳۲۰ ق)؛ محقق / مصحح: هاشم رسولی محلاتی؛ المطبعة العلمية؛ تهران؛ ۱۳۸۰ ق؛ چاپ اول.
۵۳. تفسیر القمی؛ علی بن ابراهیم قمی (م قرن ۳ ق)؛ محقق / مصحح: طیب موسوی جزائری؛ دار الكتاب؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ سوم.
۵۴. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی شافعی «فخر رازی» (م ۶۰۶ ق)؛ دار احیاء التراث العربی؛ لبنان - بیروت؛ ۱۴۲۰ ق؛ چاپ سوم.
۵۵. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی (م ۱۱۲۵ ق)؛ محقق: حسین درگاهی؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات؛ ایران، تهران؛ ۱۳۶۸ ش؛ چاپ اول.
۵۶. تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین؛ ملا فتح الله شریف کاشانی (م ۹۸۸ ق)؛ کتابفروشی محمدحسن علمی؛ تهران؛ ۱۳۳۶ ش.
۵۷. تفسیر نمونه؛ ناصر مکارم شیرازی؛ دار الکتب الإسلامیة؛ تهران؛ ۱۳۷۴ ش؛ چاپ اول.
۵۸. تفسیر نور الثقلین؛ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (م ۱۱۱۲ ق)؛ مصحح: هاشم رسولی؛ اسماعیلیان؛ ایران، قم؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ چهارم.
۵۹. تو زودتر بکش؛ رونین برگمن (Ronen Bergman)؛ مترجم: وحید خضاب؛ شهید کاظمی؛ ایران؛ ۱۴۰۰ ش؛ چاپ ششم.
۶۰. جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ ابوجعفر، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری (م ۳۱۰ ق)؛ دار المعرفة، لبنان - بیروت؛ ۱۴۱۲ ق؛ چاپ اول.
۶۱. الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی؛ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره سلمی ترمذی (م ۲۷۹ ق)؛ تحقیق و شرح: احمد محمد شاکر؛ دار الحدیث؛ مصر - قاهره؛ ۱۴۱۹ ق؛ چاپ اول.

۶۲. الجامع لأحكام القرآن؛ ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن فرح انصاری خزر جی اندلسی قرطبی (م ۶۷۱ ق)؛ ناصر خسرو؛ تهران؛ ۱۳۶۴ ش؛ چاپ اول.
۶۳. الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة؛ محمد بن محمد بن نعمان، «شيخ مفيد» (م ۴۱۳ ق)؛ كنگره شيخ مفيد؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۶۴. الخصال؛ محمد بن علی ابن بابويه، «شيخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ جامعه مدرسین؛ قم؛ ۱۳۶۲ ش؛ چاپ اول.
۶۵. الخصال، ترجمه جعفری؛ محمد بن علی ابن بابويه، «شيخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ مترجم: يعقوب جعفری؛ نسیم کوثر؛ قم؛ ۱۳۸۲ ش؛ چاپ اول.
۶۶. الخرائج و الجرائح؛ سعيد بن عبد الله بن حسين بن هبة الله بن حسن راوندی کاشانی، «قطب الدين راوندی» (م ۵۷۳ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام؛ مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ اول.
۶۷. الدر المنثور في التفسير بالمأثور؛ جلال الدين عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی (م ۹۱۱ ق)؛ کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول.
۶۸. دلائل الإمامة؛ ابو جعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر (م قرن ۵ ق)؛ محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة؛ بعثت؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۶۹. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة؛ ابو بکر احمد بن حسين بيهقي (م ۴۵۸ ق)؛ دار الكتب العلمية؛ بيروت؛ ۱۴۰۵ ق؛ چاپ اول.
۷۰. ده غلط مشهور درباره اسرائیل؛ ایلان پاپه (Ilan Pappé)؛ مترجم: وحید خضاب؛ کتابستان معرفت؛ ایران؛ ۱۴۰۳ ش؛ چاپ هفتم.
۷۱. رساله توضیح المسائل آية الله العظمی جوادى آملی؛ عبدالله جوادى آملی؛ اسراء؛ ایران؛ ۱۴۰۲؛ بی جا.
۷۲. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني؛ محمود بن عبدالله آلوسی (م ۱۲۷۰ ق)؛ گردآورنده: سناء بزيع شمس الدين، ابراهيم شمس الدين؛ محقق: علی عبد الباری عطية؛ دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون؛ لبنان - بيروت؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ اول.
۷۳. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات؛ محمدباقر بن زين العابدين موسوی خوانساری (م ۱۳۱۳ ق)؛ محقق: اسدالله اسماعيليان؛ دهقانی (اسماعيليان)؛ ایران؛ قم؛ ۱۳۹۰ ش؛ چاپ اول.

۷۴. **روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن؛ ابوالفتوح حسين بن علي رازی (م ۵۵۶ ق)؛**  
 محقق / مصحح: دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح؛ بنیاد پژوهشهای اسلامی  
 آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۴۰۸ ق.
۷۵. **الروضة من الكافي یا گلستان آل محمد ﷺ، ترجمه کمره‌ای؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق**  
 کلینی رازی (م ۳۲۹ ق)؛ مترجم: محمدباقر کمره‌ای؛ کتابفروشی اسلامیة؛ تهران؛ ۱۳۸۲ ق؛  
 چاپ اول.
۷۶. **رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار؛ سيد نعمت الله بن سيد عبدالله جزائری (م ۱۱۱۲ ق)؛**  
 مؤسسة التاريخ العربي؛ بیروت؛ ۱۴۲۷ ق؛ چاپ اول.
۷۷. **الرياض النضرة في مناقب العشرة؛ أبو العباس محب الدين أحمد بن عبد الله بن محمد طبري**  
 (م ۶۹۴ ق)؛ دار الكتب العلمية؛ بیروت - لبنان؛ ۱۴۲۴ ق؛ بی جا.
۷۸. **السنن الكبرى؛ ابو عبدالرحمن، احمد بن علی بن شعيب نسانی (م ۳۰۳ ق)؛ گردآورنده: احمد**  
 شمس الدين، محقق: حسن سيد كسروی، محقق: عبدالغفار سليمان بنداری؛ دار الكتب العلمية؛  
 بیروت، لبنان؛ ۱۴۱۱ ق؛ بی جا.
۷۹. **السيرة الحلبية (إنسان العيون في سيرة الأمين المأمون)؛ ابوالفرج نورالدين علی بن ابراهيم بن**  
 احمد حلبی شافعی (م ۱۰۴۴ ق)؛ دار الكتب العلمية؛ بیروت؛ ۱۴۲۷ ق؛ چاپ دوم.
۸۰. **السيرة النبوية؛ ابو محمد عبد الملك بن هشام بن ايوب الحميري المعافری «ابن هشام» (م ۲۱۸**  
 ق)؛ تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي؛ دار المعرفة؛ بیروت؛ بی تا.
۸۱. **شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد؛ عبد الحميد بن هبة الله بن ابي الحديد معتزلی (م ۶۵۶**  
 ق)؛ محقق / مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم؛ مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛  
 چاپ اول.
۸۲. **شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ قاضی ابو القاسم، عبيد الله بن عبد الله بن احمد بن محمد بن**  
 احمد بن محمد بن حسان قرشی عامری نیشابوری «حاکم حسکانی» (م ۴۹۰ ق)؛ محقق /  
 مصحح: محمدباقر محمودی؛ التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مجمع إحياء الثقافة  
 الإسلامية؛ تهران؛ ۱۴۱۱ ق؛ چاپ اول.
۸۳. **صحيح البخاري؛ محمد بن اسماعيل بخاري جعفی (م ۲۵۶ ق)؛ جمهورية مصر العربية، وزارة**  
 الأوقاف، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، لجنة إحياء كتب السنة؛ قاهره، مصر؛ ۱۴۱۰ ق؛  
 بی جا.

۸۴. صحیح مسلم؛ مسلم بن حجاج القشیری النیشابوری (م ۲۶۱ ق)؛ مصحح: محمد فؤاد عبدالباقی؛ دار الحدیث؛ قاهره، مصر؛ ۱۴۱۲ ق؛ بی‌چا.
۸۵. الصحیح من سیرة النبی الأعظم ﷺ؛ السید جعفر مرتضیٰ الحسینی العاملی (م ۱۴۴۱ ق)؛ دار الهادی - دار السیرة؛ بیروت؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ چهارم.
۸۶. الصحیفة السجادیة؛ امام علی بن الحسین زین العابدین علیؑ؛ دفتر نشر الهادی؛ قم؛ ۱۳۷۶ ش؛ چاپ اول.
۸۷. الطبقات الکبری؛ ابو عبد الله محمد بن سعد بن منیع «کاتب واقدی» (م ۲۳۰ ق)؛ دار الکتب العلمیة؛ بیروت؛ ۱۴۱۸ ق؛ چاپ دوم.
۸۸. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف؛ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس «سید بن طاووس» (م ۶۶۴ ق)؛ محقق / مصحح: علی عاشور؛ خیام؛ ایران، قم؛ ۱۴۰۰ ق؛ چاپ اول.
۸۹. طرف من الأنباء و المناقب؛ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس «سید بن طاووس» (م ۶۶۴ ق)؛ محقق / مصحح: قیس عطار؛ تاسوعا؛ مشهد؛ ۱۴۲۰ ق؛ چاپ اول.
۹۰. علل الشرائع؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ کتاب فروشی داوری؛ قم؛ ۱۳۸۵ ش، ۱۹۶۶ م؛ چاپ اول.
۹۱. علل الشرائع، ترجمه ذهنی تهرانی؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ مترجم: محمدجواد ذهنی تهرانی؛ مؤمنین؛ ایران، قم؛ ۱۳۸۰ ش؛ چاپ اول.
۹۲. عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر؛ ابو الفتح فتح الدین محمد بن محمد یعمری ربیعی «ابن سید الناس» (م ۷۳۴ ق)؛ دار القلم؛ بیروت؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ اول.
۹۳. عیون أخبار الرضا علیؑ؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: مهدی لاجوردی؛ نشر جهان؛ تهران؛ ۱۳۷۸ ق؛ چاپ اول.
۹۴. عیون الحکم و المواعظ؛ علی بن محمد لیثی واسطی (م قرن ۶)؛ محقق / مصحح: حسین حسینی بیرجندی؛ دار الحدیث؛ قم؛ ۱۳۷۶ ش؛ چاپ اول.
۹۵. الغارات (ط - القدیمة)؛ ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی اصفهانی (م ۲۸۳ ق)؛ محقق / مصحح: عبدالزهراء حسینی؛ دار الکتب الاسلامی؛ قم؛ ۱۴۱۰ ق؛ چاپ اول.
۹۶. الغارات، ترجمه آیتی؛ ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی اصفهانی (م ۲۸۳ ق)؛ مترجم: عبدالمحمد آیتی؛ وزارت ارشاد؛ تهران؛ ۱۳۷۴ ش؛ چاپ دوم.
۹۷. الغدیر فی الکتب و السنة و الأدب؛ عبد الحسین امینی، «علامه امینی» (م ۱۳۹۰ ق)؛ مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة؛ قم؛ ۱۴۱۶ ق؛ چاپ اول.

۹۸. غرر الاخبار و دُرر الآثار فی مناقب ابی الائمه الاطهار؛ ابو محمد، حسن بن ابی الحسن ديلمی (م ۸۴۱ ق)؛ محقق / مصحح: اسماعیل ضیغم؛ دلیل ما؛ قم؛ ۱۴۲۷ ق؛ چاپ اول.
۹۹. الغیبة؛ محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی «ابن ابی زینب» (م ۳۶۰ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ صدوق؛ تهران؛ ۱۳۹۷ ق؛ چاپ اول.
۱۰۰. الغیبة للنعمانی، ترجمه غفاری؛ محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی «ابن ابی زینب» (م ۳۶۰ ق)؛ مترجم: محمد جواد غفاری؛ صدوق؛ تهران؛ ۱۴۱۸ ق؛ چاپ دوم.
۱۰۱. فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ؛ جعفر سبحانی؛ بوستان کتاب؛ قم؛ ۱۳۸۵ ش؛ چاپ بیست و یکم.
۱۰۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام؛ منسوب به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ مشهد؛ ۱۴۰۶ ق؛ چاپ اول.
۱۰۳. فی ظلال القرآن؛ سید بن قطب بن ابراهیم «سید قطب» (م ۱۳۸۷ ق)؛ دار الشروق؛ لبنان، بیروت؛ ۱۴۲۵ ق؛ چاپ سی و پنجم.
۱۰۴. قرب الإسناد (ط - الحدیثة)؛ عبد الله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی (م نیمه دوم قرن ۳)؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۱۰۵. الکافی؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م ۳۲۹ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، و محمد آخوندی؛ دار الکتب الإسلامیة؛ تهران؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ چهارم.
۱۰۶. کامل بهایی؛ عماد الدین حسن بن علی الطبری (م قرن ۷)؛ مصحح: اکبر صفدری قزوینی؛ مرتضوی؛ ایران، تهران؛ ۱۳۸۳ ش؛ بی جا.
۱۰۷. الکامل فی التاریخ؛ علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم شیبانی جزری، «ابن اثیر» (م ۶۳۰ ق)؛ دار الصادر؛ بیروت؛ ۱۳۸۵.
۱۰۸. کتاب سلیم بن قیس الهلالي؛ سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی (م ۷۶ ق)؛ محقق / مصحح: محمد انصاری زنجانی خوئینی؛ الهادی؛ ایران، قم؛ ۱۴۰۵ ق؛ چاپ اول.
۱۰۹. کتاب العین؛ خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ ق)؛ هجرت؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ اول.
۱۱۰. کتاب مقدس.

۱۱۱. کتاب المکاسب؛ مرتضی بن محمد امین تستری نجفی انصاری «شیخ انصاری» (م ۱۲۸۱ ق)؛ محقق: مجمع الفكر الاسلامی، کمیته تحقیق تراث شیخ اعظم؛ کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری؛ ایران، قم؛ بی تا؛ چاپ اول.
۱۱۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ محمود بن عمر بن محمد بن عمر خوارزمی «زمخشری» (م ۵۳۸ ق)؛ مصحح: مصطفی حسین احمد؛ دار الکتاب العربی؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ سوم.
۱۱۳. کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۲ ق)؛ محقق / مصحح: هاشم رسولی محلاتی؛ بنی هاشمی؛ تبریز؛ ۱۳۸۱ ق؛ چاپ اول.
۱۱۴. الکشف و البیان عن تفسیر القرآن؛ ابو اسحاق احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ ق)؛ دار احياء التراث العربی؛ بیروت؛ ۱۴۲۲ ق؛ چاپ اول.
۱۱۵. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثني عشر؛ علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی (م قرن ۴)؛ محقق / مصحح: عبد اللطیف حسینی کوه کمری؛ بیدار؛ قم؛ ۱۴۰۱ ق.
۱۱۶. کلیات مفاتیح الجنان؛ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق)؛ اسوه؛ قم؛ [بی تا].
۱۱۷. کمال الدین و تمام النعمة؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ اسلامیه؛ تهران؛ ۱۳۹۵ ق؛ چاپ دوم.
۱۱۸. کمال الدین، ترجمه کمراهی؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ مترجم: محمدباقر کمراهی؛ اسلامیه؛ تهران؛ ۱۳۷۷ ش؛ چاپ اول.
۱۱۹. لسان العرب؛ محمد بن مکرم بن منظور (م ۷۱۱ ق)؛ محقق / مصحح: جمال الدین میر دامادی؛ دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر؛ بیروت؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ سوم.
۱۲۰. ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی؛ روژه گارودی «Roger Garaudy» (م ۲۰۱۲ م)؛ مترجم: منوچهر بیات مختاری؛ مشهد؛ آستان قدس رضوی؛ ۱۳۶۴ ش؛ بی جا.
۱۲۱. مشیر الأحزان؛ جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما حلی «ابن نما حلی» (م ۸۴۱ ق)؛ محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام؛ مدرسه امام مهدی علیه السلام؛ قم؛ ۱۴۰۶ ق؛ چاپ سوم.
۱۲۲. المجازات النبویة؛ محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی «سید رضی» (م ۴۰۶ ق)؛ محقق / مصحح: مهدی هوشمند؛ دار الحدیث؛ قم؛ ۱۴۲۲ ق؛ چاپ اول.

۱۲۳. مجمع البحرين؛ فخر الدین بن محمد علی بن... یعقوب طریحی مسلمی عزیزی اسدی رمّاحی «طریحی» (م ۱۰۸۷ ق)؛ محقق / مصحح: احمد حسینی اشکوری؛ مرتضوی؛ تهران؛ ۱۳۷۵ ش؛ چاپ سوم.
۱۲۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، «امین الاسلام طبرسی» (م ۵۴۸ ق)؛ محقق / مصحح: فضل الله یزدی طباطبایی، هاشم رسولی محلاتی؛ ناصر خسرو؛ تهران؛ ۱۳۷۲ ش؛ چاپ سوم.
۱۲۵. مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸ ش)؛ صدرا؛ قم؛ ۱۳۷۲ ش؛ چاپ: هشتم.
۱۲۶. المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز؛ ابن عطیة عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن غالب محاربی (م ۵۴۲ ق)؛ محقق: محمد عبدالسلام عبدالشافی؛ گردآورنده: طلبه جمال؛ دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون؛ لبنان، بیروت؛ ۱۴۲۲ ق؛ چاپ اول.
۱۲۷. مختصر البصائر؛ حسن بن سلیمان بن محمد حلّی (م قرن ۸ ق)؛ محقق / مصحح: مشتاق مظفر؛ مؤسسه النشر الإسلامی؛ قم؛ ۱۴۲۱ ق؛ چاپ اول.
۱۲۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، «علامه مجلسی - مجلسی دوم» (م ۱۱۱۰ ق)؛ محقق / مصحح: سیدهاشم رسولی محلاتی؛ دار الکتب الإسلامیة؛ تهران؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ دوم.
۱۲۹. مروج الذهب و معادن الجواهر؛ علی بن حسین بن علی بن عبدالله هذلی مسعودی (م ۳۴۶ ق)؛ دار الهجرة؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ دوم.
۱۳۰. مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ احمد بن محمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی (م ۲۴۱ ق)؛ مؤسسه الرساله؛ لبنان، بیروت؛ ۱۴۱۶ ق؛ بی چا.
۱۳۱. مصباح الشریعة، ترجمه مصطفوی؛ منسوب به امام ششم جعفر بن محمد علیّه؛ مترجم: حسن مصطفوی؛ انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران؛ تهران؛ ۱۳۶۰ ش؛ چاپ اول.
۱۳۲. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر؛ احمد بن محمد بن علی الفیومی المقرئ (م ۷۷۰ ق)؛ مؤسسه دار الهجرة؛ قم؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ دوم.
۱۳۳. معاد شناسی؛ سید محمد حسین حسینی طهرانی، «علامه طهرانی» (م ۱۴۱۶ ق)؛ نور ملکوت قرآن؛ مشهد مقدس؛ ۱۴۲۳ ق؛ چاپ یازدهم.
۱۳۴. معدن الجواهر و ریاضة الخواطر؛ شیخ ابو الفتح، محمد بن علی کراچکی طرابلسی (م ۴۴۹ ق)؛ محقق / مصحح: احمد حسینی؛ المكتبة المرتضویة؛ تهران؛ ۱۳۵۳ ش؛ چاپ دوم.

۱۳۵. المغازی؛ ابو عبد الله محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ق)؛ اعلمی؛ بیروت؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ سوم.
۱۳۶. مفردات ألفاظ القرآن؛ حسین بن محمد بن مفضل، «راغب اصفهانی» (م ۴۰۱ ق)؛ محقق / مصحح؛ صفوان عدنان داوودی؛ دار القلم - الدار الشامیة؛ بیروت - دمشق؛ ۱۴۱۲ ق؛ چاپ اول.
۱۳۷. مناقب آل ابي طالب عليهم السلام؛ محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی سَرَوی «ابن شهر آشوب» (م ۵۸۸ ق)؛ علامه؛ قم؛ ۱۳۷۹ ق؛ چاپ اول.
۱۳۸. منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام؛ شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق)؛ جامعه مدرسین (مؤسسه النشر الاسلامی)؛ قم؛ ۱۴۲۲ ق؛ چاپ پنجم.
۱۳۹. من لا یحضره الفقیه؛ محمد بن علی ابن بابویه، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح؛ علی اکبر غفاری؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ دوم.
۱۴۰. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة؛ میرزا حبیب الله هاشمی خویی (م ۱۳۲۴ ق)؛ مترجم؛ حسن حسن زاده آملی، و محمدباقر کمره‌ای؛ محقق / مصحح؛ ابراهیم میانجی؛ مکتبه الإسلامیة؛ تهران؛ ۱۴۰۰ ق؛ چاپ چهارم.
۱۴۱. منهج الصادقین فی إلزام المخالفین؛ ملا فتح الله بن شکر الله کاشانی (م ۹۸۸ ق)؛ محقق / مصحح؛ میرزا ابوالحسن شعرانی؛ کتابفروشی اسلامیة؛ تهران؛ بی تا، چاپ اول.
۱۴۲. موسوعة الإمام أميرالمؤمنین علي بن ابي طالب عليه السلام؛ باقر شریف القرشي (م ۱۴۳۳ ق)؛ مؤسسه الكوثر للمعارف الإسلامیة؛ ایران، قم؛ ۱۴۲۳ ق؛ بی تا؛ بی جا.
۱۴۳. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله علیها؛ اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی؛ دلیل ما؛ قم؛ ۱۴۲۸ ق؛ چاپ اول.
۱۴۴. المیزان فی تفسیر القرآن؛ سید محمد حسین طباطبایی، «علامه طباطبایی» (م ۱۴۰۲ ق)؛ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات؛ بیروت - لبنان؛ ۱۳۹۰ ق؛ چاپ دوم.
۱۴۵. نگرشی دیگر به قرآن؛ مهدی نخواستلی؛ مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام؛ مشهد مقدس؛ ۱۳۹۳ ش؛ چاپ اول.
۱۴۶. نهج البلاغة؛ محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی «سید رضی» (م ۴۰۶ ق)؛ محقق / مصحح؛ صبحی صالح؛ هجرت؛ قم؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ اول.
۱۴۷. نهج البلاغة، ترجمه دشتی؛ محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی «سید رضی» (م ۴۰۶ ق)؛ مترجم؛ محمد دشتی؛ مشهور؛ ایران، قم؛ ۱۳۷۹ ش؛ چاپ اول.

۱۴۸. نهج الحق و كشف الصدق؛ شيخ جمال الدين ابو منصور حسن بن يوسف بن علي بن مطهر حلّي، «علامه حلّي» (م ۷۲۶ ق)؛ دار الكتاب اللبناني؛ بيروت؛ ۱۹۸۲ م؛ چاپ اول.
۱۴۹. نهج الحق، ترجمه كهنسال؛ شيخ جمال الدين ابو منصور حسن بن يوسف بن علي بن مطهر حلّي، «علامه حلّي» (م ۷۲۶ ق)؛ مترجم: عليرضا كهنسال؛ تاسوعا؛ تهران؛ ۱۳۷۹ ش؛ چاپ اول.
۱۵۰. وقعة صفين؛ نصر بن مزاحم بن سيار منقرى (م ۲۱۲ ق)؛ محقق / مصحح: عبد السلام محمد هارون؛ مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ دوم.
۱۵۱. ولايت فقيه (حكومت اسلامي)؛ سيد روح الله موسوي خميني «بنیانگذار كبير انقلاب اسلامي» (م ۱۴۰۹ ق)؛ موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)؛ ايران، تهران؛ بی تا؛ چاپ اول.



## اگر شما از آن دسته آدم هایی هستید که

برایتان مهم نیست مسیر حق و باطل از ابتدا تا کنون  
و پس از این چه فرزاز و نشیب‌هایی را طی کرده و خواهد کرد  
شاید این کتاب، به درد شما نخورد! همچنین اگر آن قدر سرگرم  
زندگی شخصی‌تان هستید که اهمیتی ندارد هر کدام از ما  
می‌توانیم با نگاهی صحیح به گذشته نقشی کلیدی در آینده  
بشریت بازی کنیم، باز هم این کتاب شاید دردی از شما دوا  
نکند. کافست دنیای شما از مرزهای شخصی خودتان کمی  
فراتر رفته باشد و به واقعیت‌های جاری جهان، سرکی کشیده  
باشید؛ آن وقت است که جداً خواندن، لذت بردن و به کار بستن  
این کتاب را به شما توصیه می‌کنیم. این کتاب، تصویری از  
کارزار جبهه حق و باطل از ابتدای خلقت تا قیام قیامت است  
اینک شما و پرده‌هایی از پایان تاریخ و نبرد نهایی...

@Nakhavoli\_ir



@rahehagh